متون آموزشی طرح هجرت / ۳۴

# ره توشه راهیان نور

## ویژهٔ محرّم الحرام و صفر المظفّر

(۱۴۲۲ق - ۱۳۸۰ش)

جلد اوّل

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلغین
(طرح هجرت)

مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم / ۱۳۷۹

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم. معاونت آموزش. مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت)
ره‌توشه راهیان نور: ویژهٔ محرّم‌الحرام وصفر المظفّر (۱۴۲۲ق ـ ۱۳۸۰ش) / دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت). ـ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۹.
۲ ج. ـ (دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات؛ ۹۶۶. متون آموزشی طرح هجرت؛ ۳۴ و ۳۵)
ISBN 964 - 424 - 898 - 8 (Vol.1) ۱۲٫۰۰۰ ریال. ـ (ج. ۱)
ISBN 964 - 424 - 899 - 6 (Vol.2) ۹٫۰۰۰ ریال. ـ (ج. ۲)
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
جلد دوم این کتاب با عنوان ره‌توشه راهیان نور: محرّم الحرام و صفرالمظفّر (۱۴۲۲ق=۱۳۸۰ ش) ویژهٔ جوانان منتشر شده است.
پشت جلد به انگلیسی: Rahtushe-ye raheayan-e nur especially edited for Muharram-ul haram and Safar-ul-muzaffar (1422 l. h. - 1380 s.h.)
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. واقعهٔ کربلا، ۶۱ق. ـ مقاله ها و خطابه ها. ۲. عاشورا ـ مقاله ها و خطابه ها. ۳. حسین بن علی علیه‌السلام، امام سوم، ۴ـ ۶۱ق. ـ سوگواریها ـ مقاله ها و خطابه ها. ۴. اسلام ـ مقاله ها و خطابه ها. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم. مرکز انتشارات. ب. عنوان
BP ۴۱/۵ ۹ ر۷ د/ ۱۳۷۹
۲۹۷/۹۵۳۴

ISBN: 964 - 424 - 898 - 8 / ۹۶۴ ـ ۴۲۴ ـ ۸۹۸ ـ ۸ :شابک
مسلسل انتشار: ۱۶۳۰

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم
مرکز انتشارات

# ره‌توشه راهیان نور / ج ۱

## ویژهٔ محرّم‌الحرام و صفرالمظفّر (۱۴۲۲ ق ـ ۱۳۸۰ ش)

تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت)
ویرایش، حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی و نمونه‌خوانی: مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت)
ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: دوم / ۱۳۷۹
شمارگان: ۵۵۰۰
**بها: ۱۲۰۰ تومان**

**حق چاپ برای ناشر محفوظ است**

**نشانی:** قم، خیابان شهدا (صفائیه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم،
ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ ـ ۷۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۷۴۳۴۲۶
نشانی الکترونیک: http: // www.hawzah.net/M/M.htm
پست الکترونیک: E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net

**Printed in the Islamic Republic of Iran**

بسم الله الرحمن الرحيم

## حضرت امام خمینی‌ﷺ

▣ «این محرم را زنده نگه دارید. ما هرچه داریم از این محرم است».

▣ «زنده نگه داشتن عاشورا،یک مسئله‌ی بسیار مهم سیاسی ـ عبادی است».

▣ «ما ملتی هستیم که با همین اشک‌ها، سیل جریان می‌دهیم و خُرد می‌کنیم سدهایی راکه در مقابل اسلام ایستاده است».

▣ «سید الشهداـ سلام الله علیه ـ مذهب را بیمه کرد».

▣ «این روضه و این گریه، آدم ساز است، انسان درست می‌کند».

▣ «روضه است که این محراب و این منبر را حفظ کرده... اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود».

▣ تکلیف ما در آستانه‌ی شهر محرم الحرام چیست؟ تکلیف علمای اعلام و خطبای معظم در این شهر چیست؟ در این شهر محرم، تکلیف سایر قشرهای ملت چی هست؟ سید الشهداء و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان.

▣ «این را باید همه‌ی گویندگان توجه کنند و ما باید هم متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سید الشهدا ـ سلام الله علیه ـ نبود، امروز همه‌ی ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد».

مقام معظم رهبری«مدظله العالی»

▣ در مورد انتخاب مخاطب، من می‌خواهم عرض کنم که امروز، شاید برای اکثریت نزدیک به همه‌ی منبرهای تبلیغی ما، لازم هست که مخاطبان، جوانهاباشند.

▣ مسئله‌ی تبلیغ، یکی از مسائل اساسی در حیات اجتماعی است، مخصوص یک دوره‌ای نیست تبلیغ که در قرآن به آن بلاغ، بیان، تبیین و تعبیراتی از این قبیل شده است یکی از وظایف مقدس است، وظیفه‌ی انبیاء است، وظیفه‌ی علماست، وظیفه‌ی متفکران و دانایان و مصلحان است.

▣ اساس کار تبلیغ ما باید این باشد اگر در دانشگاه تبلیغ می‌کنیم اگر در نیروهای مسلح تبلیغ می‌کنیم... باید اول بدانیم آن سئوال و استفهامی که در ذهن این جوان هست چیست؟

▣ امروز که شبهات گوناگون، سئوالهای گوناگون، استفهامهای گوناگون را تزریق می‌کنند به قشرهای مختلف، علی الخصوص جوانان، مبلّغ دینی بایستی آن شبهه را، آن موج مخرّب و مفسد و مضرّ را بشناسد، تا بداند که عِلاج چه دردی را می‌خواهد بکند و کدام خلاء را می‌خواهد پر کند»

# فهرست مطالب


● **پیش‌گفتار** ..... ۲ـ۱

● **مقدمه** ..... ۵ـ۳


## طلیعه


● **عاشورا در آئینهٔ آدینه** ..... ۱۷ـ۹

*خون حسین علیه‌السلام بهای نجات بندگان از جهالت، نهضت حسین در دو نگاه، ظهور نور اسلام در جهل و ظلمت، ویژگیها و خصوصیات حکومت پیامبر، تبدیل امامت به سلطنت، تحلیل باطنی قیام امام حسین علیه‌السلام، جهل و زبونی ریشهٔ ضربه به بشریت، عزّت امامت و ذلت سلطنت، عبودیت و عزّت در کلام و رفتار امام حسین علیه‌السلام، انقلاب اسلامی نقطهٔ امید بشریت.*


## مقالات


● **آسیب‌شناسی تبلیغات دینی** ..... ۳۴ـ۲۱

○ **حجة الاسلام والمسلمین حسن عرفان**

*۱ـ ابزار تبلیغات، ۲ـ شیوه‌های تبلیغی، ۳ـ درونمایه‌ها و محتوا، ۴ـ اهداف، ۱ـ عدم فصاحت، ۲ـ ناتوانی در گزینش موضوع، ۳ـ یکنواخت بودن، ۴ـ جناح گرایی، ۵ـ غیر عقلی، غیر علمی و غیر مستند بودن مطالب، ۶ـ ستایشگری، ۷ـ تحقیر، پرخاش و مزاحهای سبک، ۸ـ عدم تناسب، ۱ـ تناسب زمانی، ۲ـ تناسب مکانی، ۳ـ تناسب مطالب*

*با موضوع سخنرانی، ۴ـ تناسب مطالب با مستمعان، ۹ـ عدم تخصص و نداشتن آمادگی، ۱۰ـ ناآراستگی سخنران، ۱۱ـ آشفتگی مکان سخنرانی، ۱۲ـ آشفتگی مطالب، ۱۳ـ داشتن اخلاق ناپسند، ۱۴ـ طولانی شدن سخنرانی، ۱۵ـ کلّی گویی، ۱۶ـ تبلیغ به هدف مزد و اجرت، ۱۷ـ تکراری بودن، ۱۸ـ به‌کار بردن واژه‌ها با گویش محلی، ۱۹ـ برآشفتن.*

● **حیات طیبه در پرتو امر به معروف** ..... **۳۵ـ۴۴**

○ **آیت الله سیدمحمدعلی آل‌سیدغفور**

*چکیده، امر به معروف در آینه احادیث، امر به معروف یا مصلحت اندیشی، جامعه زنده، رسالت پیامبران، ویژگی‌های شهر پاکان، مردگان متحرک، شهدای زنده.*

● **چند پرسش از شهید مطهری پیرامون امر به معروف و نهی از منکر** ..... **۴۵ـ۵۰**

○ **واحد پژوهش**

*۱ـ مراتب امر به معروف و نهی از منکر را بیان کنید؟، ۲ـ مؤثرترین روش در امر به معروف و نهی از منکر کدام است؟، ۳ـ کدامیک شرط امر به معروف و نهی از منکر است، عدم ضرر یا عدم مفسده؟، ۴ـ اینکه امر به معروف و نهی از منکر در جایی واجب است که احتمال اثر داشته باشد یعنی چه؟، ۵ـ اینکه امر به معروف و نهی از منکر بر کسی واجب است‌که قدرت داشته باشد یعنی چه؟*

● **نقش امام در رهبری جامعه** ..... **۵۱ـ۶۲**

○ **حجة الاسلام والمسلمین سید نورالدین شریعتمدار جزایری**

*چکیده، تعریف امامت، امامت استمرار نبوّت، ضرورت امامت، معنای لطف در امامت، شؤون امام، روش هدایت امام، امامت نور و امامت ظلم، سیرهٔ قضایی امام، مبارزه با فقر، امیرالمؤمنین علیه السلام و سفارش مستمندان، توجه موسی بن جعفر علیه السلام به زیر دستان، امام حسین علیه السلام و دستگیری از مساکین.*

● **حسین علیه السلام و ویژگیها** ..... **۶۳ـ۸۰**

○ **حجة الاسلام محمدمهدی ماندگار**

*چکیده، مقدمه، ویژگیهای حضرت در ولادت، ویژگیهای حضرت در کلام الهی،*

ویژگیهای حضرت به عنوان مظهر صفات انبیاء، ویژگیهای امام حسین علیه السلام در کلام معصومین، ویژگیهای شخصیّتی امام حسین علیه السلام، ویژگیهای زمان آن حضرت علیه السلام، ویژگیها در شهادت حضرت، ویژگیهای زیارت حضرت، ویژگیهای امام حسین علیه السلام از زبان بزرگان تسنن، خاتمه.

● **امام حسین علیه السلام، توصیه‌ها و وصیت‌ها** ..... ۸۷ـ۸۱

○ **حجة الاسلام سیدحسن میرحسینی**

۱ـ مروان بن حکم، ۲ـ اُم سلمه، ۳ـ محمد حنفیه، ۴ـ عبدالله بن عُمر، ۵ـ عبدالله بن عباس، ۷ـ عبدالله بن زبیر، ۸ـ عبدالله بن جعفر، ۹ـ فرزدق.

● **مردم‌شناسی کوفه** ..... ۱۰۷ـ ۸۹

○ **نعمت الله صفری فروشانی**

چکیده، مقدّمه، ۱ـ جمعیّت‌شناسی کوفه، الف ـ تعداد جمعیت کوفه در زمان نهضت، ب ـ ترکیب جمعیت کوفه، ۱ـ ترکیب قومی، ۲ـ ترکیب عقیدتی، ۳ـ ترکیب طبقاتی، روان‌شناسی جامعه کوفه، ۱ـ صفات و ویژگیهای مثبت کوفیان، الف ـ شجاعت، ب ـ حمیّت دینی، ج علم، ۲ـ صفات و ویژگیهای منفی کوفیان، الف ـ دنیاطلبی، ب ـ نظام ناپذیری، ج ـ اجتهادات نابجا، د ـ احساساتی بودن، هـ غَدر و فریبکاری.

**خاستگاه عاشورا از منظر قرآن** ..... ۱۲۸ـ۱۰۹

○ **حجة الاسلام سیدمحسن آل‌سیدغفور**

چکیده، مقدمه، امت پیامبر، چرا...؟، رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیدایش دو کانون، کانون اعقاب پیشه، کانون شاکران یا استقامت کنندگان، نمایی از وضعیت دوران عَقِب یا دوران جاهلی، ۱ـ در قرآن، ۲ـ در نهج البلاغه، ۱ـ جنگ و غارت، ۲ـ افتخار به حسب و نسب و قوم و قبیله، ۳ـ زنده به گور کردن دختران، ۴ـ فساد و فحشا، ۵ـ میگساری و شُرب خمر، ۶ـ قِمار، حیات سیاسی طبقاتی قبیله، ۱ـ خُلَّص، ۲ـ عَبید، ۳ـ مَوالی، مبارزات پیامبر با سنن جاهلی، ازدواج جُوَیرِ و ذُلفا، رحلت پیامبر و رجعت به دوران عَقِب، احیای سنن

دورهٔ اعقاب، ۱ـ تعیین خلیفه به سنت جاهلی، ۲ـ تبعیض در بیت المال، ۳- تبعیض قومی و نژادی، سیاست اعقاب پیشگان در گسترش سلطه، ۱- مبارزه با شخصیّت امام علی علیه‌السلام، ۲- جعل و تحریف آیات و روایات، ۳- موروثی نمودن خلافت، عاشورا، چرا اتفاق افتاد؟، ۱- از منظر کانون اعقاب پیشه، ۲- از منظر کانون شاکران.

● **حماسه حسینی و ظهور حقیقت آدمی** ..... ۱۲۹ـ۱۴۰

○ **حسین خنیفر**

چکیده، حسین علیه‌السلام معلّم تمام انسانها، ۱ـ بُعد مصونیت، ۲ـ بُعد موجودیت و احساس حضور، ۳ـ بُعد مشروعیت، ظهور حقایق در کربلا، ۱ـ حقیقت همراه، ۲ـ حقیقت منتظر، ۳ـ حقیقت تشنه، ۴ـ حقیقت منتقم، ۵ـ حقیقت پیرو، عاشق و مرید، ۶ـ حقیقت کور.

● **اُحُد، صفّین، عاشورا** ..... ۱۴۱ـ۱۵۶

○ **حجة الاسلام و المسلمین احمد صادقی اردستانی**

چکیده، الف: مروری بر جنگ «احد»، ب: جنگ «صفّین»، بررسی زمینه‌های واقعهٔ «صفّین»، ۱ـ تحریک عواطف، ۲ـ دین خریدن، حرکت از کوفه، در مسیر صفّین، آغاز نبرد، لیلة الهریر، قرآنها بر سر نیزه، ج: عاشورا، مقایسه‌ای خلاصه میان سه حادثه.

● **عاشورا در مقولات عشر** ..... ۱۵۷ـ۱۷۰

○ **حجة الاسلام والمسلمین رحمانی سبزواری**

چکیده، ۱ـ ماهیت حادثه عاشورا «مقولهٔ جوهر»، ۲ـ سمت و سوی حادثهٔ عاشورا «مقولهٔ وضع»، ۳ـ عاشورا نمودی از نظام امت و امامت «مقولهٔ جده»، ۴ـ فلسفه تحقق حادثه عاشورا در زمان یزید «مقوله متی»، ۵ـ فلسفه وقوع حادثهٔ عاشورا در کربلا «مقوله اَیْنَ»، ۶ـ تقابل امامت و مأمومیت «مقولهٔ اضافه»، ۷ـ جبههٔ حق در عاشورا حامی ندارد «مقولهٔ کم»، ۱ـ عامل اقتصادی، ۲ـ عامل احساسی، ۳ـ عامل سیاسی، ۴ـ عامل مذهبی، ۵ـ عامل خدعه، ۸ـ نحوهٔ جنگ درعاشورا «مقولهٔ کیف»، ۹ـ تأثیر عاشورا «مقوله فعل»، ریشه‌ها و علل مقاومت در حادثهٔ عاشورا «مقولهٔ انفعال».

● **شعار، شعور، عاشورا** ..... ۱۷۱ـ۱۸۶

○ **آیت‌الله سیدمحسن موسوی گرگانی**

چکیده، شعارهای امام حسین علیه‌السلام چیست؟، امام حسین علیه‌السلام چه می‌گوید؟، شعارهای ما یا تحریف شعارهای حسینی؟، مقایسه بین شعارهای حسینی و شعارهای ما، چه باید کرد؟

● **فرهنگ عاشورایی در زیارات شیعی** ..... ۱۸۷ـ۲۰۰

○ **هادی وکیلی**

چکیده، الف: جلوه‌هایی از محتوای احیاگرانه زیارات، ۱ـامر به معروف و نهی از منکر، ۲ـتوحید، ۳ـنبوت، ۴ـمعاد، ۵ـامامت، ۶ـشفاعت، ۷ـرجعت، ب ـ جلوه‌هایی از محتوای انقلابی و ستم ستیزانه زیارات، ج ـ جلوه‌هایی از افشاگریهای تاریخی در زیارات، ۱ ـ حضرت فاطمة علیهاالسلام، ۲ ـ حضرت علی علیه‌السلام، ۳ ـ حسنین علیهماالسلام، ۴ ـ امام حسین علیه‌السلام، ۵ـامام سجاد علیه‌السلام، ۶ـامام موسی کاظم علیه‌السلام، ۷ـامام رضا علیه‌السلام، نتیجه.

● **عاشورا در زیارت اربعین** ..... ۲۰۱ـ۲۱۱

○ **حجة الاسلام نصرا.. شریفی**

چکیده، دعوت حسین علیه‌السلام، نصیحت حسین علیه‌السلام، شهادت حسین علیه‌السلام، علت فاجعه، هدف قیام، عقل و اهمیت آن، عقل چیست؟، نشانه‌های عقل، ۱ ـ نظم، ۲ ـ بهره‌گیری از تجارب، ۳ ـ پند پذیری، آفات عقل، ۱ ـ آرزو، ۲ ـ هوس زدگی، ۳ ـ وابستگیهای مادی، ۴ـآز، ۵ ـ اطاعت توأم با ترس، ۶ ـ معاشرت با نابخردان.

● **بازسازی فرهنگ عاشورا و شیوه بهره‌برداری از آن** ..... ۲۱۳ـ۲۲۸

○ **حجة الاسلام والمسلمین حسین واعظی اراکی**

چکیده، ویژگیهای قیام خونبار عاشورا، پاسخ به سؤالات، آیا مکتب عاشورا این توان را ندارد؟، عدم شناخت صحیح موجب محرومیت می‌شود، راه حلها.

● ویژگی‌های پیامبر اسلام در قرآن و نهج‌البلاغه ..... ۲۳۲ـ۲۲۹

○ حجة الاسلام والمسلمین علی‌اکبر صمدی یزدی

۱ - برخاسته از متن مردم (مردمی بودن)، ۲ - امّی و درس نخوانده، ۳ - خُلق نیکو، ۴ - نرمش و عطوفت، ۵ - آشنا با درد و رنج، ۶ - حریص بر هدایت، ۱ - رحمت، ۲ - طبیب قلوب، ۳ - بی اعتنا به دنیا، ۴ - فروتن و متواضع.

● پیرامون سیرهٔ امام سجاد علیه‌السلام ..... ۲۴۲ـ۲۳۳

○ آیت الله سید مرتضی عسکری

چکیده، مقدمه، لزوم زمان‌شناسی در سیرهٔ امام سجاد علیه‌السلام، سیرهٔ امام علیه‌السلام در مبارزه با مشکلات و مفاسد زمان، ۱ـ مبارزه در قالب دعا، ۲ـ تربیت شاگرد، ۳ـ مبارزهٔ امام علیه‌السلام با روایات جعلی، گذشت و عفو امام.

● حیات سیاسی امام رضا علیه‌السلام ..... ۲۶۰ـ۲۴۳

○ آیت الله سیدجعفر مرتضی عاملی

چکیده، دلایل امام برای پذیرفتن ولیعهدی، آیا خود امام رغبتی به این کار داشت؟، برنامهٔ پیشگیری امام، برنامهٔ امام علیه‌السلام، انحراف فرمانروایان، علمای فرومایه و عقیدهٔ جبر، فرومایگان و عقیدهٔ قیام بر ضدّ ستمگران، برنامهٔ امام رضا علیه‌السلام، موضع‌گیریهایی که مأمون انتظار نداشت، نخستین موضع‌گیری، موضع‌گیری دوّم، موضع‌گیری سوّم، رابطهٔ مسألهٔ ولایت با توحید، رهبری امام از سوی خدا تعیین شده بود نه از سوی مأمون، نکته‌ای بس مهمّ، موضع‌گیری چهارم، موضع‌گیری پنجم، موضع‌گیری ششم، اعتراف مأمون به اولویت خاندان علی علیه‌السلام، موضع‌گیری هفتم (مفاد دستخطّ امام بر سند ولیعهدی)، موضع‌گیری هشتم، موضع‌گیری نهم، موضع‌گیری دهم.

● بر کرانهٔ بیداد (ابعاد مظلومیت امام حسین علیه‌السلام) ۲۷۴ـ۲۶۱

○ حجة الاسلام اصغر عرفان

چکیده، مظلوم، مظلومیت امام حسین علیه‌السلام در روایات، مظلومیتهای در

جنگ، کشتن مهمان، پیمان شکنی، بستن آب، نقض مقررات نبرد تن به تن، سنگباران، تعرض مسلحانه به زنان و کودکان، کشتن اطفال، کشتن افراد در برابر دیدگان مادر، بی‌احترامی به اجساد، غارتگری وحشیانه، آتش زدن خیمه‌ها، مظلومیتها از منظر دین، کشتن برترین امّت، جنگ در ماه حرام، خبث باطنی اصحاب عمر سعد، تجاوز در نقاب دین، کشتن اصحاب رسول خدا، ترک موقت مخاصمه، حمله در وقت نماز، قتل صبر، کیفیت شهادت، عریان نمودن جسم امام علیه‌السلام، بی‌غسل و کفن، اسیر گرفتن زن مسلمان.

## مصائب

● **مصائب** ..... ۲۷۷_۳۱۸

○ **واحد پژوهش**

روضهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، روضهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام، روضهٔ امام حسن مجتبی علیه‌السلام، مصائب امام حسین علیه‌السلام، غنچهٔ خونین در دامن گل، وداع اباعبدالله علیه‌السلام، درخواست پیراهن کهنه، وداع با امام سجاد، وداع امام با اهل حرم، سکینه در آغوش پدر، بازگشت امام به میدان، سخنان سکینه با اسب پدر، روضهٔ امام سجاد علیه‌السلام، روضهٔ امام رضا علیه‌السلام، روضهٔ حضرت زینب علیهاالسلام در شب عاشورا، روضهٔ حضرت زینب علیهاالسلام در قتلگاه، روضه حضرت اباالفضل العباس، ندبه‌های جانسوز ام‌البنین، روضهٔ علی‌اکبر، حسین علیه‌السلام و زینب علیهاالسلام در کنار نعش علی، روضه مسلم، روضهٔ قاسم، اباعبدالله و قاسم در آغوش یکدیگر، نبرد قاسم، روضهٔ عبدالله بن الحسن، روضهٔ زهیر بن قین، هدایتگری همسر زهیر، انقلاب درونی زهیر، زهیر در صدر اصحاب حسین علیه‌السلام، حرّبن یزید ریاحی، اسوهٔ بیداری، آیا توبه من پذیرفته است؟، امام بر بالین حر، جانم فدای عباس، روضه دو غلام حضرت، امام حسین علیه‌السلام بر بالین غلام سیاه، شهادت غلام ترک.

## ده داستان

● **ده داستان** ..... ۳۲۱_۳٤۰

○ **واحد پژوهش**

*(۱) توکل و تسلیم فقط به خدا، (۲) تأثیر شگفت دعا و توسل، (۳) ترس واقعی از خدا، (۴) امر به معروف و نهی از منکر با کدام شیوه، ۱ ـ شیوه مطرود، ۲ ـ شیوهٔ مطلوب، (۵) وفادارترین یاران، (۶) پیوند با شهیدان، (۷) شکست در حذف نام، تلاش در مسخ مرام، (۸) نتیجهٔ بی‌اعتنایی به صدقه، (۹) گردش عجیب روزگار، (۱۰) فاتح سی‌وشش کشور درکام مرگ، بیماری اسکندر، وصایای اسکندر، ۱ـ برون آرید از تابوت دستم، ۲ـ وصیت عجیب او به مادرش، گفتار حکما کنار جنازهٔ اسکندر.*

## نمودار مقالات برگزیده

● **نمودار مقالات برگزیده** ..... ۳٤۳_۳٥٤

*نقش حضرت زینب علیها السلام، در نهضت عاشورا، هجرت و قیام امام حسین علیه السلام، علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام، علل تداوم و اسرار جاودانگی نهضت عاشورا، امر به معروف و نهی از منکر و مراتب و شیوه‌های آن، سیمای حماسی امام سجاد علیه السلام، عاشورا و جلوه‌های معنوی، عاشورا، حفظ کرامت و حجاب زن، فلسفهٔ گریه و عزاداری بر سیدالشهداء، سیمای اهل بیت از دیدگاه قرآن، سنّت و تاریخ، ویژگیهای قیام الهی، الگوهای تربیتی و اخلاقی در قیام امام حسین علیه السلام.*

## پیش‌گفتار

حمد و سپاس بی‌کران ذات بی‌مثالی را شاید که توفیق را رفیق راهمان نمود تا با دفتری دیگری از ره توشه، راهیان نور را بدرقه کنیم.

محرم ماهی است که در آن خون حسین علیه‌السلام و اصحاب الیمین، فرش زمین را با نقش عرش برین یعنی؛ «إنّ الحسین مصباحُ الهدی و سفینة النجاة» مزین نمود.

حسینی که ارزش خون او را فقط خدا می‌داند و بدین سبب ثار الله است. حسینی که چراغ هدایت و کشتی نجات است نجات همه انسان‌ها در هر عصر و مصری چه این که «کل یومٍ عاشورا و کل ارضٍ کربلا» اکنون نیز عاشوراست و همه زمین کربلاست، جهان محتاج پیام حسین علیه‌السلام است و بدون آن بشریّت راه نجات را پیدا نخواهد کرد. بشریّت درمانده و بی‌پناه جهان در دریای متلاطم و ظلمانی در این زمان نیز بی‌راهنمایی و دستگیری حسین راه به جایی نخواهد برد. و طنین آوای «هل من ناصرٍ ینصرنی» حسین هنوز به گوش می‌خورد، که برای رساندن پیام الهی از جای برخیزید و مرا یاری کنید، و خیمهٔ تبلیغ را بر عمودی استوار، برپا دارید.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و سازمان تبلیغات اسلامی که در شمار متولیان امر زمین مانده تبلیغ هستند وظیفه خود می‌دانند که در پشتیبانی، حمایت، برنامه ریزی و ساماندهی این امر، نهایت تلاش خود را بنمایند تا رساندگان پیام حسین که همان پیام الهی است در انجام رسالت خود سربلند و موفق گردند.

اینک، توجه عزیزان را به این نکته معطوف می‌داریم که پیام رسانی اثر بخش و کارآمد

نیازمند اموری است که بحمد الله آنها را در آحاد مبلغین سراغ داریم و به انجام آن امیدواریم، آموزش، هوشمندی، هماهنگی، اخلاص، گذشت، همدردی و همدلی اساس کار مبلغین است که قبول پیام حق را آسان‌تر و انجام رسالت را ساده‌تر می‌گرداند.

در انتها از شورای برنامه ریزی و ارزیابی تبلیغ و اعزام مبلغ، و همه کسانی که مرکز آموزش مبلغین را در این راه یاری کرده‌اند تشکر و قدردانی می‌نماییم. با تقدیم این کتاب به مدافعان حریم فرهنگ و اندیشهٔ ناب اسلامی، از عموم مبلغین انتظار داریم که با ارایهٔ نظرات و پیشنهادهای خود، ما را در استفاده از فرصتها یاری فرمایند!

*دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم* *سازمان تبلیغات اسلامی*

## مقدمه

واقعهٔ عاشورا، یک رویداد یک روزه نیست؛ یک دانشگاه، یک مکتب و یک بینش است. در این دانشگاه، بالاترین درسهای ذلّت‌گریزی، ستم ستیزی، حمایت از دین و امامت، وفاداری، شجاعت، شکیبایی، پایبندی به آداب و اصول اسلامی، مبارزه با خودپرستی و خودکامگی و... با خون نگارش یافته و فضیلتهای والای الهی و انسانی به نمایش گذاشته شده است.

افسوس که هنوز درسهای بزرگ این دانشگاه، ناآموخته مانده است! دوست، بگونه‌ای عاشورا را مهجور گذارده است و دشمن، به گونه‌ای دیگر آن را پوشانده! شیعه بیشتر بر مصایب عاشوراگریسته! وکمتر در مسایل آن اندیشیده! دوستان و معتقدان، بیش از هر چیز به بُعد عاطفی عاشوراگراییده‌اند و در تحقق رسالتهای گرانسنگ آن کوتاهی کرده‌اند!

اگر انسانها در طول تاریخ، از این دانشگاه درس می‌آموختند، زنجیرهای استبداد و استثمار، گسسته می‌شد و ارزشها و عظمتها اوج می‌گرفت؛ جلّادان نشسته بر تخت، نگون بخت می‌گشتند و مستضعفان نشسته بر خاک، در افلاک جای می‌گرفتند.

مکتب تشیّع، تجلّی دیرین عاشوراست و از این رو، درسهای آن مکتب را تحقق می‌بخشد. علاوه بر این، عاشورا شکوهمندترین حماسهٔ انسانی است که در آن، قهرمانترین، شجاعترین و ستم‌ستیزترین انسانها، شجاعانه‌ترین حماسهٔ تاریخ را پدید آورده‌اند؛ آنچنانکه همهٔ حماسه‌های تاریخی ـ چه افسانه‌ای و چه غیر افسانه‌ای ـ در مقابل آن به حقارت می‌نشیند.

از سوی دیگر، عاشورا مظلومانه‌ترین و جانگدازترین تراژدی تاریخ است. در این واقعهٔ

جانسوز، فضیلتها را سر بریدند، عدالت و امامت را بر نیزه کردند و در یک کلام، همهٔ ارزشها را به قربانگاه بردند؛ با شلاق شقاوت، تن مظلوم عدالت را خستند، با نیزه نیرنگ و دنائت، پیکر مجروح حقیقت را دریدند و با شمشیر ستم، تشیّع را در قربانگاه خونین کربلا، مظلومانه به خاک و خون کشیدند.

در آن روز، بیباکانه لاله‌ها را سر بریدند، شقایقها را پرپر کردند، نغمهٔ بلبلان را در کام شکستند و سوگواران را به تازیانه بستند، بیماران را به آتش و دود، نوازش دادند و بندگان پاک خدا را در کوچه‌های اسارت کشاندند.

این مرثیه، مرثیهٔ همهٔ فضیلتهای تاریخ، مرثیهٔ همهٔ مظلومیّتهای ناسروده، مظلومیّت همهٔ مظلومان گمنام و مظلومیّت همهٔ حقایق است.

مظلومیتهای حسین را باید فریاد کرد باید شناخت، باید گریست، امّا آگاهانه! آری، باید عمق فاجعه را آنچنان که هست، بازگو کرد.

بر این اساس مرکز آموزش مبلغین اقدام به تدارک ره توشه‌ای دیگر نموده است تا به جامعهٔ تحقیق و تبلیغ عرضه دارد.

ره توشه حاضر در چهار بخش مقالات، مصائب، داستان و نمودار تدوین یافته است.

**الف: بخش مقالات:** ۱ ـ در این بخش تلاش بر آن شده، تا دو ماه محرم و صفر پوشش داده شوند. ۲ ـ موضوعات راجع به این ایّام با توجه به رهیافت‌های مختلف عرضه شده است. ۳ ـ برای اولین بار نسبت به ره توشه‌های سابق، در ابتدای هر مقاله «چکیده» آورده شده تا در جمع‌بندی و نکته برداری مقاله جهت ارایه تسهیل گردد.

**ب ـ بخش مصائب:** نظر به بهره گیری از مصایب سوزناک و در عین حال متقن و مستند بر آن شدیم تا عمدتاً از آثار و کتب علّامه شهید آیت الله مطهری بهره گیریم.

**ج ـ داستان:** این بخش فراهم آمده از ده داستان جذّاب و مستند در موضوعات گوناگون است که جهت بهره گیری و جذب بیشتر مخاطبین تدوین شده است.

**د ـ نمودار:** این بخش، نمودار مقالات برگزیدهٔ کتب ره توشه از سال **۱۳۷۵** تا **۱۳۷۹**

می‌باشد. قابل توجه آنکه این بخش نسبت به سابق با آیات، روایات، اشعار و... گویا شده تا قابل استفادهٔ بیشتر باشد.

در انتها لازم می‌دانیم از مساعدت مسئولین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ریاست محترم دفتر، معاونت محترم اعزام و آموزش، شبکه اطلاع رسانی حوزه (شارح)، مرکز انتشارات، چاپخانه، همه فضلا و محققین گرامی که با ارائه مقالات متنوع ما را یاری نمودند قدردانی نماییم. همچنین از تمامی دست اندرکاران تهیه و تدوین این مجموعه، حجج اسلام آقایان عباس حیدری بهنوئیه، سید محسن آل سید غفور که مدیریت پروژه را برعهده داشتند و برادران واحد پژوهش و متون حجج اسلام آقایان نصرالله شریفی، سید محمدجواد فاضلیان، سید محمد جواد نجفی، سعید عطاریان، علیرضا انصاری، محمدمهدی ماندگار و سید محمد آل سید غفور و نمونه خوانان، سید مهدی میرابوطالبی و علی قنبری و ویراستاران، آقایان محسن باغبانی و محمد حسن حبیبی، واحد خدمات ماشینی: آقایان ابوالقاسم کریم‌تبار، عامر حلفی، علی گتابی، علی اصغر سنگسری، واحد پشتیبانی، آقایان عباس موحّدی، احمد نوروزی، سید رضا منصوری و سایر همکارانی که حق معنوی این کتاب با آنهاست، صمیمانه سپاسگزاری می‌نمائیم.

امیدواریم که این تلاش، مورد رضایت ایزدمنانّ و معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته باشد.

مرکز آموزش مبلغین

طرح هجرت

# طلیعه

# عاشورا در آئینهٔ آدینه*

## خون حسین علیه‌السلام بهای نجات بندگان از جهالت

یک جمله در زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پُر مغز و در خور تأمل و تدبر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، قدری پیرامون همین جمله ـ که ناظر به جهت قیام حسینی است ـ عرایضی عرض می‌کنیم؛ آن جمله این است: «و بَذَلَ مُهجَتَهُ فیکَ»، فقره‌های اول، دعاست. گویندهٔ این جملات خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند: «و بذل مهجته فیک»؛ یعنی حسین بن علی علیه‌السلام، جان و خون خود را در راه تو داد، «لِیَستَنقِذَ عِبادَکَ مِن الجَهالَة»، تا بندگان تو را از جهل نجات بدهد، «و حیرةِ الضَّلالة»؛ آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. این یک طرف قضیه است، که طرفِ قیام‌کننده یعنی حسین بن علی علیه‌السلام است، طرفِ دیگر قضیه، در فقرهٔ بعدی معرفی می‌شود: «و قَد تَوازَرَ علیهِ مَن غَرَّتهُ الدنیا و باعَ حظَّه بِالأرذَلِ الأدنیٰ»؛ نقطهٔ مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول کرده بود؛ دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، آنها را از خود بیخود کرده بود، «و باعَ حَظَّهُ بِالأرذَلِ الأدنیٰ»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است ـ سهم سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت ـ به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصهٔ نهضت حسینی است.

### نهضت حسینی در دو نگاه

نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است. مجموع دو نگاه، نشان دهندهٔ ابعاد

* رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیة الله العظمی خامنه‌ای، متن خطبه اول نماز جمعه، تاسوعای ۱۳۷۹.

عظیم این نهضت است: نگاه اول، حرکت ظاهری حسین بن علی علیه‌السلام است؛ که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر یعنی حکومت یزید است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن می‌رساند و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین علیه‌السلام اگر چه با یزید مبارزه می‌کند، اما مبارزهٔ گستردهٔ تاریخی امام حسین علیه‌السلام با یزیدِ کوته عمرِ بی‌ارزش نیست، بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلّت انسان است؛ امام حسین علیه‌السلام با اینها مبارزه می‌کند.

**ظهور نور اسلام در جهل و ظلمت**

یک حکومت آرمانی به وسیلهٔ اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجرای امام حسین علیه‌السلام را در سطوری خلاصه کنیم این طور می‌شود: بشریّت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود، حکومتهای بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است ـ چه در ایران و چه در امپراتوری روم آن روز ـ حکومت اشرافیگری و حکومت غیر مردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود؛ حکومتهای کوچکتر ـ مثل آنچه در جزیرةالعرب بود ـ از آنها هم بدتر بود. مجموعاً جاهلیتی دنیا را فراگرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیلهٔ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توانفرسای مردمی توانست اول یک منطقه از جزیرة العرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش پیداکند و شعاع آن همه جا را فرا بگیرد. وقتی پیامبر از دنیا رفت، این حکومت، حکومت مستقری شده بود که می‌توانست الگوی همهٔ بشریّت در طول تاریخ باشد و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه بنا بود در قرنها بعد از آن ـ در زمان ظهورِ امام زمان در وضعیت فعلی ـ پدید بیاید، در همان زمان پدید آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی ومعرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان(عج) است که زندگی بشر هم از آنجا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آنجا به چه عظمتهایی نایل خواهد شد. بنابراین اگر ادامهٔ حکومت پیامبر در همان دوره‌های اول میسر می‌شد، تاریخِ بشریّت عوض می‌شد و فرجام کار بشری مدتها جلو

می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.

### ویژگیها و خصوصیّات حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

خصوصیّت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود که: ۱ ـ به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت؛ ۲ ـ به جای شرک و تفرقهٔ فکری انسان، متکی بر توحید و متمرکز بر عبودیّت ذات مقدس پروردگار بود؛ ۳ ـ به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود؛ ۴ ـ به جای کینه‌توزی انسانها با هم، متکی بر محبّت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومتِ از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی با تقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعال، پُرنشاط، متحرک و رو به کمال است.

### تبدیل امامت به سلطنت

با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد، ۱ـ اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلام بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود، ۲ ـ به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد، ۳ ـ به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دورهٔ پنجاه ساله، امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیّت امامت با ماهیّت سلطنت مغایر و متفاوت است، این دو ضد همند.

### تفاوت امامت و سلطنت

امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی، پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم؛ امّا سلطنت یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب، بدون هیچ گونه علقهٔ معنوی و عاطفی و ایمانی؛ این دو درست نقطهٔ مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امّت، برای امّت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی حکومت یک سلطهٔ مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت اندوزی و شهوترانیِ گروه حاکم. آنچه ما در زمان قیام امام حسین علیه السلام می‌بینیم، این دومی است نه آن اولی؛ یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری، نه پاکدامنی و نه پارسایی، نه سابقهٔ جهاد در راه خدا داشت، نه ذره‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن بود، نه گفتار او گفتار یک حکیم بود، هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن

علی‌علیه‌السلام ـ که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار بگیرد ـ فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

**تحلیل باطنی قیام امام حسین‌علیه‌السلام**

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضد مردمی یزید است؛ اما در باطن، قیامی برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزّت است؛ برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند؛ لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمّد بن حنفیه ـ و در واقع در پیام به تاریخ ـ این طور گفت: «إنّ لم أخرُج أشِراً ولا بَطراً ولا مُفسِداً ولا ظالما»[1]؛ من با تکبر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنهٔ قدرت بودن قیام نکردم؛ «إنَّما خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی اُمّةِ جَدّی»[2] می‌بینم که اوضاع در میان امّت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است، حرکت به سمت انحطاط است، در ضد جهتی است که اسلام می‌خواست و پیامبر آورده بود؛ قیام کردم برای اینکه با اینها مبارزه کنم.

مبارزهٔ امام حسین‌علیه‌السلام دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد، اما هر دو نتیجه خوب است: یک نتیجه این بود که امام حسین‌علیه‌السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز بشود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه کرده بودند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین‌علیه‌السلام نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین‌علیه‌السلام در این جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیر قابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد؛ و این کار را امام حسین‌علیه‌السلام کرد. البته آن کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام

---

۱ ـ محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه‌السلام، ص ۶۶۲.

۲ ـ همان.

حسین علیه‌السلام نشان دادند، شق اول پیش می‌آمد و امام حسین علیه‌السلام می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند، اما کوتاهی کردند! البته بحث اینکه چرا کوتاهی کردند و چطور کوتاهی کردند، از آن بحثهای بسیار طولانی و مرارتباری است که چند سال قبل تحت عنوان «خواص و عوام» مطرح کردم که چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند. بنابراین کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران مقصود اول حاصل نشد، اما مقصود دوم حاصل گردید، این دیگر آن چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین علیه‌السلام بگیرد: قدرت رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، دشمن در مقابل آن، هر عظمتی که داشته باشد، کوچک و محو می‌شود و این خورشید درخشان روزبه‌روز در دنیای اسلام نورافشانی بیشتری می‌کند و بشریّت را احاطه می‌کند.

امروز بیش از پنج یا ده قرن است که حسین بن علیِ اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به‌گونه‌ای است که متفکران و روشنفکران و آنهایی که بی‌غرضند، وقتی به تاریخ اسلام برمی‌خورند و ماجرای امام حسین علیه‌السلام را می‌بینند، احساس خضوع می‌کنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلا و ارزشهای والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه می‌کنند و امام حسین علیه‌السلام، امام آنها در آزادیخواهی، عدالت‌طلبی، مبارزه با بدیها و زشتیها و مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

### جهل و زبونی ریشهٔ ضربه به بشریّت

امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است ـ چه ضربهٔ سیاسی، چه ضربهٔ نظامی، چه ضربهٔ اقتصادی ـ اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است یا در زبونی؛ یعنی یا نمی‌دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند ندارند؛ یا اینکه معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند، زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند! امام سجاد و امیرالمؤمنین علیهماالسلام ـ بنابر آنچه از آنها نقل شده ـ فرموده‌اند: «لَیسَ لِأنفُسِکُم ثَمَنٌ إلاّ الجَنَّةَ فَلا

تَبیعوها بِغَیرِها»[۱] ای انسان! اگر بناست هستی و هویّت و موجودیّت تو فروخته بشود، فقط یک بها دارد و بس، و آن بهشت الهی است، به هر چه کمتر از بهشت بفروشی سرت کلاه رفته است. اگر همهٔ دنیا را هم به قیمت قبول پَستی و ذلّت و زبونی روح، به شما بدهند، جایز نیست. همهٔ آن کسانی که در اطراف دنیا تسلیم زر و زور و صاحبان زر و زور شده‌اند و این زبونی را قبول کرده‌اند ـ چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعال سیاسی و اجتماعی، چه روشنفکر ـ به خاطر این است که ارزش خود را نشناخته‌اند و خود را فروخته‌اند. خیلی از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته‌اند. عزّت فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند، گاهی یک نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبر، فخرفروشی می‌کند و زور می‌گوید؛ اما در عین حال زبون و اسیر یک قدرت و یک مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانی خود است که البته اسرای سیاسی امروزِ دنیا به این آخری نمی‌رسند، اسیر قدرتها و مراکزند!

اگر امروز شما به این کشور بزرگ نگاه کنید، می‌بینید که چهرهٔ جوانان این کشور، از احساس استقلال و احساس عزّت، برافروخته و شادمان است. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که دستگاههای سیاسی این کشور، از قدرتی در دنیا کمترین فرمانی می‌برند. همهٔ دنیا هم این را قبول دارند که در همین کشورِ با عزّت و با عظمت، قبل از انقلاب حکومتی سرکار بود که افرادش تَفرعُن و تکبر داشتند و برای خود جاه و جلال و جبروت قائل بودند و مردم بایستی در مقابلشان تعظیم می‌کردند و خم می‌شدند؛ اما همانها اسیر و زبون دیگران بودند! در همین تهران، هر وقت سفیر امریکا می‌خواست، می‌توانست با شاه ملاقات کند و هر مسأله‌ای را بر او دیکته کند و از او بخواهد و اگر انجام نداد، به او تغیّر کند! ظاهرشان جلال و جبروت داشت؛ اما برای مردم و برای ضعفا، در مقابل قدرتها زبون بودند! امام حسین علیه‌السلام خواست این زبونی را از انسانها بگیرد.

### عزّت امامت و ذلّت سلطنت

«کانَ رسولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله یَأکُلُ أکلَ العَبدِ و یَجلسُ جُلوسَ العَبدِ»[۲]؛ پیامبر در مقابل مردم

---

۱ ـ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۳۲، ح ۱۳۶.
۲ ـ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۴۱۹، ح ۳۲.

این‌گونه بود که مثل بندگان غذا می‌خورد، مثل بندگان می‌نشست، نه مثل اشراف‌زاده‌ها. خود پیامبر جزو فامیلهای اشراف زاده بود؛ اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه بود، به آنها احترام می‌کرد؛ به آنها فخر و تعنُّد نمی‌فروخت؛ اما اشاره و نگاه پیامبر، بر تن امپراتوران آن روز عالم ـ در سالهای آخر عمرش ـ لرزه می‌انداخت؛ این عزّت است.

امامت یعنی آن دستگاهی که عزّت خدایی را برای مردم به وجود می‌آورد، علم و معرفت را به مردم می‌دهد، رفق و مدارا را میان آنها ترویج می‌کند، ابهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ می‌کند؛ اما سلطنت و حکومتهای جائرانه، نقطهٔ مقابل آن است. امروز در خیلی از جاهای دنیا اسمشان پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند؛ اسمشان سلطان نیست و ظواهر دمکراسی هم در آن جاها جاری است، اما در باطن همان سلطنت است، یعنی رفتار تعندآمیز با مردم و رفتار ذلّت‌آمیز با هر قدرتی که بالا سر آنها باشد! حتی شما می‌بینید که در یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبهٔ خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانیها، مراکز شبکهٔ پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند؛ مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضعگیری کنند، برای اینکه آنها نرنجند؛ این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلّت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلّت و زبونی وجود خواهد داشت؛ امام حسین علیه‌السلام علیه این قیام کرد.

## عبودیّت و عزّت در کلام و رفتار امام حسین علیه‌السلام

در رفتار امام حسین علیه‌السلام، از همان اول که از مدینه حرکت کرد، تا وقتی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزّت و سرافرازی و در عین حال عبودیّت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است؛ در همهٔ مراحل هم این طور است. آن روزی که صدها نامه و شاید هزارها نامه برای او آوردند که ما، شیعیان و مخلصان تو یم و در کوفه و در عراق منتظر تو هستیم، دچار غرور نشد. آنجا سخنرانی کرد و فرمود: «خُطَّ المَوتُ عَلیٰ وُلدِ آدَمَ مَخَطَّ القَلادَةِ فی جیدِالفَتاةِ»[1]، صحبت از مرگ کرد، نگفت که چنان می‌کنیم، چنین می‌کنیم، یا دشمنانش را

۱ ـ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵.

تهدید و دوستانش را تطمیع بکند؛ از حالا مناصب را در کوفه تقسیم بکند. حرکت مسلمانانه، همراه با معرفت، همراه با عبودیّت و همراه با تواضعِ امام علیه السلام در وقتی است که حالا همه دِستها را به طرف او دراز کرده‌اند و نسبت به او اظهار ارادت می‌کنند. آن روزی هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرم او را تهدید به اسارت کردند، آن روز هم ذره‌ای اضطراب در این مردِ خدا و این بندهٔ خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

آن راوی که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، می‌گوید: «فَوَاللهِ ما رَأَیتُ مَکثوراً»[1]. مکثور، یعنی آن کسی که امواج غم و اندوه بر سر او بریزد؛ بچه‌اش بمیرد، دوستانش نابود بشوند، ثروتش از بین برود، همهٔ امواج بلا به طرف او بیاید. راوی می‌گوید من هیچ کسی را در مواجههٔ بلا مثل حسین بن علی علیه السلام محکم دل‌تر و استوارتر ندیدم؛ «أربَطُ جأشاً». در میدانهای گوناگون جنگ، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد می‌کند؛ کسانی که دچار غمهای گوناگونند. راوی می‌گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه، با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی، چهرهٔ شاد، مصمم، حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد؛ این همان عزّت الهی است. این جریان را امام حسین علیه السلام در تاریخ گذاشت، بشر فهمید که باید برای آنچنان حکومت و جامعه‌ای مبارزه کند؛ جامعه‌ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای آنچنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می‌آید و ممکن است.

**انقلاب اسلامی نقطهٔ امید بشریّت**

یک روز بود که بشر مأیوس بود؛ اما انقلاب اسلامی و نظام اسلامی نشان داد که همه چیز ممکن است. نظام اسلامی به آن حد نرسیده است، اما بزرگترین موانع را در راه رسیدن به آن مرحله از سر راه برداشت. وجود حکومت طاغوتی، حکومت دیکتاتوری، حکومت انسانهایی که بر مردم شیر بودند، ولی در مقابل قدرتها روباه بودند؛ در مقابل مردم خودشان با

---

۱ ـ لهوف ابن طاووس، ص ۵۰.

تفرعن و تکبر بودند؛ اما در مقابل بیگانگان تسلیم و خاضع بودند. این حکومت بزرگترین مانع برای حرکت یک ملت است؛ آن هم حکومتی که همهٔ قدرتهای جهانی از او حمایت می‌کردند. ملت ایران نشان داد که این کار، عملی و ممکن است، این مانع را برداشت و در این راه حرکت کرد.

به لطف و فضل الهی در این راه گامهای زیادی برداشته شده است، اما برادران و عزیزان! ما در نیمهٔ راهیم. اگر ما پیام امام حسین علیه‌السلام را زنده نگه می‌داریم، اگر نام امام حسین علیه‌السلام را بزرگ می‌شماریم، اگر این نهضت را حادثهٔ عظیم انسانی در طول تاریخ می‌دانیم و برای آن ارج می‌نهیم؛ برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشارهٔ امام حسین علیه‌السلام را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدف برسیم و ملت ایران ان شاء الله خواهد رسید. نام امام حسین علیه‌السلام را خدا بزرگ کرده است و حادثهٔ کربلا را در تاریخ نگهداشته است. این که می‌گویم ما بزرگ نگهداریم، معنایش این نیست که ما این کار را داریم می‌کنیم؛ نه، این حادثه عظیمتر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کمرنگ کند و از بین ببرد.

روز عاشورا، اوج همین حادثهٔ عظیم و بزرگ است. حسین بن علی علیه‌السلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. آن کسی که می‌خواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد؛ اما امام حسین بن علی علیه‌السلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است. این به معنای آن است که اینجا باید حادثه‌ای اتفاق بیفتد که عواطف انسانها را در طول تاریخ همواره به خود متوجه کند تا عظمت کار امام حسین علیه‌السلام معلوم بشود. امام حسین علیه‌السلام می‌داند که دشمن پست و رذل است؛ می‌بیند که این کسانی که به جنگ او آمده‌اند، عده‌ای اراذل و اوباش کوفه هستند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده‌اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند، می‌داند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد، امام حسین علیه‌السلام از اینها غافل نیست؛ اما در عین حال تسلیم نمی‌شود، از راه خود بر نمی‌گردد، بر حرکت در این راه پافشاری می‌کند، پیداست که این راه چقدر مهم و چقدر بزرگ است.

# مقالات

# آسیب‌شناسی تبلیغات دینی

○ حجةالاسلام والمسلمین حسن عرفان*

**در تبلیغات دینی چهار محور مهم وجود دارد:**

**۱ـ ابزار تبلیغات** **۲ـ شیوه‌های تبلیغی**

**۳ـ درونمایه‌ها و محتوا** **۴ـ اهداف**

**۱ـ ابزار تبلیغات**

ابزار تبلیغات، امکانات و وسایلی است که می‌توان پیام را به وسیله آنها گستراند؛ مثل کتاب، مطبوعات، منبر، رسانه‌های سمعی و بصری، رایانه، ماهواره، سینما، تئاتر، نوار، تابلو، تلفن، فکس، تلگراف، تلکس و غیره.

**۲ـ شیوه‌های تبلیغی**

مجموعه‌ای از منشها، روشها وراهکارهای ویژه است که برای طرح و ابلاغ یک فکر و فرهنگ به‌کار گرفته می‌شود؛ مثل تبلیغ عملی، موعظه، خطابه، مناظره، امر به معروف و نهی از منکر، شعر، قصّه، نامه، هنرهای نمایشی، هنرهای تجسمی، برهان و استدلال و... .

مبلّغ، با شیوه تبلیغ عملی می‌کوشد تا با هنجارهای پرجاذبهٔ رفتاری، دیگران را شیفتهٔ پیام و برنامهٔ خویش سازد.

موعظه، شیوه‌ای است که در آن، مبلّغ با سخنان نرم، عطوفت‌آمیز و خردمندانهٔ خود غفلتهای شنونده را می‌زداید.

---

* محقق و مدرس حوزه علمیه قم.

خطابه، نوعی سخن گفتن است که در آن، سخنران با سبکی پرشور و حرکت آفرین، پیام خویش را القا می‌کند.

در مناظره و احتجاج، مناظره کننده می‌کوشد با استدلال و منطق، پیام خود را به طرف مقابل اثبات کند.

امر به معروف و نهی از منکر در واقع دعوتی فردی به شمار می‌آید. دعوت فردی، از کار سازترین برنامه‌های تبلیغی پیامبران بوده است؛ ولی اکنون این روش در جوامع اسلامی رنگ باخته و دعوتهای جمعی و عمومی جایگزین آن شده است. این در حالی است که هنوز بسیاری از مبلغان مکاتب و مذاهب ـ بویژه مبلغان مسیحیّت ـ سرمایه گذاری فراوانی روی دعوت فردی دارند و علاوه بر تبلیغات گستردهٔ جمعی در سطح جهانی، برای دعوت افراد برنامه ریزی می‌کنند و چه بسا مدتهای مدید، روی یک شخص کار تبلیغی می‌کنند! امروزه در جوامع اسلامی متأسفانه کمتر اتفاق می‌افتد که دلسوزان دین گستر و انسان پرور در اندیشهٔ هدایت دلهای تنها و اندیشه‌های رها باشند و شخصی را به سامان هدایت برسانند! در کلامی از حضرت علی علیه‌السلام دربارهٔ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه»[1] ***او پزشکی بود که با طبّ خویش، بسیار به دنبال بیمار می‌گشت.*** آری، او خود به دنبال نجات گمراهان می‌رفت و برای این کار، منتظر دعوت دیگران نمی‌ماند.

**۳ـ درونمایه‌ها و محتوا**

محور سوم، درونمایه و محتوای تبلیغات است. در این محور بررسی می‌شود که چه درونمایه‌هایی باید با آن شیوه و ابزار ارائه شوند.

**۴ـ اهداف**

محور چهارم اهداف تبلیغات است که در این زمینه، اهداف دینی، سیاسی، اجتماعی، فردی و... قابل پژوهش است.

اکنون به آسیب‌شناسی در برخی از این قلمروهای چهارگانه می‌پردازیم.

---

۱ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۸

ناهمگونی ابزار تبلیغات با تکنولوژی تبلیغی جهان، بزرگترین مشکل تبلیغات ماست. اگر امروز از اینترنت به گونه‌ای کارساز بهره نبریم، اگر از رسانه‌های پیشرفته سود نجوییم، اگر کیفیت تبلیغات دینی را تهاجمی نسازیم، تهاجم‌پذیر و فرودست خواهیم ماند؛ آنگاه شاهد خواهیم بود که بسیاری از کالاهای تجاری در جهان، از سمبلها و نمادهای فرهنگ اسلامی مشهورتر گشته‌اند.

بدین ترتیب، استفادهٔ اصولی و صحیح و بهره جویی کارساز از شبکه‌های جهانی رایانه‌ای، می‌تواند کمبودها را در زمینه ابزار به طور محسوسی رفع نماید.

ما در بحث خود پیرامون آسیب‌شناسی شیوه‌های تبلیغی، تنها به آسیب‌شناسی سخنرانی و خطابه می‌پردازیم.

این شیوه سابقه‌ای بس کهن دارد و یکی از عوامل بسیار توانمند سیاسی ـ اجتماعی است و نقش بسزایی در دگرگونیهای تاریخی داشته است و امروزه نیز از متداولترین شیوه‌های تبلیغ دینی به حساب می‌آید.

بی‌تردید، گسترش فرهنگ دینی وامدار خطابه و سخنرانیهای مبلّغان در طول تاریخ است، بنابراین آسیب‌زدایی از خطابه و سخنرانی، حساسترین مسأله در تبلیغ است. ما در اینجا مهمترین آسیبهای خطابه را مرور می‌کنیم:

**۱ـ عدم فصاحت**

سخن غیر فصیح، سخنی است که در آن واژه‌های غلط، ناآشنا، و ناهنجار به کار رفته باشد؛ در بسیاری از سخنرانیها، بدون توجّه به سطح دانش شنوندگان، تعابیر کهنه و نامأنوسی چون: «قس علی هذا»، «ثم ماذا»، «هکذا»، «فلذا»، «کف نفس» و... به کار گرفته می‌شود! باید دانست که استفاده از اصطلاحات ویژه محلّی، علمی و حوزوی باعث ناهنجار شدن سخنرانی می‌گردد؛ بنابراین خطیب باید واژه هایی را برگزیند که همه‌فهم، زیبا، استوار، موزون و صحیح باشند.

ویژگی دیگر سخن غیر فصیح ،ناهنجاری در ترکیب واژه هاست؛ اگر جمله‌هایی که در

سخنرانی به‌کار می‌رود با قواعد دستوری هماهنگ نباشد، دلزدگی پدید آورده و شأن سخن را تنزیل می‌دهد.

**۲ـ ناتوانی در گزینش موضوع**

از آسیبهای جدّی این شیوه، ناتوانی سخنران در گزینش موضوع زنده، جذّاب، مفید و همساز با واقعیتهای موجود است. اصولاً یک سخنرانی مطلوب، باید همسو با واقعیتهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی باشد و در آن از موضوعهای موزه‌ای و کلیشه‌ای پرهیز شود. یکی از علل موفقیت مرحوم آقای فلسفی در خطابه، گزینش موضوعهای تازه و زنده بود و نقش پویا و کم بدیل استاد مطهری در فرهنگ کنونی ما وامدار گزینش موضوعات زنده و همخوان با واقعیتهاست.

**۳ـ یکنواخت بودن**

یکنواختی و تنوع نداشتن، از آسیبهای دیگر خطابه است؛ لذا سخنران باید از شعر[۱]، قصّه و تمثیل استفاده کند و آهنگ صدایش را هماهنگ با مطالب تغییر دهد تا یکنواختی مطالب و صدا، خستگی پدید نیاورد.

قرآن کریم از عنصر قصه استفاده‌های فراوان کرده است و امیر بیان آموزگار بی‌نظیر سخن، حضرت علی علیه‌السلام، دهها بار سخن خویش را با شعری از شاعران یا ضرب المثلی متداول آمیخته است. در روایات ما حکایات بی‌شماری آمده است؛ لیکن این قصّه‌ها خِرَدپرور است، نه خیال گستر، حکمت‌آموز است، نه شهوت افروز. خدای متعال می‌فرماید: «**نَحنُ نَقُصُّ عَلَیکَ اَحسَنَ القَصَصِ**»[۲] ***ما بهترین سرگذشتها را برای تو حکایت می‌کنیم.***[۳]

---

۱ـ به گفتهٔ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برخی از شعرها حکمت است؛ إنَّ مِنَ الشعر حِکَما (تحف العقول، ص ۴۵.)

۲ـ یوسف، ۳.

۳ـ در قرآن کریم از تمثیل به طور گسترده استفاده شده است، به گونه‌ای که چندین کتاب دربارهٔ امثال قرآن کریم تألیف شده است.

### ۴ـ جناح گرایی

فاجعه بسیار ناخوشایند زمان ما، جناح گرایی برخی از مبلغان دینی است. جانبداریهای آشکار از یک گروه سیاسی ویژه، شخصیت گوینده را پیش مخالفان آن تباه می‌سازد، حالت پذیرش را از آنان می‌گیرد و نگاهها و داوریها را به غرض و کینه آلوده می‌کند.

*چون غرض آمد هنر پوشیده شد  صد حجاب از دل به سوی دیده شد*

جناح بازیها، شنوندگان معارف را به شدّت کاهش می‌دهد و قداست تبلیغات دینی را فدای مسائل سیاسی می‌سازد، لذا دین، به جای هدایت سیاسی تبدیل به ابزار سیاسی می‌شود و به جای حاکمیّت بر سیاست، محکوم سیاست بازان می‌گردد. مبلغان شأنی چونان پیامبران دارند و مسؤولیت آنان هدایت و نقد همه جناحها و معرفی شریعت محمدی و علوی است؛ نه ارائه سیاست حزبی.

دین اسلام رسالت جهانی دارد ؛ بنابراین مبلغان باید موقعیت برتر خویش را بشناسند و به همه مردم جهان بیندیشند ؛ نه به منافع محدود و اندک یک حزب یا جناح. آنان باید برای اقامهٔ عدالت جهانی و هدایت بشر بکوشند؛ نه برای پیروزی حقیر و زودگذر یک جناح خاص. همّت خطبای مخلص، دین‌گستر و خدا باور باید هدایت همهٔ سیاستها و سیاستمداران باشد؛ نه مزدوری برای گروهی خاص.

ما قاطعانه می‌گوئیم که سیاست ما عین دیانت ماست و این دیانت، به ما اخلاق، تقوا، آخرت اندیشی، اخلاص و عدم وابستگی و جهان اندیشی را می‌آموزد. ای مبلغان دین‌گستر! بیایید فراتر از منافع گروهی بیندیشیم، تا تعصبهای بیجا، محبّتهای کورکورانه و کینه‌های بی‌دلیل، ما را مفلوک و عقده‌ای نسازد و زندانی جهل نگرداند.

### ۵ـ غیر عقلی، غیر علمی و غیر مستند بودن مطالب

غیر استدلالی بودن، نداشتن استناد دقیق، نداشتن پشتوانهٔ عقلی، علمی و دینی و استناد به شنیده‌ها، بیماری بزرگ سخنوری در طول تاریخ بوده است.

استناد به خوابها و مکاشفه‌هایی که به هیچ وجه حجّت شرعی ندارد، به جای تکیه بر نص

صریح یا برهان قاطع عقلی و دینی، از آفتهای فرهنگی محسوب می‌شود و تماماً جهل گستر و جاهل پرور است. سخن باید مستند به مدارک اصیل و صحیح دینی و منابع علمی و اصول عقلی باشد.

**۶ـ ستایشگری**

ضعفهای برخی از سخنرانیهای مذهبی، ستایشهای نابجا است. در این زمینه، مجالس ترحیم، بستری برای مدح و ستایش اشخاص است. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «اِیّاکَ و المَلَقَ فَإنَّه لَیسَ مِن خَلایِقِ الإیمانِ»[۱] *از چاپلوسی بپرهیز! بی‌تردید آن از اخلاقِ برآمده از ایمان نیست.* و امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمودند: «مَن مَدَحَ غَیرَ المُستَحَقِّ فَقَد قامَ مَقامَ المُتَّهَم»[۲] *هرکس شخص غیر شایسته‌ای را بستاید، خویش را متّهم ساخته است.*

به طور قطع، مردم چنین مبلّغی را به دنیاگرایی، و داشتن مطامع مادی متهم می‌کنند.

**۷ـ تحقیر، پرخاش و مزاحهای سبک**

باید دانست که سخن گفتن، همیشه محدود به حدود ادب است و ادب پایهٔ زندگی اجتماعی است؛ بنابراین تحقیر کردن شنوندگان، یا جمعیتی خاص، یا پرخاش کردن به شخص یا اشخاص، به وقار و شخصیت گوینده لطمه زده و عقیده‌ها و عقده‌ها را به هم پیوند می‌زند، غیرت و تعصب را تحریک می‌کند و پذیرش بی‌غرض مطالب را دشوار می‌سازد.

گویندهٔ مذهبی باید ادب و احترام را در مورد این افراد رعایت کند:

۱ـ خداوند متعال، نام خدای متعال را با پسوند تکریم ذکر کند، مثلاً بگوید: خداوند عزّوجل یا خداوند متعال و...

۲ـ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام، سخنران مذهبی نباید نام شریف این بزرگان را بدون واژهٔ حضرت، یا علیه السلام یاد کند.

شیخ عباس قمی رحمه‌الله وقتی نام امامی را اشتباه می‌نوشته هیچ‌گاه بر آن نام خط نمی‌کشیده، بلکه تنها برای رفع اشتباه، دور آن را نقطه چین می‌کرده است.

---

۱ـ غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۶.

۲ـ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۵.

۳ـ ادب نسبت به دانشمندان

۴ـ ادب نسبت به مخالفان

۵ـ ادب نسبت به مخاطبان

گوینده، هیچ گاه نباید بگوید: این چه نمازی است که تو می‌خوانی؟ این چه دینی است که شما دارید؟ و... . می‌توان به جای دو واژهٔ «تو» و «شما» از واژه‌های «ما» و «من» استفاده کرد. به این لحن مؤدبانهٔ حافظ بنگرید:

*گر مسلمانی از این است که حافظ دارد  آه اگر از پی امروز بود فردایی*

**۸ـ عدم تناسب**

نداشتن تناسبهای گوناگون و رعایت نکردن همگونی، از آسیبهای دیگر خطابه هاست. خطیب باید ملتزم به رعایت این تناسبها باشد:

**۱ـ تناسب زمانی**

امام علی علیه‌السلام فرمود: «مَن عَرَفَ الأیّامَ لَم یَغفُل عَنِ الاستِعداد»[۱] *آن کس که زمان را بشناسد از برخورد با رویدادهای آن غافل نمی‌ماند، بلکه برای مواجهه با آنها، آمادگی پیدا می‌کند.*

*یک نشانهٔ زمان‌شناسی این است که حوادث زمانه برای انسان قابل پیش بینی می‌شود و از پیشامدها شگفت زده نمی‌شود.* حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «أعرَفُ الناسِ بِالزَّمانِ مَن لَم یَتَعَجَّب مِن اَحداثِهِ»[۲] *آگاهترین مردم به زمان، کسی است که از رخدادهای آن متعجب نگردد.*

سخنران باید علاوه بر زمان‌شناسی عمومی، به مناسبتهای ویژهٔ زمانی چون عیدهای مذهبی و ملّی یا سالروزهای حوادث غمبار توجّه داشته باشد.

**۲ـ تناسب مکانی**

هر مکانی ویژگی خود را دارد. دانشگاه، نیایشگاه، و... هر کدام حال و هوای خاصی دارد و خطیب باید شرایط و موقعیت مکانی را در سخنرانی، مدّ نظر قرار دهد.

**۳ـ تناسب مطالب با موضوع سخنرانی**

۱ـ تحف العقول، ص ۹۸.

۲ـ غرر الحکم، ص ۴۸۰، ح ۱۱۰۳۴.

**۴ـ تناسب مطالب با مستمعان**[۱]

مستمعان از حیث جنسیت، نژاد، سرزمین، کیش و آیین، سن، گرایشهای سیاسی، حساسیّتها، سطح دانش و... با هم تفاوت دارند، لذا مطالب باید به تناسب این تفاوتها طرح و بیان شوند. امام علی علیه‌السلام فرمودند: «لِکلِّ مَقامٍ مَقالٌ»[۲] *هر جایی سخنی را می‌طلبد.* و حافظ سروده است:

*با خرابات‌نشینان زکرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد*

**۹ـ عدم تخصص و نداشتن آمادگی**

از دیرباز برخی از خطابه‌ها، همانند بعضی از شعرها، بالبداهه و بدون آمادگی ایراد می‌شده است. سخنرانیهایی که بدون تخصص در قلمرو موضوع ارائه می‌شود و سخنران درباره موضوع آمادگی ذهنی ندارد، وقت شنوندگان را تباه کرده، تبلیغات دینی را ناکارآمد می‌گرداند و به شخصیت سخنران لطمه می‌زند. گوینده باید موضوعی را برگزیند که به آن احاطه داشته باشد، آنگاه مطالب آن را با طرح و برنامه‌ریزی آماده سازد و خود او نیز آمادگی روانی و اعتماد به نفس لازم برای این کار را داشته باشد و بدون دغدغه، اضطراب، ترس و شرم به ایراد سخن بپردازد و علاوه بر این، از سلامت جسمی اطمینان بخشی برخوردار باشد و بیماری یا فشار ادرار، اعصاب او را نفرساید.[۳]

بنابراین، خطیب باید از سه جهت آمادگی داشته باشد:

**۱ـ** آمادگی علمی و فکری

**۲ـ** آمادگی روانی و آسودگی خاطر و داشتن اعتماد به نفس و اتکال به خدای متعال

**۳ـ** آمادگی جسمی

«الکساندر هامیلتون» یکی از بهترین سخنرانان معاصر می‌گوید: «بعضی از اشخاص مرا

---

۱ـ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: رُبَّ متکلم فی غیر موضعه، جنی علی نفسه بکلامِه (بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۲.) چه بسا سخنگویی که در غیر جایش سخن بگوید، با سخنش برخویش جنایت کرده است. و در روایت دیگری آمده است: لا تکلموا بالحکمة عندالجهال (بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۰، ح ۱۳) پیش نادانان، حکمت نگویید.

۲ـ غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۷۸.

۳ـ سخنوری، نوشته: ک ـ م حقیقی، ص ۱۸.

نابغه می‌دانند، در حالیکه آن‌چه از نبوغ دارم فقط این است که چنانچه موضوعی برای بررسی در دست داشته باشم عمیقاً مورد مطالعه‌اش قرار می‌دهم، بحدی که شب و روز درباره‌اش می‌اندیشم و کلیه جوانب آن را مورد تحقیق و تفحص قرار می‌دهم، بحدی که مغزم از آن اندیشه آکنده می‌شود. حاصل این کوشش و تلاش را نبوغ می‌دانند، در حالیکه چیزی جز ثمره کار و تفکر نیست...!»

امام فرهنگ گستر شیعه حضرت امام صادق علیه السلام، فرمودند: «تَجَنَّب ارتِجالَ الکَلامِ»[1] *از بدون اندیشه سخن گفتن بپرهیز!*

**۱۰ـ ناآراستگی سخنران**

آراسته نبودن لباس و ظاهر سخنران و یا داشتن حرکتهای نابهنجار چون بینی گرفتن، بازی با ریش و سبیل، دست زدن به عمامه، باز و بسته کردن دگمه‌ها، دست زدن به عینک، دست به هم مالیدن، دست را بالا و پایین آوردن، تنظیم عبا یا کت، نگاه آشکار یا مکرر به ساعت، تکان دادن شانه، تغییر دادن نحوهٔ نشستن، خاراندن صورت یا عضو دیگر بدن، پی در پی عرق زدودن، تنحنح، ترکردن لب بوسیله زبان و حرکت غیرعادی دستها، چشم بستن، یا تنها به یک سو نگریستن و... همه اینها در شنوندگان آشفتگی ذهنی پدید می‌آورد و دستاورد سخن را اندک می‌سازد.

**۱۱ـ آشفتگی مکان سخنرانی**

آشفتگی سیستم صوتی، رفت و آمد زیاد، پیچیدن سر و صداهای بیرونی در مجلس، پذیرایی کردن در هنگام سخنرانی، پیدا بودن مناظر خارجی مجلس، جلب نظر کردن فیلمبرداران و عکاسان، گرم یا سرد بودن هوای مجلس و تنگی جا، موجب کاهش بازدهی سخنرانی و دست نیافتن به هدفهای تبلیغی می‌گردد.[2]

---

۱ـ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۴، ح ۹.

۲ـ در لندن پژوهشگران انگلیسی اعلام کردند: افرادی که هنگام سخن گفتن دستهای خود را حرکت می‌دهند، کلمات را از یاد می‌برند و دچار لکنت می‌شوند. پژوهشگران، داوطلبان شرکت در آزمایش را به دو گروه تقسیم کردند و از آنها

خستگی شنوندگان و سخن گفتن پس از چند سخنرانی دیگر، سخنران و مستمع را افسرده کرده وبازدهی سخن راکم می‌کند. مولوی گفته است:

*این سخن شیر است در پستان جان — بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان*
*مستمع چون تشنه و جوینده شد — واعظ ار مرده بود گوینده شد*
*مستمع چون تازه‌آید بی‌ملال — صد زبان گردد بگفتن، گنگ و لال*

**۱۲ـ آشفتگی مطالب**

یکی دیگر از آسیبهای خطابه، منظم نبودن سخن و ناهماهنگی بین اجزای کلام است. هر سخنران باید مقدمهٔ استوار، متن منظم و نتیجه گیریهای دقیق داشته باشد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: «اَحسَنُ الکَلامِ ما زَانَهُ حُسنُ النِّظَامِ و فَهِمَهُ الخاصُّ و العَامُّ»[1] ***برترین سخنان، سخنی است که با ترتیبی نیکو آراسته شده باشد و تودهٔ مردم و خواص آن را بفهمند.***

**۱۳ـ داشتن اخلاق ناپسند**

عدم شایستگی اخلاقی در خطیب، از عواملی است که مانع تأثیر سخنان او در مخاطبان می‌شود، بنابراین سخنران مذهبی باید برای اینکه سخنش مؤثر واقع شود، دارای این خصلتها باشد:

۱ـ صادق باشد. ۲ـ عالم باشد. ۳ـ عامل باشد. ۴ـ مخلص باشد. ۵ـ محبوب باشد. ٦ـ با سوز و گداز و انگیزهٔ درونی سخن بگوید، نه تصنعی و با تکلّف، و به آنچه می‌گوید، متعقد باشد.

«محمدبن احمد قرشی»، نویسنده کتاب «معالمُ القربة فی احکام الحسبة» در کتاب خویش

---

خواستند درباره یک موضوع صحبت کنند. یک گروه باید هنگام صحبت از حرکت دستها نیز برای بیان منظور خود استفاده می‌کرد و گروه دیگر باید دستها را در حالت عادی و طبیعی قرار می‌داد. نتیجه این آزمایش نشان داد حرکت بیش از حد دستها هنگام صحبت کردن از سرعت هماهنگی مغز و زبان می‌کاهد و کلمات دیرتر از حد عادی به ذهن می‌آید، بنابراین انسان دچار لکنت و اختلال در گفتار می‌شود.به نقل از روزنامه همشهری، بیست و پنجم بهمن ۱۳۷۷.

۱ـ غررالحکم، و نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۰.

بابی گشوده است به عنوان «در حسبت بر واعظان». و در آن آورده است: «بر محتسب است که در کار واعظان بنگرد و کسی را اجازهٔ وعظ دهد که به دیانت و نیکی و فضیلت معروف باشد و نیز دانا به علوم شرعی و ادب و حافظ قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آشنا به اخبار صالحان و حکایات گذشتگان باشد. و باید واعظ را در این امور آزمایش کنند، اگر از عهده برآمد، به وعظ بپردازد. وگرنه بازش دارند، چنانکه علی بن ابی‌طالب علیه السلام حسن بصری راکه به مردمان سخن می‌گفت، بیازمود و پرسید: ستون دین چیست؟ گفت: پارسایی، پرسید: آفت آن چیست؟ گفت: آزمندی. گفت: اکنون سخن بگوی، اگر بخواهی.

هر کس دارای شروط مذکور باشد، می‌تواند در جوامع و مساجد بر منبر رود و هرکه بدین امور نادان باشد، حق سخنرانی را ندارد و اگر دست باز نداشت، تعزیرش باید کرد؛ اما اگر کسی اندکی از سخنان واعظان و نیز احادیث و اخبار صالحان گذشته را بداندو برای ارتزاق وعظ کند، رواست؛ به شرط آنکه بر منبر ننشیند، بلکه به پا ایستاده سخن گوید؛ زیرا بر منبر نشستن رتبه شریفی است که جز به واعظان صلاحیت دار روا نیست.»[1]

### ۱۴ـ طولانی شدن سخنرانی

از آفتهای سخنرانیِ دل آزار و خستگی آفرین، اطناب ناهنجار در سخن است. حضرت خضر به حضرت موسی گفت: «یا طالبَ العِلمِ إنَّ القائلَ أقَلُّ مَلالَةً مِن المُستمِعِ فَلا تُمِلَّ جُلَسائَک إذا حَدَّثتَهُم»[2] *ای پژوهندهٔ دانش! بی‌تردید خستگی گوینده از شنونده کمتر است؛ ازاین‌رو هنگامی که با همنشینانت سخن می‌گویی، آنان را خسته مساز!* و علی علیه السلام فرمود: «آفَةُ الکلامِ الاِطالةُ»[3] *آفت سخن، طولانی شدن آن است.*

«ایجاز مخل» کوتاهی کلام که به معنا آسیب رساند و «اطناب ممل» به درازاکشاندن سخن، دو آفت سخنوری است، حکیم فردوسی گفته است:

---

۱ـ کتاب معالم القربه فی احکام الحسبه از میراث فرهنگی ما در قرن هفتم است. این کتاب به قلم جعفر شعار با عنوان «آیین شهرداری» ترجمه شده است. نگاه کنید به باب چهل و هشتم آن در ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲ـ کبریت احمر، ص ۳۱.

۳ـ غررالحکم.

درخشنده روشن روان کسی — که کوتاه گوید به معنی بسی
سخن گوید آنسان که دلخواهتر — زلفظ آن گزیند که کوتاهتر[1]

و سعدی سروده است:

کم آواز هرگز نبینی خجل — جوی مشک بهتر که یک توده گِل
حذر کن زنادان ده مرده گوی — چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

شنیدنی است که «فیدل کاسترو» در سن ۷۷ سالگی، یک سخنرانی هفت ساعته ایراد کرد.

### ۱۵ـ کلّی گویی[2]

تخصیص نزدن، استثناء قائل نشدن، همه را به یک گونه انگاشتن و یکدست شمردن همهٔ گروهها، تشکلها، ملتها، صنفها و... یکی دیگر از معایب سخنرانیهای ناسنجیده است. این یک قانون تقریباً فراگیر است: «ما مِن عامٍّ إلاّ و قَد خُصَّ» **هیچ عامی نیست مگر اینکه تخصیص خورده است.** استثنا نکردن و بگونه‌ای فراگیر سخن گفتن، گاه خشم مستمع را برمی‌انگیزد، **غیرت** را تحریک می‌کند و تنش پدید می‌آورد. این نشان خردورزی، پرهیزکاری و واقع نگری است که ما احکام عام صادر نکنیم و مثلاً نگوییم: همهٔ پزشکان اینگونه‌اند، همهٔ زنان اینچنین و همهٔ مردان آنچنان هستند.

### ۱۶ـ تبلیغ به هدف مزد و اجرت

یکی از عوامل پیروزی پیامبران، داشتن اخلاص و نداشتن تمنای مادی بود. این یکی از گزاره‌های مکرر قرآن کریم است: «قُل لا أسئلُکُم عَلَیه أجراً»[3] بگو: *در برابر این (رسالت و تبلیغ) پاداشی از شما نمی‌طلبم.*

---

۱ـ این مفهوم در ادب فارسی بسیار گفته شده است:

یک دسته گل دماغ‌پرور — از خرمن صد گیاه بهتر
با آنکه سخن به لطف آب است — کم گفتن این سخن صواب است
کم گوی و گزیده گوی چون دُر — تا زاندک تو جهان شود پُر
لاف از سخن چو دُر توان زد — آن خشت بود که پر توان زد

۲ـ مقصود از کلی در اینجا کلی عقلی و منطقی نیست، مراد عام‌گویی است.

۳ـ انعام، ۹۰ و آیات دیگر.

«شیخ محمدباقر خراسانی» دربارهٔ سخنرانی مذهبی گفته است: احوط، بل متعیّن است که شرط اجرت نکند.[۱]

### ۱۷ـ تکراری بودن

با اینکه فطرت انسان و معارف فطری تغییرناپذیر است، لیکن کهنگی برخی از مطالب یا تکرار زیاد آنها موجب دلزدگی می‌شود.

سخنزان مذهبی به این نوآوریها نیاز جدّی دارد:

۱ـ نوآوری در موضوعات ۲ـ نوآوری در گزینش واژه‌ها

۳ـ نوآوری در ارائه مطالب ۴ـ نوآوری در مرثیه‌سرایی و دعا

سعدی چه شیرین سروده است:

*سخن گرچه دلبند و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بود*

*چو یک بار گفتی، مگو باز پس که حلوا چو یک بار خوردند، بس*

و همنوا با حافظ:

*فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم.*

و گفته‌اند: «لِکُلِّ جَدیدٍ لذّةٌ».

و ابن یمین گفته است:

*هر لحظه می‌رسان المی نو به جان خصم زیرا که لذتی به دل آید ز هر جدید*

### ۱۸ـ به کار بردن واژه‌ها با گویش محلی

در ایران گویشهای مختلفی وجود دارد، مثلاً اصفهانیها به جای کلمات «از»، «به او» و «اذان» به ترتیب «اِز»، «بشش» و «اذون» می‌گویند. استعمال واژه‌های محلی از اعتبار گوینده می‌کاهد و گاه، فهمیدن را با مشکل روبه‌رو می‌سازد.

### ۱۹ـ برآشفتن

برآشفتن در هنگام سخنرانی، کنترل عقلی و روانی و فکری را فرو می‌ریزد و متزلزل

---

۱ـ کبریت احمر، ص ۳۷.

می‌کند، خطیب را به واکنشهای ناروا وا می‌دارد و این واکنشهای نامطلوب، مردم را متنفر می‌سازد. در روایت آمده است: «شِدّةُ الغَضَبِ تُغَيِّرُ المَنطِقَ»[1] **بشدّت بر آشفتن، گفتار را دگرگون می‌سازد.**

۱ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۲۸، ح ۸.

# حیات طیّبه در پرتو امر به معروف

○ آیت الله سیدمحمدعلی آل‌سیدغفور*

## چکیده

*قرآن کریم و دین اسلام ما را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت می‌نماید؛ آیاتی که از افتخارات اسلام هستند و به نوعی وجوب امر به معروف و نهی از منکر (عینی یا کفایی) را می‌رساند. چنانچه امر به معروف ونهی از منکر مانند سایر عبادات(نماز، روزه و...) مورد اهتمام قرار می‌گرفت، اسلام سراسر جهان را فرا می‌گرفت. البته به گونه‌ای که همه آن را به کار بندند.*

**امر به معروف در آینه احادیث:** *در روایات، امر به معروف در ردیف ایمان به خدا قرارگرفته و ترک این امر مهم، از مبغوض‌ترین اعمال قلمداد شده است. در روایتی دیگر، آن را واجب مهمی شمرده است که با آن سایر واجبات برپا می‌شود، امنیت به راه‌ها باز می‌گردد، ستم‌ها برطرف می‌شود و زمین آباد می‌گردد و... .*

**رسالت پیامبران:** *مصلحت اندیشی و ترک امر به معروف و نهی از منکر، جامعه را مرده معرفی می‌کند و هدف پیامبران، ایجاد جامعه زنده است. و دین اسلام که برای سعادت بشر آمده، متضمن شئون حیاتی انسان است و در تمامی ابعاد، دستورات حیات بخش عرضه می‌نماید و... .*

**ویژگی‌های شهر پاکان:** *شهر پاک، یک شهر فرضی است که ساکنان آن دستورات دینی را عمل می‌کنند و خلاف و انحرافی ندارند. ظلم و فساد در آن نیست و قحطی پدید نمی‌آید. فقر نیست و در آنجا گدا مشاهده نمی‌شود. هرکسی که درس می‌خواند برای خدمت است.*

**خاتمه:** *ما به جای اینکه حیات حقیقی را بخواهیم، خود را میرانده‌ایم و لازم است به خود آئیم. عمل به دستورات، ما و خدمات ما را جاودانه خواهد کرد و مصداق اتم و اکمل آن، حضرت اباعبدالله علیه‌السلام است. او با شهادتش اسلام را زنده کرد وحضرت زینب همین معنا را در قتلگاه اظهار نمود.*

* محقق و مدرس حوزه و دانشگاه.

قوله تعالی: «وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ وَ لا تکونوا کَالَّذینَ تَفَرَّقوا وَ اختَلَفوا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ البَیِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ عَظیمٌ.»؛[1] *بایستی حتماً جمعیتی از شما باشد که مردم را به خوبیها دعوت کنند.*[2] و *امر به معروف و نهی از منکر نمایند و چنین افرادی رستگارانند و نکند شما مثل کسانی باشید که از هم متفرق شده و اختلاف کردند (یهود و نصاری) بعد از آنکه براهین و ادلّه برای آنها ثابت شده بود و برای چنین اشخاصی عذاب دردناک خواهد بود.*

یکی از شاهکارهای اسلام وجوب امر به معروف و نهی از منکر است یا به وجوب کفایی که ظاهر آیه است و یا عینی که بعضی فرموده‌اند و رستگاری و فلاح مسلمین بستگی کامل به این موضوع حیاتی دارد و از آیه دوم استفاده می‌شود که ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب اختلاف خواهد بود و آنچه باعث شکست و بدبختی هر ملتی است همانا اختلاف است. اگر ما مسلمین خود را به این فریضه دینی مقیّد می‌دانستیم و همانگونه که نماز و روزه و سایر فروع دین را اهمیت می‌دهیم، به امر به معروف و نهی از منکر نیز اهمیت می‌دادیم و همانگونه که موظّف بودیم هرجا منکری می‌دیدیم جلوگیری می‌کردیم و اگر به معروفی عمل نمی‌شد امر به آن می‌کردیم و خود را از افرادی که عامل به معروف نبودند و عامل به منکر بودند جدا نمی‌دانستیم و به فکر این بیماران دینی بودیم، حال و روزمان قابل مقایسه با این وضع کنونی نبود؛ بلکه دیری نمی‌گذشت که اسلام سراسر جهان را فرا می‌گرفت.

آری هر کس نسبت به دیگران باید احساس مسؤولیت کند و همانطور که خود عامل به خیر است، دیگران را نیز وادار نماید و همانگونه که خود از منکرات کناره گیری می‌نماید، مانع افراد دیگر نیز بشود.

**امر به معروف در آینه احادیث**

عن الصادق علیه السلام قال: «إنّ رجلاً من خثعَم جاء إلی رسولِ الله صلی الله علیه و آله فَقالَ یا رَسولَ الله أخبِرنی

---

۱ ـ آل عمران، ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲ ـ بنابر اینکه «من» تبعیض باشد و محتمل است که تبیین باشد مثل: «فاجتنبوا الرجس من الاوثان» کما فی مجمع البحرین.

ما أفضلُ الأعمالِ فی الاسلامِ قال الایمانُ بِاللهِ قال ثُمَّ ماذا قالَ صِلَةُ الرَّحِم قال ثُمَّ ماذا قال الأمرُ بِالمَعروفِ والنَهیُ عن المُنکَر قال فقال الرَّجُلُ فأخبِرنی أیُّ الأعمالِ أبغضُ إلی اللهِ قال الشِّرکُ باللهِ قال ثُمَّ ماذا قال ثُمَّ قَطیعَةُ الرَّحِمِ قال ثُمَّ ماذا قال الأمرُ بالمُنکَر والنَّهیُ عَنِ المَعروف»؛[1] *مردی از طائفه خثعم بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد، سؤال کرد به من بفرمایید چه چیز در اسلام از هر عملی فضیلتش بیشتر است؟ فرمود ایمان به خدا، سپس پرسید بعد از آن، حضرت فرمود ارتباط با خویشاوندان، پرسید بعد از آن، حضرت فرمود امر به معروف و نهی از منکر، مرد* خثعمی سؤال کرد به من بفرمائید مبغوضترین اعمال در نزد خدا چیست؟ حضرت فرمود شرک به *خدا، پرسید پس از آن، فرمود قطع رحم، پرسید پس از آن، فرمود امر به منکر و نهی از معروف.*

در این حدیث شریف تا آن‌جا اهمیت به امر به معروف ونهی از منکر داده شده که آن را در ردیف ایمان به خدا قرار داده‌اند.

باز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روایت دیگری که امام صادق علیه السلام آن را نقل می‌کند می‌فرماید: «کَیفَ بِکُم إذا فَسَدَت نساءُکم او فَسَقَ شَبابُکُم وَلَم تَأمُروا بِالمَعروفِ وَلَم تَنهوا عَنِ المُنکَر فَقیلَ لَه ویکون ذلِک یا رسولَ الله فَقال نَعَم و شَرٌّ مِن ذلک کَیفَ بِکُم إذا أَمَرتُم بِالمُنکَر ونَهَیتُم عَنِ المَعروفِ فَقیلَ له یا رَسولَ اللهِ ویَکونُ ذلک قالَ نَعَم وَ شَرٌّ مِن ذلک، کیفَ بِکُم إذا رَأیتُم المَعروفَ مُنکَراً وَالمُنکَرَ معروفاً»[2]؛ *چگونه خواهید بود هنگامی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق شوند و امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ گفته شد یا رسول الله مگر چنین وضعی ممکن است؟ فرمود: آری از این هم بدتر، چه حالی دارید هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف* کنید؟ باز گفته شد مگر چنین چیزی ممکن است بشود؟ فرمود: آری از این هم بدتر در چه وضعی خواهید بود زمانی که تشخیص شما به غلط شود و منکر را معروف و معروف را منکر پندارید؟

خدانکند این حدیث به وضع زمان ما مطابق باشد، چه بسا بعضی نتوانند بپذیرند که غنا و موسیقی منکر و حجاب زن در اسلام معروف است، چون پنجاه سال است که در ایران وارونه معرفی شده‌اند.

---

۱ ـ وسائل الشیعه، باب ۱، ابواب الامر بالمعروف، ح ۱۱.
۲ ـ همان، ح ۱۲.

شخصی به نام محمد بن عرفه می‌گوید شنیدیم امام رضاعليه‌السلام می‌فرمود: «لَتَامُرُنَّ بِالمَعروفِ و لَتَنهُنَّ عَنِ المُنكَرِ أو لَيُسلِّطَنَّ اللهُ عَلَيكُم شِرارَكُم فَيَدعوا خيارُكُم فَلا يُستَجابُ لَهُم»[1]؛ *باید حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه افراد پست شما مسلط بر اوضاع خواهند شد آن وقت خوبان شما هرچه دعا کنند مستجاب نشود.*

خلاصه کلام باید خود را موظف بدانیم همه جا و در هر حال امر به معروف و نهی از منکر کنیم، نه آن که خدای نکرده هر جا مصلحت بود و هیچ ناراحتی پیش نیامد و کوچکترین ضرری نبود آن وقت امر به معروف نماییم. جابر نقل می‌کند از امام باقرعليه‌السلام: «قالَ يَكون فِي آخِرِ الزَّمانِ قَومٌ يَتبعُ فيهم قَومٌ مُرائون إلى ان قال: وَلَو أضَرَّتِ الصَّلوةُ بسايرِ ما يَعمَلون بِأموالِهِم وَأبدانِهِم لَرَفَضوهَا كَما رَفَضوا أسمَى الفَرائضِ وَ أشرَفَها إنّ الأمرَ بالمعروفِ والنهيَ عن المُنكَرِ فَريضةٌ عَظيمةٌ بِها تُقام الفَرائضُ هنالک يَتِمُّ غَضَبُ اللهِ عزّوجلّ عَليهم فَيَعُمُّهُم بِعِقابِهِ فَيَهلِکُ الابرارُ فى دارِ الأشرارِ والصِّغارُ فى دارِ الكِبارِ إنّ الأمرَ بالمعروفِ والنهيَ عن المُنكَرِ سَبيلُ الأنبياءِ وَمِنهاجُ الصُّلحاءِ فَريضةٌ عظيمةٌ بِها تُقامُ الفَرائضُ وتَأمَنُ المذاهبُ و تَحِلُّ المكاسبُ و تَردُّ المَظالمُ وتُعمَرُ الارضُ ويَنتَصِفُ مِن الأعداءِ و يَستَقيمُ الأمرُ...»[2]؛ *در آخر الزمان افرادی سالوس و ریاکار در بین مردم پیدا می‌شود، که فقط به ظاهر دستور اسلام عمل می‌کنند تا جایی که فرمود: حتی اگر نماز هم ضرر و زیانی به جسم یا مال آنها داشت آن را نیز ترک می‌کنند، مگر نه این است که بالاترین و اشرف فرائض و واجبات امر به معروف و نهی از منکر را ترک نموده‌اند، حقاً امر به معروف و نهی از منکر چنان فریضه و واجب با عظمتی است که تمام واجبات دیگر به وسیلهٔ آن برپا می‌شود. در چنین حالی غضب خدا بر آن مردم بجا خواهد بود و همه را گرفتار می‌نماید، پس خوبان نیز به آتش بدان می‌سوزند وکودکان در آتش بزرگان. آری امر به معروف و نهی از منکر (شاهراه پیامبران و برنامه صالحان)، واجب مهمّی است که واجبات دیگر با آن برپا می‌شود و راهها بوسیله آن امن و امان می‌گردد و خرید و فروش حلال می‌شود و ستمها برطرف می‌شود و زمین آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود وکارها روبراه می‌شود.*

---

۱ ـ همان، ح ۳، باب ۱.

۲ ـ همان، ح ٦، باب ۱.

### امر به معروف یا مصلحت اندیشی

خدا نکند در این واجب مصلحت اندیشی کنیم و میانه رو باشیم و امر به معروف و نهی از منکر نکنیم که در چنین وضعی جامعه‌ای مرده و مستحق عذاب خواهیم بود. کسی می‌گفت در موقع فتنه و بروز مشکلات انسان باید کناره‌گیر باشد و خود را نجات دهد و حتی در ترک امر به معروف و نهی از منکر این منطق را داشت و استناد می‌کرد به فرمایش مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه: «کُن فِی الفِتنةِ کَابنِ اللَّبونِ لا ظَهرٌ فَیُرکَب ولا ضَرعٌ فَیُحلب.»[۱] گفتم چرا به این حدیث که فهم و تطبیقش بسیار مشکل است می‌چسبی؟ به روایت روشن و صریح آن حضرت توجه کن که می‌فرماید: «مَن تَرَکَ إنکارَ المُنکَرِ بِقلبِه و لِسانِه فَهو مَیّتٌ بَینَ الأحیاءِ»[۲]؛ *کسی که با دل و زبان و دست از منکرات جلوگیری نکند، مرده جانداری است که بین زندگان است*؛ یعنی جامعه‌ای که چنین باشد مرده است و زیر زمین برای آنها از روی آن بهتر است. جامعه زمانی زنده و پویا خواهد بود که امر به معروف و نهی از منکر در آن به صورت فرهنگ همگانی درآید.

### جامعه زنده، رسالت پیامبران

جامعهٔ پویا و زنده همان جامعه‌ای است که پیامبران و ائمه علیهم السلام در پی ایجاد آن بوده‌اند. لذا در پاسخ به این سؤال که هدف از آمدن پیامبر و آوردن اسلام چه بوده است، می‌توان گفت اسلام آمده است تا مردم را زنده کند. قرآن کریم می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا استَجِیبُوا لله وَ لِلرَّسُولِ إذا دَعاکُم لِما یُحییکُم»[۳]؛ *یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اجابت کنید دعوت خدا و رسول را هنگامی که شما را دعوت به چیزی کند که حیات و زندگی شما در آن است.*

جامع‌ترین تعبیری که از هدف آمدن اسلام و آیین حیات بخش آن می‌شود کرد، همین جملهٔ «لِما یُحییکُم» است چون دین مقدس اسلام برای سعادت انسان در تمام جهات مادی و معنوی آمده است و دستورات آن متضمّن شؤون حیات انسان است، از هر جهت و اگر

---

۱ ـ نهج عبده، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲ ـ وسائل الشیعه، باب ۳، ابواب امر به معروف و نهی از منکر، ح ۴.

۳ ـ انفال، ۲۴.

برنامه‌های اسلام پیاده می‌شد ـ در تمام جهتها از جهات مادّی گرفته تا برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی و... ـ آن وقت ما مزه حیات و زندگی را می‌چشیدیم. اسلام در عبادت تنها برنامه ندارد، در خداشناسی تنها برنامه ندارد، در اخلاق تنها برنامه ندارد؛ بلکه در همه و همه اینها و هر چه یک زندگی تامّ و تمام به آن احتیاج دارد برنامه دارد. کسانی که فکر می‌کنند برنامه‌های اسلام خلاصه می‌شود در یک مشت دستورات عبادی خشک و بی روح و خارج از محدوده فکری، اجتماعی و سیاسی بشر، سخت در اشتباهند. خلاصه کلام آنکه ما چون به تمام دستورات اسلام آن طوری که باید و شاید عمل نکردیم و نمی‌کنیم طعم حیات را نچشیده‌ایم و در حقیقت مرده‌ایم و خیال می‌کنیم زنده‌ایم.[1]

*زندگی کردن من مردن تدریجی بود  آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم*

**ویژگی‌های شهر پاکان**

مرحوم حاج سید احمد زنجانی در کتاب الکلام یجرّ الکلام شهری را فرض می‌کند به نام شهر پاکان که ساکنان آن همه و همه به دستورات دینی عمل می‌کنند و هیچگونه تخلّف و سرپیچی از برنامه‌های دین ندارند؛ سپس فرض می‌کند جمعی به این شهر مقدس سفر کرده و مراجعت نموده‌اند و گزارش سفر خود را چنین می‌دهند:

در شهر پاکان هیچ یک از ادارات دولتی مرسوم در شهر ماها نیست، نه شهربانی دارد، نه ژاندارمری، نه دادگستری، نه شهرداری نه زندان و... چون در این شهر نه ظلم و ستم هست، نه دزدی هست، نه تقلب هست، نه کلاهبرداری هست، نه اجحاف هست و هیچ کس از دست هیچ احدی شکایت ندارد تا اداراتی باشد و رسیدگی به آن کنند و علت آن که شهرداری ندارد چون تمام کارهای عمومی را نیز مردم خود انجام می‌دهند، هر کس جلو خانه خودش را پاک و پاکیزه می‌کند، کوچه‌ها و خیابانها پاکیزه و نظیف و روشن است، تمام خانه‌ها و مغازه‌ها در این شهر در شان باز و هیچ قفل و کلیدی در این شهر نیست، حتی شبها نیز در خانه‌ها و مغازه‌ها باز است تمام اجناس روی آنها قیمت نوشته شده و اگر جنسی عیبی داشته باشد، حتی عیب مخفی، یادداشت به آن چسبیده است، اگر صاحب دکان نباشد و مشتری جنسی بخواهد

۱ ـ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۲۷.

خودش وزن یا متر می‌کند و پول آن را در صندوق که قفل نیست می‌گذارد و می‌رود و اگر ملتفت عیب نشد و بعد از بردن فهمید، آن را بر می‌گرداند و پولش را از صندوق بر می‌دارد.

گرانفروشی در این شهر نیست و اصلاً قحطی و گرانی نمی‌شود، چون مردم ارزاق عمومی را در خشکسالی از سه روز بیشتر نگه داری نمی‌کنند و در اوقات عادی فقط چهل روز نگه می‌دارند و هیچ احدی احتکار نمی‌کند، حتی اگر سالی زراعت و کشاورزی خوب نباشد. تمام مردم از خورد و خوراک خود کم می‌کنند بلکه یک وقت از سه وقت را غذا نمی‌خورند و به همدیگر رسیدگی و سرکشی می‌کنند تا کسی از گرسنگی تلف نشود.

کسانی که از مملکت و شهر پاکان مراجعت کرده‌اند می‌گویند ما هر چه گشتیم در این شهر گدا و سائل که از مردم چیزی طلب کنند یا سر صف جماعت اظهار احتیاج کنند اصلاً ندیدیم، چون مردم این شهر مواظب هستند هرگاه کسی فقیر شد و یا به خرجش نرسید فوری به او می‌رسند و احتیاجش را رفع می‌کنند، لذا کار به سؤال و اظهار فقر نمی‌رسد و اگر اتفاقاً کسی احتیاجی داشته باشد به هر کس بگوید فوراً ترتیب اثر داده و حاجت او را برآورده می‌کند؛ چون کسی در این شهر دروغ نمی‌گوید و برخلاف واقع حرفی نمی‌زند؛ به اضافه اینکه در سر هر چهار راه یا در هر مسجد صندوق اعانه عمومی هست که هر کسی هر چه اضافه داشته باشد در آن می‌ریزد و هر کس هرچه احتیاج داشته باشد فقط به اندازه احتیاجش از آن بر می‌دارد؛ نه بیشتر و وقتی رفع احتیاج شد و پول‌دار شد دو مرتبه آن پول را در جای خودش، صندوق عمومی واریز می‌کند.

بیمارستانهای این شهر مجهّز به تمام وسایل پزشکی است و هیچ کم و کسر ندارد و تمام کارکنان آن از مدیر و رئیس و دکترها و جرّاحها و تکنسین‌ها و پرستارها به محض آنکه مریض و بیماری وارد شد درست مثل آنکه پدرشان یا برادرشان و یا مادر و خواهرشان باشد او را تحویل گرفته و بدون کوچکترین معطّلی و اتلاف وقت از او پذیرایی نموده و او را معالجه می‌کنند.

دبستانها و دبیرستانهای این شهر منظّم و مرتبند و هیچ کمبودی ندارند، معلّمان مثل یک پدر مهربان با بچه‌ها رفتار می‌کنند و دلسوز آنها هستند؛ لذا تمام بچه‌ها درسشان خوب است و

از لحاظ علمی پیشرفت دارند و اگر بچه‌ای طبیعتاً کُند باشد بیشتر به او توجّه دارند؛ لذا هیچ کس احساس کمبود نمی‌کند.

حوزه‌های علمی آنها دو قسمند: دروس دینی و دروس مادّی و همه برای خدمت به خلق و همنوع درس می‌خوانند و زحمت می‌کشند هم آنها که درس اصول و فقه و تفسیر و کلام و حکمت می‌خوانند و هم آنها که درس طبّ و هندسه و حساب و ریاضیات و فیزیک و شیمی و غیره می‌خوانند؛ لذا بین این دو دسته کمال دوستی و الفت برقرار است و با هم برادرانه برخورد کرده و از هم استفاده می‌کنند و به درد هم می‌خورند.

گردشگاههای عمومی این شهر تمام وسایل سرگرمی و رفاه را دارد از قبیل گلکاری و باغ وحش و دریاچه مصنوعی و غیره و چیزهاییکه برای انسان ضرر دارد از قبیل موسیقی و بی بند و باری در آنجا وجود ندارد.

رادیو و تلویزیون این شهر در بیست و چهار ساعت برنامه دارد و تمام آنها آموزنده و اجتماعی و به درد بخور هستند؛ لذا در تلویزیون همه جور درس می‌دهند از قبیل کشاورزی و دامداری و درخت کاری و خیاطی و الکتریکی و مکانیکی و جلسه شعر و هنر و سخنرانیهای مفید و مؤثر، هر کس هر چه بخواهد از کانال مورد احتیاجش استفاده می‌کند.

خلاصه مردم این مملکت پاکان در کمال صفا و صمیمیت بهترین زندگی را دارند، هیچ نگرانی و ناراحتی و ترس و دلهره و گرفتاری ندارند و در حقیقت دنیا هم برای آنها مثل بهشت است.

*بهشت آنجا است کازاری نباشد　　کسی را با کسی کاری نباشد*

**مردگان متحرک**

این است معنی حیات حقیقی که اسلام برای انسانها خواسته است ولی متأسفانه و با هزار افسوس ما خودمان نمی‌خواهیم این چنین باشیم «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً»[1]؛ *هر کس عمل صالح انجام دهد چه مرد باشد و چه زن در حالیکه مؤمن باشد ما او را از زندگی و حیات پاکیزه و طیّب برخوردار خواهیم کرد.*

---

۱ ـ نحل، ۹۵.

ما به جای آنکه حیات حقیقی داشته باشیم حیات طیبه داشته باشیم و دنیا را بهشت خودمان کنیم، خودمان افق زندگی را بر خود تلخ نموده و دنیا را زندان خود نموده و خود را میرانده‌ایم و جا دارد انسان از این مرده‌های متحرّک به ظاهر زنده کناره گیری کند و با زندگان واقعی که مردگان ظاهری باشند انس بگیرد. چه خوش گفت نظامی:

*زنده دلی در صف افسردگان — رفت به همسایگی مردگان*
*حرف فنا خواند ز هر لوح پاک — روح بقا جست ز هر روح پاک*
*کارشناسی پی تفتیش حال — کرد از او بر سر راهی سئوال*
*کین همه از زنده رمیدن چراست — رخت سوی مرده کشیدن چراست؟*
*مرده دلانند به روی زمین — بهر چه با مرده شوم همنشین*
*همدمی مرده دهد مردگی — صحبت افسرده دل افسردگی*
*زیر گل آنان که پراکنده‌اند — گرچه به تن مرده به دل زنده‌اند*
*مرده دلی بود مرا پیش از این — بستهٔ هر چون و چرا پیش از این*
*زنده شدم از نظر پاکشان — آب حیاتست مرا خاکشان*

آری آن کسی که دعوت پیامبر را اجابت نکند و از زنده بودن جز بهتر خوردن و بهتر پوشیدن و بیشتر لذت بردن چیزی نفهمد و هیچ گونه سعادتی برای خود تحصیل نکند و آثار وجودی نداشته باشد، او زندهٔ ظاهری و مردهٔ حقیقی است.

**شهدای زنده**

ولی کسی که به دستورات پیامبر عمل کند، سعادت دنیا و آخرت را تحصیل نموده و با داشتن آثار و خدمات وجودی چه بسا برای همیشه زنده و جاوید بماند و شاید همین معنی مراد قرآن کریم باشد که می‌فرماید: «وَلا تَقولوا لِمَن یُقتَلُ فی سبیلِ الله أمواتاً»[1]؛ *به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگویید و در جای دیگر می‌فرماید:* «وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ أَمواتاً بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ»[2]؛ *خیال نکنید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده‌اند، بلکه اینها در نزد خدا زنده هستند و روزی می‌برند.* گرچه ظاهر آیه بیانگر زندگی آنها در

۱ ـ بقره، ۱۵۴.
۲ ـ آل عمران، ۱۶۹.

عالم برزخ است و حیات برزخی مراد است، ولی شاید به زنده بودن آثار دردنیاهم اشاره باشد.

بهترین مصداق و نمونه این افراد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است، گرچه آن حضرت شهید شد ولی با شهادت خود اسلام و قرآن را زنده نگه داشت، زحمات جدّ و پدر و برادرش را زنده نگه داشت و خود برای همیشه و الی‌الابد زنده و جاوید خواهد بود.

بسیاری فکر می‌کردند که ۷۳ نفر در بیابان دور افتاده‌ای کشته شدند و همانند بسیاری از جنگها که قاتل و مقتول فراوان است، فقط در چند صفحه تاریخ نگاشته می‌شود و بس. این موضوع شهادت امام حسین علیه السلام فقط چند ورق از صفحات تاریخ را اشغال می‌کند؛ ولی خود حضرت و اهل بیتش می‌دانستند چه می‌کنند و از آینده خبر داشتند که برای همیشه زنده خواهند ماند و یزید و یزیدیها را تا قیام قیامت خواهند کشت؛ لذا حضرت زینب علیها السلام در قتلگاه همین معنی را به حضرت زین‌العابدین علیه السلام یادآوری نمود ـ «مالی أراکَ تَجودُ بِنفسِک یا بَقیَّةَ جدّی و أبی و إخوَتی فَوالله إنّ هذا لَعهدٌ مِن اللهِ إلی جدِّک و ابیک ولَقَد أخَذ اللهُ میثاقَ أُناسٍ لا تَعرِفُهم فَراعِنةُ هذه الارضِ و هُم مَعروفون فی أهلِ السَّمواتِ إنّهم یجتَمعون هذه الاعضاءَ المُقطَّعةَ والجُسومَ المُضَرَّجة فَیُوارونَها و یَنصِبون بِهذا الطفِّ عَلَماً لِقبرِ أبیک سیدِّ الشهداءِ لا یُدرَس اثرُه ولا یُمحیٰ رَسمُه علی کُرور اللیالی و الأیّامِ ولَیَجتَهِدَنَّ أئمةُ الکُفر وأشیاعُ الضَّلالِ فی محوِه وتَطمیسِهِ فَلا یَزدادُ اثره الّا عُلُواً»[1]؛ *چرا با جان خودت بازی می‌کنی ای یادگار جدم و پدرم و برادرانم! به خدا سوگند این پیمانی بود از سوی خدا به جدّ و پدرت (که به آن وفا کرد) و هر آینه خداوند پیمان گرفته از مردمی که ستمکاران روی زمین آنان را نمی‌شناسند ولی در نزد اهل آسمانها معروفند که آنان این اعضاء پاره پاره و جسدهای به خون آغشته را دفن کنند و بارگاهی روی قبر پدرت حضرت سیدالشهداء بنا کنند که به مرور زمان ابداً کهنه نگردد و آثارش از بین نرود، گرچه ستمگران و پیشوایان کفر و گمراهی سعی بسیار در نابودی آن و خاموشی نورش را داشته باشند؛ ولی به عکس خواست آنان، روز به روز بر علوّ مقامش افزوده گردد.*

---

۱ ـ مقتل المقرم، ص ۳۹۸، بحار، ج ۴۵، ص ۱۷۹.

# چند پرسش از شهید مطهری پیرامون امر به معروف و نهی از منکر*

○ واحد پژوهش

## ۱ـ مراتب امر به معروف و نهی از منکر را بیان کنید؟

علمای اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر مراتب و درجات و همچنین اقسامی قائل شده‌اند. اولین درجه و مرتبهٔ نهی از منکر هجر و اعراض است و این در مواردی است که شما با شخصی که با او صمیمیت دارید قطع رابطه کنید و نسبت به او سردی نشان دهید و این برخورد، برای او تنبیه تلقی شود یعنی تحت یک زجر و شکنجه روحی قرار گیرد و این عمل شما در جلوگیری از کار بد او تأثیر داشته باشد؛ و الاّ چه بسا فردی که از قطع رابطهٔ شما استقبال کرده و او هم با شما قطع رابطه کند و آزادتر دنبال منکرات و کارهای زشت برود در چنین مواردی این کار درست نیست.

درجهٔ دومی که علما و دانشمندان برای نهی از منکر ذکر کرده‌اند، مرحلهٔ زبان است چه بسا آن بیماری که دچار منکری هست، به خاطر جهالت و نادانی و تحت تأثیر یک سلسله تبلیغات قرار گرفته است، احتیاج به مربی، هادی، راهنما و معلم دارد تا با او تماس بگیرد و با کمال مهربانی با او صحبت کند موضوع را با او در میان بگذارد تا معایب و مفاسد را برایش تشریح کند تا آگاه شود و بازگردد.

مرحله سوم، عمل است. گاهی طرف در درجه‌ای و در حالی است که نه اعراض و هجران و نه زبان و بیان بر او تأثیر نمی‌گذارد در اینجا باید از راه عمل وارد شد. وارد عمل شدن تنها به زور گفتن نیست، کتک زدن و مجروح کردن نیست، البته مواردی هم هست که جای تنبیه

---

*ـ آنچه در قالب پرسش و پاسخ در پیش رو دارید، ملخصی از برخی مطالب جلد دوم حماسهٔ حسینی، ص ۹۳ تا ۱۹۷ است.

عملی است.[۱] امر به معروف عملی این است که انسان نباید تنها به گفتن قناعت کند و فکر کنیم همه چیز با گفتن درست می‌شود، «گفتن» شرط لازم است ولی کافی نیست باید عمل کرد. و آنچه مربوط به شهروندان می‌شود برخورد عملی غیرمستقیم است.

## ۲ـ مؤثرترین روش در امر به معروف و نهی از منکر کدام است؟

هر یک از امر به معروف لفظی و عملی به دو طریق است: مستقیم یا غیرمستقیم. امر به معروف و نهی از منکر لفظی مستقیم این است که خود شخص را مخاطب قرار داده و می‌گوییم از جنابعالی خواهش می‌کنم فلان معروف را انجام دهید و فلان منکر را ترک کنید. ولی یک وقت به طور غیر مستقیم به او تفهیم می‌کنیم که البته مؤثرتر و مفیدتر است. یعنی بدون آنکه او بفهمد که شما دارید با او حرف می‌زنید، از کسی که فلان کار را کرده تعریف می‌کنید و کار او را توجیه و تشریح می‌کنید، تا او بداند و بفهمد، این بهتر در او اثر می‌گذارد، کما اینکه عمل هم به طور غیر مستقیم مؤثرتر است. حدیث معروفی است که حکایت از تأثیر روش غیر مستقیم می‌کند.

حسنین علیهما السلام هر دو طفل بودند، به پیرمردی برخورد می‌کنند که وضوی او باطل است آنها متوجه بودند که اگر مستقیم به او بگویند آقا وضوی تو باطل است، نمی‌پذیرد و ناراحت می‌شود. بنابراین جلو رفتند و گفتند ما هر دو می‌خواهیم در حضور شما وضو بگیریم، ببینید کدامیک از ما بهتر وضو می‌گیرد. آن پیرمرد می‌پذیرد و حسنین علیهما السلام هر کدام وضوی کاملی می‌گیرد. تازه پیرمرد متوجه شد که وضوی خودش نادرست بوده، بعد گفت وضوی هر دوی شما درست است و وضوی من خراب بود. حالا اگر در اینجا فوراً می‌گفتند پیرمرد! خجالت نمی‌کشی!؟ با این ریش سفیدت تو هنوز وضو گرفتن بلد نیستی؟! مرده شور ترکیبت را ببرد، او از نماز خواندن هم بیزار می‌شد.

شما اگر بخواهید به شکل غیر مستقیم امر به معروف و نهی از منکر بکنید یکی از راههای

---

۱ـ مواردی که لازمهٔ امر به معروف و نهی از منکر تنبیه بدنی باشد از شؤون حکومت و حاکم اسلامی است و شهروندان جامعه اسلامی از پیش خود حق اعمال این تنبیهات را ندارند.

آن این است که خودتان صالح و باتقوا باشید. هیچ چیز بشر را بیشتر از عمل تحت تأثیر قرار نمی‌دهد به همین علت است که مردم از انبیاء و اولیاء بیشتر پیروی می‌کنند زیرا آنچه که می‌گویند اول عمل می‌کنند. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌گوید: «ما أمَرتُکم بِشیءٍ إلاّ و قَد سَبَقتُکُم بِالعَملِ به و ما نَهَیتُکم عَن شیءٍ إلاّ و قد سَبَقتُکُم بالنهیِ عَنه»[1] [و امام صادق علیه‌السلام می‌گوید:] «کونوا دُعاةَ الناسِ بِغَیرِ ألسِنَتِکُم».[2] هر کاری که شما بکنید، کار بد یا خوب، جامعهٔ خود را به آن ملتزم کرده‌اید؛ خواه ناخواه کار شما موجی به وجود می‌آورد، تعهدی برای جامعه ایجاد می‌کند، «باید»ی است برای خود شما و «باید»ی است برای اجتماع شما؛ یعنی هر کاری ضمناً امر به اجتماع است و اینکه تو هم چنین کن. وقتی من کاری می‌کنم، زبان عمل من این است که برادر! تو هم مثل من باش. اما هر چه بگویم مثل من نباش به حرف من توجه کن نه عمل من، نمی‌شود. آنچه در مردم التزام و تعهد به وجود می‌آورد در درجهٔ اول کردار شما است و در درجهٔ دوم گفتار شما.

هر مصلحی اول باید صالح باشد او باید پیش برود بعد به دیگران بگوید پشت سر من بیایید. لذا است که ما می‌بینیم حجم خطبه‌های امام حسین علیه‌السلام چقدر کم و حجم اعمال او چقدر زیاد بود. وقتی عمل باشد، گفتن زیاد نمی‌خواهد.

## ۳ـ کدامیک شرط امر به معروف و نهی از منکر است، عدم ضرر یا عدم مفسده؟

اینجا ممکن است کسی بگوید که مرز امر به معروف و نهی از منکر آنجاست که خطری در کار نباشد، ضرری به آبرو، جان و مالت وارد نیاید.

در اینجا بعضی از علمای اسلام و حتی بعضی از علمای شیعه که از آنها چنین انتظاری نمی‌رفت، می‌گویند مرز امر به معروف و نهی از منکر عدم ضرر است نه عدم مفسده و بدین سان ارزش این واجب الهی را پایین می‌آورند.

اما دیگری می‌گوید نه، ارزش این واجب بالاتر از اینهاست، البته با توجه به موردش. ببین

۱ـ کافی، ج۲، ص ۷۸، باب ورع.
۲ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۵.

امر به معروف و نهی از منکر را در چه موضوعی می‌خواهی انجام دهی؟ یک وقت موضوع کوچک است مثلاً کسی کوچه را کثیف می‌کند، شما اینجا باید نهی از منکر کنید حال اگر بدانید برای این نهی از منکر آن شخص یک فحش ناموسی به شما می‌دهد، در این صورت این کار آنقدر ارزش ندارد.

یک وقت هم هست که موضوع امر به معروف و نهی از منکر، در اسلام از اهمیتی بالاتر از جان، آبرو و مال برخوردار است. مثلاً قرآن به خطر افتاده است. و با اصول مسلم قرآنی مبارزه می‌شود، اصولی همچون «عدالت» که اصل و محور زندگی بشریت و هدف رسالت انبیاء است، یا مسأله‌ای چون «وحدت اسلامی» که اسلام روی آن بسیار حساسیت دارد، در مثل این امور نمی‌شود دیگر به بهانهٔ به خطر افتادن جان، آبرو و مال امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشت.

بنابراین امر به معروف و نهی از منکر در مسائل بزرگ مرز نمی‌شناسد، هیچ چیزی، هیچ امر محترمی نمی‌تواند با امر به معروف و نهی از منکر برابری کند و جلویش را بگیرد.

## ۴ـ اینکه امر به معروف و نهی از منکر در جایی واجب است که احتمال اثر داشته باشد یعنی چه؟

این سئوال را اینگونه نیز می‌توان طرح کرد که آیا امر به معروف و نهی از منکر مثل نماز و روزه یک واجب تعبدی است و ما به هر صورت باید آن را انجام دهیم چه اثری که شارع از تشریع آن در نظر داشته، مترتب شود یا نشود و این مسأله دیگر ربطی به ما ندارد؟ یا اینکه ما باید حساب و منطق به‌کار ببریم، هر جا اثر داشت آن را به‌کار ببریم؟ به نظر ما پاسخ دومی درست است یعنی باید مانند یک تاجر محاسبه کرد که آیا این سرمایه (وقت، جان، مال، آبرو) که در مسیر این امر به معروف و نهی از منکر خرج می‌کنیم چه قدر ما را به نتیجه می‌رساند. اگر سودی که می‌بریم بیش از سرمایه‌ای است که مصرف می‌کنیم واجب است و اگر چنانچه سودی نمی‌بریم و اثری نمی‌بخشد بلکه ضرر هم عایدمان می‌شود در اینجا حرف منطقی و درست این است که امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

## ۵ـ اینکه امر به معروف و نهی از منکر بر کسی واجب است که قدرت داشته باشد یعنی چه؟

بله، ما در روایات داریم «إنّما یَجِبُ عَلَی القَویِّ المُطاع»[۱] بر همین اساس ممکن است کسی بگوید که آنجا که من قدرت ندارم و ناتوان هستم، احتمال رسیدن به نتیجه را نمی‌دهم و چه بسا نیرو و سرمایه اسلام را بدون نتیجه‌ای تلف کنم پس تکلیفی ندارم و خیالم راحت است.

باید بگویم که این اشتباه است. این احتمال غیر از احتمال باب طهارت و نجاست است که همان احتمال ذهنی است یعنی اگر شک می‌کنی فلان چیز پاک است یا نجس به صرف احتمال ولو اندک، حکم به طهارت می‌کنی و دیگر تحقیق کردن که آیا یقیناً پاک است یا نجس لازم نیست.

احتمال در امر به معروف و نهی از منکر معنایش این نیست که برو در خانه ات بنشین، بعد بگو من احتمال اثر نمی‌دهم. در این مورد باید بروی و کوشش کنی، حداکثر تحقیق را بکنی تا ببینی و بفهمی که آیا به نتیجه می‌رسی یا نمی‌رسی؟ کسی که بی‌اطلاع است و دنبال تحقیق هم نمی‌رود تا بفهمد از این امر به معروف و نهی از منکرش به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد چنین عذری را ندارد. یا آن دیگری می‌گوید: آقا! من که قدرت ندارم .اسلام هم می‌گوید بسیار خوب، ولی برو قدرت را به دست بیاور؛ این شرط وجود است نه شرط وجوب، یعنی گفته‌اند تا ناتوانی دست به کاری نزن که به نتیجه نمی‌رسی، ولی برو توانایی را به دست آور تا بتوانی به نتیجه برسی.

از طرف دیگر با ارزشی که اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر قائل است، اصلاً آیا امکان دارد که بگوید این وظیفه را مسلمین هنگامی باید انجام بدهند که اتفاقاً و تصادفاً قدرت داشته باشند، ولی اگر قدرت نداشتند، دیگر نه، و هیچ وظیفه‌ای هم ندارند که بروند قدرت را به دست بیاورند تا امر به معروف و نهی از منکر بکنند؟!.

برای درک اهمیت این واجب به این روایت معروف و قطعی و مسلم در این باره توجه

---

۱ـ فروع کافی، ج۵، ص ۵۹.

می‌کنیم در اول حدیث آمده است که در آخرالزمان مردم ریاکاری پیدا می‌شوند که قرآن و دعا می‌خوانند و مقدس مآبند «یَتَنَسَّکون، حُدَثاءُ سُفَهاءُ»، مردم تازه به دوران رسیده و احمقی هستند، «لا یُوجِبون أمراً بِمعروفٍ و لانهیاً عَن مُنکَرٍ إلاّ إذا أمِنوا الضَّررَ»، اینها تا مطمئن نشوند که امر به معروف و نهی از منکر برایشان ضرر ندارد، به آن تن نمی‌دهند، «یَطلُبون لأنفسِهم الرُّخَصَ و المَعاذیرَ» دائم دنبال راه فرار و عذر تراشی هستند «یُقبِلون علی الصَّلاةِ و الصّیامِ و ما لایُکلِّفُهم فی نفسٍ و لامالٍ» دنبال عباداتی هستند که مثل نماز و روزه به مال و جان و آبروشان ضرر نمی‌زند «کَما رَفَضوا أسمی الفرائضِ و أشرَفَها» همان‌طور که عالی‌ترین و شریف‌ترین فریضه‌ها را رها کردند نماز را هم اگر به ضررشان باشد رها می‌کنند. آن عالی‌ترین وظیفه کدام است؟ «إنّ الأمرَ بِالمَعروفِ والنهیَ عن المُنکَرِ فریضةٌ عظیمةٌ بِها تُقامُ الفرائضُ». همانا این واجب، راه انبیاء است «سَبیلُ‌الانبیاء و مِنهاجُ الصُّلَحاء بها تُقام الفرائضُ و تَأمَن المَذاهبُ...»[1]

۱ـ فروع کافی، ج ۵، ص ۵۵.

# نقش امام در رهبری جامعه

○ حجةالاسلام والمسلمین سید نورالدین شریعتمدار جزایری*


## چکیده

امام رضا علیه‌السلام امامت را نظام بخش اسلام و احیاگر دنیای مردم می‌دانند و کمال نماز، روزه، حج و جهاد را بسته به وجود امام می‌شمارند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که مردم را از سرگردانی نجات داد، برای زمان بعد از خود باید امام را معرفی کند و این انتخاب نظیر نبوت، به تعیین خداوند است ـ آنچنانکه شیعه اعتقاد دارد.

### آیات قرآنی و بررسی آن

بر اساس آیات قرآن، امام کامل کننده دین خدا و تمام کننده نعمتهای اوست. رهبری پیامبر نیز با رهبری امام به تمام و کمال می‌رسد. آیات اطاعت از اولی الامر، قرین بودن ولایت پیامبر با معصومین را بیان می‌کند. امام حافظ و نگهدارنده دین، نا امید کنندهٔ دشمنان، به کمال رساننده دین، بالاترین نعمت خدا، ضرورت حفظ پیوند امام و پیامبر و عدم امکان پیروی از خدا بدون امام، نکاتی است که از قرآن سرچشمه می‌گیرد و در نتیجه امامت استمرار نبوت است.

### ضرورت امامت

امامت لطف است و لطف بر خداوند لازم است. شیخ طوسی نبودن امام را موجب اخلال در امر توحید و عدالت می‌داند و دلیل تعیین امام را همان دلیل تعیین پیامبر می‌شمارد و اینکه احکام باید توسط امام بیان شود، وجود امام موجب نزدیکی مردم به خداست.

### شؤون امام

امام تمام اوصاف پیامبر از قبیل: سیاست الهی، بردباری، زهد، عصمت، شجاعت و امانتداری را دارد. امام با نافرمانی مبارزه می‌کند، در برابر زورگویی می‌ایستد، به گروههای پراکنده، اجتماع و وحدت می‌بخشد. حافظ اسلام در برابر دشمنان و گسترش دهندهٔ عدالت است.

### امامت نور (ائمه)

زهد و پارسایی امام علی علیه‌السلام، پوشش زاهدانه امام زمان (عج)، اجرای عدالت توسط علی علیه‌السلام در قضیه عقیل و سایر قضایا، مبارزه با فقر، کمک به محرومین جهت احساس نکردن فقر خود، سفارشات امام حسین علیه‌السلام به یاری از مستمندان و نمونه‌های تاریخی، گویای حقیقت ائمه علیهم‌السلام معصومین است.


* محقق و مدرس حوزه و دانشگاه

قال مولانا علی بن موسی الرضا علیه السلام: «إنَّ الإمامَةَ زمامُ الدینِ و نِظامُ الإسلامِ و صَلاحُ الدُّنیا و عِزُّ المؤمنینَ، إنّ الإمامَةَ أُسُّ الإسلامِ النامی و فرعه السامی، بِالإمامِ تَمامُ الصلوٰةِ و الزکوٰةِ و الصیامِ و الحَجِّ و الجِهاد.»[1]

در این مقاله نگاهی گذرا به تعریف امام، جایگاه رفیع امامت، برخی از شؤون امام و سیرهٔ هدایت امام می‌شود.

**تعریف امامت**

در حدیثی که نقل شد امام هشتم علیه السلام در تعریف امامت چنین می‌فرماید: امامت، رهبری دینی، نظام بخش اسلام، اصلاحگر دنیای مردم، سرفرازی برای مؤمنان، ریشهٔ با برکت اسلام و شاخهٔ پربار آن است. با وجود امام نماز، زکاة، روزه، حج و جهاد به کمال می‌رسند.

قوشجی در تعریف امامت چنین آورده است: امامت، رهبری عمومی در امر دین و دنیای مردم و جانشینی پیامبر است.[2]

رهبری امام همگانی است و در تمام شؤون دینی و دنیوی مردم جریان دارد. امام رهبر سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، عبادی و دیگر روابط درون امتی و برون امتی است، تمام فرقه‌های اسلامی اعم از سنی و شیعه، امام را برای رهبری جامعه لازم می‌دانند و بر ضرورت آن از عقل و نقل اقامهٔ دلیل می‌نمایند.

با این تفاوت که شیعه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود، مردم را از سرگردانی نجات داده و امام پس از خود را معرفی کرده و چون امامت همانند نبوت است، باید با فرمان خدا صورت بگیرد و این فرمان با تعیین علی بن ابیطالب علیه السلام صورت گرفته است؛ امّا اهل سنت می‌گویند: پیامبر کسی را برای امامت تعیین نکرده است و امّت اسلامی خود باید امام را انتخاب نماید.

**امامت استمرار نبوّت**

امامت استمرار نبوّت و جانشینی پیامبر است. امامت، اکمال دین، اتمام نعمت و راز پسندیده شدن دین اسلام است، خداوند می‌فرماید:

---

۱ـ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۶، چاپ اسلامیة.
۲ـ شرح تجرید قوشجی، ص ۴۷۲.

«الیومَ أکمَلتُ لَکُم دینَکُم و أتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی و رَضیتُ لَکُم الإسلامَ دیناً»[۱]؛ *امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و پسندیدم که اسلام دین شما باشد.*

پیش از این جمله، جمله‌ای دیگر آمده است: الیومَ یئِسَ الّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم فَلاتَخشَوهُم و اخشَونِ؛[۲] *کافران امروز از دین شما ناامید شده‌اند از آنها نترسید و ترس از من داشته باشید.*

این دو جمله که در یک آیه و با هم آمده‌اند یک پیام دارند؛ و آن اینکه امام سدّ پولادینی در برابر هجوم کافران است، دین خدا را نگه می‌دارد و از آن محافظت می‌کند، پس هیچ گونه باکی از دشمنان دین وجود ندارد و ترس تنها باید از خدا باشد، نه از کافران. امام کامل کنندهٔ دین خداست و تمام کنندهٔ نعمتهای او. روزی که کافران از دین خدا مأیوس شدند و دین به کمال رسید و در پسند خدا آمد و نعمت خدا بر بندگان اتمام شد روز عید غدیر بود.

روزی که امام از طرف خدا به دست پیامبر معرفی گردید، آرزوی کافران بر باد رفت و نقشه‌های شوم آنها نقش برآب شد.

علی بن ابیطالب جای پیامبر را می‌گیرد و همانند او تدبیر امور می‌نماید و امّت را به راه راست و صلاح رهنمون می‌شود. در این روز بود که کافران از نفوذ به اسلام مأیوس شدند و دین اسلام به کمال نهایی خود رسید و نعمت خدا با تعیین امام معصوم و شایسته، به تمام و کمال خود رسید و اسلام به عنوان دین پسندیدهٔ خدا معرفی شد؛ زیرا رهبری خدا در امور مردم و ارشاد آنها کامل نمی‌شود مگر با رهبری پیامبر، و رهبری پیامبر تمام نمی‌شود مگر با رهبری امام. اطاعت از خدا با اطاعت از پیامبر صورت می‌پذیرد و اطاعت از پیامبر با اطاعت از امام مشخص می‌شود و نمی‌توان میان این اطاعتها جدایی انداخت. خداوند می‌فرماید.

«یا أیُّهاالذینَ آمَنوا أطیعوا اللهَ و أطیعوا الرَسولَ و اُولِی الأمرِ مِنکُم»؛[۳] *ای مؤمنان پیروی کنید از خدا و پیروی کنید از پیامبر و اولی الامر.*

در این آیه پیروی از خدا با پیروی از پیامبر و اولی الامر با هم آمده است و با هم پیوندی

۱ـ مائده، ۳.
۲ـ همان.
۳ـ نساء، ۵۹.

دارد که جدایی‌پذیر نیست. روشن است مقصود از اولی الامر امام معصوم است و غیر از او نمی‌تواند باشد؛ زیرا در این آیه اطاعت مطلق از اولی الامر واجب است و هر فرمانی از او صادر شود لازم الاجرا است.

«إنّما وَلیُّکُم اللهُ و رَسولُه و الّذینَ آمَنوا الّذینَ یُقیمونَ الصَلوٰةَ و یُؤتونَ الزَکوٰةَ و هُم راکِعون»؛[1] ***همانا رهبر شما خدا، پیامبر و کسانی هستند که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.***

در این آیه رهبری و ولایت خدا و پیامبر و اولی الأمر با هم مقرون شده است که مقصود از آیه جز علی بن ابیطالب علیه السلام کس دیگری نیست و این در تفسیر و تاریخ ثابت شده است.

از مجموع این آیات نتیجه می‌گیریم:

۱ـ امام حافظ و نگهدارندهٔ دین از زوال و نابودی است.

۲ـ امام ناامیدکنندهٔ دشمنانی است که در آرزوی نفوذ به اسلام هستند.

۳ـ امام دین خدا را به نهایت کمال و شایستگی می‌رساند.

۴ـ امام بالاترین نعمت از نعمتهای خداست که خدا به امّت بخشیده است.

۵ـ امام با وجود خود و تعلیم و ارشادش دین راکامل می‌کند و آن را مورد پسند خدا واقع می‌سازد.

۶ـ رهبری خدا با رهبری پیامبر و امام پیوندی کامل دارد که از یکدیگر جدا نیستند.

۷ـ اطاعت‌ازخداباپیروی‌ازامام پیوند دارد و اطاعت از خدا بدون پیروی از امام ممکن نیست.

۸ـ با وجود امام ترس از دشمنان دین وجهی ندارد و ترس تنها باید از خدا باشد.

از تمام این موارد به دست می‌آید که امامت جایگزین نبوت است و در صفات و کمالات همانند اوست.

**ضرورت امامت**

امامت لطف است و لطف بر خدا لازم و ضروری و تعیین امام از طرف خدا واجب. امام

---

۱ـ مائده، ۵۵.

مجری احکام شرع، برپا دارندهٔ واجبات و مانع از انجام محرمات است؛ همانطور که امام رضا علیه السلام فرمود: با وجود امام نماز، زکات، روزه، حج و جهاد به کمال می‌رسند.[۱]

پیامبر آورندهٔ شریعت از طرف خداست و امام نگهدارندهٔ آن. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آید تا انسانها را به صلاح و شایستگی راهنمایی کند. به همان دلیل که پیامبر را خدا باید انتخاب کند و معرفی نماید، امام را نیز باید خدا انتخاب و معرفی نماید و همان دلیل که سبب می‌شود تعیین پیامبر با خدا باشد، تعیین امام از طرف خدا را نیز سبب می‌شود. شیخ طوسی می‌گوید: «تکلیف کردن مردم از طرف خدا بدون تعیین امام ممکن نیست، و نبود امام به دلیل توحید و عدالت اختلال وارد می‌کند. تعیین امام لطف است و اگر کسی امام را نشناسد، در عدالت خدا تردید می‌کند و خیال می‌کند خداوند در شرایط تکلیف اختلال کرده و تکلیف را بیان نکرده است و این خود کفر به خدای تعالی است. امام حافظ و نگهدارندهٔ احکام خدا و اجراکنندهٔ آنهاست. اگر امام نباشد احکام الهی از میان می‌رود و به فراموشی سپرده می‌شود و این خود علت تردید در عدالت خدا خواهد شد و سرانجام، علت کفر و ناسپاسی خواهد بود.»[۲]

### معنای لطف در امامت

وجود امام سبب نزدیک شدن مردم به خدا و رسیدن آنها به کمال و صلاح و سبب دوری آنها از گناه و تباهی است و این است معنای لطف؛ زیرا لطف به معنای نزدیک کردن مردم به اطاعت خدا و دور کردن آنها از گناه و نافرمانی است.

### شؤون امام

امامت، جانشینی پیامبر است. رهبری پس از رسول خداست و بر این اساس است که تمام صفات و کمالات پیامبر و ویژگیهای او را از علم، اخلاق و... دارا می‌باشد. امام دارای سیاست الهی، بردباری، زهد، عصمت، شجاعت، امانت‌داری و دیگر صفات نیک است و از هر زشتی و آلودگی پاک و منزه است.

امام با نافرمانی مبارزه می‌کند، در برابر زورگویی ایستادگی می‌نماید، گروههای پراکنده

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۶، چاپ اسلامیه. ۲ - تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۵۹ به بعد.

را جمع می‌کند و به آنها روح وحدت می‌بخشد، اسلام و مسلمین را از دشمن حفظ می‌کند و عدالت را در جامعه گسترش می‌دهد.

برید عجلی می‌گوید از امام صادق علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدم «و کَذٰلِکَ جَعَلناکُم اُمَّةً وَسَطاً لِتَکونوا شُهَداءَ عَلَی الناسِ»[1] ***یعنی این چنین شما را گروه میانه قرار دادیم تا گواهان بر مردم باشید.***

امام علیه السلام فرمود: ما هستیم آن گروه میانه و ما هستیم گواهان بر مردم و حجتهای خدا در زمین. سپس از این آیه پرسیدم «مِلَّةَ أبیکُم إبراهیمَ هُوَ سَمّاکُم المُسلِمینَ مِن قَبلُ[2].» ***ملّت پدرتان ابراهیم، اوست که پیش از این شما را مسلمان نامیده است.*** امام علیه السلام فرمود: مقصود این آیه در کتب اُمم گذشته و در این قرآن ما هستیم. پس رسول خدا گواه بر ماست به آنچه از طرف خدا به ما داده است و ما گواهان بر مردم هستیم، پس هر کسی به این باور گواهی دهد ما در قیامت به سود او گواهی می‌دهیم و هرکس آن را تکذیب کند ما در قیامت او را تکذیب می‌کنیم.[3]

امام صادق علیه السلام فرمود: هر آنچه را علی آورده است من به آن عمل می‌کنم و از هر چیزی نهی کرده است آن را ترک می‌کنم، همان فضایلی را که پیامبر داشت علی نیز دارد. پیامبر بر تمام مخلوقات خدا برتری دارد. کسی که از فرمانهای علی روی بگرداند، همانند کسی است که از فرمانهای خدا و پیامبر روی برگردانیده و کسی که از فرمانهای خرد و کلان او سرپیچی کند به خدا شرک ورزیده است. امیرالمؤمنین علیه السلام باب ورود بر خداست که جز از راه او به خدا نتوان رسید و او راه نزدیک شدن به خداست و هر کس غیر آن را برود هلاک گردد و این چنین هستند امامان هدایت یکی پس از دیگری که خداوند آنها را ستونهای محکم زمین قرار داده تا زمین اهلش را به خود فرو نبرد و آنها بر اهل زمین دلیلهای روشن و رسای خدا هستند و امیرالمؤمنین پیوسته می‌فرمود: من تقسیم کنندهٔ مردم میان بهشت و جهنم هستم و من جدا کنندهٔ حق از باطل هستم.[4]

---

۱ - بقره، ۱۳۸.
۲ - حج، ۷۸.
۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۹.
۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۸.

### روش هدایت امام

روش و سیرهٔ امامان معصوم علیهم‌السلام در ارشاد و هدایت بندگان خدا این بود که هرچه می‌گفتند و به آن فرمان می‌دادند، خود به آن عمل می‌کردند و خود را در معرض سخت‌ترین تکالیف قرار می‌دادند، تا رنج به‌کارگیری فرمانهای خدا بر بندگانش آسان گردد و با آرامش و اطمینان به رحمت خدا زندگی نمایند!

زمانی که امام از زهد و بی اعتنایی به دنیا سخن می‌گوید، خودش پیش از آن به کمترین خوراک و پوشاک اکتفا می‌نماید و زمانی که از عبادت خدا می‌گوید، سرآمد عبادت‌کنندگان در نماز، روزه و تلاشگر در راه رسیدن به قرب خداست و زمانی که دستگیری از مستمندان را یادآوری می‌نماید خود در تاریکی شب، نان، خرما، آرد و سکه‌های پول به در خانهٔ آنان می‌برد.

عمرو بن حریث، یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام، وقتی می‌خواهد بداند خوراک آن حضرت چیست، می‌بیند فضه، خدمتگزار خانهٔ علی علیه‌السلام، کیسه‌ای را می‌آورد که مهر و لاک شده و در میان آن چند قرص نان جو خشکیده است که سبوس را از آرد آن نگرفته‌اند!!

عمرو به فضّه می‌گوید: «چرا از آرد این نانها سبوس را نمی‌گیری و آرد را تصفیه نمی‌نمایی؟!» او در پاسخ می‌گوید: «خواستم این کار را بکنم، لیکن امیرالمؤمنین علیه‌السلام مانع شد و مرا منع کرد و پس از آن نانها را در کیسه گذاشت و بر آن مهر زد تا کسی در آن نان خشکیده روغن و یا خوراک دیگری نیفزاید.»[1]

در سیره و روش هدایت حکومت امام زمان علیه‌السلام نیز آورده‌اند که لباس او زبر و خشن و خوراک او ناگوار خواهد بود و روش او روش صالحان است.[2]

امام صادق علیه‌السلام در سیرهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «هرگاه دو کار به وی پیشنهاد می‌کردند سخت‌ترین آنها را انتخاب می‌کرد و زمانی که به حکومت رسید و در کوفه مستقر شد، خوراک و پوشاک او از دستاورد و درآمد شخصی او بود؛ نه از بیت‌المال. نانی را که می‌خورد از آردی بود که خود آن را در کیسه کرده بود و بر آن مهر زده بود تا یکی از فرزندانش

۱ ـ مناقب، ج ۲، ص ۱۸.
۲ ـ روش صالحان، غیبت نعمانی، ص ۲۳۳.

چیزی بر آن نیفزاید و چه کسی یافت می‌شود که از علی به دنیا بی‌اعتناتر باشد».[۱]

زهد و بی اعتنایی امامان معصوم علیهم‌السلام گوشه‌ای از فضیلت آنها و قطره‌ای از دریای ژرف شخصیت آنهاست.

**امامت نور و امامت ظلم**

سنجش امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در برابر حکومت معاویه تنها از این جهت است که ارزش نور را باید در مقایسه با تاریکی شناخت و شیرینی عدالت را از تلخی ظلم باید تشخیص داد و بهتر است که این سنجش را از زبان یکی از دانشمندان اهل سنت بشنویم که می‌گوید: تفاوت سیاست علی با معاویه بسیار است، علی مؤمن به خلافت بود و بر خود لازم می‌دانست که عدالت را به تمام معنا در بین مردم اجرا کند و هیچ کس را بر دیگری ترجیح ندهد تا دست اسراف و تبذیر در بیت المال باز نشود و نسبت به خود و نزدیکانش نیز سختگیر بود و جز حقّ مقرر آنان بذل و بخشش نداشت؛ اما معاویه در این باره هیچ مرزی را نمی‌شناخت، طمعکاران، هرچه می‌خواستند نزد او می‌یافتند و زاهدان آنچه را دوست داشتند نزد علی علیه‌السلام می‌یافتند.

وقتی برادرش عقیل از او تقاضای حقوق اضافه کرد، به فرزندش حسن فرمود از سهم خودم برای عقیل جامه و کفش تهیه کن و چیز دیگری اضافه نکرد، امّا همین عقیل وقتی به حقوق خود قانع نگشته و مشکل او بر طرف نشد، نزد معاویه رفت و او صد هزار دینار به وی بخشید.

علی در دین خدا سستی به خود راه نداد، بویژه نسبت به اموال عمومی اجازه نمی‌داد حتی یک درهم بیجا مصرف شود، همان گونه که از مکر و حیله و هرچیزی که به جاهلیت بستگی داشت بیزار بود.[۲]

**سیرهٔ قضایی امام**

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با نهایت دقت، عدالت را در تمام امور اجتماعی، قضایی و دیگر روابط مسلمانان اجرا می‌کرد و با سختگیری از حقوق مردم پاسداری می‌نمود. مردی بر آن حضرت وارد شد و چند روزی بر او مهمان بود سپس به محکمهٔ قضای علی آمد و شکایتی را که از

---

۱ ـ الغارات، ج ۱، ص ۸۱.

۲ ـ دکتر طه حسین، علی و فرزندانش، ص ۵۹.

مسلمانی داشت طرح کرد و پیش از آن در این باره چیزی را با حضرت در میان نگذاشته بود. چون حضرت او را در آن محکمه یافت به او فرمود در این محضر برای محاکمه آمده‌ای؟! آن مرد گفت آری، حضرت به او فرمود از خانهٔ من بیرون رو و مهمان من نباش آنگاه برای محاکمه بیا و طرح دعوا کن؛ زیرا رسول خدا ما را نهی کرد از مهمان کردن یکی از دو طرف دعوا مگر اینکه طرف دیگر نیز مهمان باشد.[۱]

بیرون کردن مهمان هر چند سخت و ناگوار است بویژه نسبت به شخص کریمی همانند علی بن ابیطالب علیه‌السلام لیکن اَجرای عدالت از آن بالاتر است.

و در این ارتباط است که از خدمتگزار پارسا و ارادتمند خود که خطا می‌کند و در اجرای یک حدّ زیاده روی می‌کند نمی‌گذرد. روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قنبر خدمتگزار خود دستور می‌دهد که بر مردی حدّی را جاری کند، قنبر در اجرای حدّ سه ضربه بیشتر از آنچه مقرّر بود بر او می‌زند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بلا فاصله قنبر را احضار کرده و سه ضربه بر بدن او می‌زند و قصاص آن مرد را که گناه کرده بود و مستوجب کیفر الهی شده بود از قنبر گفت.[۲]

**مبارزه با فقر**

فقر و تنگدستی یکی از مشکلات بسیار سخت و جدّی هر جامعه است که نقش بسیار مهمّی در ایجاد دیگر مشکلات دارد فساد، دزدی، جنایت و بسیاری از ناهنجاریهای فردی و اجتماعی زاییدهٔ فقر و نداری است و جامعه‌ای که بتواند مستمندان را در سطح عمومی در بهره‌وری از امکانات موجود، قرار دهد و آنها را از بیکاری و نداری نجات بخشد، می‌تواند بسیاری از مشکلات را برطرف سازد و افراد جامعه را به سعادت و نیک بختی برساند یکی از شؤون امام رسیدگی به حال فقرا و دستگیری از آنان و نجات آنها از گرفتاری فقر است.

امامان معصوم علیهم‌السلام همواره به دستگیری مستمندان توصیه می‌نمودند و از جهت رفتاری با عملکرد خود درس ایثار و از خودگذشتگی را در جمیع شؤون زندگی به مسلمانان می‌دادند. این ویژگی را در تمام امامان معصوم علیهم‌السلام می‌بینیم.

۱ ـ تهذیب شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۲۶.
۲ ـ کافی، ج ۷، ص ۲۶۰.

در تاریکی شب و روشنایی روز و در پنهان و آشکار این روش را عملی می‌ساختند. این حالت، روش زندگی آنها بود و ویژگی آنها در کمال و فضیلت؛ نه ساختگی و از روی تکلّف. و اگر گاهی در روز روشن و یا در حضور مردم این فضیلت را ابراز می‌کردند برای آموزش دیگران و تدریس یاران بود؛ نه ریاکاری و تزویر در رفتار.

**امیرالمؤمنین علیه السلام و سفارش مستمندان**

امیرالمؤمنین علیه السلام در بارهٔ دستگیری از مستمندان و بخشش بر زیر دستان می‌فرماید: از خدا بترسید، از خدا بترسید در ارتباط با قشر زیر دستان از بیچارگان، نیازمندان، گرفتاران و دردمندانی که چاره‌ای ندارند و در میان آنها کسانی هستند که برای رفع نیاز خود آبرویشان را از دست نمی‌دهند و بر فقر و نداری خود می‌سازند و می‌سوزند و کسانی نیز هستند که از آبروی خود می‌گذرند و برای رفع نیاز خود از مردم سؤال می‌کنند، پس حقّی را که خداوند برای آنها در گردن تو نهاده است نگهداری کن.[1]

**توجه موسی بن جعفر علیه السلام به زیر دستان**

امام موسی بن جعفر علیه السلام سخاوتمندترین مردم زمان خود بود و از مستمندان مدینه پیوسته جویا می‌شد، در تاریکی شب کیسه‌های پول و خرما و آرد را به دوش می‌کشید و برای آنها می‌برد و بر در خانهٔ آنها می‌گذاشت و آنها نمی‌دانستند که این پول و اموال را چه کسی آورده است![2]

روزی امام علیه السلام با برخی از فرزندان و نزدیکان خود در خارج از شهر در مزارع اطراف مدینه بودند، ناگهان غلام سیاهی با دیگی از حلوا وارد شد و از نزدیکان امام علیه السلام پرسید: سید و مولای شما کجاست؟ آنها او را خدمت امام علیه السلام آوردند، سلام کرد و با التماس عرضه داشت: ای سرور و مولای من این حلوایی است که برای شما هدیه آورده‌ام. امام علیه السلام با خوشرویی پذیرفت، غلام سیاه رفت و با دسته‌ای هیزم به محضر امام علیه السلام برگشت و عرض کرد: این هیزم را برای شما آورده‌ام؟ امام علیه السلام از او خواست با آن هیزم آتش بیفروزد. سپس فرمان داد نام آن غلام و صاحبش را بپرسند و بنویسند. امام پس از چند روز به زیارت خانهٔ

۱ ـ نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۲ ـ ارشاد مفید، ص ۲۹۸.

خدا مشرّف شد و پس از انجام عمره به صاعد، خدمتگزار خود، فرمود تا از صاحب آن غلام سیاه جستجو کند و فرمود از آمدن من به مکه او را خبر دار نکن، مرا خبر ده که خود به نزد او روم، دوست ندارم که او به نزد من آید؛ زیرا من با او کار دارم. صاعد، صاحب آن غلام را پیدا کرد و دانست که از شیعیان امام علیه السلام است. آن مرد نیز صاعد خدمتگزار امام علیه السلام را شناخت از حال امام علیه السلام جویا شد و پرسید آیا موسی بن جعفر علیه السلام به مکه آمده است؟! صاعد نمی‌خواست او را از آمدن امام علیه السلام خبردار کند ولی آن مرد پرسید اگر امام علیه السلام در مکّه نیست پس تو چرا در مکه هستی؟

صاعد گفت: کارهایی داشتم که برای انجام آنها آمده‌ام.

ولی آن مرد قانع نشد. صاعد به خدمت امام برگشت. در میان راه صاعد او را در حال تعقیب خود دید، هر چه تلاش کرد او را گم کند نتوانست، لذا هر دو با هم به محضر امام علیه السلام رسیدند.

امام علیه السلام صاعد را سرزنش کرد. صاعد پوزش خواست و گفت: من او را خبر ندادم بلکه او مرا تعقیب کرد. امام پرسید فلان غلام را می‌فروشی؟! گفت غلام، مزرعه و هرچه دارم پیشکش شما. امام فرمود مزرعه را نمی‌خواهم تنها غلام را می‌خرم.

با التماس عرض کرد باید غلام و مزرعه را بپذیرید و امام علیه السلام نمی‌پذیرفت و در آخر امام غلام و مزرعه را به هزار دینار خرید، غلام را آزاد کرد و مزرعه را به او بخشید. از برکت بخشش امام آن غلام سیاه و فرزندانش از ثروتمندان آن منطقه شدند.[1]

### امام حسین علیه السلام و دستگیری از مساکین

امام حسین علیه السلام در توصیه به یاری رساندن به مستمندان چنین می‌فرماید: «ای مردم! آگاه باشید نیاز نیازمندان به شما از نعمتهای خداست که بر شما ارزانی کرده است، از نعمتهای خدا ملول و خسته نگردید وگرنه این نعمتها به نقمت و بلای بزرگ مبدل می‌گردد و بدانید همواره نیکیها تحسین‌انگیز و ستایش آفرین است.

و هر نیکی پاداشی دارد، اگر نیکی به صورت انسانی در دیدگاه شما ترسیم می‌یافت هر آینه آن را زیبا و دل‌انگیز می‌دیدید؛ آنچنان زیبا و دل‌انگیز که هر تماشاگری از تماشای آن

---

۱ ـ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۹.

لذّت می‌برد و اگر پلیدی را به شکل آدمی می‌دید آن را زشت و نازیبا می‌یافتید؛ بدان‌گونه که نفرت دلها را بر می‌انگیخت و چشمها از تماشای آن به سمت دیگر می‌چرخید. ای مردم! آن‌کس که دست بخشاینده دارد گرامی و عزیز است و آن‌کس که بخل می‌ورزد پست و زبون است. و آن‌کس بخشاینده‌ترین مردم است که بر کسی که امید بخشش از او نداشته بخشش کند و آن‌کس با گذشت‌ترین مردم است که به هنگام توان و از موضع قدرت گذشت نماید و پیوسته‌ترین مردم شخصی است که با کسی که از او بریده پیوند زند. تنه درختان به روی ریشه‌ها و به وسیله شاخه‌ها رشد می‌کند.

آن‌کس خیرخواه است که در تأمین نیاز برادر دینی خود بکوشد و پاداش آن را فردای قیامت خواهد گرفت و اگر در این کار انسانی انگیزه‌ای جز خدا نداشته باشد خداوند او را به هنگام نیازش کفایت می‌کند و بیش از آنچه کرده است، از بلاهای دنیا و آخرت از او بر می‌دارد و آن‌کس که اندوه مؤمنی را بکاهد، خدای مهربان او را از اندوه دنیا و آخرت نجات خواهد داد».[1]

این نمونه‌ای از گفتار سید الشهداء است در سفارش مستمندان، اما در رفتار نیز آن بزرگوار پناهی برای ستمدیدگان و دادرسی برای ضعیفان بود.

در زندگی آن حضرت آورده‌اند، همانند پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام، در تاریکی شب برای مستمندان آرد و خرما حمل می‌کرد و به در خانهٔ آنها می‌برد و روزها خانه‌اش امید نیازمندان بود.

عصر روز عاشوراکه بدن آن حضرت برهنه شده بود آثار زخم کهنه بر پشت آن حضرت یافتند، از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: این زخمهای کهنه بر پشت سیدالشهداء علیه السلام از چیست؟!

امام علیه السلام پاسخ داد: «پدرم در تاریکی شب کیسه‌های غذا بر دوش خود می‌گرفت و به خانهٔ یتیمان، بینوایان و بیوه زنان می‌برد.»[2]

بزرگترین ایثار آن حضرت در روز عاشورا بود که جان یاران و نزدیکان و فرزندان و جان خویش را در طبق اخلاص گذاشت و در راه اسلام اهدا نمود والسلام علیه یوم ولد ویوم استشهد ویوم یبعث حیاً.

---

۱ ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲ ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ٦٦.

# حسین علیه‌السلام و ویژگیها

○ حجةالاسلام محمدمهدی ماندگار*


## چکیده

امام حسین علیه‌السلام علاوه بر اینکه انسان کامل و الگو بود، نمونه برجسته ائمه علیهم‌السلام نیز می‌باشد، تا جایی که خون خدا نام گرفت. ویژگی‌های آن حضرت در این نوشتار مورد توجه قرار دارند.

**ویژگی‌ها**

- او در ولادت، صاحب خصوصیاتی است: تکلم قبل از ولادت و بعد از شهادت، مولود در شش ماهگی و چند امتیاز دیگر؛
- او در کلام الهی دارای نشانه هایی است: برخی ۱۲۸ و عده‌ای ۲۵۰ آیه را بر امام تطبیق کرده‌اند و حتی سورهٔ فجر را سورهٔ حضرت نامیده‌اند؛
- او همانند انبیاء: هدایتگر مردم، اهل جهاد و شهادت، بنده مخلص الهی، متوکل بر خدا، از بهترین صابران و از اصلی‌ترین احیاکنندگان امر به معروف و نهی از منکر و... می‌باشد؛
- او در کلام معصومین از پیامبر خاتم تا حضرت مهدی(عج)، مورد توجه قرار گرفته است؛
- شخصیت امام حسین علیه‌السلام دارای جهات ویژه‌ای است؛ ابراهیم فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فدای او شد، محبت او در قلوب مسلمین جا گرفت، به عزّت و مقام شکر و رضای حق رسید، انبیاء به نام او تمسک کرده‌اند، کربلا زیارتگاه انبیا بود، امامت به نسل او منتقل شد، شفا در تربت اوست، او شفاعت می‌کند و شهادت را مورد استقبال قرار می‌دهد و...؛
- عصر وزمان حضرت شرایط ویژه‌ای داشت: یزید با حکمای بنی‌امیه وبنی‌العباس متفاوت بود و عصر او شرایط ویژه‌ای را در برگرفته بود، یاران او وفادارترین و بهترین اصحاب بودند؛
- در شهادت امتیاز خاصی داشت: پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را خبر داد، مکه را جهت گام اول نهضت اختیار کرد، حج را به عمره تبدیل نمود و در مسیر حرکت، با ریزش و رویش‌هایی مواجه شد، فرزندانش به شهادت رسیدند، اهل بیت او به اسارت رفتند و آسمان و زمین بر او گریستند و...
- او در زیارت صاحب ویژگی هایی است: تنوع زیارت، توصیه ائمه به عزاداری و زیارت، ثواب زیارت و...؛
- ویژگی امام از زبان بزرگان اهل سنّت: از ابن ابی الحدید، سبط ابن جوزی و دیگران.


* کارشناس ارشد علوم سیاسی

**مقدمه**

امام حسین علیه‌السلام در میان امامان معصوم علیهم‌السلام ویژگیهای مخصوص به خود دارد. همگان می‌دانند و درک می‌کنند که خداوند تبارک و تعالی ضمن اینکه در میان مخلوقات خود، انسانهای کاملی را به عنوان الگو و اسوه قرار داده است، در این میان، یک نمونه را نیز «برجسته» نموده است که خود همان اسوه‌های پاک، به برجستگی او اذعان و اعتراف دارند و با گفتار و رفتار خود به همه عالم فهمانده‌اند که «حسین خون خداست.»

آنچه در این مختصر آمده است بیان قطره‌ای از ویژگیهای این شخصیت برجسته عالم اسلام و تشیّع در محورهای ذیل می‌باشد:

ویژگیهای حضرت در ولادت،

در کلام الهی، به عنوان مظهر صفات انبیا علیهم‌السلام، در کلام معصومین علیهم‌السلام، ویژگیهای شخصیتی حضرت، ویژگیهای زمان حضرت، شهادت حضرت، زیارت حضرت، ویژگیهای حضرت در کلام بزرگان اهل سنّت.

**ویژگیهای حضرت در ولادت**

**۱ـ تکلم قبل از ولادت:** امام حسین علیه‌السلام مولودی است که قبل از ولادت در حالی که در بطن مادر خود، فاطمه زهرا علیهاالسلام بوده، با ایشان به صحبت پرداخته است. این وضعیت دربارهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام نیز نقل شده که با مادر خود، خدیجه علیهاالسلام صحبت نموده است.

این‌گونه نقل شده که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی وارد خانه حضرت زهرا علیهاالسلام شدند و در حالیکه جز دخترشان کسی دیگر در خانه نبود، دختر خود را در حال صحبت مشاهده نمودند و وقتی علّت را جویا شدند، حضرت زهرا علیهاالسلام اظهار داشتند که صحبت من با فرزندی است که در بطن من می‌باشد، او همدم من است و با من سخن می‌گوید، اما سخنانی حزن‌آور، به این مضامین که مادر، من شهیدم، مظلومم، غریبم، عطشانم. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که محزون شدند، ضمن بشارت به آمدن فرزند پسر، از شهادت او در شرایط سخت و ناگوار خبر دادند.

**۲ـ تکلم بعد از شهادت:** امام حسین علیه‌السلام تنها کسی است که بعد از شهادت نیز سخن گفته

است. مشهور است که سر امام بر روی نیزه، قرآن تلاوت کرده است: «أم حَسِبتَ أنّ أصحابَ الکهفِ و الرَّقیمِ کانوا مِن آیاتِنا عَجَباً»[۱]؛ *آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم (خفتگان در غار) از آیات شگفت ما بوده است؟*

شاید تلاوت این آیه بر این معنا دلالت داشته باشد که همچنانکه قدرت الهی در مورد اصحاب کهف بر خواب چندین ساله ایشان تعلّق گرفت و ایشان را بعد از بیدار شدن، وسیله عبرت دیگران قرار داد، شهادت حضرت و بقای راه و مکتب ایشان نیز این‌گونه خواهد بود و به عنوان نشانه الهی در عالم معرفی خواهد شد.

آیات دیگری که منسوب است حضرت تلاوت کرده عبارتند از: ادامه آیات سوره کهف تا آیه ۱۴ و آیه ۲۲۷ از سوره شعراء و آیه ۷۱ سوره غافر و آیه ۱۳۷ سوره بقره.[۲]

**۳ـ مشتق بودن نام حضرت از نام خداوند:** جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمودند: «سُمّیَ الحَسَنُ حَسَناً لأنّ باحسانِ اللهِ قامَتِ السَّماواتُ و الأرضون، و اشتَقَّ الحُسینُ مِن الاحسانِ، و عَلِیٌّ و الحسنُ اسمان مِن أسماءِ اللهِ تعالی و الحُسینُ تَصغیرُ الحَسَن»[۳]

و در حدیث دیگری نام حضرت برگرفته از اسم الهی، یعنی «محسن» دانسته شده که خداوند می‌فرماید: «... أنَا المُحسِن و هذا الحُسین»[۴].

**۴ـ شش ماهه به دنیا آمدن حضرت:** در روایات زیادی است که دو تن از معصومین علیهم‌السلام شش‌ماهه به دنیا آمدند؛ یکی حضرت یحیی بن زکریا علیه‌السلام و دوم حسین بن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام می‌باشد.[۵]

از جمله این روایات، کلام امام صادق علیه‌السلام است که می‌فرماید: «کان بینَ الحسنِ و

---

۱ ـ کهف، ۹.
۲ ـ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۲۵۲.
۳ ـ بحارالانوار، ج۴۳، ص ۲۵۲ و عوالم، ج۱۷، ص ۲۷.
۴ ـ ثارالله، ص ۴۶، به نقل از فوائد السّمطین، ج ۱، ص ۳۷.
۵ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۲ و اصول کافی، کتاب الحجّة، حدیث ۲ و حدیقة‌الشیعه، ص ۴۹۷ و ارشاد مفید، ص ۱۹۷.

الحسین علیه‌السلام طُهرٌ و کان بَینَهما فِی المیلادِ ستّةَ أشهُرٍ و عَشراً.»[۱]

**۵ـ جمع دو حالت حزن و فرح در ولادت حضرت:** پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام ولادت حضرت بین دو چشمان او را بوسیدند و فرمودند: «لَعَنَ اللهُ قوماً هُم قاتِلوک یا بُنَیّ» و این جمله را سه مرتبه ذکر کردند.

**۶ـ تبرّک جستن ملائک به قنداقه حضرت:** نقل شده است که روزی حضرت زهرا علیهاالسلام فرزندش را در گهواره ندید و با اضطراب جویای فرزند عزیز شد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان بشارت دادند که قنداقه حسین علیه‌السلام را ملائک به آسمانها برده‌اند تا تبرّک بجویند.

## ویژگی‌های حضرت در کلام الهی

**۷ـ تأویل و تفسیر آیات الهی در خصوص حضرت:** بسیاری از آیات الهی که برخی رقم آن را ۱۲۸ آیه و برخی دیگر تا ۲۵۰ آیه ذکر کرده‌اند[۲] به اطلاق و عموم و یا به طور خاص، بر امام حسین علیه‌السلام تطبیق داده شده است. مواردی که به صراحت منطبق بر حضرت می‌باشد، عبارتند از آیه مباهله،[۳] آیه تطهیر[۴]، آیه ذوالقربی[۵]، آیه اطعام[۶]، آیات سوره فجر می‌باشد که بر این اساس، سوره فجر را سوره آن حضرت نامیده‌اند. امام صادق علیه‌السلام ضمن بیان این معنی، حضرت را صاحب «نفس مطمئنه» معرفی می‌نمایند: «إقرَؤوا سورةَ الفَجرِ فی فَرائِضکم و نَوافِلِکم فَانَّها سورةُ الحُسینِ بنِ عَلیّ علیه‌السلام وَ ارغَبوا فیها رَحِمَکم اللهُ تعالی فَقال لَه ابو أُسامَة و کان حاضِرُ المَجلسِ و کیف صارت هذه السورةُ لِلحُسینِ علیه‌السلام خاصَّةً؟ فقال علیه‌السلام: ألا تَسمَعُ إلی قَولِه تعالی: یا أَیَّتُها النَّفسُ المَطمئنةُ الآیة أَنَّما یَعنی الحُسین علیه‌السلام فهو ذوالنفسُ المُطمئِنةُ الرّاضِیةِ و أصحابهُ مِن آلِ مُحَمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هُمُ الرّاضون عَنِ اللهِ یَومَ القیامَةِ و هو راضٍ عَنهُم.»[۷]

---

۱ ـ همان.
۲ ـ ر.ک: الحسین فی القرآن، سید محمد واحدی.
۳ ـ آل عمران، آیه ۶۱.
۴ ـ احزاب، ۳۳.
۵ ـ شوری، آیه ۲۳.
۶ ـ انسان، ۷ و ۸.
۷ ـ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۹۶.

۸ـ خازن وحی الهی بودن حضرت: احادیث قدسی در مورد حضرت از ناحیه ذات اقدس الهی، زیاد وارد شده است که درکتاب شریف «عوالم» جمع آوری شده است. در یک حدیث این‌گونه آمده است: «و جَعَلتُ حُسَیناً خازَنَ وَحیی وَ أکرمتُه بِالشَّهادةِ و خَتَمتُ لَه بِالسَّعادةِ، فَهو أفضَلُ مَن إستُشهِدَ و أرفَعُ الشُّهداءِ دَرَجَةً و جَعلتُ کَلِمَتی التّامَةَ مَعَه و حُجَّتی البالِغَة عِندَه، بِعِترَتِه أُثیبُ و أُعاقِبُ»[1]؛ *حسین را خازن وحی خویش قرار داده و او را با شهادت، کرامت بخشیدم و پایانی بس با سعادت برای وی مقرّر داشتم، او برترین شهیدان و درجه‌اش از همه والاتر است، کلمهٔ تامّه خود را همراه او قرار دادم و حجّت رسای خویش را نزدش نهادم و به وسیله خاندان او پاداش وکیفر می‌دهم.*

## ویژگیهای حضرت به عنوان مظهر صفات انبیاء

امام حسین علیه‌السلام به عنوان انسان کامل هم مظهر صفات الهی است و هم مظهر صفات انبیای عظام الهی است که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

۹ـ حضرت همانند انبیا هدایتگر مردم است، لذا امام مصباح هدایت و سفینه نجات بشریّت معرفی شده است. «و جَعَلناهُم أئمَّةً یَهدونَ بأمرِنا وَ أوصَینا إلَیهِم فَعلَ الخَیراتِ و إقامَ الصَّلوةِ و إیتاءَ الزَّکاةِ»[2] و «إنّ الحسین مِصباحُ الهُدی و سفینةُالنَّجاة»[3]

۱۰ـ حضرت همچون انبیا از غیر خدا نمی‌ترسد و این ویژگی را قولاً و فعلاً ثابت کرده است که از غیر خدا ترس و واهمه‌ای ندارد. «الذین یُبلِّغونَ رِسالاتِ اللهِ و یَخشَونَه و لایَخشَونَ أحداً الاّ الله»[4]، «لَو لَم یَکن فِی الدُّنیا مَلجَأً وَ لا مَأوىٰ لَما بایعتُ یزیدَ بنَ معاویة»[5]، در مورد یزید بن معاویه می‌فرماید: «یزید رَجُلٌ شاربُ الخَمرِ، قاتِلُ نَفسِ المُحَترَمة، مُعلِنٌ بِالفِسق... مِثلی لایُبایِعُ مِثلَه»[6]. در مکتب حسینی ترس با ارزش، ترس از خداست نه ترس از غیرخدا، لذا حضرت در دعای معروف عرفه این ترس را طلب می‌نماید: «اللّهمّ اجعلنی أخشاکَ کَأنّی أراک»

---

۱ ـ اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۳.
۲ ـ انبیاء، ۷۳.
۳ ـ روایت نبوی.
۴ ـ احزاب، ۲۹.
۵ ـ مقتل العوالم، ص ۵۴.
۶ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

**۱۱ـ امام حسین علیه‌السلام مثل انبیای عظام الهی، اهل جهاد و شهادت بود:** «کَأَیِّن مِن نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَه رِبیّون کَثیر.»[۱]، حضرت سیدالشهداء لقب گرفته‌اند، در حالی که تا قبل از واقعه عاشورا حضرت حمزه، عموی پیامبر به دلیل شهادت خاص در جنگ احد، به نام «سیدالشهداء» معروف بودند.

**۱۲ـ امام حسین علیه‌السلام همانند انبیای الهی از بهترین بندگان مخلص الهی هستند که از گزند شیطان در امان می‌باشند:** «فَبِعِزَّتِک لَأُغوِیَنَّهُم إلاّ عِبادَک مِنهُمُ المُخلَصین.»[۲]

**۱۳ـ امام حسین علیه‌السلام مثل انبیا، از متوکلین علی الله هستند:** «ما لَنا ألاّ نَتَوَکَّلَ عَلَی اللهِ وَ قَد هدانا سُبُلَنا.»[۳] و از کلمات مشهور امام این جمله است که: «اللهُمَّ أنتَ ثِقَتی....»

**۱۴ـ امام حسین علیه‌السلام همانند انبیا در معامله با خدا هیچ اجر و مزدی را مطالبه نکرده است:** «ما سَألتُکم مِن أجرٍ إن أجرِیَ إلاّ عَلَی اللهِ.»[۴]، «إنّ اللهَ إشتَریٰ مِنَ المُؤمِنینَ أنفُسَهم و أموالَهم بِأنَّ لَهُم الجَنَّة.»[۵]

**۱۵ـ امام حسین علیه‌السلام همچون انبیای الهی از بهترین صبر کنندگان در درگاه الهی بود:** «کُلٌّ مِنَ الصّابرین.»[۶] و از جملات مشهور امام علیه‌السلام در روز عاشورا این جمله است: «صبراً علی بَلائک.»

**۱۶ـ امام حسین علیه‌السلام همانند انبیاء از اصلیترین احیا کنندگان امر به معروف و نهی از منکر محسوب می‌شوند:** «وَ یَقتُلونَ الَّذین یَأمُرُون بِالمَعروفِ و یَنهَون عَنِ المنکَرِ...»[۷]. در اینکه از اهداف عمدهٔ نهضت عاشورا احیای این فریضه الهی بوده، بین تحلیلگران هیچ جای شک و شبهه‌ای نیست، چراکه حضرت فرموده است: «اُریدُ أن آمُرُ بِالمعروفِ و أنهیٰ عَنِ المنکَر...»[۸]

**۱۷ـ امام حسین علیه‌السلام مثل انبیا از علمداران مبارزه با طاغوت بود:** «لَقَد بَعَثنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسولاً أنِ اعبُدواللهَ وَ اجتَنِبوا الطّاغوتَ.»[۹] امام نیز با طاغوت زمان خود یعنی یزید بن معاویه نه تنها بیعت نفرمود، بلکه یک معیار کلی ارائه کرد که: «مِثلی لا یُبایِعُ مِثلَه.»[۱۰]

---

۱ ـ آل عمران، ۱۴۶.
۲ ـ ص، ۸۳.
۳ ـ ابراهیم، ۱۲.
۴ ـ یونس، ۷۲.
۵ ـ توبه، ۱۱۱.
۶ ـ انبیاء، ۸۵.
۷ ـ آل عمران، ص ۲۱.
۸ ـ حیاةالحسین، ج۲، ص ۲۶۴.
۹ ـ نحل، ۳۶.
۱۰ ـ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام.

**۱۸ـ امام حسین علیه‌السلام همچون انبیا وسیله تعلیم و تزکیه مردم و بیرون آوردن ایشان از زندان جهالت و** ضلالت می‌باشد: «هو الذی بَعَثَ فِی الأُمِّیین رَسولاً مِنهُم یَتلوا عَلَیهِم آیاتِه و یُزَکّیهِم وَ یُعَلِّمُهُم الکِتابَ و الحِکمَةَ و إن کانوا مِن قَبلُ لَفی ضَلالٍ مُبین.»[۱] در زیارت اربعین نیز امام حسین علیه‌السلام این‌گونه معرفی شده است: «وَ بَذَلَ مُهجَتَه فیک لِیَستَنقِذَ عِبادَکَ مِن الجِهالَةِ و حَیرةِ الضَّلالة.»[۲]

## ویژگیهای امام حسین علیه‌السلام در کلام معصومین علیهم‌السلام

از باب اینکه در تعریف گفته می‌شود «مُعرِّف» باید اجلی از «مُعرَّف» باشد، هیچ کس به غیر از خدا و معصومین علیهم‌السلام نمی‌تواند شخص امام را معرفی کند و ویژگیهای او را بیان نماید.

**۱۹ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله:** «حُسین مِنّی و أنا مِن حُسین»[۳]، «الحَسَنُ و الحُسینُ سیداشَبابِ أهلِ الجَنّة»[۴]، «إنّ لِقَتلِ الحُسینِ حَرارةٌ فی قُلوبِ المُؤمِنین لاتَبرُدُ ابداً»[۵] و «أحَبَّ اللهُ مَن أحَبَّ حُسیناً.»[۶] از جملات مشهوری است که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است.

**۲۰ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام:** حضرت به فرزند خود نظر کردند و فرمودند: «یا عَبرَةَ کُلِّ مُؤمنٍ، فقال: أنا یا ابتاه؟ قال: نَعَم یا بُنَیّ»[۷]؛ *ای کسی که (نام تو) موجب جاری شدن اشک در دیدهٔ هر مؤمن است...*

**۲۱ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام فاطمه زهرا علیهاالسلام:** آن حضرت چنین می‌فرمایند: «کُنتُ لا أحتاجُ فی اللّیلةِ الظَّلماءِ إلی مِصباحٍ وَ جَعَلتُ أسمَعُ إذا خَلَوتُ فی مُصَلّای التَّسبیحَ و التَّقدیسَ فی باطنی»[۸]؛ *آنگاه که حسین علیه‌السلام (هنگام بارداری) به شش ماهگی رسید، در شب تاریک به چراغ نیاز نداشتم و هنگام عبادت خدا و خلوت با حق، صدای تسبیح و تقدیس (وی را) می‌شنیدم.*

**۲۲ـ امام حسین علیه‌السلام درکلام امام حسن علیه‌السلام:** «إنّ الَّذی یؤتیٰ إلیَّ سَمٌّ یُدَسُّ إلیَّ، فَأُقتَلُ بِه و لکِن لایَومَ کَیَومِک یا ابا عبدِالله...»[۹]؛ *آنچه موجب شهادت من می‌شود سمّی است که به کامم ریزند،*

---

۱ ـ جمعه، ۲.
۲ ـ مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.
۴ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۵.
۵ ـ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.
۶ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.
۷ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.
۸ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۳.
۹ ـ امالی صدوق، ص ۱۶ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

*اما ای اباعبدالله هیچ روزی (مصیبتی) مانند روز (مصیبت) تو نخواهد بود.*

**۲۳ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام خود حضرت:** «... أنَا قَتیلُ العَبَرَة، لایَذکُرنی مُؤمنٌ إلاّ سَتَعبَر»[۱]؛ *منم کشته گریه، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند، مگر آنکه سرشک غم از دیدگان وی جاری می‌شود.*

**۲۴ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امام سجاد علیه‌السلام:** «أنا ابنُ مَن بَکَت عَلَیهِ مَلائکةُ السَّماء، أنا ابنُ مَن ناحَت عَلیه الجِنُّ فِی الأرضِ و الطَّیرُ فِی الهَواء...»[۲]

**۲۵ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امام باقر علیه‌السلام:** «ما بَکَت السَّماءُ عَلیٰ أحدٍ بَعدَ یَحییٰ بنِ زَکریّا إلاّ عَلَی الحُسینِ بنِ عَلیّ علیه‌السلام فَانّها بَکَت عَلَیه أربعین یَوماً.»[۳]

**۲۶ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امام صادق علیه‌السلام:** «حَنِّکوا أولادکُم بِتُربَةِ الحُسین علیه‌السلام فَانَّه امل کُلِّ داءٍ.»[۴]

**۲۷ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امام کاظم علیه‌السلام:** امام رضا علیه‌السلام در حالات پدر خود درروز عاشورا چنین می‌فرمایند: «کان أبی (إذا دَخَلَ شَهرُ المُحرّم) لایُریٰ ضاحِکاً و کانَتِ الکابةُ تَغلِبُ عَلَیه، حتّی یَمضی مِنه عَشرةُ أیّام، فَإذا کانَ یَومُ العاشرِ إنَّ ذلک الیومَ یومُ مُصیبَتِه و حُزنِه و بُکائِه و یَقولُ: هو الیَومُ الّذی قُتِلَ فیهِ الحُسینُ علیه‌السلام»[۵]

**۲۸ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امام رضا علیه‌السلام:** «...إنّ یَومَ الحُسینِ أقرَحَ جُفونَنا و أسبَلَ دُموعَنا و أذلّ عَزیزَنا بِأرضِ کربٍ و بَلا و أورَثَتنا الکَربَ و البَلاءَ إلی یَومِ الانقِضاء....»[۶]؛ *همانا روز (مصیبت) حسین علیه‌السلام چشمان ما را خسته و مجروح کرده و اشکهای ما را ریزان نموده و عزیزان ما در آن سرزمین غمبار گرفتار خواری (ظاهری) شدند، مصائب آن روز به گونه‌ای است که برای همیشه ما را غمگین و داغدار کرده است.*

**۲۹ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امام جواد علیه‌السلام:** «مَن زارَ الحُسینَ علیه‌السلام لَیلَةَ ثَلاثٍ وَ عِشرینَ مِن شَهرِ

---

۱ ـ امالی صدوق، ص ۱۳۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۱.
۴ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.
۵ ـ امالی صدوق، ص ۱۲۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
۶ ـ امالی صدوق، ص ۱۲۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

رَمَضان و هی لَّیلَةُ الَّتی یُرجیٰ أن تکونَ لَیلَةَ القَدر و فیها یُفرَقُ کلُّ أمرٍ حَکیمٍ، صافَحَه أربَعةٌ و عِشرون ألفَ مَلَکٍ و نَبیٍّ کُلُّهم یُستأذِنُ اللهَ فی زیارةِ الحُسینِ علیه السلام فی تِلکَ اللَّیلَة»[۱]؛ هرکس در شب بیست و سوم ماه رمضان ـ که امید است همان شب قدری باشد که هر امری طبق حکمت خداوند تنظیم می‌شود ـ امام حسین علیه السلام را زیارت کند، بیست و چهار هزار فرشته و پیامبر با این زائر مصافحه می‌کنند، و اینان همان گروهی هستند که از خداوند برای زیارت حسین علیه السلام در چنین شبی اذن می‌طلبند.

**۳۰ـ امام حسین علیه السلام در کلام امام هادی علیه السلام:** «مَن خَرَجَ مِن بَیتِه، یُریدُ زیارةَ الحُسینِ بنِ عَلیٍّ علیهما السلام فَصارَ إلَی الفُراتِ فَاغتَسَلَ مِنه، کَتَبَه اللهُ مِن المُفلِحین، فَاذا سَلَّمَ عَلی أبی عَبدِاللهِ، کَتَبَ مِن الفائزین، فَاذا فَرَغَ مِن صَلوتِه، أتاهُ مَلَکٌ، فقال: «إنّ رَسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یُقرؤُک السَّلامَ و یَقولُ لَک: امّا ذُنوبُک، فَقَد غُفِرَ لَک، فَاستَأنِفِ العَمَلَ»[۲]، امام هادی علیه السلام برای شفای مریض خود، زیارت امام حسین علیه السلام را نذر می‌کردند و به دیگران نیز توصیه می‌نمودند.

**۳۱ـ امام حسین علیه السلام در کلام امام عسکری علیه السلام:** «اللهُمَّ إنّی أسئَلُک بِحَقِّ المَولودِ فی هذا الیَومِ، الموعودِ بِشَهادَتِهِ قَبلَ إستهلالِهِ وَ وِلادَتِه، بَکَته السَّماءُ و مَن فیها وَ الأرضُ و مَن عَلیها و لمّا یَطَأ لا بَتیها، قَتیلِ العَبرَة و سیِّد الأسرَةِ، المَدودِ بِالنُّصرَة یَومَ الکرّةِ، المُعَوَّضِ مِن قَتلِهِ أنَّ الائمَةَ مِن نَسلِهِ، و الشِّفاءَ فی تُربَتِه...»[۳]

امام عسکری علیه السلام در روز سوم شعبان اینگونه دعا می‌فرمایند: «بار الها! از تو می‌خواهم به حق نوزادی که در چنین روزی (سوم شعبان) متولد شده، او که پیش از ولادت وعدهٔ شهادتش داده شده، او که آسمان و زمین و اهل آنها در مصیبت وی گریستند، در حالی که هنوز بر زمین گام ننهاده بود. او که کشته گریه است و بزرگ خاندان، کسی که در رجعت پیروز گردد، و او که به عنوان پاداش جانبازی و شهادتش ادامهٔ امامت در نسلش و شفا در تربتش قرار داده شد.»

---

۱ ـ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۷۰. ۲ ـ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۸۰.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۴۷ و مفاتیح الجنان، اعمال روز سوم شعبان.

امام عسکری علیه‌السلام همچنین زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام را از علامات مؤمن می‌شمارند.[۱]

**۳۲ـ امام حسین علیه‌السلام در کلام امام زمان علیه‌السلام:** «فَلَئِن اخَّرتَنِی الدُّهورُ، و عاقَنی عَن نَصرِکَ المَقدورُ وَ لَم اَکُن لِمَن حارَبَک مُحارِباً و لِمَن نَصَبَ لَکَ العَداوَةَ مُناصِباً، فَلَأندُبَنَّک صَباحاً و مساءً و لَأبکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّموعِ دَمَاً...»[۲]؛ *اگر زمانه به تأخیرم انداخت و مقدّرات از یاریت بازم داشت و نتوانستم در رکاب تو با دشمنانت بجنگم، ولی از صبح تا شام در یاد تو سرشک غم از دیده می‌بارم و به جای اشک، خون می‌گریم.*

## ویژگیهای شخصیّتی امام حسین علیه‌السلام

**۳۳ـ ویژه بودن مربّیان حضرت علیه‌السلام:** به دلیل اینکه ایشان خامس اصحاب کساء می‌باشد، از تربیت پاکانی همچون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فاطمه زهرا علیهاالسلام و امام حسن علیه‌السلام، برخوردار بودند، لذا حضرت خود را در روز عاشورا اینگونه معرفی نمودند:

مَن لَهُ جَدٌّ کَجَدِّی فِی الوَرَیٰ — أو کَشَیخی فَأنَا ابنُ القَمَرَین
فاطِمةُالزَّهراء أمّی وَ أبی — قاصِمُ الکُفرِ بِبدَرٍ و حُنَین
عَبَدَ اللهُ غُلاماً یا فعاً — و قریش یعبدون الوُثَنَین
یَعبُدونَ اللاّتَ و العُزّی مَعاً — و علیٌّ کان صَلّیٰ قِبلَتَین[۳]

در بین تمام انسانها کیست که جدّی مانند جدّ من، یا مربّی و معلّمی مانند علی علیه‌السلام معلم من داشته باشد، من فرزند دو ماه تابناکم. مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام و پدرم علی علیه‌السلام کوبندهٔ کفر در بدر و حنین بود. آن هنگام که قریش دچار بت‌پرستی و عبادت لات و عزّی بود؛ علی علیه‌السلام به بیت‌المقدس و بعد به سوی کعبه عبادت خدا می‌کرد.

**۳۴ـ ویژه بودن خصال والای حسینی از زبان امام زمان علیه‌السلام:** در زیارت ناحیه مقدسه این‌گونه امام حسین علیه‌السلام معرفی شده است: «کُنتَ لِلرَّسولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَلَداً و لِلقُرآنِ منقداً، و لِلأمّةِ عَضُداً و فِی الطّاعَةِ مُجتَهِداً، حافِظاً للعَهد وَ المیثاقِ، ناکِباً علی سُبُل الفُساقِ و باذلاً للمجهود. طَویلَ الرُّکوعِ و

---

۱ ـ مفاتیح‌الجنان، اعمال روز اربعین.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۰.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

السُجُودِ. زاهِداً فِی الدُّنیا، زُهدَ الرّاحِلِ عَنها، ناظِراً إلَیها بِعَینِ المُستَوحِشینَ مِنها.»[۱] *عِدْل و مبیّن، قرآن یار و پشتیبان امّت، تلاش‌گر در راه اطاعت الهی، حافظ عهد و پیمان، از بین برندهٔ راههای باطل و نفاق، رکوع و سجدهٔ طولانی، عدم وابستگی به دنیا و...*

**۳۵ـ فدا شدن ابراهیم ـ فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ برای امام حسین علیه‌السلام:** ابن عباس می‌گوید: خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم. امام حسین علیه‌السلام روی زانوی راست و ابراهیم روی زانوی چپ حضرت نشسته بودند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گاهی حسین و گاهی ابراهیم را می‌بوسید. به ایشان حالت نزول وحی دست داد و پس از آن فرمودند: جبرئیل بعد از ابلاغ سلام پروردگار گفت: خدا می‌فرماید، این دو فرزند را برای شما باقی نمی‌گذارم، باید یکی را فدای دیگری نمایی. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابراهیم نظر کرد و گریست و فرمود ابراهیم بمیرد فقط من محزون می‌شوم اما اگر حسین بمیرد غیر از من فاطمه و علی نیز محزون می‌شوند و من اندوه خود را بر حزن فاطمه و علی ترجیح می‌دهم یا جبرئیل ابراهیم قبض روح گردد؛ ابراهیم را فدای حسین کردم (ابراهیم پس از سه روز بیماری وفات کرد). از این پس هرگاه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امام حسین را به سینه می‌چسبانید و می‌بوسید، لبان او را می‌مکید و می‌فرمود: قربان کسی که ابراهیم را فدای او کردم.[۲]

**۳۶ـ وجود محبّت امام حسین علیه‌السلام در قلوب مؤمنین:** پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «إنّ لِلحُسینِ علیه‌السلام فی بَواطِنِ المُؤمنین مَعرِفةً مَکنونَةً»[۳] و در نقل دیگری «مُحَبَّةً مَکنُونَةً» وارد شده است خداوند شناخت و محبت فطری و ریشه دار به امام حسین علیه‌السلام را در دل هر مؤمنی قرار داده است.

**۳۷ـ عزّت امام حسین علیه‌السلام:** این ویژگی بارز حضرت در کلمات، خطبه‌ها، رجزها و شعارهای روز عاشورا، بیش از ویژگیهای دیگر حضرت ظاهر می‌شود.

«لَیسَ شَأنی شَأنَ مَن یَخافُ المَوتَ، ما أهوَنَ الموتُ عَلی سَبیلِ نَیلِ العِزِّ وَ إحیاءِالحَقِّ، لَیسَ المَوتُ فِی سَبیلِ العِزِّ، إلاّ حَیاةً خالِدَة و لَیستِ الحَیاةُ مَع الذُّلِّ، إلاّ المَوتَ الَّذی لا حَیاةَ مَعَه.

---

۱ ـ زیارت ناحیه.
۲ ـ حیاةالحسین، ج ۱، ص ۹۵
۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۲.

أفَبالمَوتِ تُخَوِّفُنی...»[۱]، «ألا وَ إنَّ الدَعیَّ ابنَ الدَعیَّ قَد رَکَزَ بَینَ اثنَتَین بَینَ السِّلَّةِ و الذِّلَّة و هَیهاتَ مِنَّا الذِّلَة...»[۲]

«القَتلُ (المَوتُ) أولیٰ مِن رُکوبِ العارِ وَ العارُ أولیٰ مِن دُخولِ النّارِ.»[۳]

**۳۸ـ مقام شکر و رضای حضرت علیه‌السلام**: در سخت‌ترین لحظات روز عاشورا و هنگام افتادن از اسب با آن همه جراحات، این جملات از امام علیه‌السلام نقل شده است: «صبراً علی قَضائک یا ربِّ لا إلهَ سِواک، یا غِیاثَ المُستَغیثین...»[۴]

**۳۹ـ تمسک انبیا به نام مقدس امام حسین علیه‌السلام**: در تفسیر آیه «فَتَلَقّیٰ آدمُ مِن رَبِّه کَلِماتٍ» این‌گونه روایت شده است: «إنَّه رَأیٰ ساقَ العَرشِ و أسماء النبیّ و الائمه علیهم‌السلام فَلَقنَّه جبرئیلُ قُل یا حَمیدُ بِحَقِّ محمّد یا عالیُّ بِحَقِّ عَلیّ یا فاطِرُ بِحَقِّ فاطِمَة یا مُحسِنُ بِحَقِّ الحَسَن و الحُسین و مِنکَ الاحسانُ فَلَمّا ذَکَرَ الحُسینُ سالَت دُموعُه و انخَشَعَ قَلبُه و قالَ یا أخی جبرئیل فی ذِکرِ الخامِسِ یَنکَسِرُ قَلبی وَ سیلَ عَبرَتی قالَ جبرئیلُ وَلَدَک هذا یُصابُ بِمُصیبةٍ تَصغُر عندها المصائبُ فقال یا أخی و ما هِیَ؟ قال یُقتَلُ عَطشاناً غَریباً وَحیداً فَریداً لَیسَ له ناصرٌ و لامعینٌ ولو تراه یا آدم وهو یقول واعَطَشاه وا قِلَّةَ ناصِراه حتّی یَحول العَطَشُ بَینَه و بینَ السّماءِ کالدُّخانِ فَلَم یُجِبه أحَدٌ إلاّ بِالسُیوفِ...».[۵]

**۴۰ـ کربلا، زیارتگاه همهٔ انبیا**: «ما من نَبیٍّ إلاّ و قَد زار کَربلا».

**۴۱ـ تمام بودن نماز مسافر در حرم امام حسین علیه‌السلام**: در رساله‌های عملیّه آمده است که انسان مکلّف باید در سفر با شرایط خاصی نماز خود را شکسته بخواند مگر در چند مکان از جمله، مسجدالحرام، مسجد النّبی و حرم امام حسین علیه‌السلام.[۶]

**۴۲ـ اختصاص امامت به نسل امام حسین علیه‌السلام.**

**۴۳ـ شفا در تربت حضرت.**

---

۱ ـ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۳۶۰.
۲ ـ همان، ص ۴۲۳.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.
۴ ـ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۵۱۰.
۵ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.
۶ ـ رساله عملیه، نماز مسافر.

**۴۴ـ استجابت دعا در زیر قبه حرم امام علیه السلام.**

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «إنَّ اللهَ تَعالی عَوَضَ الحُسینَ علیه السلام مِن قَتلِه أن جَعَلَ الامامَةَ فی نَسلِه (ذُرِّیّته)، و الشِّفاءَ فی تُربَتِه، و إجابَةَ الدُّعاءَ عِندَ قَبرِه و...»[1]

**۴۵ـ شفاعت حضرت علیه السلام:** شفاعت حضرت علیه السلام، هم در دنیا ویژه است مثل عنایتی که به فُطرس داشته‌اند و هم در قیامت ویژه می‌باشد، در روایات زیادی امام حسین علیه السلام وسیلهٔ شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام معرفی شده است.

**۴۶ـ شهادت‌طلبی حضرت علیه السلام:** کلمات، خطبه‌ها، شعارها و رجزهای امام علیه السلام، همه دالّ بر عشق به شهادت می‌باشد: «خُطَّ المَوتُ عَلیٰ وُلدِ آدَمَ مَخَطَّ القَلادَةِ عَلیٰ جِیدِ الفَتاةِ و ما أولَهَنی إلی أسلافی إشتِیاقَ یَعقوبَ إلی یُوسُف».[2]

همین ویژگی عنوان امام و سید شهیدان را مختص حضرت نمود.

## ویژگیهای زمان آن حضرت علیه السلام

**۴۷ـ تفاوت یزید بن معاویه نسبت به خلفای بنی امیه و بنی العباس:** یزیدبن معاویه نه مانند خلفای بنی امیه بود که در بعضی موارد مانند معاویه خود را مقید به حفظ ظواهر می‌کردند نه مثل خلفای بنی العباس، که با اظهار دوستی به اهل بیت علیهم السلام به مطامع خود دست می‌یافتند؛ یزید یک انسان بی‌ایمان، مفسد و فاسقی بود که پلیدی او حتی بر اطرافیانش پوشیده نبود و این موضوع باعث شد که امام علیه السلام مبارزهٔ مستقیم با یزید را انتخاب کنند، هیچ کدام از معصومین علیهم السلام شرایطی مثل شرایط امام حسین علیه السلام را نداشتند و این ویژگی‌های دوران حضرت علیه السلام است.

**۴۸ـ ویژه بودن جوّ و شرایط زمان:** بعد از شهادت امام علی علیه السلام، حتی در ظاهر امام حسن علیه السلام، قصد هیچ مصالحه‌ای با معاویه را نداشتند ولی وقتی طرح شعار «البُقیة البُقیة» نشان داد که شرایط برای جنگ و مبارزه مستقیم مناسب نیست و خستگی از جنگ میل زیاد به زندگی و

۱ ـ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۱.
۲ ـ موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام.

عافیت‌طلبی شده بود، لذا حضرت مجتبی علیه‌السلام با مصالحهٔ ظاهری به مبارزه به شکل دیگری با جبههٔ باطل پرداختند ولی امام حسین علیه‌السلام در برابر جوّی قرار می‌گیرد که نامه‌ها و امضاها و طومارها برای قیام و اقامه حق به حضرت نوشته می‌شود. حضرت نیز به حسب روال طبیعی به عنوان امام جامعه باید به این نیاز و درخواست پاسخ داده و به سوی مردمی که او را طلب کرده‌اند، برای اقامهٔ حق و دین، حرکت کند؛ اگر چه به شهادت حضرت بیانجامد.

**۴۹ـ ویژه بودن یاران حضرت علیه‌السلام:** امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام از بی‌وفایی یارانشان گلایه داشتند امّا امام حسین علیه‌السلام یاران باوفایی داشتند که در عین قلّت عددی، وفادارترین و بهترین اصحاب معرفی شدند. «فَانّی لا أعلَم أوفی و لاخیراً مِن أصحابی».[۱]

در مقام و منزلت اصحاب امام حسین علیه‌السلام همین بس، که ایشان را «حَلَّت بِفِنائک» می‌خوانیم یعنی کسانیکه در فنای فی اللهِ حضرت، حلّ شدند و دیگر خود ندیدند.

در شأن ایشان زیارت مخصوص که به زیارت شهداء معروف شده، وارد شده است: «السَّلامُ عَلَیکُم یا اولیاءَ اللهِ و أحِبّائه...»[۲]

**ویژگیها در شهادت حضرت**

**۵۰ـ خبر خداوند تبارک و تعالی و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به شهادت حضرت:** خداوند سبحان از طریق وحی به انبیاء الهی در هنگام معرفی اسماء خمسهٔ طیّبه، جریان شهادت امام حسین علیه‌السلام را بیان می‌فرماید و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بارها قبل از ولادت و بعد از ولادت ایشان، خبر از چگونگی شهادت ایشان داده‌اند.[۳]

جملهٔ معروف حضرت هنگام حرکت از مدینه به برادرشان محمد بن حنفیه این است که پدرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمودند: «إنَّ اللهَ شاءَ أن یراکَ قتیلا...إنَّ اللهَ شاء أن یراهُنَّ سَبایا».[۴]

---

۱ ـ الارشاد، ص ۲۱۴.
۲ ـ مفاتیح الجنان، زیارت شهداء.
۳ ـ بحار الانوار، ج ۴۴، باب اخبارالله بشهادته.
۴ ـ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ و نفس المهموم ص ۱۶۴.

**۵۱ـ وادع جانسوز حضرت با قبر جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله:** «السَّلامُ عَلیکَ یا رسولَ اللهِ... إنَّهم قَد خَذَلونی و ضَیَّعونی وَ إنَّهم لَم یَحفَظونی و هذا شکوای إلیک حَتّی ألقاک».[1] این وداع با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرایط و اوضاع زمان را برای همه کسانی که اهل فهم و درک باشند بیان می‌نماید.

**۵۲ـ حرکت در شامگاه ۲۷ رجب از مدینه:** به نظر می‌رسد که انتخاب شامگاه ۲۷ رجب یعنی زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای شروع قیام، تفسیر حدیث معروف امام صادق علیه السلام باشد که «الاسلام نبوی الحدوث و حسینی البقاء». قیام امام حسین علیه السلام باعث بقاء هدف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است و اگر این قیام و شهادت نبود از اسلام، توحید و نبوت، اثری باقی نمی‌ماند.

**۵۳ـ انتخاب مکه برای مرحلهٔ اول نهضت در ایام حج:** هدف قیام امام اعتلای کلمة الله و توحید است. امام علیه السلام بزرگترین مشکل زمان را بیگانگی حکّام و جامعه از خدا می‌داند، لذا در مرحلهٔ اول سفر، به مکه مکرمه زادگاه وحی الهی می‌رود و در آنجا به بیدار کردن مردم می‌پردازد.

**۵۴ـ تبدیل حج به عمرة:** در ایامی که مردم و مسلمانان از سراسر جهان اسلام برای انجام فریضهٔ حج و طواف خانه خدا به سمت مکه حرکت می‌کنند، امام علیه السلام حج خود را تبدیل به عمرهٔ مفرده می‌نمایند، این حرکت سؤال‌انگیز است و حضرت برای طرح همین سؤال این عمل را انجام می‌دهند تا پس از پرسش مردم، ایشان افشاگری نمایند که به خاطر حفظ حرمت خانهٔ خدا و اینکه می‌خواستند خون مرا در آنجا بریزند، ترک حرم نموده و در سرزمین عرفات جایگاه تجمع حجاج بیت الله الحرام در روز نهم ذیحجه به مناجات با خدا می‌پردازند یعنی اگر حسین از خانهٔ خدا بیرون آمد، لحظه‌ای از خدا غافل نشده است و عشق و دلدادگی او به خداوند سبحان باید برای دیگران الگو باشد.

**۵۵ـ ریزش‌ها و رویش‌ها در مسیر حرکت حضرت تا شب عاشورا:** از ویژگیهای امام حسین علیه السلام این است که اولاً یک دعوت عمومی مطرح می‌کند و ثانیاً نسبت به بعضی مانند زهیربن قین دعوت خصوصی دارد ولی در شب عاشورا فکّ بیعت از همه می‌نماید تا خالص‌ها بمانند ولو اینکه از توابیّن همانند حرّ بن یزید ریاحی بوده و از سپاه عمر سعد به اردوگاه شهادت بیایند.

---

۱ ـ موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۲۸۶.

**۵۶ـ شهادت فرزندان، برادران، خویشان و یاران در مقابل دیدگان حضرت:** مورد اتفاق است که در روز عاشورا، ابتدا یاران حضرت و بعد بنی‌هاشم و فرزندان، برادران، برادرزادگان و خواهرزادگان امام علیه السلام و... به شهادت رسیدند و در عصر عاشورا، خود حضرت در محضر و منظر اهل بیت علیهم السلام به شهادت رسیدند.

**۵۷ـ جدا کردن سرها از بدن** و قرار دادن بدنهای پاک در زیر سُمّ اسبان.

**۵۸ـ غارت و آتش زدن خیمه‌ها** و بی‌پناهی کودکان و زنان.[۱]

**۵۹ـ اسارت اهل بیت** علیهم السلام و حرکت کاروان اسرا از کربلا به کوفه و شام.

امام سجاد علیه السلام در خطابهٔ کوفه می‌فرماید: «أنا ابن مَن إنتُهِکَت حُرمتُه و سُلِبَت نِعمَتُهُ و انتُهِبَ مالُه...».[۲]

**۶۰ـ عظمت مصیبت حضرت در آسمانها و زمین:** امام علیه السلام را «صاحب مصیبة راتبة» نام نهاده‌اند.[۳] و یا در زیارت عاشورا آمده است: «وَجَلَّت و عَظُمَت مُصیبَتُک فِی السَّمٰواتِ عَلَیٰ أهلِ السَّمٰوات».[۴]

**۶۱ـ گریستن آسمان و همه موجودات برای حضرت:** امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «أنا ابنُ مَن بَکَت عَلَیه مَلائکةُ السَّماء، أنا ابنُ مَن ناحَت عَلَیه الجِنُّ فِی الأرضِ وَ الطَّیرُ فی الهَواء».[۵] و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ما بَکَتِ السَّماءُ علی أحدٍ بَعدَ یحیی بنِ زکریّا إلّا عَلَی الحُسینِ بنِ علی علیه السلام فَانّها بَکَت علیه أربعینَ یوماً».[۶]

## ویژگیهای زیارت حضرت

**۶۲ـ استحباب زیارت حضرت در مناسبت‌های مختلف:** اگر نگاهی به آداب ایام و لیالی مبارکه داشته باشیم در اکثر موارد و یا همهٔ موارد، زیارت امام حسین علیه السلام از جمله اعمال آنها می‌باشد. ـ لیالی مبارکهٔ قدر، عید مبعث، عید قربان، عید فطر، عید غدیر، شب و روز جمعه،... ـ که این اهمیت و ویژگی زیارت امام حسین علیه السلام را نشان می‌دهد.

---

۱ ـ لهوف، ص ۱۳۲.
۲ ـ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۳.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۸۷.
۴ ـ مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
۵ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.
۶ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۱.

**۶۳ـ ویژه بودن ثواب زیارت حضرت:** در باب ثواب زیارت حضرت، ثواب یک حج و یک عمرهٔ مقبوله نقل شده است و اینکه هر کس به زیارت حضرت موفق شود، مانند این است که به ملاقات خداوند رفته است. روایات در این باره بسیار است. کلام امام جواد علیه‌السلام و کلام امام صادق علیه‌السلام شاهد این مدّعا می‌باشد. ضمن اینکه در کلامی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است که زیارت امام حسین علیه‌السلام موجب غفران گناهان می‌شود.

**۶۴ـ اختصاص زیارت اربعین و چهل روز عزاداری برای حضرت:** در میان معصومین علیهم‌السلام تنها برای امام حسین علیه‌السلام چهل روز عزاداری می‌شود برای روز اربعین ایشان، زیارت خاصه وارد شده وبه تعبیر امام عسگری علیه‌السلام مواظبت بر این زیارت از اوصاف مؤمنین شمرده شده است، این خودگواه ویژگی امام علیه‌السلام می‌باشد. و این سیرهٔ معصومین علیهم‌السلام بوده است.

**۶۵ـ توصیهٔ ائمه به گریه، عزاداری و زیارت حضرت علیه‌السلام:** امام رضا علیه‌السلام به فرزند شبیب سفارش فرمودند: «یَا ابنَ الشَّبیبِ إن کنتَ باکیاً لِشَیءٍ فَابکِ للحُسینِ بنِ علیِّ بنِ أبیطالب علیه‌السلام فَانَّه ذُبِحَ کَما یُذبَحُ الکَبش،...».[1] در جای دیگر فرمودند: «إنّ یَومَ الحُسینِ أقرَحَ جُفونَنا...، فَعلَی مِثلِ الحُسینِ فَلیَبکِ الباکون فَانَّ البُکاءَ، عَلَیه یَحُطُّ الذُّنوبَ العِظام.» بیان امام زمان علیه‌السلام هم دلالت بر این دارد که اگر اشک چشم هم تمام شود باید برای عزای امام حسین علیه‌السلام خون گریست.

**۶۶ـ تنوع زیارت حضرت علیه‌السلام:** هیچ کدام از معصومین علیهم‌السلام، تنوع زیارتی در مورد امام حسین علیه‌السلام، را ندارند. در کتب ادعیه و زیارات، زیارت امام حسین علیه‌السلام در روزهای عاشورا، عرفه، اربعین، دههٔ ذیحجه، زیارت وارث، زیارت ناحیهٔ مقدسه، و... می‌باشد.

**۶۷ـ هر عضو از اعضای بدن امام علیه‌السلام یک سلام و زیارت دارد:** در مورد سایر معصومین علیهم‌السلام یک سلام و زیارت وارد شده است، امّا در مورد امام حسین علیه‌السلام، برای بدن، سر مبارک، محاسن خضاب شده به خون، گونه خاک آلود، انگشت قطع شده،... سلام و زیارت جداگانه‌ای نقل شده است. «السَّلامُ عَلَی الشَّیبِ الخَضیب وَ عَلَی الخَدِّ التَّریب...»[2]

**۶۸ـ جواز بکاء و نوحه سرایی برای حضرت:** امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «أنَّ البُکاءَ و الجَزَعَ مَکروهٌ

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶.

۲ ـ زیارت ناحیه مقدسه.

لِلعَبدِ فی کُلِّ ما جَزَعَ، ما خَلاَ البُکاءِ والجزعِ عَلَی الحُسینِ بنِ علیّ علیه السلام فَانَّه فیه مَأجور».[1]

**۶۹ـ استحباب زیارت امام حسین علیه السلام با لباس خاکی:** در آداب زیارت معصومین علیهم السلام وارد شده که وقتی به شهر زیارتی وارد شدید، غسل کرده و با لباس نیکو به زیارت مشرفّ شوید ولی درمورد زیارت امام حسین علیه السلام درکربلا وارد شده است کهٔ زائر با همان لباس خاکی که از راه رسیده است به زیارت حضرت مشرف شود.

## ویژگیهای امام حسین علیه السلام از زبان بزرگان تسنن

**۷۰ـ ابن ابی الحدید معتزلی** در شرح نهج البلاغه در معرفی امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «سَیِّدُ أهلِ العِبادِ الَّذی عَلَّمَ النّاسَ الحَمِّیةَ و المَوتَ تَحتَ ظِلالِ السُیوفِ اختیاراً لَه عَلَی الدنیَّة أبو عَبدِالله الحُسینِ بنِ عَلیِّ بنِ أبیطالب الَّذی عُرِضَ عَلَیه الأمانُ و اصحابه فأنف مِن الذُّلّ».[2] سرور مردانی که دارای حسّ امتناع از قبول ستم بودند(مبارزان) و آن کسی که به مردم حمیّت آموخت و به آنان فهماندکه زیر سایهٔ شمشیر مُردن از پستی و مذلت بهتر است، حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

**۷۱ـ سبط بن جوزی،** «الحُسینُ علیه السلام ساکنٌ فی القُلوبِ و الضَّمائر». را در پاسخ به این سؤال که سر امام حسین علیه السلام درکجا مدفون است مطرح کرده و می‌گوید امام حسین علیه السلام در قلوب‌وفطرتهای همهٔ انسانهای آزاده قرارگرفته است و مرقد حسین علیه السلام قلوب شیفتگان آن حضرت است.

**۷۲ـ عالم دیگر سنّی می‌گوید:** «فَکَما إنَّ الجُلوسَ فی مَجلسِ القُرآن عِبادةٌ فالجلوسُ فی مجلسِ الحسینِ عبادةٌ، فَکما إنّ القرآنَ شِفاءٌ و رَحمةٌ فَتُربةُ قَبرِ الحُسین شِفاءُ جَمیعِ الأمراضِ.»

بحث را با جمله امام بزرگوارمان که احیاءکننده نهضت عاشورا بود، زینت می‌دهیم: سید الشهداء سلام الله علیه، مذهب را بیمه کرد، با عمل خودش اسلام را بیمه کرد.[3]

### خاتمه

آنچه در این مختصر بیان شده، قطره‌ای از ویژگیهای امام حسین علیه السلام است که می‌تواند توسط مبلغان به عنوان طرحی دربارهٔ هر یک از معصومین علیهم السلام مورد تحقیق و بررسی عالمانه قرارگیرد.

---

۱ ـ بحار انوار، ج ۴۴، ص ۲۹۱.
۲ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۲.
۳ ـ صحیفه نور، ح ۱۰، ص ۲۱۶.

# امام حسین علیه‌السلام، توصیه‌ها و وصیت‌ها

○ حجةالاسلام سیدحسن میرحسینی

پیشنهادها به امام حسین علیه‌السلام از مدینه شروع شده و تا کربلا توسط افراد مختلف ادامه داشته است. در میان این افراد، از اقوام و عشیره امام علیه‌السلام گرفته تا افراد معمولی و حتی مخالفان آن حضرت به چشم می‌خورد. مخالفت دوستان و علاقه‌مندان در اثر دلسوزی و علاقه به اسلام و حفظ جان امام علیه‌السلام، و مخالفت دشمنان برای خدمت به یزید و جلوگیری از به‌وقوع پیوستن هر حرکتی برضد او بود. در حقیقت، این گونه افراد از واقعیت و حقیقت حرکت امام علیه‌السلام بی‌اطلاع بودند و لذا با چنین حرکتی مخالفت می‌ورزیدند. اگر امام علیه‌السلام پیشنهاد افراد خیرخواه را می‌پذیرفت، باز هم خواستهٔ گروه مخالف تأمین می‌گردید و نتیجه پیشنهاد خیرخواهان به سود مخالفین تمام می‌شد. اما کسانی را که به امام حسین علیه‌السلام پیشنهاد انصراف یا بیعت را می‌دادند در ذیل ذکر می‌کنیم:

## ۱ ـ مروان بن حکم

هنگامی‌که معاویه در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت، یزید به خلافت رسیدو بلافاصله طی نامه‌هایی به استانداران و فرمانداران در نقاط مختلف، ضمن ابقای هریک از آنان در پُست خویش، دستور گرفتن بیعت از مردم را صادر کرد، و نامه‌ای نیز به ولید استاندار مدینه فرستاد و به او دستور داد که در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف، یعنی حسین بن علی،عبدالله بن عُمر و عبدالله بن زُبیر تعجیل نماید. به محض رسیدن نامه، ولید به اتفاق مروان حکم که استاندار سابق معاویه بود به مشورت پرداخت و این سه نفر را جهت گفتگو دعوت نمودند.

بعد از شروع جلسه؛ ولید ضمن اینکه مرگ معاویه را به اطلاع آن حضرت رسانید، موضوع بیعت با یزید را مطرح نمود. امام علیه السلام آن شب راضی به بیعت نشد و فرمود: بیعت مخفیانه ارزشی ندارد. ولید گفتار امام علیه السلام را قبول کرد و بر بیعت گرفتن در آن شب اصراری نشان نداد؛ اما مروان بن حکم با اشاره به ولید فهماند که اگر امشب از حسین نتوانی بیعت بگیری، دیگر نخواهی توانست او را وادار به بیعت کنی مگر خونهای زیادی بر زمین بریزد، پس چه بهتر که او را در این مجلس نگهداری تا بیعت کند و یا طبق دستور یزید گردنش را بزنی. امام حسین علیه السلام با مشاهده این عمل از مروان بن حکم، او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «یَابنَ الزّرقاء اَنتَ تَقتُلُنی اَم هُوَ کَذِبتَ و اَثِمتَ»؛ پسر زرقاء[1] *تو مرا می‌کشی یا ولید، دروغ می‌گویی و گناه می‌کنی.* مروان بن حکم که یکی از دشمنان دیرین خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شد و استاندار سابق معاویه و کارگزار قدیمی اموی بود به امام حسین علیه السلام عرضه داشت: «*یا اباعبدالله! من خیرخواه تو هستم و پیشنهاد می‌کنم که با یزید بیعت کنید که این کار به نفع دین و دنیای شما است!*»

امام حسین علیه السلام در جوابش فرمود: «وَعلَی الاِسلامِ اَلسّلامُ إذ قَد بُلِیَتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مثل یزید»؛ *باید فاتحه اسلام را خواند آنگاه که مسلمانان به حکمرانی مثل یزید گرفتار شده‌اند.*[2]

## ۲ـ اُم سلمه

هنگامی که اُم سلمه همسر رسولخدا صلی الله علیه و آله از حرکت امام علیه السلام مطلع گردید، به حضورش رسید و عرضه داشت: «*با حرکت خود به عراق مرا محزون نساز؛ زیرا من از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود: «فرزندم حسین در خاك عراق و در محلی بنام کربلا کشته خواهد شد.»* امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «*مادر! من هم می‌دانم که در راه خدا از کینه و عداوت دشمنان اسلام کشته خواهم شد، و خداوند چنین خواسته است که اهل‌بیت من اسیر و فرزندانم شهید*

---

۱ - «زرقاء» مادربزرگ مروان بود که از زنان بدنام دوران خویش بود.

۲ - سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۱۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴.

شوند.»[۱]

## ۳ـ محمد حنفیه

محمد حنفیه یکی از فرزندان امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود که بنا به نقل مُورّخان، خدمت حضرت حسین بن علی علیه‌السلام رسید و چنین گفت: «*برادر! تو محبوبترین و عزیزترین مردم هستی؛ و من آنچه را که خیر و صلاح تشخیص می‌دهم موظفم برای تو بگویم و آن این است که وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نبود از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آیندهٔ آنها را در نظر بگیری.*» امام حسین علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «یا اَخی لَو لَم یَکُن فِی الدّنیا مَلجَأٌ وَلا مَأویٰ لَما بایَعتُ یزیدَ بنَ معاویة»؛ *برادر! اگر در تمام دنیا، هیچ پناهگاهی و مأوایی نباشد، بازهم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.*

محمد حنفیه در مکه نیز به حضور امام حسین علیه‌السلام رسید و عرضه داشت: «*برادر! تو که بی‌وفایی و پیمان شکنی مردم کوفه را نسبت به پدرت علی علیه‌السلام و برادرت امام حسن علیه‌السلام دیده‌ای، و من می‌ترسم این مردم با تو نیز پیمان شکنی کنند، پس بهتر است به سوی عراق حرکت نکنی و در همین شهر مکه بمانی؛ زیرا تو در این شهر و در حرم خدا بیش از هر شخصی دیگر عزیز و مورد احترام مردم هستی.*»

امام علیه‌السلام در جواب فرمود: «*خوف این هست که یزید مرا در حرم خدا با مکر و حیله به قتل برساند و احترام خانه‌خدا درهم شکسته شود.*» محمد حنفیه پیشنهاد نمود که در این صورت بهتر است به جای عراق به‌سوی یمن یا منطقه مورد امن دیگری حرکت کنی. امام علیه‌السلام فرمود: «*پیشنهاد تو را مورد توجه و مطالعه قرار می‌دهم.*» امام حسین علیه‌السلام در سحرگاه همان شب به عراق حرکت کرد، وقتی خبر حرکت امام حسین علیه‌السلام به محمد حنفیه رسید با عجله خود را به حضرت رساند و گفت: «*مگر تو دیشب وعده ندادی که درخواست و پیشنهاد مرا مورد مطالعه قرار بدهی؟*» امام حسین علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «بلیٰ ولکن بَعدَ ما فارَقتُكَ اَتانی رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله و قال یا حُسَینُ اخرُج فَاِنَّ اللهَ تعالی شاءَ اَن یَراكَ قتیلاً ... وَ قَد شاءَ اللهُ اَن یَراهُنَّ سَبایاً»؛ *آری،*

---

۱ ـ سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۲۹.

*ولی پس از آنکه از هم جدا شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب من آمد و فرمود: حسین حرکت کن، زیرا خدا خواسته است که تو را کشته ببیند و اهل‌بیت تو را نیز اسیر ببیند.*[1]

## ۴ ـ عبدالله بن عُمر[2]

او که برای انجام عُمره در مکه بسر می‌برد به حضور امام علیه السلام رسید و عرضه داشت: «*پیشنهاد من بر شما این است که مانند همهٔ مردم راه بیعت و صلح را درپیش بگیری و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی.*» امام حسین علیه السلام در پاسخ وی، جنایات بنی‌اسرائیل نسبت به پیامبران را متذکر شد و بعد فرمود: «اِتَّقِ اللهَ یـاأَبـا عـبدالرّحمـنِ ولا تَـدَعَنَّ نُـصرَتی»؛ *اباعبدالرحمن! از خدا بترس و دست از نصرت و یاری ما برندار!*

## ۵ ـ عبدالله بن عباس

ازجمله کسانی که پیشنهاد انصراف از سفر به عراق را به امام حسین علیه السلام می‌دهد پسرعموی آن حضرت، عبدالله بن عباس است که در مکه به خدمت امام حسین علیه السلام می‌رسد و می‌گوید: «*پسرعم! ترس آن دارم که تو در این سفری که در پیش گرفته‌ای، کشته شوی و فرزندانت به اسارت دشمن درآیند؛ چون مردم عراق مردمانی پیمان‌شکن هستند و نباید به آنان اطمینان نمود. به عقیده من بهتر است در مکه بمانی و اگر در خارج شدن از مکه اصرار داری بهتر است به سوی یمن حرکت کنی.*» امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «یَابنَ العَمِّ اِنّی واللهِ لَاَعلَمُ اَنَّکَ ناصِحٌ مُشفِقٌ وَ قَد اَزمَعتُ علیَ المَسیرِ... وَاللهِ لایَدعُونی حَتّیٰ یَستَخرِجُوا هذِهِ العَلَقَهَ مِن جَوفی فَاِذا فَعَلُوا سَلَّطَ الله عَلَیهِم مَن یُذِلُّهُم حَتّیٰ یَکُونُوا اَذَلَّ مِن فِرامِ المَرأَةِ»؛ *پسرعم! به‌خدا سوگند می‌دانم که تو از راه خیرخواهی و مهربانی و شفقت این پیشنهاد را می‌کنی، ولی من تصمیم گرفته‌ام که به*

---

۱ ـ سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۳۲.

۲ ـ عبدالله بن عُمر از جمله گروه هفت نفری بود که حاضر نشدند با علی علیه السلام بیعت کنند و تا سعی و کوشش داشت با حکومت علی علیه السلام مبارزه کرد و همیشه مشغول توطئه‌چینی علیه حکومت حضرت علی علیه السلام بود و پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، با معاویه بیعت کرد و حکومت او را به رسمیت شناخت، سپس بعد از مرگ معاویه، با یزید بیعت کرده و خلافت او را پذیرفت؛ آنگاه پس از مرگ یزید بن معاویه، با حجاج بن یوسف که از طرف عبدالملک مروان مأمور سرکوبی عبدالله بن زبیر بود دست بیعت داد. (سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۵۱ ـ ۴۴).

*سوی عراق حرکت کنم... به‌خدا سوگند اینها دست از من برنمی‌دارند مگر اینکه خون مرا بریزند و چون به این جنایت بزرگ دست یافتند، خداوند کسی را بر آنان مسلط می‌کند که آنها را آنچنان به ذلّت و زبونی بکشاند که پست‌تر و ذلیل‌تر از کهنه پارهٔ زنان گردند.*[1]

## ۷ـ عبدالله بن زبیر

یکی دیگر از کسانی که انصراف از سفر عراق را به حسین بن علی علیه‌السلام پیشنهاد نمود عبدالله بن زبیر است. وی که خود یکی از مخالفان حکومت یزید به شمار می‌رود و از مدینه به مکه فرار کرده است، خدمت امام علیه‌السلام می‌رسد و می‌گوید: «*اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم، آنجا را به هر نقطه دیگر ترجیح می‌دادم، ولی در عین حال اگر در مکه اقامت کنید و امامت مسلمانان را به عهده بگیرید، ما نیز با تو بیعت می‌کنیم.*» امام حسین علیه‌السلام در جواب ابن زبیر می‌فرماید: «اِنّ اَبی حَدّثَنی اَنّ بِمَکّةَ کَبشاً بِهِ تُستَحَلُّ حُرمَتُها فَما اُحِبُّ اَن اَکُونَ ذالِکَ الکَبشَ وَ لَئِن اُقتَل خارِجاً مِنها بِشِبرٍ اَحَبُّ اِلیَّ مِن اَن اُقتَل فیها... یَابنَ الزّبیر! لَئِن اُدفَن بِشاطِیءِ الفُراتِ اَحَبُّ اِلیَّ مِن اَن اُدفَن بِفِناءِ الکَعبَةِ»؛ *پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر در هم شکسته خواهد شد و نمی‌خواهم آن کبش و قوچ من باشم، و اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در داخل آن به قتل برسم... پسر زبیر! اگر من در کنار فرات دفن شوم، برای من محبوبتر است از اینکه در آستانه کعبه دفن شوم.*[2]

---

۱ ـ سخنان حسین بن علی، ص ۷۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۷.

۲ ـ لازم به ذکر است که سه سال بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام یزید بعد از کشتار مردم مدینه و غارت آن شهر، سپاهی را برای سرکوبی ابن زبیر که حاضر به بیعت با یزید نبود به مکه فرستاد، و این شهر را به محاصره در آورد. ابن زبیر جهت حفظ جان خود به کعبه پناه برد. سپاهیان یزید که هدفی جز دستگیری و یا کشتن ابن زبیر نداشتند حلقهٔ محاصره را تنگتر کردند و خانهٔ خدا را با منجنیق سنگباران نمودند و قسمتی از خانهٔ خدا را تخریب کردند. در این هنگام خبر مرگ یزید به مکه رسید که در اثر این خبر، لشکریانش پراکنده گردیدند و ابن زبیر خانهٔ خدا را تجدید بنا کرد. پس از مرگ یزید، گروهی از مردم مکه با ابن زبیر بیعت کردند تا در سال هفتاد و سه در دوران خلافت عبدالملک، حجاج بن یوسف مأمور سرکوبی ابن زبیر گردید و با چند هزار نفر شهر مکه را به محاصره خویش در آورد. ابن زبیر در این محاصره به خانه خدا پناه برد. با دستور حجاج، لشکریان وی با منجنیق از پنج نقطه شهر داخل مسجدالحرام را سنگباران

## ۸ ـ عبدالله بن جعفر

از جمله کسانی‌که انصراف از سفر عراق را به امام علیه‌السلام پیشنهاد کرد، عبدالله بن جعفر بود. وی که همسر حضرت زینب علیهاالسلام و عموزادهٔ امام علیه‌السلام بود بعد از حرکت امام حسین علیه‌السلام، طی نامه‌ای که به وسیله دو فرزندش عون و محمد برای امام علیه‌السلام ارسال داشت چنین پیشنهاد کرد: ***«از سفری که در پیش گرفته‌ای منصرف شو و به مکه مراجعت کن، چون می‌ترسم که در این سفر کشته شوی و فرزندانت اسیر شوند و به وسیله کشته شدن تو، نور اسلام خاموش گردد.»*** عبدالله بن جعفر بعد از ارسال نامه، با عمرو بن سعید ـ که از جانب یزید به استانداری مدینه و به جای ولید منصوب شده بود و به عنوان ولیّ حاج و در واقع برای ترور امام علیه‌السلام در مکه حضور داشت ـ ملاقات نمود و از او امان‌نامه‌ای برای امام حسین علیه‌السلام گرفت. عبدالله با همراهی یحیی بن سعید امان‌نامه را در بیرون مکه تسلیم امام حسین علیه‌السلام کرد. حضرت در جواب هر دو فرمود: «اِنّی رأیتُ رُؤیاً فیها رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ اُمِرتُ فیها بِاَمرٍ اَنَا ماضٍ لَهُ عَلیً کانَ اَو لی ... ما حَدّثتُ اَحَداً بِها وَما اَنَا مُحَدِّثُ بِها حتّیٰ اَلقیٰ رَبّی... فَخَیرُ الاَمانِ اَمانُ الله وَلَن یُؤمِنَ اللهَ یَومَ القیامَةِ مَن لَم یَخَفهُ فِی‌الدُّنیا»؛ ***من رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیده‌ام و مرا مأمور کار مهمی ساخته است که باید آن را پیگیر باشم ... من این خواب را به کسی نگفته‌ام و تا زنده هستم با کسی در میان نخواهم گذاشت ... بهترین امانها، امان خداوند است و کسی که در دنیا، ترس از خدا نداشته باشد در آخرت در امان نخواهد بود.***[1]

---

نمودند و ابن زبیر در این جنگ کشته شد و حجاج بن یوسف کعبه را مجدداً بنا نمود. (سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۷۹ ـ ۷۴).

ابن زبیر در دوران حکومت علی علیه‌السلام با وی مخالفت می‌کرد و رسماً در بصره عده‌ای ناآگاه را دور خود جمع کرد و با علی علیه‌السلام اعلان جنگ داد. وی برای ساقط کردن حکومت علوی، مسأله خونخواهی عثمان و دیکتاتوری بودن حکومت علی علیه‌السلام را مطرح نمود. بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام نیز، با امام سجاد زین‌العابدین علیه‌السلام بیعت نکرد و خود شخصاً در مکه نماز جمعه برپا نمود و از بردن نام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خودداری و امتناع می‌ورزید. بر این اساس، اظهار مخالفت عبدالله بن زبیر از روی دلسوزی و دوستی نبود؛ چون با وجود امام حسین علیه‌السلام در مکه، زمینهٔ تبلیغات وی بسیار ضعیف می‌شد و مردم هم کمتر به او توجه می‌کردند.

۱ ـ سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۹۶ ـ ۹۳.

## ۹ـ فرزدق

از جمله کسانی که انصراف از سفر عراق را به امام حسین علیه‌السلام پیشنهاد می‌کند، فرزدق شاعر معروف عرب است. فرزدق که با مادرش عازم مکه بود، در محدودهٔ مکه با قافله امام علیه‌السلام برخورد می‌کند. به حضور امام علیه‌السلام می‌رسد و علت خروج امام علیه‌السلام را از مکه سؤال می‌کند. حضرت نیز در جواب می‌فرماید: «لَو لَم اَعجَل لَاُخِذتُ»؛ *اگر تعجیل در خروج از مکه نمی‌کردم مرا دستگیر می‌کردند.* سپس امام علیه‌السلام از مردم عراق پرسش کرد، فرزدق در جواب امام علیه‌السلام گفت: «قُلُوبُ النّاسِ مَعَکَ و سُیُوفُهُم عَلَیکَ»؛ *دلهای مردم با شما و شمشیرهایشان علیه شما است و مقدرات در دست خداست که هر طور بخواهد انجام می‌دهد.* امام حسین علیه‌السلام نیز در جواب وی فرمود: «صَدَقتَ لِلّهِ الاَمرُ و کُلَّ یَومٍ هُوَ فی شَأنٍ اِن نَزَل القَضاءُ بِما نُحِبُّ وَ نَرضیٰ فَنَحمَدُ اللهَ عَلی نَعمائِهِ وَ هُوَ المُستَعانُ عَلیٰ اَداءِ الشُّکرِ وَ اِن حالَ القَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ فَلَم یَتَعَدَّ مَن کانَ الحَقُّ نِیَّتَهُ والتَّقویٰ سَریرَتَهُ»؛[1] *فرزدق درست گفتی، مقدرات در دست خدا است و او هر روز فرمان تازه‌ای دارد که اگر پیش‌آمدها برطبق مراد باشد در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم و او است مددکار در سپاس و شکرگزاری برای او، و اگر حوادث و پیش‌آمدها در میان ما و خواسته‌هایمان حایل گردید و کارها طبق مراد ما پیش نرفت بازهم آن‌کس که نیتش حق است و تقوا بر دلش حکومت می‌کند، از مسیر صحیح خارج نگردیده است.»*[2]

---

۱ ـ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰.

۲ ـ سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۱۰۰ ـ ۹۷.

# مردم‌شناسی کوفه

○ نعمت‌الله صفری فروشانی*


## چکیده

در نهضت امام حسین علیه‌السلام، علاوه بر بررسی دیدگاه‌های حضرت، باید به مردم کوفه و اوضاع زمانه نیز توجه داشت.

### جمعیت کوفه

کوفه در سال ۱۷ هجری و با هدف پایگاه نظامی با جمعیّت حدود ۱۲۰ هزار نفر بنا گردید. خوشی آب و هوا، مجاورت با ایران و وضعیت اقتصادی مناسب آن را مورد استقبال مردم قرار داد. در سال ۳۶ امام علی علیه‌السلام آن را پایتخت خلافت قرار داد.

### ترکیب جمعیتی کوفه

۱ـ ترکیب قومی: عربهای قحطانی و عدنانی و غیر عربهای سریانی، نبطی و موالی.

۲ـ ترکیب عقیدتی: شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام، هواداران بنی‌امیه، خوارج و افراد بی‌طرف که اکثریت را تشکیل می‌دادند. غیر مسلمانان، مسیحیان عرب‌نجران، نبطی و یهودیان بودند.

۳ـ ترکیب طبقاتی: شامل اشراف، مردم عادی، بردگان و موالی که مورد بی مهری و نقض حقوق قرار می‌گرفتند.

### صفات مثبت کوفیان

۱ـ شجاعت: همین عنصر در پاره‌ای موارد عامل پیروزی شیعیان می‌شد و هر وقت کم رنگ می‌شد، نتیجه عکس داشت.

۲ـ حمیّت دینی: ایمان آنان نقش عظیمی در پیروزی آنها بر سپاه ایران ایفا کرد.

۳ـ علم: کوفه مملو از عالمان و قاریان قرآن و احادیث نبوی بود.

صفات منفی کوفیان: خیانت آنان در برخورد با امامان شیعه علیهم‌السلام، نقش زشت وماندگاری بر روی این شهر گذاشت.

۱ـ دنیاطلبی: گرچه در صدر اسلام عده‌ای فداکارانه در راه اسلام جنگیدند ولی پیوستن قبایل زیادی به طمع کسب غنائم سبب ترویج روحیهٔ دنیاطلبی در کوفیان شد. جنگهای جمل و صفین ثمرهٔ چنین روحیه‌ای است.

۲ـ نظام ناپذیری: کوفیان برخلاف شامیان تجربهٔ شهرنشینی نداشتند، لذا بنا بر طبع بدوی خود نظم‌ناپذیر و سرکش در برابر حکّام خود بودند.

۳ـ اجتهادات نابجا: آنان خود را در برابر بسیاری از مسایل صاحب نظر دانسته و در برابر حکومت می‌ایستادند. مانند خوارج در برابر امام علی علیه‌السلام

۴ـ احساساتی بودن: به جهت عدم رسوخ ایمان در قلب آنان با سخنرانی و... احساساتی و تشجیع می‌شدند.

۵ـ غدر و فریبکاری: القابی نظیر «الکوفی لا یوفی» یا «أغدر من الکوفی» یادآور این صفت کوفیان است.


* دانشجوی دکترای الهیات

## مقدّمه

بررسی تحلیلی نهضت امام حسین علیه‌السلام سهم وسیعی از نوشته‌های متفکران اعم از مسلمان و غیر مسلمان و نیز شیعه و غیر شیعه را در میان مباحث شیعه‌شناسی به خود اختصاص داده است.

اما وجه مشترک عمدهٔ این نوشته‌ها آن است که به بررسی یک سویه نهضت پرداخته و بیشتر تلاش خود را صرف بررسی شخصیت رهبر این نهضت یعنی امام حسین علیه‌السلام نموده و سعی در شناختن دیدگاه آن حضرت علیه‌السلام کرده‌اند.

ولی باید توجه داشت که سویِ دیگرِ نهضت، یعنی مردم کوفه که با نامه نگاریهای خود موجبات سفر امام حسین علیه‌السلام به سمت شهرشان را فراهم آوردند، نیز از اهمیّت خاصّی در تحلیل این نهضت برخوردار است که بی توجهی به آن می‌تواند تحلیلگر را به بیراهه کشاند.

آنچه در این مقاله مورد نظر می‌باشد آن است که اطلاعاتی را عمدتاً به عنوان موادّ خام در اختیار تحلیلگران قرار دهد تا آنها را در شناخت بهتر اوضاع آن زمان کوفه و تحلیل دقیقتر حوادث یاری نماید.

## ۱ ـ جمعیّت‌شناسی کوفه

### الف ـ تعداد جمعیت کوفه در زمان نهضت

شهر کوفه در سال ۱۷ هجری به دستور عمر خلیفهٔ دوّم و به دست سعد بن ابی وقاص فرماندهٔ سپاه مسلمانان در جنگ با ایرانیان پی ریزی شد. هدف از تأسیس این شهر، بنیانگذاری یک پادگان نظامی در نزدیکی ایران به منظور پشتیبانی نیروهای عمل کننده در داخل ایران بود.[۱]

عمر دستور داده بود که گنجایش مسجد این شهر به گونه‌ای باشد که بتواند تمام جمعیّت نظامی را در خود جای دهد و مسجدی که طبق این دستور ساخته شد، می‌توانست چهل هزار نفر را در خود جای دهد؛[۲] بنابراین می‌توانیم به این نتیجه برسیم که شهر کوفه در آغاز تأسیس

---

۱ـ تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲ ـ معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق، ج ۴، ص ۴۹۱.

حدود چهل هزار نفر جمعیّت نظامی داشته است و با توجه به اینکه بسیاری از افراد این جمعیّت، زن و فرزند خود را نیز همراه داشته‌اند، با احتساب حد اقل یک زن و یک فرزند برای هر سرباز به جمعیتی معادل یکصدوبیست هزار نفر برای این شهر در هنگام تأسیس دست می‌یابیم.

پس از بنیانگذاری کوفه، به عللی همچون داشتن آب و هوای خوش، نزدیکی به رود پر آب فرات، مجاورت با ایران و وضعیت اقتصادی مناسب که از راه خراج و غنایم سرزمینهای فتح شده به دست آمده بود، این شهر پذیرای سیل مهاجرت اقوام، قبایل و مردم مختلف از سرتاسر مملکت وسیع اسلامی اعم از حجاز، یمن و ایران گردید، به گونه‌ای که پس از مدتی کوتاه شهرِ آباد و تاریخی حیره راکه پایتخت دودمان عربی آل منذر بود، تحت الشعاع قرار داده و آن را به سمت ویرانی کشانید.

این مهاجرتها در سال ۳۶ هجری که حضرت علی علیه السلام این شهر را پایتخت خود قرارداد، شدت بیشتری یافت، به گونه‌ای که مورخین در بیان تعداد سپاهیان کوفی حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین (در سال ۳۷ هجری) ارقامی چون ۶۵ هزار[۱]، ۹۰ هزار[۲] و ۱۲۰ هزار[۳] را ذکر می‌نمایند. چنانچه روشن است این اعداد تنها بیانگر قسمت اعظم نیروی نظامی مستقر در آن شهر می‌باشد(و نه تمام نیروی نظامی و نه همهٔ جمعیت کوفه.)

در سال ۵۰ هجری که زیاد بن ابیه از سوی معاویه عهده‌دار امارت کوفه شد، با توجه به فراوانی شیعیان حضرت علی علیه السلام درکوفه و ترس شام ازکوفیان، دست به انتقال عظیم نیروی انسانی از کوفه به شام، خراسان و نقاط دیگر زد، به گونه‌ای که گفته شده او تنها ۵۰ هزار نفر را

---

۱ ـ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹.

۲ ـ مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار المعرفة، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳ ـ مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار المعرفة، ج ۲، ص ۳۸۵.

به خراسان منتقل نمود.[۱]

در دوران حکومت زیاد جمعیت کوفه به ۱۴۰ هزار نفر تقلیل پیدا کرد به گونه‌ای که «زیاد» هنگامی که اقدام به گسترش مسجد جامع کوفه کرد، آن را به اندازهٔ گنجایش ۶۰ هزار نفر وسعت داد.[۲]

پس از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری، بعضی از کوفیان با نوشتن نامه به امام حسین علیه السلام، سخن از سپاه صد هزار نفری آماده به خدمت به میان آوردند.[۳] این سخن گرچه نسبت به آمادگی کوفیان اغراق‌آمیز است، اما می‌تواند تعداد تقریبی جمعیت نظامی کوفه را در آن زمان مشخص نماید.

از مطالب فوق می‌توانیم به نتایج زیر برسیم:

۱ ـ ذکر رقم ۱۲ هزار نامه از سوی کوفیان خطاب به امام حسین علیه السلام[۴] رقم معقولی به نظر می‌رسد.

۲ ـ تعداد بیعت کنندگان با مسلم را از ۱۲ هزار تا ۴۰ هزار نفر[۵] نوشته‌اند، اما در حدیثی که منسوب به امام باقر علیه السلام است، تعداد آنها ۲۰ هزار نفر ذکر شده است[۶] که حدود یک پنجم نیروی جنگجوی کوفه در آن زمان می‌باشد.

۳ ـ رقم ۳۰ هزار نفری لشکر عمر بن سعد که در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است،[۷] با توجّه به بسیج عمومی اعلان شده از سوی عبیدالله بن زیاد، رقم معقولی به نظر می‌رسد. و از این جا نیز می‌توانیم کثرت سپاهیان مختار را که ۶۰ هزار نفر ذکر شده[۸] توجیه

---

۱ ـ حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، باقر شریف القرشی، چاپ دوّم: قم، دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۷ ق، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲ ـ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۳ ـ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹۴.

۴ ـ بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران، المکتبة الاسلامیة، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

۵ ـ همان، ص ۳۳۷.

۶ ـ همان ص ۶۸.

۷ ـ همان، ج ۴۵، ص ۴.

۸ ـ الاخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، تحقیق عبدالمنعم عامر، چاپ اوّل: قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۸م، ص ۳۰۵.

نماییم، زیرا سپاهیان او را افرادی تشکیل می‌دادند که در کربلا جزو سپاهیان عمر بن سعد نبودند.

۴ ـ از اینجا دور از واقعیت بودن بعضی از ارقام که در کتب غیر معتبره اما مورد استناد بعضی از واعظین وارد شده روشن می‌گردد، به عنوان مثال در این نوشته‌ها چنین آمده که تعداد لشکریان ابن سعد در روز ششم محرّم یک میلیون پیاده نظام و ۶۰۰ هزار سواره نظام بوده است که از این تعداد ۱۵۰ هزار نفر کشته شدند که تنها ۵۰ هزار یا صد هزار نفر آنها به دست امام حسین علیه السلام به هلاکت رسیدند.[۱]

**ب ـ ترکیب جمعیتی کوفه**

**۱ـ ترکیب قومی:** جمعیت کوفه به دو بخش عرب و غیر عرب تقسیم می‌شد. بخش عظیمی از عربهای ساکن کوفه قبایلی بودند که با آغاز فتوحات اسلامی در ایران، از نقاط مختلف شبه جزیرهٔ عربستان برای شرکت در جنگ، به عراق کوچ کردند و سرانجام پس از پایان یافتن فتوحات در دو شهر بزرگ کوفه و بصره سکنی گزیدند.

عرب‌ها که هستهٔ اولیه شهر کوفه را تشکیل می‌دادند، از هر دو بخش اصلی قوم عرب یعنی قحطانی و عدنانی بودند که در اصطلاح به آنها یمانی و نزاری اطلاق می‌شد.

در آغاز یمانیها علاقهٔ بیشتری نسبت به خاندان اهل بیت علیهم السلام ابراز می‌داشتند، به همین جهت معاویه سرمایه‌گذاری بیشتری روی آنها نموده و آنها را به خود نزدیکتر ساخت.[۲]

بخش دیگری از عربها را قبایلی همچون «بنی تغلب» تشکیل می‌دادند که قبل از اسلام در عراق سکنی گزیده و پیوسته با ایرانیان در جنگ بودند. پس از آغاز فتوحات اسلامی این قبایل به مسلمانان پیوستند و آنها را در فتوحات یاری نمودند و سپس بخشی از آنها در کوفه سکنی گزیدند.[۳]

---

۱ ـ اسرار الشهادة، فاضل دربندی، تهران، منشورات اعلمی، ص ۴۱۸.

۲ ـ تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، بیروت، منشورات دار مکتبة الحیاة، ج ۴، ص ۳۳۸.

۳ ـ الحیاة الاجتماعیة والاقتصادیة فی الکوفه فی القرن الاوّل الهجری، محمد حسین زبیدی، بغداد، جامعة بغداد، ۱۹۷۰، ص ۴۲.

عناصر غیر عرب کوفه راگروههایی همچون موالی، سریانیها و نبطیها تشکیل می‌دادند.[۱]

موالی که بزرگترین گروه غیر عرب کوفه را شامل می‌شد، عمدتاً ایرانیهای مسلمانی بودند که با قبایل مختلف عرب پیمان بسته و از نظر حقوقی همانند افراد آن قبیله به شمار می‌آمدند. رشد جمعیت موالی در کوفه بیشتر از عربها بود، به گونه‌ای که پس از گذشت چند دهه از آغاز فتوحات، نسبت یک به پنج بین جمعیت موالی و عربها برقرار بود،[۲] و همین رشد معاویه را به هراس افکند و به زیاد دستور انتقال آنها از کوفه به شام، بصره و ایران را داد.[۳]

اما با این حال کثرت وجود موالی در سپاه مختار در سال ٦٦ هجری ـ که بعضی تعداد آنها را ۲۰ هزار نفر نوشته‌اند[۴] ـ نشانگر فراوانی این گروه در زمان شروع نهضت امام حسین علیه‌السلام در کوفه می‌باشد.

«سریانیها» قومی سامی نژاد بودند که در شمال عراق (بین النهرین) و سوریه اقامت داشتند.[۵] وعده‌ای از آنها از زادگاه خود مهاجرت کرده و در دیرهای اطراف حیره در نزدیکی کوفه سکنی گزیده و دین مسیحیت را پذیرفته بودند و پس از فتوحات عده‌ای از آنها به شهر کوفه آمده بودند.[۶]

نبطیها که بعضی آنها را تیره‌ای از عرب می‌دانند، به کسانی گفته می‌شد که قبل از فتوحات در اطراف و اکناف عراق و در سرزمینهای جلگه‌ای زندگی می‌کردند و پس از تأسیس کوفه به این شهر درآمده و به زراعت مشغول گشتند.[۷]

دو گروه اخیر بخش اندکی از جمعیت کوفه را تشکیل می‌دادند.

**۲ـ ترکیب عقیدتی:** از نظر عقیدتی می‌توان جامعهٔ آن روز کوفه را به دو بخش مسلمان و غیر مسلمان تقسیم کرد: بخش غیر مسلمان کوفه را مسیحیان عرب بنی تغلب، نجران، نبطی و نیز

---

۱ ـ حیاة الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۴۳۸.
۲ ـ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۷۰.
۳ ـ فتوح البلدان، ص ۲۷۹.
۴ ـ الاخبار الطوال، ص ۲۸۸.
۵ ـ فرهنگ فارسی، محمد معین، چاپ هشتم: تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۷۵۴.
۶ ـ تخطیط مدینة الکوفة عن المصادر التاریخیة والاثریة، کاظم جنابی، چاپ اوّل: بغداد، مجمع العلمی العراقی، ۱۳۸۶ ق، ص ۲۶.
۷ ـ همان، ص ۴۳.

یهودیانی که در زمان عمر از شبه جزیرهٔ عربستان بیرون رانده شده بودند و همچنین مجوسیان ایرانی تشکیل می‌دادند که در مجموع بخش ناچیزی از کلّ جمعیت کوفه را دربر می‌گرفتند.[۱]

بخش مسلمان کوفه را می‌توان شامل شیعیان، هواداران بنی امیه، خوارج و افراد بی طرف دانست که شیعیان خود به دو قسمت رؤسا و شیعیان عادی تقسیم می‌شدند.

از رؤسای شیعه می‌توان از افرادی همچون سلیمان بن صُرَد خزاعی، مسیب بن نجبه فرازی، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر اسدی و ابو ثمامهٔ صائدی نام برد که از یاران حضرت علی علیه‌السلام در صفین بودند.

این افراد عمیقاً به خاندان اهل بیت علیهم‌السلام عشق می‌ورزیدند و همانها بودند که پس از مرگ معاویه، باب نامه نگاری با امام حسین علیه‌السلام را گشودند.[۲]

شیعیان عادی که بخش قابل توجهی از مردم کوفه را تشکیل می‌دادند، گرچه به خاندان اهل بیت علیهم‌السلام علاقهٔ وافری داشتند، اما در دورهٔ تسلّط بنی امیه و به خصوص در زمان والیانی چون زیاد و پسرش عبیدالله، زهر چشم سختی از آنها گرفته شده بود، به گونه‌ای که تا احتمال پیروزی را قطعی نمی‌دیدند وارد نهضتی نمی‌شدند و شاید علّت اصلی نامه‌نگاری آنها و نیز پیوستنشان به نهضت مسلم و قیام مختار به جهت قطعی دیدن پیروزی آنها بوده است و لذا پس از استشمام بوی شکست نهضت مسلم از دور او پراکنده شدند. اما آنکه چه تعداد از این افراد در لشکر عمر بن سعد شرکت کرده‌اند، اطلاع دقیقی در دست نداریم با توجه به تعداد فراوان این افراد در نهضتهایی همچون توابین و قیام مختار و با عنایت به اینکه تنها کسانی در این نهضت‌ها شرکت می‌نمودند که در جنگ کربلا بی طرف بوده و جزو سپاهیان عمر بن سعد نبوده‌اند، می‌توان گفت که تعدادی از این گروه در لشکر عمر بن سعد حضور نداشته‌اند. این نکته را نیز نباید از یاد ببریم که امضای هر فردی در پای نامه به امام حسین علیه‌السلام دلیل بر تشیّع او نمی‌شود؛ زیرا در آن زمان با نزدیک دیدن پیروزی، حتی افراد باند اموی نیز به امام

---

۱ ـ حیاة الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۴۴۱ و پس از آن.

۲ ـ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۱.

حسین علیه‌السلام نامه نوشته بودند.

هواداران بنی امیه که از آنها با عنوان «باند اموی» یاد می‌نماییم، درصد قابل توجهی از مردم کوفه را تشکیل می‌دادند و در مدت بیست سالی که از حکومت بنی امیه بر کوفه می‌گذشت، آنها بسیار قوی شده بودند. افرادی همچون عمرو بن حجاج زبیدی، یزید بن حرث، عمرو بن حریث، عبدالله بن مسلم، عمارة بن عقبة، عمر بن سعد و مسلم بن عمرو باهلی را می‌توان از سران این باند به شمار آورد.[۱] رؤسا و متنفذان بیشتر قبایل نیز جزو این باند بودند و این امر خود باعث گرایش بسیاری از مردم به این گروه شده بود.

افراد همین باند بودند که هنگامی که از پیشرفت کار مسلم بن عقیل و ضعف و فتور نعمان بن بشیر، حاکم کوفه احساس خطر نمودند، به شام نامه نوشتند و به یزید هشدار دادند.[۲]

خوارج کوفه در زمان معاویه، قوت گرفته بودند و در دورهٔ تسلط بنی امیه توانسته بودند شورشهای متعددی را علیه والیان کوفه ساماندهی نمایند؛ اما در آخرین قیام خود در سال ۵۸ قمری به شدّت سرکوب شدند.[۳]

شاید بتوان گفت بیشترین بخش جمعیت کوفه را افراد بی تفاوت و ابن الوقتی تشکیل می‌دادند که همتی جز پر کردن شکم و پرداختن به شهواتشان نداشتند. اینها هنگامی که پیروزی مسلم را نزدیک دیدند، به او پیوستند، اما با ظهور آثار شکست به سرعت صحنه را خالی کردند و فشار روانی فراوانی به طرفداران واقعی نهضت وارد آوردند.

سپس به دنبال وعده و وعیدهای «ابن زیاد» به سپاه عمر سعد پیوستند و به جنگ با امام حسین علیه‌السلام پرداخته و او را به شهادت رساندند، در صورتی که اگر نهضت مسلم به پیروزی می‌رسید، همین افراد بیشترین طرفداری را از حکومت او می‌کردند و شاید همینها باشند که

---

۱ ـ مقتل الحسین علیه‌السلام، عبدالرزاق موسوی مقرّم، چاپ پنجم: [قم]، دار الکتاب الاسلامی، ۱۳۹۹ ق، ص ۱۴۹؛ حیاة الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۳، ص ۴۴۱.

۲ ـ الکامل فی التاریخ، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم معروف به ابن اثیر، تحقیق علی شیری، چاپ اوّل: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۰۸ ق، ج ۲، ص ۵۳۵.

۳ ـ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۳۲.

فرزدق در ملاقات خود با امام حسین علیه السلام این چنین به معرفی آنها می‌پردازد: «قلب‌های آنها با تو است، اما شمشیرهایشان علیه تو کشیده شده است.»[۱]

**۳ـ ترکیب طبقاتی:** مردم کوفه به دو گروه اجتماعی اشراف و عادی تقسیم می‌شده‌اند.

از زبان یکی از یاران امام حسین علیه السلام نقل شده است هنگامی که در کربلا به امام پیوست و امام علیه السلام احوال کوفیان را از او پرسید، در جواب گفت: «اما اشراف مردم، به وسیلهٔ رشوه‌های کلان، محبت آنها به حکومت خریده شده است و اما سایر مردم، دلهایشان با تو و فردا شمشیرهایشان علیه تو کشیده خواهد شد.»[۲]

از اشراف کوفه می‌توان افرادی همچون «عمرو بن حُرَیث»، «اشعث بن قیس» و پسرانش و «شبث بن ربعی» را نام برد.

مردم عادی شامل طبقات مختلف اجتماعی همچون کشاورزان، پیشه وران و صنعتگران می‌شد. اما مهمترین گروه، این طبقه، موالی بود که یکی از ضعیفترین طبقات اجتماعی کوفه به شمار می‌رفت و بعد از آن طبقه عبید (بردگان) قرار داشت.

با آنکه طبق عقد ولاء، مولی باید همانند دیگر افراد قبیله از همهٔ حقوق اجتماعی برخوردار باشد و با آنکه پیامبر اکرم(ص) فرموده بود: «مولی القوم مثلهم» یعنی: مولای هر قومی مانند افراد آن قوم است اما تا قبل از حکومت حضرت علی علیه السلام، حاکمان عرب آنها را از بسیاری از حقوق اجتماعی خود محروم می‌کردند.[۳] که یکی از آنها حق مساوات در تقسیم بیت المال بود. و حضرت علی علیه السلام برای اولین بار موالی را با دیگر کوفیان در پرداخت «عطاء» یکسان قرارداد.

یکی دیگر از تبعیضاتی که اعراب کوفه نسبت به موالی روا می‌داشتند، این بود که از آنها زن می‌گرفتند، اما زن عرب به آنها نمی‌دادند.

---

۱ ـ تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، تحقیق ابوالقاسم امامی، چاپ اوّل، تهران، دار سروش للطباعة والنشر، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۵۷.

۲ ـ حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳ ـ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۳۲۶.

در زمان تسلّط بنی امیه، این تبعیضات بسیار بیشتر شد که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ـ اجازه نمی‌دادند موالی با عربها در یک صف حرکت کنند.

۲ـ برای توهین به موالی می‌گفتند: نماز را تنها [دیدن] سه چیز باطل می‌کند: الاغ، سگ و موالی[۱] و گاهی از آنها با عنوان «عکوج» یعنی خر وحشی فربه یاد می‌کردند.[۲]

۳ـ هیچگاه آنها را با کنیه که نشانهٔ احترام بود، صدا نمی‌زدند.

۴ـ در بعضی از مواقع در محاکمه قضایی گواهی موالی را نمی‌پذیرفتند.[۳]

۵ـ در جنگها به آنها اجازه سوار شدن بر اسب نمی‌دادند و تنها به عنوان پیاده نظام از آنها استفاده می‌کردند. لذا هنگامی که مختار به موالی اجازه سوار شدن بر اسب را داد، عدهٔ زیادی از آنها به سوی او جذب شدند.[۴]

۶ـ پستهای مهمی همچون فرماندهی لشکر را به آنها نمی‌دادند.[۵]

همین تبعیضات باعث می‌شد تا موالی به جریانها و شورشهای مخالف حکومت اموی همچون خوارج و علویان بپیوندند.[۶]

اما از نظر اقتصادی موالی که خود را محروم از عطای مناسب می‌دیدند، بنا به سفارش حضرت علی علیه‌السلام به امر تجارت پرداختند.[۷] و در آغاز به کارهایی همچون نظافت جاده‌ها، کفشدوزی، لباس دوزی و حجامت پرداختند،[۸] اما طولی نکشید که به علت مهارت آنان در امر صنعت و تجارت و نیز سرباز زدن عربها از صنعت و حرفه، بیشتر کارهای صنعتی و تجاری کوفه به دست آنان افتاد.[۹]

---

۱ـ تاریخ التمدّن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۴۱.
۲ـ همان، ج ۲، ص ۲۷۱.
۳ـ الحیاة الاجتماعیه...، ص ۷۷ ـ ۷۸.
۴ـ همان، ص ۹۱.
۵ـ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۲۷۱.
۶ـ الحیاة الاجتماعیه...، ص ۸۳.
۷ ـ وسائل الشیعه، محمد بن حسن حرّ عاملی، تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، چاپ ششم: تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۴، ص ۴۶، ح ۴.
۸ـ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۴۱.
۹ـ الحیاة الاجتماعیة، ص ۸۱.

بردگان که پایین‌ترین طبقهٔ اجتماعی کوفه بودند، در کارهای دولتی همچون پاسداری از شهر و زندان و بیت المال و حفر کانالها و قناتها مشغول شدند، بدون اینکه مزدی به آنها پرداخت شود.

کنیزکان نیز برای کارهایی همچون کارهای خانه و نیز آوازه خوانی و استفادهٔ جنسی نگهداری می‌شدند.[۱]

**روان‌شناسی جامعه کوفه**

هر ملّت و امّتی ممکن است تلفیقی از صفات و خُلقیات مثبت و منفی را دارا باشد و به تناسب زمان و در مقاطع مختلف تاریخ خود یک یا چند صفت را اظهار بکند، به گونه‌ای که در آن مقطع صفات دیگر تحت الشعاع آن صفت قرار گرفته و حوادثی متناسب با آن به وجود آید. این امر سبب خواهد شد که تاریخ، مردم آن سامان را با آن صفت یا ویژگیها بشناسد.

مردم کوفه نیز در مقطع تاریخی مورد بحث، دارای هر دو دسته صفات فضایل و رذایل بودند، اما از آنجا که صفات و خلقیات منفی آنها در برخورد با امامان شیعه همانند امام علی علیه‌السلام امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و نیز دیگر افراد خاندان اهل بیت همانند زیدبن علی علیه‌السلام، نقش ماندگار زشتی بر روی این شهر گذاشته است؛ لذا بیشتر نویسندگان و تحلیگران تاریخ اسلام، این صفات را به عنوان ویژگیهای کوفیان ذکر نموده و از صفات مثبت آنان غافل مانده‌اند.

**۱ـ صفات و ویژگیهای مثبت کوفیان**

**الف ـ شجاعت:** هستهٔ اولیهٔ جمعیت کوفه را مردمی تشکیل می‌دادند که جهت جنگ با امپراطوری پرقدرت ایران از سراسر شبه جزیره عربستان به سمت مرزهای ایران سرازیر شده بودند.[۲]

---

۱ـ همان، ص ۹۶ ـ ۱۰۱.

۲ـ به عنوان مثال برای آگاهی از قبایل شرکت کننده در جنگهایی همچون قادسیه و تعداد نفرات آنها مراجعه شود به کوفه پیدایش شهر اسلامی، هشام جعیط، ترجمهٔ ابوالحسن سرومقدم، چاپ اوّل، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۴۰ و ۴۱.

این مردم با سلاحهای ابتدایی در مقابل سپاه تا دندان مسلّح ایران با شجاعت تمام جنگیدند و در معرکه‌هایی همچون قادسیه، نهاوند و جلولا سپاهیان ایرانی را شکست دادند و سرانجام موجبات سقوط این امپراطوری راکه روم نتوانسته بود آن را نابود سازد، فراهم آوردند.

حضرت علی علیه‌السلام هنگام حرکت به سمت بصره برای رویارویی با ناکثین، وقتی که سپاهیان کوفه در «*ذی قار*» به او پیوستند، به آنها خوشامد گفت و از شجاعت آنان در شکستن شوکت ایرانیان چنین یادکرد: «ای اهل کوفه! شما شوکت عجم و پادشاهان آنها را دگرگون ساختید و جمعیت آنها را پراکنده کردید تا آنکه میراثهای آنها به شما رسید و حوزه خود را با آنها بی‌نیاز ساختید و مردم را در مقابله با دشمنانشان یاری نمودید...»[۱]

عنصر شجاعت کوفیان در جنگهای سه‌گانهٔ حضرت علی علیه‌السلام یعنی جمل، صفین، (تا قبل از پیش آمدن جریان قرآن بر سر نیزه کردن) و نهروان به یاری آن حضرت علیه‌السلام آمده و موجبات پیروزی سپاه حضرت علیه‌السلام را فراهم آورد. اما پس از وقوع اختلاف در میان آنان در جنگ صفین، این عنصر کم کم رنگ باخت به گونه‌ای که ترس از سپاه شام در دل آنها جای گرفت و لذا در مقابل شبیخونها و غارتهای شامیان به شهرهای تحت فرمان حضرت علی علیه‌السلام در سال ۳۹ هجری عکس العمل مناسبی از خود نشان ندادند و همین امر موجب گلایهٔ شدید حضرت علیه‌السلام از آنها شد، به گونه‌ای که خطاب به آنان فرمود:

«ای اهل کوفه [شما را چه شده است] هرگاه خبر حرکت لشکری از سپاه شام را می‌شنوید، به خانه‌های خود پناه می‌برید و درِ خانه را به روی خود می‌بندید، چنانچه سوسمار و کفتار به خانهٔ خود می‌خزد!»[۲]

این عنصر در زمان حکومت عبیدالله زیاد در کوفه نیز به علّت دنیاپرستی کوفیان کارآیی خود را از دست داد و باعث تنها گذاشتن مسلم درمقابل سپاه عبیدالله گردید.[۳]

اما بعد از جریان کربلا در قیامهایی همچون قیام توابین و مختار شاهد بروز دوبارهٔ این

---

۱ـ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۲. ۲ـ همان، ج ۴، ص ۱۰۳.
۳ـ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۰؛ الاخبار الطوال، ص ۲۳۹.

عنصر می‌باشیم.

ب ـ حمیّت دینی: ایمان اعراب، نقش عظیمی در پیروزی آنان بر سپاه ایران ایفا کرد. همین ایمان و حمیّت دینی آنان بود که در سال ۳۰ هجری باعث عزل فرماندار شرابخوار و فاسق کوفه یعنی ولید بن عقبه گردید، به گونه‌ای که عثمان خلیفهٔ سوم را مجبور به اجرای حدّ شرابخواری بر او در مدینه نمودند.[۱]

این حمیّت و تعصب دینی باعث شد تا کوفیان با دیدن خلاف کاریهای عثمان و زیر پا گذاشته شدن بعضی از مقرّرات اسلامی، به صورت یکی از کارگردانان قیام علیه او در آیند و عاقبت، او را از خلافت عزل کنند.[۲]

حضرت علی علیه‌السلام قبل از شروع جنگ صفین این چنین از ایمان کوفیان یاد می‌نماید:

«اهل شام نسبت به دنیا حریصتر از اهل کوفه نسبت به آخرت نیستند.»[۳]

اما این ایمان و حمیّت دینی با مسلط شدن بنی امیه و تبلیغات آنان و اجتهادات نابجا و سستی‌های آنان در دفاع از حضرت علی علیه‌السلام و بالاخره با تمایل هر چه بیشتر آنها به دنیاطلبی، هر چه کم رنگتر شد، به گونه‌ای که در سال ۶۱ هجری فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تنها گذاشتند و بلکه به جنگ با او اقدام نمودند.

و نیز می‌توان ایمان سخت و بدون بینش صحیح را در پیدایش گروه خوارج که نقش عظیمی در اضمحلال حکومت حق ایفا نمودند، مؤثر دانست.

ج ـ علم: کوفه بر خلاف شام شهری مملو از عالمان به قرآن و حدیث نبوی بود، زیرا این شهر نوبنیاد به وسیلهٔ سپاهی ساخته شده بود که بسیاری از آنان دوران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را درک کرده و به وسیله آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله با معارف اسلامی آشنا گشته بودند. شاهد این مطلب آن است که عمر خلیفهٔ دوم هنگامی که بعضی از انصار را که به سوی کوفه عازم بودند، مشایعت می‌کرد، خطاب به آنها چنین گفت: «شما به سمت مردمی می‌روید که قرآن در

---

۱ـ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۹ و پس از آن. ۲ـ الحیاة الاجتماعیه...، ص ۲۶۳.

۳ـ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳.

سینه‌های آنان است و صدای قرآن خواندن آنان همانند همهمهٔ زنبوران عسل به گوش می‌رسد.»[۱]

با پایتخت قرار دادن این شهر توسط حضرت علی‌علیه‌السلام در سال ۳۶ هجری، مهاجرت اصحاب از شهرهای بزرگ اسلامی به کوفه رشد بیشتری یافت، به گونه‌ای که تعداد اصحاب شرکت کننده در جنگ صفین را ۲۰۸۰ نفر ذکر کرده‌اند که ۹۰۰ نفر آنان از شرکت کنندگان در بیعت شجره و ۷۸ نفر آنان از شرکت کنندگان در جنگ بدر بودند.[۲]

دربارهٔ رشد آگاهی کوفیان نسبت به بعضی از علوم اسلامی ذکر همین نکته کافی است که اکثریت گروه ۱۲ هزار نفری خوارج راکه بعد از جنگ صفین از سپاه حضرت علی‌علیه‌السلام کناره گرفتند، قرّاء و حافظان قرآن تشکیل می‌دادند.[۳]

به نظر می‌رسد مجموع صفات سه گانه فوق است که باعث ورود روایاتی از زبان ائمهٔ اطهار در مدح کوفه گردیده است. روایاتی که در آنها از کوفه با عناوینی همچون «***جُمجُمة الاسلام***»، «***کنز الایمان***»، (***گنج ایمان***) و «***شمشیر و نیزه خدا که آن را هر جا بخواهد قرار می‌دهد***» یاد شده است.[۴]

### ۲ـ صفات و ویژگیهای منفی کوفیان

قبل از بیان این صفات دو نکته قابل ذکر است:

اول آنکه این صفات و ویژگیها دربارهٔ همه افراد اهل کوفه صادق نیست. و دوم آنکه این صفات خود را در مرحله خاصی بروز داده است و چه بسا در مراحل دیگر به ضدّ این صفات در میان کوفیان برخورد نماییم.

**الف ـ دنیاطلبی:** گرچه بسیاری از مسلمانان صدر اسلام با هدفی خالص و به جهت پیشرفت اسلام و به دست آوردن رضای خداوند در فتوحات اسلامی شرکت جستند، اما افراد و قبایل

---

۱ـ الطبقات الکبری، محمد بن سعد کاتب الواقدی، تحقیق سخاد، بیروت، دارصادر، ۱۳۷۷ ق، ج ۶، ص ۷.
۲ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷. ۳ـ همان، ص ۴۰۵.
۴ـ فضل الکوفه و مساجدها، محمد بن جعفر مشهدی حائری، تحقیق محمد سعید طریحی، بیروت، دارالمرتضی، ص ۷۱.

فراوانی نیز وجود داشتند که به قصد به دست آوردن غنایم جنگی در این جنگها شرکت کردند.[۱] این عده که پس از تأسیس کوفه در آن ساکن شده بودند، بر اخلاقیات دیگر مردم نیز تأثیر می‌گذاشتند. اینان حاضر به از دست دادن دنیای خود نبودند و به محض احساس خطری نسبت به دنیای خود عقب نشینی کرده و برعکس هرگاه احساس حظّ و بهره‌ای می‌نمودند، فوراً در آن داخل می‌شدند. وجود این خصیصه در کوفیان باعث شده بود از هر جریان و حکومتی که دنیای آنان را تأمین نماید، طرفداری نمایند که جریانات مختلف تاریخی مؤید این مدعاست.

در جنگ جمل که احتمال پیروزی حضرت علی علیه السلام بر سپاه دشمن کم بود، تعداد کمی از کوفیان به آن حضرت پیوستند، یعنی ۱۲ هزار نفر[۲] که شاید حدود ده درصد جمعیت کوفه را تشکیل می‌داد. گرچه این تعداد کم از میان افراد با ایمان و شجاع کوفه بودند و توانستند سرنوشت جنگ را تغییر دهند. اما در جنگ صفین که حکومت علی علیه السلام را سامان یافته دیدند و امید فراوانی به پیروزی داشتند، رغبت بیشتری به شرکت در جنگ نشان دادند، به طوری که تعداد سپاهیان آن حضرت علیه السلام را در این جنگ بین ۶۵ تا ۱۲۰ هزار نفر نگاشته‌اند[۳] که تعداد افراد غیر کوفی آن، ناچیز بود.

پس از حضرت علی علیه السلام تعداد فراوانی از کوفیان به سپاه امام حسن علیه السلام پیوستند، اما هنگامی که ضعف آن سپاه را مشاهده نمودند، دسته دسته خود را از آن بیرون کشیدند.

تعداد فراوان بیعت کنندگان با مسلم که رقم آنها را بین ۱۲ تا ۴۰ هزار نفر نوشته‌اند،[۴] را نیز می‌توان طبق همین اصل توجیه نمود؛ زیرا در آن هنگام از سویی به علّت مرگ معاویه و جوانی و خامی یزید، حکومت مرکزی شام را در ضعف می‌دیدند و از سوی دیگر به علّت ضعف فرماندار کوفه یعنی «نعمان بن بشیر» او را قادر به مقابله با یک قیام جدی نمی‌دیدند. حتی پس از ورود عبیدالله به کوفه و تهدید کردن مردم، هنوز امید به پیروزی داشتند و لذا

۱ ـ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۲۹.
۲ ـ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۱۳.
۳ ـ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۶۴.
۴ ـ حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۲۷.

تعداد زیادی از آنها به همراه مسلم در محاصرهٔ قصر عبیدالله شرکت کردند؛[۱] اما هنگامی که احساس خطر نمودند، مسلم را تنها گذاشته و به خانه‌های خود گریختند، این احساس خطر هنگامی شدت گرفت که شایعهٔ حرکت سپاه شام از سوی طرفداران عبیدالله میان مردم انتشار یافت[۲]، ترس از سپاه شام را نیز می‌توان یکی از نتایج دنیاطلبی کوفیان دانست.

و از اینجا به عمق کلام امام حسین علیه‌السلام هنگام فرود در سرزمین کربلا پی می‌بریم که فرمود: «الناسُ عبیدُ الدُّنیا والدینُ لَعْقٌ علی السِنَتِهم یَحوطونَه ما دَرَّت معائِشُهُم فاذا مُحِّصُوا بالبَلاءِ قَلَّ الدیّانُونَ»[۳] *مردمان بندگان دنیایند و دین مانند امری لیسیدنی بر زبان آنها افتاده است، تا هنگامی به دنبال دین می‌روند که معیشت آنها برقرار باشد، اما هنگامی که در امتحان افتند، دینداران اندک خواهند بود.*

**ب ـ نظام ناپذیری:** بیشتر ساکنان کوفه را مردمی تشکیل می‌دادند که قبل از شهرنشین شدن، در میان قبایل خود، در صحراها و بیابانها ساکن بودند و بدویت عربی بر آنها حاکم بود و این اولین بار بود که شهرنشینی را تجربه می‌کردند.[۴]

یکی از ویژگیهای این صحرانشینان، آزادی بی حد و حصری بود که در صحرا و بیابان داشتند، این ویژگی باعث می‌شد تا در مقابل قوانین و مقررات یک نظام منسجم تحمل کمتری داشته باشند و این درست نقطهٔ مقابل مردم شام بود که قرنها از شهرنشینی آنها می‌گذشت و لذا در مقابل حکومت، مردمی مطیع و آرام بودند.

معاویه هنگام شمردن برتریهای خود بر حضرت علی علیه‌السلام می‌گوید: *من در میان مطیعترین لشکریان بودم، درحالیکه او (حضرت علی علیه‌السلام) در میان نافرمانترین سپاه به سرمی برد.*[۵]

نظام ناپذیری کوفیان باعث می‌شد تا آنها از آغاز تأسیس کوفه دائماً با امیران و والیان خود

---

۱ ـ الاخبار الطوال، ۳۸.
۲ ـ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷.
۳ ـ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه‌السلام محمود شریفی و دیگران، چاپ اوّل: قم، معهد تحقیقات باقر العلوم، ۱۴۱۵ ق، ص ۳۷۳.
۴ ـ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۸۰.
۵ ـ العقد الفرید، احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی، تحقیق عبدالمجید الترحینی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۱۷ ق، ج ۵، ص ۱۱۵.

در کشمکش باشند، به گونه‌ای که عمر خلیفهٔ دوّم را از دست خود به ستوه آوردند، او در مقام شکوه از آنها گفت:

«چه مصیبتی بالاتر از این که با صد هزار جمعیت (مقاتل) روبرو باشی که نه آنها از امیران خود خشنودند و نه امیران از دست آنها رضایت دارند.»[۱]

در میان قومی این چنین تنها والیانی می‌توانند حکومت کنند که یا چنان رفتار نمایند که با عقاید و خواست‌های مردم برخوردی نداشته باشند و یا آنکه با شدت عمل و دیکتاتوری به سرکوب اعتراضات مردم بپردازند.

لذا می‌بینیم یکی از حاکمانی که طولانی‌ترین مدت حکمرانی را تا سال ۶۱ هجرت در کوفه داشت مغیرة بن شعبة است که از سال ۴۱ هجری تا سال مرگش در سال ۵۰ هجری از سوی معاویه عهده‌دار حکومت کوفه بود. او سعی می‌کرد، طوری رفتار نماید که کمترین تعارض را با مردم و گروه‌های مختلف داشته باشد و لذا وقتی به او می‌گفتند: فلانی دارای عقیدهٔ شیعی یا خارجی است، جواب می‌داد: خداوند چنین حکم کرده که مردم مختلف باشند و او خود بین بندگانش حکم خواهد کرد.[۲]

می‌توان چنین گفت که چنین جامعه‌ای امیر عادل و آزاد اندیش را برنمی‌تابد، در این جامعه از این گونه والیان سوء استفاده می‌کنند و در مقابل آنها به معارضه برمی‌خیزند که نمونهٔ آن را در رفتار کوفیان با حضرت علی علیه‌السلام مشاهده می‌کنیم.

امیر مناسب این جامعه افرادی همانند «زیاد بن ابیه»، «عبیدالله بن زیاد» و «حجاج بن یوسف ثقفی» می‌باشند که با خشونت و ظلم آنها را وادار به اطاعت از حکومت نمایند.

**ج ـ اجتهادات نابجا:** این خصیصه را در حقیقت می‌توان از نتایج خصیصهٔ قبل دانست. کوفیان که در میان آنها صحابه و قاریان فراوانی بودند، خود را در بیشتر مسائل و حتی مسائل حکومتی و جنگی صاحب نظر دانسته و در مقابل حکومت بر دیدگاه خود پافشاری می‌کردند.[۳]

---

۱ ـ تاریخ الطبری، ج ۳۰، ص ۲۴۳. ۲ ـ تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۵.

۳ ـ الامامة والسیاسة المعروف بتاریخ الخلفا، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تحقیق علی شیری، ل

نمونهٔ بارز این نوع اجتهاد را می‌توانیم در جنگ صفین ببینیم که مخالفت با آن حضرت علیه‌السلام از سوی تعداد فراوانی از قرّاء ابراز شد و به تشکیل گروه خوارج منجر گردید. همچنین در جریان صلح امام حسن علیه‌السلام با اظهار نظر گروههای مختلف در مقابل امام علیه‌السلام برخورد می‌نماییم.

**د ـ احساساتی بودن:** این خصیصه را می‌توان با مطالعهٔ مقاطع مختلف تاریخ کوفه به خوبی مشاهده نمود. شاید بتوان علت اصلی آن را عدم رسوخ ایمان در قلبهای بسیاری از آنها دانست.

در طول تاریخ کوفه و بویژه در همان نیم قرن اوّل حیات آن به بسیاری از جریانها برخورد می‌نماییم که کوفیان تحت تأثیر احساسات و به وسیلهٔ سخنرانی و یا هر عامل دیگری وارد جریانی شده، اما پس از فروکش نمودن احساسات از عزم خود برگشته واز ادامهٔ کار منصرف شده‌اند. نمونه‌های واضح آن را می‌توانیم در مواردی همچون بیعت با مسلم، حمله به قصر عبیدالله بن زیاد و سپس تنها گذاشتن مسلم[1] و همچنین محاصرهٔ قصر عبیدالله به وسیلهٔ قبیلهٔ مِذْحَج در اعتراض به دستگیری «هانی»[2] و نیز گریه کردن کوفیان بعد از جریان کربلا و پس از سخنرانی ام کلثوم و امام سجاد علیهماالسلام[3] مشاهده نماییم.

این خصیصه در میان کوفیان تا به آن حد رسیده بود که فرماندهان و حکمرانان لایقی همچون حضرت علی و امام حسین علیهماالسلام نیز برای تشویق و ترغیب مردم به جنگ، چاره‌ای جز استفاده از ابزار تحریک کننده احساسات یعنی سخنرانی نداشتند نمونهٔ آن را در جنگ جمل مشاهده می‌کنیم که بالاخره با سخنرانی افرادی همچون امام حسین علیه‌السلام و عمار یاسر نیرویی در خور توجه به کمک حضرت علی علیه‌السلام شتافتند.[4]

و طبعاً هرگاه طرف مقابل نیز از ابزار تحریک احساسات استفاده می‌نمود،این حکمرانان

---

چاپ اول: قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۷.

۱ ـ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.
۲ ـ همان، ص ۲۷۴.
۳ ـ مقتل الحسین علیه‌السلام، مقرّم، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.
۴ ـ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۰۰.

دچار مشکل می‌شوند، چنانچه این امر را در جنگ صفین و هنگام بر افراشتن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها به خوبی می‌توانیم ببینیم.[۱]

یکی از موفقترین افرادی که توانست از احساسات کوفیان به خوبی بهره برداری نماید، مختار بن ابی‌عبید ثقفی بود که البته باز همین که کوفیان احساس نمودند ورق علیه او برگشته است، دور او را خلوت کردند تا به راحتی به دست مصعب بن زبیر کشته شود.[۲]

هـ ـ **غَدر و فریبکاری:** این خصیصه به قدری در میان کوفیان مشهور شد که عرب ضرب المثل‌های «الکوفی لا یوفی» (*کوفی وفا ندارد*) و «اَغْدَر من الکوفی» (*فریبکارتر از کوفی*) را از آن ساخت.

این خصیصه، معلول دنیاطلبی و احساساتی بودن آنان است. در ذیل به ذکر بعضی موارد در این باره می‌پردازیم:

۱ ـ حضرت علی علیه‌السلام خطاب به کوفیان می‌فرماید: «***شما در هنگام آرامش مانند شیر می‌باشید و در هنگام جنگ شبیه روباهید.***»[۳]

۲ ـ و نیز آن حضرت علیه‌السلام در مقام شکایت به خداوند از دست کوفیان می‌گوید: «***خدایا هرچه برای آنان خیرخواهی کردم، جواب مرا با فریب دادند و هرگاه آنان را امین شمردم، به من خیانت کردند***»[۴]

۳ ـ جناب مسلم در آخرین لحظات زندگانی خود می‌گوید:

«***خدایا تو خود میان ما وگروهی که ما را فریب دادند و تکذیب نمودند و آنگاه ما را خوار کرده وکشتند، حکم فرما!***»[۵]

۴ ـ امام حسین علیه‌السلام در آخرین ساعات حیات خود می‌گوید: «اللّهمّ ان اهل العراق غرّونی و خدعونی»[۶].

---

۱ ـ همان، ج ۴، ص ۳۴.
۲ ـ همان، ص ۵۵۸ و پس از آن.
۳ ـ کهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۴۲۰، و پس از آن.
۴ ـ مختصر کتاب البلدان، ص ۱۷۱.
۵ ـ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹.
۶ ـ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۵۰۰.

# خاستگاه عاشورا از منظر قرآن

○ حجةالاسلام سیدمحسن آل‌سید غفور*


## چکیده

مگر به فاصلهٔ کمتر از پنجاه سال پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، چه اتفاقی رخ داد که مسلمانان فرزند پیامبرشان را به خاک و خون کشیدند؟ این حادثه و حوادثی نظیر هجوم به خانه فاطمه و تشکیل محفل بنی‌ساعده، ریشه در گذشته دارد. قرآن کریم در آیه ۱۴۴ سورهٔ عمران که ناظر به جنگ احد است، از دو گروه مسلمانان یاد می‌کند؛ اقلیت شاکران و اکثریت متمایل به عَقِب (جاهلی)

**کانون اعقاب پیشه:** اعقاب پیشگان کسانی هستند که نام مسلمانی برخود نهاده بودند، ولی ریشه در سنن و رسوم جاهلی داشتند. در قرآن و نهج البلاغه رسوم آنان بازگو شده که برخی از آنها چنین‌اند: جنگ و غارت، افتخار به حسب و نسب و قوم و قبیله، زنده به گورکردن دختران، فساد و فحشا، میگساری و شرب خمر. این سنن جاهلی مورد مبارزه پیامبر واقع شد که ازدواج جوبیر و ذلفا نمونه‌ای از این مبارزه است.

اعقاب پیشگان پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در رجعت به دوران عقب، به احیای سنن گذشته خود پرداختند که تعیین خلیفه به سنّت جاهلی، تبعیض در بیت المال، تبعیض قومی و نژادی، شکلهای بارزی از اصرار آنان بر سنّت غلط دورهٔ عقب بود. در این مسیر، مبارزه با شخصیت امام علی علیه‌السلام، تحریف قرآن و موروثی نمودن خلافت، روش و سیاست آنان را شکل می‌داد.

**کانون شاکران:** در سوی دیگر شاکران و استقامت کنندگان، گروهی هستند که آداب و مرام آنان ریشه عمیق در دین و احکام الهی دارد. این کانون، اهل بیت علیهم‌السلام را در محوریت خود دارد. جراحات وارده بر علی علیه‌السلام در جنگ احد و فداکاری آن حضرت، نشانگر استقامت و پایداری این گروه در حمایت از دین است.

**چرا عاشورا اتفاق افتاد؟**

۱ـ درگمان اعقاب پیشگان، کشتن رهبر کانون شاکران، امام حسین علیه‌السلام، تنها راهی بود که آنان را در برابر کانونی که از صدر اسلام تا بدان زمان همواره آنان را آزرده بود، به پیروزی می‌رساند. از منظر اعقاب پیشگان عاشورا باید اتفاق می‌افتاد تا آخرین مقاومت دینداران درهم شکسته شود.

۲ـ در منظر شاکران نیز عاشورا باید پدید می‌آمد، تا کالبد نیمه جان اسلام از چنگال خونین اعقاب پیشگان نجات یابد و احیا شود؛ این احیا باید صورت می‌گرفت حتی اگر به بهای تکه‌تکه شدن حسین علیه‌السلام در زیر نیزه‌ها و شمشیرها باشد.


* کارشناس ارشد علوم سیاسی

**مقدمه**

«و ما مُحَمّدٌ إلّا رسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلیٰ اَعقابِکُم ومَن یَنقَلِبُ علیٰ عَقِبَیه فَلَن یَضُرَّ اللهَ شیئاً وسَیَجزِی اللهُ الشاکرین.»[1]

***محمد صلی الله علیه و آله فرستادهٔ خداست و پیش ازاو فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت وکفر بازگشت خواهید نمود) و هرکس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.***

آیهٔ شریفهٔ فوق ناظر به یکی از حوادث جنگ اُحد، دوّمین جنگ مسلمانان با مشرکین و سران قریش است. درحالی که آتش جنگ میان دو گروه به شدت شعله‌ور بود ناگهان صدایی بلند شد و گفت: محمد را کشتم! و این زمانی بود که مردی به نام «عمرو بن قمیئه حارثی» سنگی به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرتاب کرد و پیشانی و دندان آن حضرت را شکست و لب پایین وی نیز شکافت و خون، صورت نبی اکرم را پوشانید. در این موقع دشمن می‌خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برساند که مصعب بن عمیر، یکی از پرچمداران ارتش اسلام جلو حملات آنها را گرفت؛ ولی خودش در این میان شهید شد و چون شباهت زیادی به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، دشمن چنین پنداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده است؛ لذا این خبر را با صدای بلند به گوش هر دو لشکر رسانید. انتشار این خبر در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد. اکثر آنان به دست و پا افتاده و از میدان جنگ بسرعت خارج می‌شدند. حتی بعضی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله از *آیین اسلام برگردند* و از سران بت‌پرستان امان بخواهند. اما در برابر آنان اقلیتی فداکار همچون حضرت علی علیه السلام و ابودجانه و... بودند که بقیه را به استقامت دعوت می‌کردند. از جمله «انس بن نضر» به میان آنها آمد و گفت: «ای مردم! اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، خدای محمّد صلی الله علیه و آله کشته نشده، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد شربت شهادت بنوشید!» پس از ایراد این سخنان به دشمن

---

۱ ـ آل عمران، ۱۴۴.

حمله نمود تا کشته شد.[۱]

همانگونه که گفته شد آیهٔ شریفه ناظر به جنگ احد در سال چهارم هجری و شایعهٔ شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما از سوی دیگر می‌توان آن را به عنوان هشدار و پیشگویی قرآن کریم درباره حوادث سال یازدهم هجری دانست؛ یعنی زمانی که رسول خدا جان به جان آفرین تسلیم کرد و ملکوتیان را به وجود نازنین خود متنعم نمود و خاکیان را از آن محروم ساخت.

## امت پیامبر، چرا...؟

عاشورای سال ۶۱ هجری از مهمترین ایّام تاریخ اسلام و شیعیان می‌باشد. از اساسیترین سؤالاتی که اذهان اندیشمندان، مسلمانان و شیعیان را در طول تاریخ اسلام پس از این **حادثهٔ** عظیم به خود مشغول داشته آن است که ***حادثهٔ عاشورا چرا و چگونه اتفاق افتاد؟*** مگر به **فاصلهٔ** کمتر از پنجاه سال از رحلت رسول خدا چه اتفاقی در امت اسلام رخ داد که مسلمانان، فرزند پیامبر خود را به خاک و خون کشیدند و اهل بیتش را به اسارت بردند؟ چنانکه امام حسین علیه السلام روز عاشورا خطاب به کوفیان فرمود:

«... ارجِعوا إلیٰ أنفُسِکُم وعاتِبوها فَانظُروا هَل یَصلَحُ لَکُم قَتلی و انتِهاکُ حُرمَتی؟ أَلَستُ ابنَ بِنتِ نَبِیِّکُم وابنَ وَصیِّهِ وابنَ عَمِّه...؟»[۲]

***نسب مرا بنگرید، آنگاه بخود آیید و خویش را ملامت کنید، ببینید آیا کشتن من و هتک حرمتم بر شما روا است؟ مگر من پسر دختر پیامبر شما و فرزند وصی و عموزاده او و نخستین گرونده به اسلام و تصدیق کننده رسول صلی الله علیه و آله، نیستم؟ مگر حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟ مگر جعفر طیّار که با دوبال در بهشت پرواز می‌کند عموی من نیست؟ آیا نشنیده‌اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم حسین علیه السلام فرمودند: این دو سرور جوانان بهشتند...؟***

آنگاه امام با تأکید بر این ارتباط، سعی در بیدار سازی وجدان خفتهٔ لشکر کوفه نمود و

---

۱ ـ تفسیر نمونه، جلد سوّم، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۶، با اندکی اقتباس.

۲ ـ سماوی، ابصارالعین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۷۳.

فرمود:

«أفَتَشُکّونَ أنّی ابنُ بِنتِ نَبیِّکُم؟... *آیا در اینکه پسر دختر پیامبر شما هستم شک و تردید می‌کنید؟ بخدا سوگند ما بین مشرق و مغرب پسر دختر پیامبری غیر از من وجود ندارد؛ نه در میان شما و نه دیگران... خداوند بر مردمی که می‌خواهند پسر دختر پیامبرشان را بکشند بسیار غضب خواهد کرد...* .»[1]

اکنون کمی به عقبتر باز می‌گردیم تا از فاجعهٔ بزرگی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال وقوع بود آگاهی بیشتری پیدا کنیم. در سال یازدهم هجری هنوز اندک زمانی بیشتر از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته بود که گروهی از مسلمانان برگرد خانهٔ دخترش، حضرت فاطمه علیها السلام تجمع نموده و اقدام به آتش زدن خانهٔ و ضرب و شتم بَضعهٔ طٰه نمودند. *براستی چه اتفاقی در حال وقوع بود؟* مگر نه این است که پس از رحلت یک عزیز، مردم به بازماندگان او تسلّی و سرسلامتی می‌دهند؟ پس چگونه است که امت پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها اقدام به تسلای فاطمه و اولادش ننمودند که در خانه وی را به آتش کشیده و با قساوت هرچه تمامتر، محسن نشکفته‌اش را پرپر نمودند؟

بر این باورم، پاسخ سؤالات گذشته و هزاران سؤال دیگر پیرامون تاریخ اسلام در آیهٔ شریفه‌ای نهفته است که در ابتدای مقاله ذکر گردید؛ از این رو این آیهٔ شریفه را قطب نمای جغرافیای نوشتار خود قرار داده و پاسخ سؤالات را از آن می‌جوییم.

## رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیدایش دو کانون

آیهٔ «وما مُحَمّدٌ إلّا رَسولٌ قَد خَلَت من قَبلِهِ الرُّسُلُ...» درباره شایعهٔ شهادت حضرت رسول در جنگ احد نازل شد؛ اما چنین امری در سال یازدهم هجری با رحلت رسول خدا به واقعیّت گرایید و جامهٔ عمل بر آن پوشانده شد.

خداوند متعال در این آیه از دو گروه اکثریت و اقلیّت در برابر یکدیگر یاد می‌کند. گروه اکثریتی که «یَنقَلِب علی عَقِبَیه» شدند و به دوران عَقِب متمایل گردیدند و گروه اقلیّت که

---

۱ ـ همان، صص ۷۴ و ۷۸.

«شاکران» بودند و تا آخرین لحظه استقامت نمودند. اکنون به تبعیت از کلام الهی، دو کانون «شاکران یا استقامت کنندگان» و «اعقاب پیشگان» را در تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدیهی است شناخت این دو کانون، به ریشه یابی و شناخت دو گروه متخاصم در حادثهٔ عاشورا به سال ۶۱ هجری خواهد انجامید.

## کانون اعقاب پیشه

اعقاب پیشگان چه کسانی هستند؟ اعقاب، جمع «عَقِب» به معنای پاشنهٔ پا است. لذا جمله «انقلبتم علی اعقابِکم» به معنای «عقب گرد می‌کنید»، می‌باشد. و آن تصویر روشنی است از سیر قهقرایی و ارتجاع[1] که گروهی از مسلمانان پس از پیامبرﷺ در پیش گرفتند. مراد از اعقاب پیشگان، کسانی هستند که در جنگ احد پس از شایعه شهادت پیامبرﷺ، وی را رها کرده و سراسیمه به فکر حفظ جان خویشتن افتادند. منظور همانانی هستند که سرانجام پس از رحلت پیامبر، محفل بنی ساعده را تشکیل دادند و در برابر کانون شاکران ایستادگی نمودند و در نهایت، مراد ازاعقاب پیشگان افراد و گروههایی هستند که آداب و مرام و رسوم آنان - هرچند نام مسلمانی را با خود به یدک می‌کشیدند - کما کان ریشه در سنن و رسوم دوران جاهلی (عَقِب) داشت. و همچنان با نام مسلمانی در حصار جاهلیت به سر می‌بردند.

امام علیؑ دربارهٔ آنان چه زیبا می‌فرماید: «ألا و إنَّکُم قد نَفَضتُم أیدیَکُم مِن حَبلِ الطاعَةِ، وثَلَمتُم حِصنَ اللهِ المَضروبَ عَلَیکُم بِأحکامِ الجاهِلیّةِ... و اعلَموا أنَّکُم صِرتُم بَعدَ الهِجرَةِ أعراباً و بَعدَ المُوالاةِ أحزاباً، ما تَتَعَلَّقونَ مِن الإسلامِ إلاّ بِاسمِهِ ولا تَعرِفونَ مِن الإیمانِ إلاّ رَسمَهُ»[2]؛ *زنهار! که اینک دست از رشتهٔ اطاعت کشیده‌اید و با احکام جاهلیت بر دژ الهی - که فراگردتان کشیده شده است - شکاف وارد کرده‌اید... و بدانید که از پس هجرت، دیگر بار به بدویت روی آوردید و در پی همبستگی توحیدی، گروه گروه شدید. جز به نام اسلام، وابسته‌اش نیستید و از ایمان جز تشریفاتش را نمی‌شناسید.*

۱ - تفسیر نمونه، پیشین، ص ۱۳۸.

۲ - نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۹۲.

## کانون شاکران یا استقامت کنندگان

شاکران چه کسانی هستند؟ مراد از شاکران، گروه اندکی است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پیمان خود با آن حضرت وفادار مانده و ایمان و اسلام خود را به وجود جسمانی پیامبر محدود ننمودند و پس از وی همچنان در دین حق (اسلام) استقامت ورزیدند. منظور همان گروهی است که در جنگ احد تا آخرین نفس از پیامبر خدا دفاع کردند و زخمهای بسیاری را بر جان خریدند. امام محمّد باقر علیه السلام در این باره می‌فرمایند: علی علیه السلام در روز احد شصت و یک زخم برداشت. پیامبر «ام سلیم» و «ام عطیّه» را دستور داد که به معالجهٔ جراحات آن حضرت بپردازند. چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیامبر عرضه داشتند: وضع بدن علی علیه السلام طوری است که ما هر زخمی را می‌بندیم، دیگری گشوده می‌شود و زخمهای تن او آنچنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم. پیامبر و جمعی از مسلمانان برای عیادت به منزل علی علیه السلام وارد شدند، در حالیکه بدن او یکپارچه زخم و جراحت بود. پیامبر با دست مبارک خود بدن او را مسح کرد و فرمود: کسی که در راه خدا اینچنین شود، آخرین درجه مسؤولیت خود را انجام داده است و زخمهایی که پیامبر بر آنها دست می‌کشید بزودی التیام می‌یافت، علی علیه السلام در این هنگام گفت: الحمدُ لله که با اینهمه فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم. خداوند از کوششهای او قدردانی کرده و در دو آیه از قرآن به آن اشاره کرده است، در یک مورد می‌فرماید: «وسَیَجزِی اللهُ الشّاکرینَ» و در مورد دیگر می‌فرماید: «وسَنَجزِی الشّاکرین»[1].

به هر روی، کانون شاکران و استقامت کنندگان در دین، همان کانونی است که آداب و مرام آنان ریشهٔ عمیق و ناگسسته در دین و احکام الهی دارد. این کانون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در محوریّت خود دارد.

اینک در جهت فهم بهتر ماهیّت کانون اعقاب پیشه، به ریشه این کانون می‌پردازیم و هویّت اصیل آنان را در دوران جاهلی و به تعبیر قرآن دوران عَقِب باز می‌شناسیم.

---

۱ ـ تفسیر نمونه، پیشین، ص ۱۴۱، به نقل از تفسیر مجمع البیان.

## نمایی از وضعیت دوران عَقِب یا دوران جاهلی

### ۱ ـ در قرآن

عمیقترین و گویاترین تعبیر از این دوران در کلام خداوند متعال آمده است. حضرت باریتعالی، دوران جاهلیّت را «پرتگاه حفره‌ای از آتش» ترسیم می‌کند که به نعمت اسلام، اعراب را از آن پرتگاه رهایی بخشید و نجات داد: «... وکُنتُم عَلیٰ شَفاحُفرَةٍ مِن النّارِ فَأنقَذَکُم مِنها...»[1] *... شما در لبهٔ پرتگاه حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آنجا برگرفت و نجات داد.*

### ۲ ـ در نهج البلاغه

امیر بیان علی علیه‌السلام نیز وضعیّت اسفناک دورهٔ جاهلی را به زیباترین وجه ترسیم می‌نماید و اعراب را یادآور می‌شود که از چه گذشته ای برخوردار بوده‌اند:

«إنّ اللهَ بَعَثَ محمّداً صلی الله علیه و آله وسلّم نَذیراً لِلعالَمینَ و أمیناً عَلی التَنزیلِ، وأنتُم مَعشَرَ العَرَبِ عَلیٰ شَرِّ دینٍ، وفی شَرِّ دارٍ، مُنیخونَ بَینَ حِجارةٍ خُشنٍ و حَیّاتٍ صُمٍّ، تَشرَبونَ الکَدِرَ وتأکُلونَ الجَشِبَ وتَسفِکونَ دِماءَکُم وتَقطَعونَ أرحامَکُم، الأصنامُ فیکُم مَنصوبَةٌ، والآثامُ بِکُم مَعصوبَةٌ.»[2] *خداوند متعال محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را تبلیغ کننده بر عالمیان و امین برای فرستادن قرآن و رسالت مبعوث نمود و در آن حال، شما گروه عرب دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می‌کردید. در میان سنگهای سخت و مارهای ناشنوا سکنی داشتید، آبهای تیره می‌آشامیدید وغذای خشن می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید و با خویشاوندان خود قطع رابطه می‌نمودید، بتها در میان شما (برای پرستش) نصب شده وگناهان و انحرافهای سخت به شما بسته بود.*

امام در خطبه‌ای دیگر، از جاهلیت به عنوان «قتلگاه بشریت» یاد می‌کند که شیطان آن را رهبری می‌کرد:

*«... در آن آشفته بازار، مردم از شیطان پیروی می‌کردند و سلوکشان در مسلکهای شیطانی بود و از آبشخورهای او آب می‌نوشیدند؛ پرچمهایش را به دوش می‌کشیدند و درفش برافراشته*

۱ ـ آل عمران، ۱۰۳.
۲ ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۲۶.

*از آنِ شیطان بود. اینها همه در چنان جوی از فتنهٔ جاهلیت بود که شیطان فرصت یافت تا مردم را پایمال کند و بر اجسادشان بتازد و در آن قتلگاه بشریت، همگان را لگدکوب سمّ ستوروارهٔ خویش سازد...»*[۱]

امام در جای دیگر نهج‌البلاغه نیز از وضعیّت اسفناک آن دوران حکایت می‌کند:

*«... مردم هیچ حریمی را حرمت نمی‌نهادند، حکما را در میانشان ارجی نبود، در رکود فرهنگی می‌زیستند و با کفر، راهیِ مرگ می‌شدند»*[۲] و *«در سرزمینی می‌زیستند که در آن عالمان را لگام بر دهان می‌زدند و جاهلان را اکرام می‌کردند و بر صدر می‌نشاندند»*[۳].

و بار دیگر در ترسیم آن دوران می‌گوید: *«... مردم در وادی حیرت و سرگردانی، راه به جایی نمی‌بردند و در امواج فتنه‌ها و بحرانها دست و پا می‌زدند، و هوسها و احساسات بر خردشان چیرگی یافته بود و خود بزرگ بینی، لغزشهای پیاپی را تحمیلشان می‌کرد و جاهلیت، جاهل و پوک و بی‌وزنشان کرده بود و حیرت زدگانی بی‌ثبات در سیاست و گرفتار نادانی همه سویه بودند...»*[۴]

متون دینی و مستندات تاریخی حکایت از عادات زشت دوران جاهلیت همچون موارد زیر دارد:

**۱ ـ جنگ و غارت:** در میان اقوام عرب برای کوچکترین مسأله‌ای، شمشیرها داوری را رقم می‌زدند؛ مثلاً برای شترمرغی که در پناه قبیله‌ای بوده و تخم آن را شتر قبیلهٔ دیگر لگدمال کرده بود، جنگی چهل ساله میان اقوام و قبایل و حامیان آنها صورت گرفت.[۵]

**۲ ـ افتخار به حسب و نسب و قوم و قبیله:** عرب بیابانگرد همیشه بر آن بود تا حسب و نسب قبیلهٔ خود را به رخ قبایل دیگر بکشد تا وقایع گذشته ودیرینه راکه به نوعی برای او فخر به حساب می‌آمد در یادها زنده نگهدارد و با آن بر دیگر قبایل فخر بفروشد. دو قبیله بر سر

---

۱ ـ فرهنگ آفتاب، ج ۴، ص ۱۸۴۲.
۲ ـ همان، ص ۱۸۴۵.
۳ ـ همان، ص ۱۸۴۲.
۴ ـ خورشید بی‌غروب نهج‌البلاغه، ص ۱۰۶.
۵ ـ صادق آیینه وند، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۳۲.

شمارش افراد قبایل خود چنان به رقابت برخاستند، که یکی از آن قبایل گفت که اکثر افراد قبیلهٔ ما در جنگ مُرده‌اند، لذا بنا شد به گورستان بروند و به شمارش قبور بپردازند.[۱] خداوند در همین زمینه می‌فرماید: «اَلهیٰکُمُ التَکاثُرُ حَتّیٰ زُرتُم المَقابِرَ»[۲] *خوی فزون‌طلبی، شما را بدانجا کشید که به شمارش مُردگان هم پرداختید.*

**۳ـ زنده به گور کردن دختران:** جنس زن به حدی پست و بی‌مقدار شمرده می‌شد که خداوند می‌فرماید: «وإذا بُشِّرَ أحَدُهُم بِالأُنثیٰ ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدّاً وهو کَظیم»[۳]، *زمانی که به یکی از آنان خبر تولد دختری داده می‌شد، از فرط خشم، چهره‌اش سیاه و تیره می‌گشت.* آیهٔ شریفهٔ «بأیِّ ذنبٍ قُتلت»[۴] نیز در این باره نازل گردیده است.

چه بسا، ضرباتی که پس از پیامبر بر دست و پیکر فاطمه علیها السلام فرود آمد انتقام زمانی بود که اعقاب پیشگان، بوسه‌های پیامبر را بر دستان «دختر»ش فاطمه علیها السلام می‌دیدند اما توان و جرأت اعتراض نداشته و خشم خود را فرو خوردند و انتقام را به روز دیگر واگذار کردند.

**۴ـ فساد و فحشا ۵ـ میگساری و شُرب خمر ۶ـ قِمار ۷ـ ...**

## حیات سیاسی ـ طبقاتی قبیله

دیگر نکتهٔ گفتنی در این دوره، حیات سیاسی ـ طبقاتی قبیله است. رهبری قبیله را مسن‌ترین، مجرب‌ترین و... به عهده داشت. اصولاً قبیله از سه بخش تشکیل می‌شد:

**۱ـ خُلَّص:** فرزندان اصیل قبیله از نظر خون و نژاد بودند که اعضای اصلی و درجه یک قبیله را تشکیل می‌دادند.

**۲ـ عَبید:** اُسرا و بندگانی بودند که از قبایل و شهرهای دیگر به بندگی گرفته شده بودند.

**۳ـ مَوالی:** اعضای درجه دوّم قبیله محسوب می‌گردیدند که به سبب همسایگی و یا با بستن پیمان، عضویت قبیله را پذیرفته بودند.[۵]

---

۱ـ همان، ص ۳۷.
۲ـ تکاثر، ۲ و ۱.
۳ـ نحل، ۵۷.
۴ـ تکویر، ۹.
۵ـ آیینه وند، پیشین، ص ۴۸، به نقل از یحیی الجبوری، الجاهلیه، ص ۶۰ـ۵۹.

توجه به این ساختار به این جهت مهم است که اعقاب پیشگان پس از رحلت پیامبرﷺ آن را مجدداً احیا نمودند.

## مبارزات پیامبر با سنن جاهلی

پیامبر اکرمﷺ در دوران رسالتش مبارزه‌ای جدی با سنن جاهلی انجام داد و با نهایت فداکاری و دلسوزی مردم را به اسلام و رستگاری دعوت کرد، تا آنجا که خداوند متعال در این باره فرمود:

«فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفسَکَ علیٰ آثارِهِم إن لم یُؤمِنوا بِهذا الحدیثِ أسَفاً»[1] شاید خود را از تأسف در پی آنان هلاک سازی اگر به این قرآن ایمان نمی‌آورند. پیامبر اکرمﷺ در کنار مبارزه با سنن جاهلی، اهتمامی جدّی در کرامت بخشیدن به وجود انسانی داشت. مهمترین نکته در این مورد آن است که تمامی انسانها اعم اززن و مرد، سیاه و سفید، عرب و عجم، فقیر و غنی و ... در نزد خداوند یکسانند. و تنها مایهٔ امتیاز تقوای بیشتر است: «إنّ أکرَمَکُم عِندَ اللهِ أتقیٰکم».[2]

داستان ازدواج جویبر و ذلفاگویاترین تعبیر از مبارزهٔ پیامبر اسلام با ارزشهای جاهلی است.

### ازدواج جُوَیبِر و ذُلفا

جویبر یکی ازاصحاب صفه بود. وی مردی کوتاه قد، سیه چرده و فقیر بود. روزی پیامبرﷺ به وی فرمود: جویبر! چقدر خوب بود که زن می‌گرفتی، هم احتیاج جنسی تو رفع می‌شد و هم آن زن در کار دنیا و آخرت کمک تو می‌شد. جویبر گفت: یا رسول الله! کسی زن من نمی‌شود؛ نه حسب دارم و نه نسب، نه مال دارم و نه جمال، کدام زن رغبت می‌کند که زن من بشود. پیامبر فرمود:

یا جُوَیبرُ إنّ اللهَ قَد وَضَعَ بِالإسلامِ مَن کانَ فی الجاهلیّةِ شریفاً وشَرَّفَ بالإسلامِ مَن کانَ فی الجاهِلیَّةِ وَضیعاً وأعَزَّ بِالإسلامِ مَن کانَ فی الجاهلیّةِ ذلیلاً.

*جویبر! خداوند به سبب اسلام، ارزشها را تغییر داد. بهای بسیاری چیزها راکه در جاهلیت*

---

۱ ـ کهف، ۱۶.

۲ ـ حجرات، ۱۳.

*پایین بود، بالا برد و بهای بسیاری چیزها را که در جاهلیت بالا بود، پایین آورد. بسیاری از افراد در جاهلیت محترم بودند که اسلام آنها را سرنگون کرد و از اعتبار انداخت و بسیاری در جاهلیت، حقیر و بی ارزش بودند، که اسلام آنها را عزیز و بلند گردانید.*

فَالنّاسُ الیومَ کُلُّهُم أبیَضُهُم وأسوَدُهُم وقُرَشیُّهُم و عربیُّهم و عَجَمیُّهم مِن آدَمَ وإنَّ آدَمَ خَلَقَهُ اللهُ مِن طینٍ.

*امروز مردم همان طور شناخته می‌شوند که هستند. اسلام با چشمی به همه نگاه می‌کند که سفید و سیاه و قریشی و غیر قریشی و عرب و عجم، همه فرزندان آدمند و آدم هم از خاک خلق شده است. ای جویبر!... هیچ یک از مسلمین، مهاجر و انصار که در خانه‌های خود هستند و زندگی می‌کنند بر تو برتری ندارند؛ مگر به میزان و مقیاس تقوی.*

بعد فرمود: به خانهٔ زیاد بن لبید انصاری برو و به او بگو: رسول خدا مرا پیش تو فرستاده که از دختر تو ذلفا برای خود خواستگاری کنم. جویبر به خانهٔ زیاد رفت. زیاد از بزرگان مدینه بود. در آن وقت که جویبر وارد شد عدّه‌ای از اقوامِ زیاد در خانه‌اش بودند. اجازهٔ ورود خواست، وارد شد و نشست. رو به زیاد کرد و گفت: از طرف رسول خدا پیامی دارم آن را محرمانه بگویم یا علنی؟ زیاد گفت: پیام رسول خدا مایهٔ افتخار من است، علنی بگو! گفت: رسول خدا مرا فرستاده تا دخترت ذلفا را برای خودم خواستگاری کنم... زیاد با تعجب پرسید: پیامبر تو را فرستاده برای خواستگاری؟ گفت: بله... من که به پیامبر دروغ نمی‌بندم. زیاد گفت: آخر رسم ما این نیست که به غیرهم شأنهای خودمان دختر بدهیم. تو برو، من خودم پیامبر را ملاقات می‌کنم. جویبر هم بیرون آمد و... آهسته این جمله را با خود گفت: والله که تعلیمات نازل شده در قرآن این نیست که زیاد گفت. پیامبر برای چنین سخنانی مبعوث نشده است... ذلفا سخن او را شنید، از پدرش پرسید قصّه چه بود؟ زیاد عین قضیه را نقل کرد. ذلفا گفت: به خدا قسم که جویبر دروغ نمی‌گوید. کاری نکن که پیش پیامبر برگردد درحالیکه جواب یأس شنیده باشد... جویبر را به خانه برگرداندند و زیاد خود به حضور پیامبر رسید و گفت: پدر و مادرم به قربانت! جویبر چنین پیامی از طرف شما آورد. آخر رسم ما نیست که

جز به کفو و هم شأن و هم طبقهٔ خودمان دختر بدهیم. پیامبر فرمود: ای زیاد، جویبر مؤمن است والمؤمِنُ کُفوُ المؤمِنَةِ و المُسلِمُ کُفوُ المُسلِمَةِ... مرد مؤمن کفو و هم شأن زن مؤمنه است و مرد مسلمان کفو و هم شأن زن مسلمان است.[1] با این خیالات مانع ازدواج دخترت نشو. زیاد برگشت و قضایا را برای دخترش نقل کرد. ذلفا گفت: من باید راضی باشم و چون پیامبر او را فرستاده من راضیم. زیاد دست جویبر را گرفت و به میان قوم خود برد و طبق سنّت پیامبر،دختر خود را به این مرد فقیر سیاه داد.[2]

بدین ترتیب پیامبر به روشهای مختلف با تعصبات نژادی و قومی مبارزه نمود. زمانی میان قبایل مختلف، مهاجر و انصار عقد اخوت می‌بست و زمانی پیوند ازدواج میان سیاه و سفید را ترتیب می‌داد و همان زمان درامر سیاست و... به شایسته سالاری ـ بدون توجه به حسب و نسب و قبیله ـ توجه می‌کرد.

## رحلت پیامبر و رجعت به دوران عَقِب

هنوز چند ساعتی بیش از رحلت پیامبر، نگذشته بود که مسلمانان اعقاب پیشه، پای به عقب نهادند و آغاز سیر قهقرایی را در اسلام رقم زدند. امام علی علیه‌السلام از این واقعه چنین یاد می‌کند:

«حتّی إذا قَبَضَ اللهُ رسولَه صلی‌الله‌علیه‌وآله رَجَعَ قَومٌ عَلیٰ الأعقابِ و غالَتهُمُ السُبُلُ، و اتّکَلوا عَلَی الوَلائِجِ و وَصَلوا غَیرَ الرَحِمِ وهَجَروا السَّبَبَ الّذی أُمِروا بِمَوَدَّتِهِ ونَقَلوا البِناءَ عَن رَصِّ أساسِه، فَبَنَوهُ فی غَیرِ مَوضِعِه، مَعادِنُ کُلِّ خَطیئَةٍ وأبوابُ کُلِّ ضارِبٍ فی غَمرةٍ».

*همینکه خداوند جان رسول خود صلی‌الله‌علیه‌وآله را تحویل گرفت گروهی به اعقاب (گذشته‌ها) برگشتند و در انحراف فرورفتند و بر عناصر نفوذی جاهلیت تکیه زدند و به بیگانگان پیوستند، و از آنان که مأمور به دوستیشان و وسیلهٔ ارتباطشان با حق (کانون شاکران) بودند، بریدند و ساختار اسلام را، از بنیاد جا به جا کردند و در غیر جایگاهش، در کانون خطاها و گناهان و*

---

۱ ـ کافی، جلد ۵، ص ۳۴۱ ـ ۳۴۰ ـ در اینجا مبلغ گرامی می‌تواند مشکلات امروز ازدواج جوانان را به بهانهٔ شأن و کفو مورد بحث قرار دهد.

۲ ـ مرتضی مطهری، بیست گفتار، ص ۹۷ ـ ۹۴ با اندکی تلخیص.

*غوطه‌ور در فساد و تباهی قرار دادند.*[۱]

## احیای سنن دورهٔ اعقاب

پدیده «سقیفه بنی ساعده» اولین گام و بنیادیترین نقطهٔ فاصله گیری از اسلام و بازگشت به دوران جاهلی و آغاز تعارض دو قطب اعقاب پیشگان و استقامت کنندگان (شاکران)، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.

هرچه از زمان تشکیل این مجمع دور می‌شویم،ابعاد این تعارض آشکارتر می‌شود و سنن دورهٔ جاهلی روز به روز در جهان اسلام عیانتر می‌گردد.[۲] ذکر مواردی در این باره شاهد این ادعاست:

### ۱ ـ تعیین خلیفه به سنت جاهلی

اولین نشانهٔ آشکار بازگشت به دوران اعقاب، اجتماع اعقاب پیشگان در سقیفهٔ بنی ساعده و تعیین خلیفه به سنت جاهلی است.

الف: آنان در آن اجتماع با برگشتن به دوران اعقاب، فخر فروشیها وتعصبات قومی و قبیله‌ای رااحیا نمودند. در اینکه خلیفه از چه گروه و قبیله‌ای باشد میان اجتماع کنندگان نزاع و درگیری آغاز گردید. مهاجرین به این بهانه که سبقت جویندگان در اسلامند وانصار به این دلیل که پناه‌دهنده مهاجرین و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند، خود را محق می‌دانستند. دعوای دو قبیلهٔ اوس و خزرج از انصار نیز بر سر این امر نزاعهای گذشته قبیله‌ای را احیا نمود. در نهایت به این بهانه که پیامبر از قریش است، قبیلهٔ قریش برتری یافت و ابوبکر به عنوان خلیفه انتخاب شد. بدون توجه به اینکه اگر قریشی بودن ملاک است، علی علیه السلام از همه اولی است.[۳]

ب: در دوران عقِب در انتخاب یا انتصاب رئیس و شیخ قبیله، اصل بر «مسن‌ترین» بود. با ظهور اسلام و جایگزینی ارزشها رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور اجتماعی و سیاسی، اصل «شایسته

---

۱ ـ خورشید بی غروب، پیشین، ص ۱۶۸، با اندکی تلخیص در ترجمه.

۲ ـ علی محمد ولوی، زمینه‌های اجتماعی واقعهٔ عاشورا، فصلنامهٔ تاریخ اسلام، دانشگاه باقر العلوم، ش یک، ص ۲۰۵.

۳ ـ جهت اطلاع بیشتر به کتب تاریخ اسلام از جمله: سید جعفر شهیدی، تاریخ اسلام، ص ۱۰۶ به بعد مراجعه شود.

سالاری» را در برابر «سن» قرار داد. مثال آن را می‌توان در اعزام سپاه اسلام به فرماندهی اُسامهٔ جوان در واپسین روزهای حیات پیامبر جُست. اعقاب پیشگان با بازگشت به روش پیشین خود، حضرت علی علیه‌السلام، وصی پیامبر را به این دلیل که «جوان» است از حق مسلّم خویش محروم کرده و ابوبکر سالمند را به این بهانه که «مسن‌ترین» است، به عنوان خلیفه تعیین نمودند.[۱]

## ۲ـ تبعیض در بیت المال

همان گونه که گفته شد در دوران اعقاب بنابر ساختار طبقاتی، جمعیّت قبیله از سه بخش خُلَّص، موالی و بندگان تشکیل می‌شد. بنابراین تقسیم بندی، سیاستِ تبعیض اقتصادی میان آنها حاکم بود. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر چنین سیاستی، سیاست تسویه را در پیش گرفت. اما با رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، اعقاب پیشگان ساختار طبقاتی قبیله را به گونه‌ای دیگر در امت اسلامی احیا کردند و روش پیامبر را کنار نهادند.

عمر بر خلاف سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به بهانه فضیلت مجاهدان بدر و اُحد سیاست تبعیض اقتصادی را در امّت اسلامی در پیش گرفت. چنین سیاستی بتدریج بدست حکام اموی در زمان خلافت عثمان و پس از وی تثبیت و نهادینه شد. این سیاست نهایتاً فاصله‌ای عمیق از فقر و ثروت میان مسلمانان بوجود آورد.

## ۳- تبعیض قومی و نژادی

از دیگر نشانه‌های دوران اعقاب، تبعیض نژادی و قومی است که حاصل همان ساختار طبقاتی قبیله از یکسو و فخرفروشی قبایل بر یکدیگر از دیگر سوست. وقتی خلیفهٔ دوّم به خلافت رسید، با توجه به زمینه‌های فکری آن دوران چندین بخشنامهٔ خیلی مهم صادر کرد که جنبهٔ نژادپرستی و قومیت گرایی داشت. بر اساس بعضی از این دستورالعمل‌ها، مثلاً ورود

---

۱ ـ در منابع تاریخی همچون شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۶، آمده است که مردم پس از انتصاب ابوبکر و بازگشت از بنی ساعده به ابوقحافه پدر ابوبکر برخورد کردند. از آنان پرسید: چه کسی را انتخاب کردید. گفتند: پسرت، ابوبکر را،، پرسید: چرا او را، جواب دادند، زیرا که از همه مسن‌تر است، در جواب گفت: من که از او مسن‌ترم؛ «أنا أسنُّ مِنه».

اعاجم به مدینه ممنوع شد و آنان از بعضی امتیازات اجتماعی که به موجب قرآن از آن برخوردار بودند، محروم شدند.[۱] در دوران خلافت عثمان و پس از آن، که امویان به قدرت رسیدند، سیاستهای تبعیض اقتصادی و قومی و نژادی در جهان اسلام به اوج خود رسید. شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «معاویه و امویها برای تقویت دو اصل کوشش بسیار کردند: یکی امتیاز نژادی که عرب را بر عجم ترجیح می‌داد و دیگر ایجاد فاصلهٔ طبقاتی که بعضی مانند عبدالرحمن بن عوف و زبیر، صاحب آلاف، الوف شدند و بعضی فقیر و صُعْکوک (درویش) باقی ماندند.»[۲]

از دوران خلافت عثمان می‌توان به دورانی تعبیر کرد که اعقاب پیشگان، سنن گذشتهٔ خود را در اسلام احیا کرده و تا حد بسیار زیادی توانستند کانون شاکران و استقامت کنندگان را در محاق قرار دهند.

امام علی علیه‌السلام پس از قتل عثمان هنگامی به خلافت رسید که جامعهٔ اسلامی با سیاستهای خلفای اعقاب پیشه تا حد بسیار زیادی از اسلام اصیل فاصله گرفته بود. و به تعبیر آن حضرت لباس وارونه بر تن اسلام کرده بودند: «ولُبِسَ الإسلامُ لُبسَ الفَروِ مَقلوباً.»[۳]

امام علیه‌السلام در دوران حکومت خود با انبوهی از مسایل و مشکلات اقتصادی، تبعیض نژادی، انحرافات دینی، فساد داخلی، بحران سازیها و جنگهای داخلی قاسطین، مارقین و ناکثین و... روبرو بود؛ از این رو امام علیه‌السلام در دوران کوتاه حکومت چهار سال و نُه ماههٔ خود امکان نیافت تا کانون اعقاب پیشه را که به محوریّت شام بر اسلام سیطره پیدا کرده بودند، سرنگون سازد.

## سیاست اعقاب پیشگان در گسترش سلطه

کانون اعقاب پیشه با سیاستهای مختلف، علاوه بر راندن کانون شاکران از صحنهٔ اجتماع و سیاست، سلطهٔ نامشروع خود را در جهان اسلام افزونتر می‌ساخت:

---

۱ ـ علی محمد ولوی، پیشین، ص ۲۰۲.
۲ ـ حماسهٔ حسینی، ج ۳، ص ۲۴.
۳ ـ محمد دشتی ـ المعجم المفهرس، نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۸، سطر آخر.

### ۱- مبارزه با شخصیّت امام علی علیه‌السلام

اعقاب پیشگان در مبارزه با اسلام، حملات خود را متوجه رهبر و نماد کانون شاکران، امام علی علیه‌السلام نمودند. معاویه بخشنامه‌ای صادر کرده بود که در سراسر کشور اسلامی در منابر و نماز جمعه‌ها، علی علیه‌السلام را لعن کنند.[۱] معاویه پس از شهادت امام علی علیه‌السلام به مغیرة بن شعبه حاکم کوفه نوشت: لا تترک شتم علی و ذمه... *دشنام دادن به علی و ناپسند شمردن او را ترک نکن*... یاران علی را تحقیر کرده و آنان را تبعید کن.[۲] عده‌ای به معاویه گفتند: تو که به آروزیت رسیده‌ای، حال دیگر از لعن علی علیه‌السلام دست بردار! معاویه گفت: نه به خدا سوگند تا آنکه کودکان بر این لعن تربیت شوند و بزرگان پیر شوند. تا دیگر یادکننده‌ای باقی نماند که یاد و فضیلتهای او را بداند و زنده نگاهدارد.[۳]

### ۲- جعل و تحریف آیات و روایات

معاویه چهارصد هزار درهم به سمرة بن جندب داد تا بگوید که آیهٔ «ومِن النـاسِ مَـن یُعجِبُکَ قَولُه فی الحیوةِ الدُّنیا و یُشهِدُ اللهَ عَلیٰ ما فی قَلبِهِ وهُوَ أَلَدُّ الخِصامِ وإذا تَوَلّیٰ سَـعیٰ فی الأرضِ لِیُفسِدَ فیها ویُهلِکَ الحَرثَ والنَسلَ واللهُ لا یُحِبُّ الفَسادَ».[۴] در باره علی علیه‌السلام نازل شده است و آیهٔ «مِن الناسِ مَن یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللهِ».[۵] در باره ابن ملجم نازل گردیده است.[۶] و یا عباراتی دیگر مانند این را ترویج داد: «کاد معاویه ان یبعث نبیاً من حلمه و ائتمانه علی کلام ربّی» *نزدیک بود معاویه به خاطر حلم و امانتداریش از کلام خداوند به عنوان پیامبر مبعوث گردد.*[۷]

---

۱ ـ حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۵.
۲ ـ انقلاب عاشورا، ص ۸۹ به نقل از الکامل، ج ۳، ص ۴۷۲.
۳ ـ همان، ص ۹۱، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷ و ۵۶.
۴ ـ بقره، ۲۰۴ و ۲۰۵. ۵ ـ بقره، ۲۰۷.
۶ ـ انقلاب عاشورا، به نقل از ابن ابی الحدید ج ۴، ص ۷۳.
۷ ـ همان به نقل از سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۱۲۸.

### ۳- موروثی نمودن خلافت

تبدیل نظام خلافت به نظام سلطنت، به تقلید از نظام پادشاهی ایران و روم، دیگر روش مبارزه با اسلام نبوی وفرو غلتیدن در رفاه و شهوات و... بود.

در زمان خلافت عثمان روزی ابوسفیان - در حالی که نابینا شده بود - به نزد عثمان رفت، پرسید آیا کس دیگری در آنجا حضور دارد؟ عثمان گفت: نه، ابوسفیان گفت: «**اللهم اجعل الامر امر جاهليّة والملک ملک غاصبيّة و اجعل اوتاد الارض لبنی اميّة**»[1]. براستی کانون اعقاب پیشه با این روشها و روشهای دیگر، آرزوی ابوسفیان را جامهٔ عمل پوشاندند و پوستین وارونه بر تن اسلام کردند.

شهادت امام علی علیه‌السلام در سال چهلم هجری، آغاز تاخت و تاز کانون اعقاب پیشه به رهبری معاویه در جهان اسلام بود. روند تعارض دوکانون در برابر یکدیگر نهایتاً بدانجا ختم شد که اعقاب پیشگان به قدرت بلا منازع در جهان اسلام تبدیل گشتند و اسلام محمّدی صلی‌الله‌علیه‌وآله به اسلام اموی بدل گردید.

در این دوره باورها و اعتقادات جاهلی مجدداً ظهور کرده و سنن جاهلی شروع به رشد و نهادینه شدن در جامعه اسلامی نمود و ابولهب‌ها، ابوجهل‌ها و در لباس افرادی همچون معاویه، یزید، عبدالملک و... جلوه نمودند.

با انتقال سلطنت از معاویه به یزید، اسلام بیش از پیش در سراشیبی سقوط قرار گرفت. امام حسین علیه‌السلام اوضاع زمانه را اینچنین ترسیم می‌فرمایند:

«...إنّ الدنيا قَد تَغَيَّرَت و تَنَكَّرَت و اَدبَرَ مَعروفُها، و استَمَرَّت جِدّاً و لَم يَبقَ مِنها إلّا صُبابَةَ كَصُبابَةِ الإناء... ألا تَرَونَ اَنَّ الحَقَّ لا يُعمَلُ بِهِ وأنَّ الباطِلَ لا يُتَناهىٰ عَنه...» ***کار ما بدینجا کشیده است که می‌بینید، دنیا دگرگون شده و بسیار زشت و ناپسند گردیده است. نیکیهای دنیا به عقب می‌رود و همچنان با شتاب رو به زوال است. از نیکیها چیزی باقی نمانده جز ته مانده‌هایی همانند ته ماندهٔ آبشخورها، و پستیهای زندگی، همانند چراگاهِ زیان بخش وبیمارکننده است.***

---

۱ ـ همان به نقل از اغانی، ج ٦، ص ۳۷۰.

*آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد؟*[۱]

حال پاسخ به این سؤال که چرا عاشورا اتفاق افتاد روشن خواهد شد.

## عاشورا، چرا اتفاق افتاد؟

پاسخ به سؤال فوق از دو منظر متفاوت قابل ارزیابی است. یکی از چشم انداز کانون اعقاب پیشه و دیگری از منظر کانون شاکران.

### ۱- از منظر کانون اعقاب پیشه

اعقاب پیشگان که روز به روز قدرت خود را در جهان اسلام افزونتر می‌ساختند، در پی نابودی همه موانعی بودند که بر سر راه آنها وجود داشت. طبعاً مهمترین مانع، کانون شاکران به رهبری امام حسین علیه‌السلام بود. در گمان آنها کشتن حسین علیه‌السلام تنها راهی بود که آنان را در برابر کانون شاکران پیروز ابدی می‌ساخت. کانونی که از صدر اسلام تا بدان زمان همواره آنان را آزرده بود. لذا *عاشورا باید اتفاق می‌افتاد* تا اعقاب پیشگان، آخرین امید و سنگر مقاومت دغدغه داران دین را درهم می‌شکستند. در باور آنان حسین علیه‌السلام آخرین سوسوی ستارهٔ شاکرین بود که با خاموش ساختن آن، بدون هیچ مانع و رقیبی یکّه تاز و میدان دار قدرت می‌گشتند.

### ۲- از منظر کانون شاکران

سنگ بنای انحرافی که در سال یازده هجری در سقیفه بنی ساعده گذاشته شد، نهایتاً اوضاع را در سال ۶۰ هجری به صورتی در آورد که امام حسین علیه‌السلام فرمودند:

«**إن السُنَّةَ قد اُمیتَت و أنَّ البِدعَةَ قَد اُحییَت**»؛[۲] ***سنت و روش پیامبر مرده است و بدعتهای جاهلی دیگرباره احیا شده‌اند.***

در پرتو اقدامات اعقاب پیشگان در کمتر از پنجاه سال پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، جهل و ظلمت امّت اسلام را در برگرفت.

---

۱ ـ فرهنگ سخنان امام حسین علیه‌السلام، ص ۳۱۸ به نقل از تاریخ طبری ج ۳، ص ۳۰۷.

۲ ـ ابو مخنف الازدی، مقتل الحسین، ص ۲۵.

آنچه به عنوان اسلام، حکومت اسلامی و احکام اسلامی ارائه می‌شد، چیزی نبود جز آداب و سنن جاهلی که جامه‌ای به نام اسلام بر آن پوشانده شده بود و اسلام در چنبره و سیطرهٔ امویان مسلمان نما گرفتار آمده بود؛ چنان که امام فرمودند: «إنّا لله وإنّا إلَیهِ راجِعونَ وعَلَی الإسلامِ السلامُ إذ قد بُلِیَت الأُمّةُ بِراعٍ مِثلِ یَزید.»[۱]

در این شرایط ظلمانی آنچه باید انجام می‌گرفت «اصلاح» بود. انجام اقدامات اصلاحی در دین پیامبر که در چنگال اعقاب پیشگان گرفتار آمده بود. لذا امام حسین علیه‌السلام در انگیزهٔ قیام خود می‌فرمایند:

«إنّما خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمَّةِ جَدّی و...»[۲] بدینوسیله بود که امّت اسلامی از جهالت و ضلالتی که دامنگیر آن شده بود رهایی می‌یافت. امام علیه‌السلام با نثار جان و خون خویش کرب و بلا را به جان خرید: «... بَذَلَ مُهجَتَهُ فیک لِیَستَنقِذَ عِبادَکَ مِن الجَهالَةِ وحَیرَةِ الضَلالَةِ»[۳] *خون دل خویش را در راه تو (خدا) داد تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی برهاند.*

پس، در منظر شاکران نیز *عاشورا باید اتفاق می‌افتاد*، تاکالبد نیمه جان اسلام را از چنگال خونین اعقاب پیشگان نجات دهد و آن را احیاکند. این احیا باید صورت می‌گرفت، حتی اگر به بهای تکه تکه شدن در زیر نیزه‌ها و شمشیرها باشد.

*زیر شمشیر غمش، رقص کنان باید رفت  کانکه شد کشتهٔ او نیک سرانجام افتاد*[۴]

شاعر عرب چه زیبا شرح حال امام علیه‌السلام را توصیف کرده:

«إن کانَ دینُ محمدٍ لم یَستَقِم إلّا بِقَتلی فَیا سُیوفُ خُذینی»[۵]

*اگر دین محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پایدار نمی‌ماند مگر به کشته شدن حسین علیه‌السلام، پس ای شمشیرها حسین علیه‌السلام را از همه سو دربرگیرید!*

حضرت امام خمینی رحمه‌الله در مورد این احیا، می‌فرمایند:

---

۱ ـ فرهنگ سخنان امام حسین علیه‌السلام، ص ۲۴۱.
۲ ـ سماوی، پیشین، ص ۳۴.
۳ ـ زیارت اربعین.
۴ ـ دیوان حافظ، غزل ۷۱.
۵ ـ عبارت فوق به اشتباه به امام حسین علیه‌السلام منسوب است. گویندهٔ جملهٔ فوق شاعر عرب شیخ محسن ابوالحب می‌باشد. علامه عسکری در معالم المدرستین، ج ۳ با ذکر جملهٔ فوق می‌نویسد و نِعم ما قاله الشاعر...

*«مکتبی که می‌رفت با کجرویهای تفالهٔ جاهلیت... با شعار «لا خبرٌ جاء ولا وحیٌ نزل» محو و نابود شود، ناگهان شخصیت عظیمی... قیام کرد و با فداکاری بی‌نظیر و نهضت الهی خود واقعهٔ بزرگی را به وجود آورد.»*[۱]

حسین علیه‌السلام در سال ٦١ هجری همانگونه که باید، درخشید. او با تنها سلاح خود، یعنی شهادت در روز عاشورا برقی بود در یک ظلمت کامل دورهٔ اعقابی. او ندایی بود در میان تمامی سکوتها و حرکتی بود در میان تمام سکونهای مطلق[۲] و اینچنین شد که حسین علیه‌السلام مایهٔ بقای دین نبوی گردید.

چنانکه علامه امینی در الغدیر می‌فرمایند:

«الإسلامُ محمّدیُّ الحدوثِ و حُسینیُّ البقا»[۳]

و این است رمز و راز فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «حسینٌ مِنّی و أنا مِن حُسَین»[۴]

علامه اقبال چه زیبا از نقش امام حسین در پایداری دین یاد می‌کند:

*بهر حق در خاک و خون غلتیده است — پس بنای لا إله گردیده است*

*نقش إلا الله بر صحرا نوشت — سطر عنوان نجات ما نوشت*

*تارِ ما از زخمه‌اش لرزان هنوز — تازه از تکبیر او ایمان هنوز*[۵]

---

۱ ـ صحیفهٔ نور، ج ۱۲، ص ۱۸۱.
۲ ـ با الهام از حماسه حسینی، ج اوّل، ص ۷۱ ـ ۷۰.
۳ ـ علامه امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۲٦۳.
۴ ـ مسند احمد بن حنبل، ج ۵؛ ص ۱۷۱۱۱.
۵ ـ کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، ص ۷۵.

# حماسه حسینی و ظهور حقیقت آدمی

○ حسین خنیفر*


## چکیده

*عاشورا حقیقت و جوهرهٔانسان‌های مختلفی را بر ملا نمود؛ عده‌ای عاشقانه اوج گرفته، و عده‌ای در سیر قهقرایی به حضیض ذلّت افتادند. آنان که حماسه را رقم زدند چون وصل به معبود بودند و آن شب عظیم را پشت سر گذاشتند، دنیا را منفذ می‌پنداشتند تا چشم انداز وبرای آنان سه افق نمایان شد؛ افق باز، افق دور وافق روشن.*

### حسین معلم انسان‌ها

*در ظهور حقیقت آدمی،الگوی تمام عیار رخ می‌نماید، آنگونه که بعضی از مستشرقان به الهام از آن اظهار می‌دارند: سیطره بر مسلمین با وجود قرآن، کعبه و امام حسین علیه‌السلام محال است و گاندی روش خود در مبارزه با استعمار انگلستان را، برگرفته از قیام امام حسین می‌داند و برخی دیگر، کربلا را دانشگاه بزرگ برای همهٔ اعصار به حساب می‌آورند.*

### تأثیر قیام امام حسین(ع) و ظهور حقایق

*سه بُعد مصونیت، موجودیت و مشروعیت، بیانگر تأثیر قیام اباعبدالله(ع) است. ظهور حقایق درکربلا در جلوه‌های مختلفی بود:*

**حقیقت همراه:** *آنانکه همراه حضرت مانند یک رود جاری شدند و تا شهادت ادامه دادند، هرچند امام از آنان خواست تا راه خود را جدا کنند. حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و خاندان اهل بیت علیهم‌السلام از این دسته‌اند.*

**حقیقت منتظر:** *آن دسته از افراد منتظر در طریق برای اتصال به حقیقت مطلق. افرادی نظیر هلال و..*

**حقیقت تشنه:** *آنانکه آگاهی شفافی نداشته اما قلب شفافی جهت کسب حقایق داشتند. همانند حر و زهیر بن قین.*

**حقیقت منتقم:** *افرادی که از حضور در متن واقعه معذور بودند و بعداً چون آتش‌فشان خاموش فعال شدند. همانند مختار ثقفی.*

**حقیقت عاشق و پیرو:** *آنان که سالها بعد ازلا بلای تاریخ،حقیقت رامی‌شناسندوپیروعاشق‌آن‌می‌شدند.*

**حقیقت کور:** *آن گروهی که نور را کنار گذاشتند و تاریکی را برگزیدند نظیر کوفیان.*


* دانشجوی دکترای مدیریت و برنامه‌ریزی

عاشورا یک امتحان بزرگ بود که در زمان و مکان خود بی‌نظیر بود. حقیقت و جوهرهٔ انسانهای مختلفی را بر ملا نمود. عاشورا به نوعی *«یوم الفصل»* هم بود، چراکه حد فاصلی بین دو دسته از آدمها شد. یک عده فرسنگها به جلو رفتند و از سکوت تا ملکوت اوج گرفتند و عده‌ای نیز سیر قهقرایی طی نموده و در این حماسه عظیم مصداق تعبیر قرآن کریم شدند که می‌فرماید: «اولئکَ کَالأنعامِ بَل هُم اَضَلّ.»[۱]

عاشورا وقتی لب به سخن می‌گشاید و محفل عاشقانهٔ آن تعداد اندک را به تفسیر می‌نشیند، آنها را متصلان به حقیقت توصیف می‌نماید؛ زیرا مقدمهٔ یافتن حقیقت، واقع بینی و حقیقت‌جویی است، تا واقع جو نباشی حقیقتی را در نخواهی یافت. اگر امام آنها را با حقایق آشنا کرد، چون زمینه حقیقت جویی و واقع بینی را در آنها یافت.

***«هرگاه انسانهای واقع بین و حقیقت طلب ـ هر چند اندک باشند ـ به حد نصاب برسند، آن روز می‌شود از حقایق سخن گفت.»***[۲]

در این حماسه عظیم و خصوصاً آن شب بزرگ تاریخ انسانها[۳]، یعنی شب عاشورا عده‌ای در ساحل سپیده، تن شستند و در زیر بزرگترین محراب زمین یعنی آسمان نماز گذاردند و حماسه را اقامه بستند. آنان چون وصل به معبود بودند آن روز بزرگ را رقم زدند، چون آن شب عظیم را پشت سر گذارده بودند آن روز عظیم را آفریدند. روزهای بزرگ، محصول شبهای بزرگ است و آنانکه شب بزرگ نداشته باشند روز بزرگ ندارند؛ چراکه همواره انسانهای بزرگ توشه و توان خویش را از شب می‌گیرند. شب فرصت روز بودن است امام علی علیه‌السلام در توصیف انسانهای بزرگ می‌فرماید:

«رُهبانٌ باللّیل، اُسُدٌ بالنَّهار»[۴] *زاهدان شب و شیران روزند.* کسیکه در سپیده دمان شیر باشد، یقیناً زُهد شب را تجربه کرده است؛ کسی که شبانگاهان شانه‌هایش بلرزد و میان خویش

---

۱ـ «و همانا آنان همچون حیواناتند بلکه از آن پست‌تر» قرآن آیه ۱۷۹، سوره اعراف.

۲ـ آندره ژید، برگردان مقاله از مجلهٔ لاستامپا، کار پژوهش تعزیه، دانشگاه تهران، دانشکده علوم تربیتی ۱۳۷۲.

۳ـ سخن هـ. س. نیبلت، از امام حسین پیشوای انسانها اثر: م. اکبرزاده انتشارات مشعل.

۴ـ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۷۶.

و معبود پل ارتباطی برقرار نماید، اشک در چشمانش بی‌قرار می‌گردد و از آبشار «محجر» و شیار چهره‌اش می‌غلتد و برگونه‌اش پرپر می‌زند، آن زمان است که شخص آسمانی می‌شود و زمین، آسمان می‌شود.

بسیاری از افراد بهشتیان روی زمینند؛ زیرا نه اهل لغوند و نه گناه. قرآن می‌فرماید: از ویژگیهای بهشت این است که «لا یسمعونَ فیها لَغواً و لا تأثیماً»،[1] انسان بهشت‌گونه نیز اهل لغو و گناه نیست و یک بهشت متحرک است. او دیگر قیدها را شکسته است.

حقیقت آدمی در کربلا برای عده‌ای اینگونه بود؛ چرا که در آن دگرگونی معنوی، مسیرهای سلوک را یک شبه طی کردند و از تن و جان و مال و دنیای فانی گذشتند و دنیا را به سان یک منفذ نگریستن نگاه کردند؛ نه چشم انداز.

امام علی علیه‌السلام دربارهٔ این نوع نگاه به دنیا می‌فرماید:

«مَن اَبصَرَ بها بَصَّرَتهُ وَ مَن اَبصَرَ إلَیها أعمَتهُ»؛[2] *آن‌که به دنیا نگریست، دنیا بینایش کرد و آن‌که در آن نگریست، کورش کرد.*

اگر کسی به اقتضای توحید، دل دادن به یک محبوب و یا حل شدن در یک آرمان را طلب کند و آن را وسیلهٔ رسیدن به محبوب اصلی یعنی خدای تعالی قرار دهد، بینا می‌شود و لیکن کسی که شؤون دنیایی و ارزشهای مادی و زودگذر آن را هدف، قلمداد کند و آن را در عرض خدا قرار دهد، کور می‌شود. اتفاقاً این معنا در واقعه عاشورا، بین سپاهیان دو طرف، خود را به خوبی نمایان ساخت. عارفان واقعه و عاشقان دلداده با لمحه‌ای از نگاه دوست بینایی یافتند که دارای سه افق بود: «*افق باز*»، «*افق دور*» و «*افق روشن*» و این سه، افقهای عارفانه است ؛ افق باز، انسان را محو جمال محبوب می‌کند و به قول حلاج در این افق فقط معشوق می‌ماند و بس؛ چرا که «اَلمَحَبَّةُ نارٌ تَحرِقُ ماسوی المحبوب»[3].

---

۱ـ واقعه، ۲۵.

۲ـ نهج‌البلاغه صبحی صالح، خطبه ۸۲ و نگاهی به محرم (عارفانه) سید محمد باقر موسوی، ص ۲۲.

۳ـ «عشق آتشی است که آنچه جز محبوب است را به آتش می‌کشد؛» این سخن منسوب به حلاج است.

«افق دور» انسان فراتر از سطح موجود، ابعاد دورتر و وسیعتر را می‌بیند و جمال محبوب، او را در دنیای دیگر سیر می‌دهد و تا مرحلهٔ غرق در دریاهای خون پیش می‌رود؛ و این یعنی عشق عارفانه و ازلی به آرمان، هدف و خدای تعالی. به قول منصور حلاج به مرحله «رَکعَتان فِی العِشقِ لا یَصِحُّ وضوئُهُما اِلاَّ بالدَّمِ»[1] می‌رسد.

و «افق روشن» نوعی مکاشفه است. نوعی احساس اتصال و ملاقات است و چشم بصیرت یافتن. امام علی علیه‌السلام در خصوص اوصاف پارسایان (متقین) تعبیر بسیار زیبایی از این افق دارد و می‌فرماید: «فَهُم و الجَنَّةُ کَمَن قَد رَآها فَهُم فِیها مُنَعَّمونَ، و هُم و النَّارُ کَمَن قَد رَآها فَهُم فِیها مُعَذَّبون»؛[2] ***بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمتهای آن به سر می‌برند، و جهنم را چنان باور دارند و می‌بینند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.***

## حسین علیه‌السلام معلّم تمام انسانها

وقتی حقیقت آدمی و آرمان اصیل او که خلیفةاللهی است ظهور کند، یک الگوی تمام عیار می‌شود برای دیگری که بخواهد مسیر آرمان سازی را طی کند، نقش «**کتاب باز**» را ایفا می‌کند؛ خواه آن انسان مسلمان باشد یا غیر مسلمان[3]. این اعجاب بزرگ را در قضیه کربلا به خوبی شاهد هستیم، آن هم وقتی که فرعونیان خردسال و نمرودیان نابالغ سپاه کور، اجساد خندان آیینه‌ها را به ظاهر شکستند. قرنها بعد بعضی مستشرقان منصف از آن الهام می‌گیرند. این الهام گرفتن، چیزی جز ظهور حقیقت انسان به عنوان جانشین محبوب نیست و مولا این درس بزرگ را در قالب یک حماسه عظیم به انسانها یاد داد. اگر بگوییم کربلا یک دانشگاه بزرگ است، شاید باز در حق کربلا و حماسه حسین علیه‌السلام اجحاف کرده باشیم؛ بلکه باید بگوییم دانشگاهی بزرگ برای همهٔ اعصار که واقعیت انسان بودن انسان را در جنبه‌های مختلف ظلم

---

۱ـ دو رکعت در عشق است که وضوی آن صحیح نیست مگر اینکه با خون گرفته شود.

۲ـ خطبه ۱۹۳ «خطبة المتقین»، اوصاف پارسایان معروف به خطبه همام، ترجمه نهج البلاغه محمد دشتی صص ۳ ـ ۴۰۲.

۳ـ حسین خنیفر، متن ادبی محرم، اشاره به «...وقایع و حوادث راستین «کتابهای باز هستند» تا واقع بینان با دیدهٔ دل آنها را مشاهده کنند و نه فقط مطالعه کنند.

ستیزی، آزادی‌طلبی و شکستن یوغهای غیر الهی و زمینی آموخت. این حقیقت عظیم انسانی به حدی است که در نگاه مستشرقان بعد از قرآن و مراسم عظیم حج پایه و اساس قدرت مسلمانان محسوب می‌شود. وینستون از مستشرقان غربی می‌نویسد:

*مادامی که مسلمانان قرآنی داشته باشند که تلاوت شود و (فراموش نگردد) و کعبه‌ای که مراسم آن با انسجام و همدلی صورت گیرد و حسینی که یاد شود، هیچ کس قدرت تسلط و سیطره را بر آنان نخواهد داشت.*[۱]

همانگونه که اشاره کردیم ظهور حقیقت آدمی در یک واقعهٔ تاریخی به شکل یک آرمان معرفی می‌شود که دوست و دشمن به آن اذعان دارند و حتی گاهی انسان شاهد سخنانی از غیر مسلمانان می‌شود که او را به حیرت و شعف وا می‌دارد. یکی از ویژگیهای فطری انسان ـ به طور مثال ـ حُرّیت و آزادی است و امام حسین در تبلور این اندیشه آن را به صورت یک درس جاودان برای ما به ارمغان آورد که غربیان را نیز به تحسین واداشته است. به طور مثال بولس سلامه[۲] چنین می‌سراید:

*سیکون الدمُ الزاکی لواءً — لشعوبٍ تُطالب إستقلالاً*
*ینبت المجد فی ضلال ا — بنود یهوی نسیجها سر بالاً*
*سوف تبکی علی الحسین البواکی — و یری کل محجر شلالاً*
*ماتم القاتلین لا للقتلی یسیرون لِلخُلود رجالاً*[۳]

خونی که در کربلا ریخته شد (در واقع بر زمین ریخته نشد بلکه بالا رفت) پرچم است، آن هم برای هر ملتی که در طلب ثبات و استقلال است و مجد و عظمت و بزرگی در پناه بزرگواریها و حقایق ممتاز رشد می‌کند. و چشمها بر حسین خواهد گریست و شیار چهره‌ها مثل آبشاری از اشک خواهد شد؛ اما گریهٔ مأیوسانه برای قاتلان و جنایتکاران آن واقعه است

---

۱ـ «مادام لِلمسلمینَ قرآنٌ یُتلی وَ کَعبةٌ تُقصد وَ حُسینٌ یُذکَر لا یُسَبطر عَلَیهِم احدٌ»؛ الدکتور احمد الوائلی، خطابه عاشورا (از متن نوار عربی استاد وائلی در سوریه).

۲ـ بولس سلامه، شاعر و سخنور مسیحی لبنانی الاصل، از ارادتمندان خاندان نبوت است.

۳ـ اکبرزاده، حسین پیشوای انسانها نشر مشعل، بخش سخنان بزرگان.

نه برای کشته شدگان؛ چراکه شهدای این واقعه مردانی هستند که به سمت جاودانگی و ابدیت حرکت می‌کنند. (که در واقع گریه ما گریه همدلی و همراهی و اشتیاق به هدف آنهاست.)

فردی مثل مهاتما گاندی در منشور انقلابی خویش بعد از اینکه با نظریه معروف «*مبارزه منفی*» استعمار انگلیس را در هندوستان زمین گیر می‌کند و اقتصاد آن گرگ پیر را به مخاطره می‌اندازد، اعلام می‌کند:

«*ای ملت هند! من هیچ گونه الگو و روشی از هیچ کس در دنیا برای شکست استعمار پیر برنگزیدم، مگر از حسین شیعه!*»[1]

لذا وقتی ظهور حقیقت در آستان سپیده دم خدایی تبلور پیدا می‌کند و نور امنیتِ شعاعِ آن از فراز تاریخ می‌گذرد و قرنها را در می‌نوردد و تاریخ را می‌فشرد و هوای اندیشهٔ انسانها را تلالؤ می‌بخشد و حقیقت را بر جهازی از پرچم و قیام و شهادت ترسیم می‌کند، مشاهده می‌کنیم که مرزها شکسته می‌شود. وینستون مستشرق آن را حقیقتی انکارناپذیر جهت منع سلطه بر مسلمانان می‌شمرد و یاد حسین را قرنطینه‌ای بر ضد سلطه گری بر پیروانش به شمار می‌آورد. و بولس سلامهٔ مسیحی قیام و شکوه و عظمت آنرا یک «لوا» و «پرچم» و «رایت» به شمار می‌آورد تا ثابت کند هر ملتی که دنبال استقلال‌طلبی و رهایی است، باید ملاکش عملکرد اباعبدالله باشد.

و بالاخره گاندی غیر مسلمان، قیام خویش را وامدار درس مولا امام حسین علیه‌السلام می‌داند.

این سه بُعد را می‌توان در یک مثلثی ترسیم کرد که اضلاع آن بیانگر تاثیر قیام مولا اباعبدالله است.

**۱ـ بُعد مصونیت:** تعظیم و تکریم واقعهٔ طف و جانبازی اباعبدالله و یاران وفادارش مصونیت سیاسی و فرهنگی و اجتماعی مسلمانان را تضمین کرده و همتای تلاوت قرآن و مراسم حج تفسیر شده است. (وینستون) البته حدیث ثقلین از حضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در این خصوص گویاترین است؛ چراکه تمسک به کتاب خدا (قرآن) و

---

۱ـ احمد ناصری، یادداشتهای طف، بخش شعر عربی، نسخه تایپی ۱۳۷۷.

توسل به عترت پیامبر که امام حسین علیه‌السلام نیز از آن شجرهٔ طیبه است مصونیت مسلمانان را از هر خطر به همراه دارد و شاید یکی از علل ذلیل شدن بعضی ممالک اسلامی در قبال توطئه‌ها و کینه‌ها و فتنه‌ها عدم رویکرد درست به قرآن و دوری از اهلبیت علیهم‌السلام و اکتفا به مراسم صوری حج است.

**۲ـ بُعد موجودیت و احساس حضور:** ملتی که پایگاه واقعی خود را طلب کند و در پی کسب جایگاه شایسته و بایسته خویش باشد، تمسک به آرمان مولا اباعبدالله علیه‌السلام مشعل راه و پرچم مبارزه و اعلام موجودیت اوست. (بولس سلامه)

**۳ـ بُعد مشروعیت:** گاه نیز ایده گرفتن از انگیزهٔ ظلم ستیزی و حق‌طلبی قیام مولا اباعبدالله علیه‌السلام عامل مشروعیت بخشی به قیامها و مبارزات حق طلبانه است؛ چراکه مولا این راه را به ملل تحت سلطه نشان داد، چنانکه آزادی هند از چنگال استعمار انگلستان مرهون قیام امام حسین علیه‌السلام دانسته شد (گاندی).

## ظهور حقایق در کربلا

انسانها به تعبیر روانشناسی به صورت فردی و تک تک[1] یا منحصر به فرد هستند. هرکدام دارای خصائص و ویژگیهای فردی متمایز و گاه مشترک هستند؛ اما عین هم نیستند. امام علی علیه‌السلام در خصوص این ویژگی، دگرگونی روزگار را تمثیل می‌زنند و می‌فرمایند: فی تَقَلُّبِ الأحوالِ عِلمُ جَواهِرِ الرجالِ.[2]

لذا بعضی حقیقتها و جوهره‌ها همراه حقیقت مطلق همساز می‌شوند که به آنها می‌گوییم:

### ۱ـ حقیقت همراه

افرادی که به محض شنیدن ندا، همراه منادی می‌شوند، مانند همراهانی که از مکّه تا بزرگترین قربانگاه تاریخ یعنی تا کربلای حسین همراه امام مثل یک رود زلال جاری شدند نمونه ابدی و ماندگار آن را می‌توان در بسیاری از کتابهای تاریخی و تحلیلی این واقعه

1- (Uniqe).

۲ـ نهج‌البلاغه، کلمات قصار.

مشاهده نمود.

در قوانین نظامی و جنگی، یک فرمانده لشکر به این مساله توجه دارد که اگر تعداد افراد دشمن و وسایل نظامی آنها بیشتر از افراد خودی هست، به افراد خود نگوید تا روحیهٔ آنها ضعیف نگردد. او پیوسته روحیهٔ سربازان خود را تقویت می‌نماید و قدرت دشمن را ضعیف جلوه می‌دهد و دشمن را حقیر و ضعیف می‌شمارد تا روحیهٔ سربازانش تقویت شود و خود را نبازند اما امام اینگونه عمل نکرد، بلکه یاران خود را در شب عاشورا فرا خواند و فرمود: اگر در این سرزمین بمانید و نروید، فردا پیش از غروب آفتاب حتی یک نفر از شما زنده نخواهد ماند؛ حضرت حتی خبر قطعی شهادت آنان را صریحاً اعلام نمود. اما روحیهٔ آنها نه تنها ضعیف نشد و به دل خود ترس راه ندادند، بلکه غرق شعف و شادی گشته و می‌گفتند: عجب! فردا روز پایان فراق و آغاز اوج گرفتن و رسیدن به وصل است.

چنانچه حبیب ابن مظاهر می‌گوید: ای کاش این پردهٔ شب بدرد و تمام شود، زیرا فاصله ما با معبود یک شمشیر است و ای کاش این شمشیر فرود آید و ما را به آن عشق ازلی متصل کند! امام وقتی به حبیب ابن مظاهر فرمودند: فردا کشته خواهی شد و اضافه فرمود:

«اِنَّ اللیلَ هجیرٌ و الوقتُ سکیرٌ و الطریقُ غیرُ خطیرٍ...»[1]، اگر مایل هستی برو، پاسخ می‌دهد که بعد از کشته شدن شما، زنده ماندن ما نه قیمت دارد و نه سود و سپس می‌گوید: یابن رسول الله اگر تو را رها کنیم و برویم باید روز قیامت، پاسخ هر بر هم زدن پلک چشم خود را در محضر خدا و رسول خدا بدهیم.[2] و گویا دیگر عبادت ما عبادت نیست و نماز و روزهٔ ما نماز و روزه نیست و...

از حقایق همراه می‌توان از حضرت زینب، حضرت ام کلثوم، حضرت رباب، امام سجاد علیهم‌السلام، فرزندان زینب، فرزندان ابا عبدالله، حضرت اباالفضل و برادرانش عبدالله عثمان و

---

۱ـ همانا شب برای هجرت و رفتن مناسب است و ساعات آرامی است و راه بی‌خطر است...، کتاب ده مقتل حسینی.

۲ـ رجال کشی، ص ۷۴، به نقل از مشعل هدایت آقای حسینی قمی، ص ۴۳.

جعفر و... نام برد که سخنان هر کدام از آنها تا ابدیت تاریخ و ظهور قائم آل محمّد(عج) حقیقتی است برگونه اساطیر و مشعلی است مستدام تا فراختای تحلیل‌ها.

**۲ـ حقیقت منتظر**

حقیقت دیگری که در کربلا خود را نشان داد، حقیقت منتظر و مترصد بود. افرادی که در اطراف و اکناف منتظر امام بودند؛ نه بیعت شکنانی که عهد و پیمان خود را در اندک زمانی زیر پا می‌گذارند. حقایق منتظر در مسیرهای مختلف از مکه، ذات عرق، حاجز، خزیمیه، زرود، ثعلبیه، بطق عقبه، شراف، ذو جسم، بیضه، عذیب الهجانات، قصر بنی مقاتل، کوفه و... به امام پیوستند و به کربلا آمدند.

اینان آغاز راه را می‌شناختند و همراه را ارج می‌نهادند و در پی اتصال بودند. نمونهٔ آنها نافع بن هلال است. وی از اشراف کوفه، قاری قرآن و راوی حدیث بود، سرداری بزرگ که در رکاب حضرت امام علی‌علیه‌السلام در جنگهای صفین، جمل و نهروان جانبازیها نشان داده بود. امام‌علیه‌السلام شب عاشورا از خیمه بیرون آمدند تا صحرا و تپه‌های اطراف را بررسی کنند، نافع بن هلال هم از خیمه بیرون آمده بود و حضرت را همراهی می‌کرد. سیدالشهداءعلیه‌السلام از او سؤال کردند: چرا همراه من می‌آیی؟ پاسخ داد: یابن رسول الله دیدم شما بطرف سپاه دشمن می‌روید، بر جان شما بیمناک شدم، لذا آمدم. امام فرمودند: اطراف این صحرا را بررسی می‌کردم تا ببینم فردا دشمن از کجا حمله خواهد کرد.

نافع می‌گوید: پرسیدم چرا خم شدید و روی زمین جستجو می‌کردید؟

امام فرمودند: ای نافع! خارهایی راکه دور خیمه‌هاست جمع می‌کردم تاکودکانم که فردا بی من و شما بین خیمه‌های سوخته و لهیب آتش و شلاق این طرف و آن طرف می‌دوند ـ در حالی که خارهای غم و اندوه در دلشان ریشه دوانده، ـ پاهایشان اندکی از خارهای این بیابان مصون بماند.

نافع می‌گوید بسیار متأثر شدم و با سید الشهداء برگشتیم در حالی که دست چپ من در دست حضرت بود، فرمود: این وعده‌ای است که خلافی در آن نیست. سپس فرمود: در

تاریکی شب از این مسیر (راهی که میان دو کوه بود) برو و خودت را نجات بده!

نافع اضافه می‌کند: خود را بر قدمهای حضرت افکندم و عرض کردم: یابن رسول الله مادرم در عزایم بگرید اگر چنین کنم و تو را رها نمایم، پروردگار جهان بر من منت نهاده که در جوار شما به شهادت برسم.[۱]

حقیقت دیگری که در حماسهٔ سراسر عارفانه کربلا خود را نشان داد حقیقت تشنه بود.

### ۳ـ حقیقت تشنه

بعضی از افراد حقایقی تشنه‌اند ولیکن در آغاز دارای هدف روشنی نیستند، باید آگاه شوند و سپس سیراب گردند تا به یقین برسند. گاه یک پیام، یک حرکت و یا یک تذکر[۲] در شرایطی مناسب آنها را با هدف و آرمان، همسو و همساز می‌گرداند. تجلی این ویژگی در کربلا در خصوص افرادی چون حُر و زهیر بن القین روی داد. به زعم تاریخ زهیر حتی با منازل مسیر حرکت حضرت امام حسین، از مکه تا کربلا، فاصله‌ای از جهت طی طریق و اطراق نداشت؛ اما در آغاز از امام فاصله می‌گرفت و از دیدار با حضرتش ابا می‌نمود و می‌گفت: إنَّنی عَلیٰ دینِ عُثمانَ و هُوَ عَلیٰ دینِ أبیه[۳].

آنگاه که مقدمات اتصال او با امام توسط همسرش دِلهم دخت عَمرو فراهم شد و امام به سوی ایشان آمد و دقایقی با ایشان صحبت کرد، تحولی عجیب و شگرف در روحیهٔ او روی داد. مانند دریایی به تلاطم افتاد و از فداکارترین یاران حقیقت طلب در واقعهٔ بزرگ تاریخ یعنی عاشورا شد.

### ۴ـ حقیقت منتقم

این نوع حقیقت شامل افرادی است که بنا به عللی از حضور در متن واقعه معذور بودند، اما بعد از رویداد عاشورا به عنوان یک نیروی معارض یا قدرت پنهان[۴] ظاهر شدند. بسیاری از

---

۱ـ مقاتل الحسینیه، شیخ احمد ناصری، و کتاب الشبیه خطی ناصری، نگارش ۱۳۴۵.

۲ـ به تعبیر زبان شیرین پارسی: در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

۳ـ من بر کیش عثمانم و او بر آیین پدرش است و قرابتی نداریم. به نقل از معالی السبطین.

4- the Hidden power.

این افراد در زمان واقعه یا بحبوحهٔ انقلاب و اتفاقات امکان حضور نداشتند، اما اشتیاق حضور را در دل داشتند و بعد از واقعه مثل آتشفشانی که خاموش بوده فعال شدند. نمونهٔ آن، قیامهای بعد از سال ۶۱ هجری، مثل قیام مختار ثقفی، قیام زید بن علی (قیام زیدیه) و شهدای فخّ و امثال آن است.

**۵ـ حقیقت پیرو، عاشق و مرید**

این نوع حقیقت یا واقعیت نهادینهٔ انسانی، شامل افرادی است که سالها بعد از یک جریان یا واقعهٔ تاریخی زاده می‌شوند؛ امّا از لابلای نقلها و تاریخ، حقیقت را می‌شناسند و به آن ارادت می‌ورزند. آنان این عشق را درونی کرده و همواره با شجاعت از آن یاد می‌کنند و به صورت پیرو و عاشق باقی می‌مانند.

عشق آتشین به آن حقیقت دیرین همهٔ وجوه زندگی، حتی اخلاق و رفتار آنها را همجنس و همسو با آن حقیقت می‌کند به طوریکه آنان تشبه و تمثل به آن را جستجو می‌کنند؛ مانند بسیاری از مریدان اباعبدالله علیه‌السلام در زمان ائمهٔ علیهم‌السلام بعد و یا شیعیان معاصر و مخلص امام حسین علیه‌السلام که هم در پیروی شاخص هستند وهم در عشق، پایدار و هم مرید جاودانی راه مولا به شمار می‌روند.

**۶ـ حقیقت کور**

این حقیقت شامل آن دسته از افرادی است که چراغ را می‌بینند، اما تاریکی را بر می‌گزینند، راه را می‌بینند ولی بیراهه را می‌پیمایند و جالب اینکه این حقیقت وتبلور آن در هیئت انسانی، هم در زمان واقعه، هم در اوج رویداد و هم پس از آن و حتی قرنها بعد از آن همواره کور و سطحی و نارسا باقی می‌ماند. اغلب مردم کوفه و شام در سال ۶۱ هجری این گونه بودند.

کوفه شهری است که در سال ۱۷ هجری، توسط سعد بن ابی وقاص در جریان تصرف ایران ساخته شد، لذا نوعی شهر جنگی است. در جریان جنگ جمل به وسیله امام علی علیه‌السلام به

عنوان پایتخت برگزیده شد و اکثریت مردم آن را یمانیان تشکیل می‌دادند![1]

نکته‌ای که در خصوص کوفیان قابل ذکر است آنکه؛ آنان دارای فرهنگ ثابت و ارادهٔ پایدار نبودند و از جهت عهدشکنی و بیوفایی شهره بودند. مردم این شهر در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشته‌اند، گاهی موضع آنها در دفاع از اهل بیت بوده و با شجاعت بی‌نظیری، جانب علوی را تقویت کرده‌اند، چنانچه پایداری آنها باعث شکست ناکثین در جنگ جمل گردید و لیکن در جنگ صفین و یا در کنار امام حسن علیه السلام با معاویه کوتاه آمدند و در قضیه کربلا کاملاً عهد شکنانه عمل کردند. و جالب اینکه حضور آنان درکنار حقیقت منتقم مثل مختار نیز موضع دیگری از آنها را به نمایش می‌گذارد.[2]

حقیقت کور گاهی به هدف می‌زند و گاهی نیز پا بر فک خود می‌گذارد و با انگشت خویش دیدگان خود را از حدقه خارج می‌کند. در واقعهٔ کربلا تابلویی بسیار شیوا و گویا از حقیقت کور معاصران سال ۶۱ هجری به نمایش گذاشته شد.

---

۱ـ دکتر شهیدی در کتاب «تاریخ تحلیلی امام حسین علیه السلام» مبنای تحلیلشان را بر دسته بندیهای قبیله‌ای شبه جزیره عربستان گذاشته‌اند. جنوبیان را قحطانیان یا یمانیان و ساکنان غرب و شمال غربی را عدنانیان دانسته‌اند. این دسته بندیها در سالهای بعد به جای عنوان «مضری و یمانی» تحت عنوان «قیسی و یمانی» ادامه یافت. قیسیان از بنی عدنان و یمانیان از بنی قحطانند. یمانیان عمدتاً درکنار حضرت علی علیه السلام ایستادند و مضریان در کنار معاویه.

۲ـ محمد منصورنژاد، حجت الله محمد شاهی، ردپای عقل درکربلا، نشر راستی نو صص ۵۶ ـ ۵۵.

# اُحُد، صفّین، عاشورا

○ حجت‌الاسلام و المسلمین احمد صادقی اردستانی*


## چکیده

سه واقعه احد، صفّین و عاشورا، مشترکات و تفاوتهایی دارند، در این مقاله، ماهیّت این وقایع، تفاوت‌ها و اشتراکها به همراه نتایج بیان می‌شوند.

### احد

کفار این جنگ را با سه هزار نفر به انگیزه انتقام بدر شکل دادند. پیامبر با مشورت اصحاب و ترجیح نظر جوانان در نمازجمعه ضمن تقویت روحیه، آنان را به آمادگی فراخواند. سپاه ۷۰۰ نفره مسلمین در احد مقابل دشمن ایستاد و در نهایت و به نقل مورخان ۶۵ تا ۸۱ شهید در سپاه اسلام و ۱۱ تا ۱۵ کشته در سپاه دشمن به جا گذاشت.

### صفین

علی علیه‌السلام در سال ۳۶ به حکومت رسید. کارگزاران نالایق، بیت‌المال غارت شده و فراموشی سنت پیامبر، موانع راه او بودند. معاویه نیز از سال ۱۸ هجری امارت شام را داشت. او با تحریک عواطف و خریدِ دین مردم، نه تنها تسلیم نشد که به شورش پرداخت. امام علیه‌السلام جنگ با معاویه را تنها راه نجات دانست و از کوفه حرکت کرد. در مسیر، از کربلا گذشت و در صفین فرود آمد. اقدام معاویه که آب را از سپاه حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله منع کرده بود با حملهٔ امام علیه‌السلام بی‌اثر شد و امام علیه‌السلام آب را بر آنان نبست. نصایح امام علیه‌السلام در معاویه اثر نکرد و حضرت در سن ۶۰ سالگی دومین جنگ حکومتش را فرماندهی کرد مدتی جنگ ادامه داشت ولی پس از لیلةالهریر با خدعه عمر و عاص که ۵۰۰ قرآن برسر نیزه رفت ، ۲۰ هزار نفر از سپاه علی علیه‌السلام در مقابل حضرت ایستادند در حالی که طلیعه پیروزی آشکار شده بود.

### عاشورا

در سال ۶۰، حسین بن علی علیه‌السلام با خانواده‌اش از مدینه به مکه و از آن‌جا به کربلا وارد شد، با ۱۴۵ نفر مقابل ۲۵ هزار نیروی ابن زیاد قرار گرفت. عاشورا با احد ۵۸ سال و با صفین ۲۴ سال فاصله داشت.

### مقایسه

خصیصه احد، مقابله کفار با مسلمین و در صفین رودررویی رقیبان و مخالفان با سپاه اسلام و در عاشورا مزدوری و فریب خوردگی مردم کوفه باعث شد که در مقابل امام حسین علیه‌السلام جبهه‌گیری کنند. در این سه واقعه سه معصوم دریک طرف حضور داشتند و هر سه در معرکه به نماز ایستادند و روش دشمن در هر سه نبرد، شایعه سازی بود. در احد روحیه شهادت‌طلبی سپاه اسلام مثال زدنی بود در صفین تضعیف شد و در عاشورا وضعیت دردناکی پیدا کرده بود.


* محقق و نویسنده

جنگهای احد، صفّین و عاشورا از وقایع مهم و معروف صدر اسلام اند که در فاصلهٔ بین سالهای سوم تا شصت‌ویکم هجری واقع شده‌اند. این سه واقعه دارای اصول مشترک و نقاط افتراقی هستند و از لحاظ ماهیت، چالشها، بازتابها و پی آمدها، در خور تجزیه، تحلیل و مطالعه جدی می‌باشند.

در این مقال به طور خلاصه ماهیت هر یک از این سه جنگ را مورد بررسی قرار داده و سپس موارد اتفاق و افتراق و سرانجام، نتیجه گیری و پیامهای آنها را مطرح می‌کنیم:

## الف: مروری بر جنگ «احد»

۱ـ پس از واقعهٔ جنگ «بدر» کافران قریش با جمع آوری قبایل مختلف و سودی که از کاروان تجارت «شام» به دست آورده بودند، تصمیم گرفتند انتقام کشته‌های خود را از مسلمانان مدینه بگیرند.[۱]

۲ـ سپاه سه هزار نفریی که فرماندهی آن را «ابوسفیان بن حرب» عهده دار بود، به سوی مدینه حرکت کرد.[۲]

۳ـ خبر تصمیم قریش را «عباس بن عبدالمطلب» طیّ نامه‌ای محرمانه به وسیلهٔ مردی از «بنی غفّار» به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رسانده بود.[۳]

۴ـ خبر هجوم دشمن به اشکال مختلف در شهر مدینه شایع شد.

۵ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد نحوهٔ برخورد دفاعی با دشمن، خطاب به افسران و فرماندهان و همهٔ یاران فرمود: أشیروا علیّ؛[۴] *رایزنی کنید و نظر خویش را بیان دارید.*

۶ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله مایل به ماندن در شهر و دفاعِ قلعه‌ای بود، اما جوانانی که در «بدر» شرکت نکرده بودند و افرادی مثل: حمزة بن عبدالمطلب، سعد بن عبادة، نعمان بن مالک، ابوسعد بن خیثمه و انس بن قتاده که طعم شیرین پیروزی «بدر» را چشیده بودند و بعضی هم که

---

۱ ـ عبدالملک بن هشام، السیرة النبویهٔ، ج۳، ص ۶۴.

۲ ـ ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج۱۴، ص ۲۱۷.

۳ ـ واقدی مغازی، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۵۰، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، صص ۲۱۷ و ۲۲۰.

۴ ـ واقدی مغازی، ج ۱، ص ۱۵۲، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۲۱، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۱۲۶.

آرزوی شهادت در راه خدا را داشتند، به خروج از مدینه و پیکار با دشمن در میدان نبرد اصرار می‌کردند.[۱]

۷ـ پیامبر صلی الله علیه و آله نماز جمعه را با مردم خواند، آنان را به مقاومت و استواری دعوت کرد و به آنان اعلام داشت: اگر صبر و مقاومت پیشه سازید پیروز خواهید شد. آنگاه نماز عصر را خواند و دستور داد همه برای مقابله با دشمن آماده شوند. سپس به خانه رفت، زرهی روی لباس پوشید، وسط آن را با حمایل چَرمی شمشیر خود بست، عمامه‌ای بر سر پیچید و شمشیر به دست از خانه بیرون آمد.

۸ـ با سپاه هزار نفری خویش راه احد را پیش گرفت.

۹ـ سپاه سه هزار نفری قریش، که صبح پنجشنبه (ده روز پس از بیرون آمدن از مکه) به «ذوالحلیفه» وارد شده بودند، شب جمعه به دامنهٔ احد رسیدند و صبح جمعه در حالی که مدینه را پشت سر و «احد» را پیش روی قرار داده بودند، در مقابل سپاه اسلام صف آرایی کردند.[۲]

۱۰ـ در شصت آیه از سورهٔ آل عمران، مسایل «جنگ احد» را بیان داشته است.

تعداد شهیدان احد را ابن اسحاق ۶۵ نفر، ابن هشام ۷۰ نفر[۳]، ابن قتیبهٔ دینوری ۷۴ نفر (۴ نفر از مهاجران و ۷۰ نفر از انصار)[۴] و واقدی به نقل از سعید بن مسیّب و ابوسعید خُدری ۷۴ نفر، نقل کرده‌اند.[۵] ابن ابی الحدید پس از ذکر این اقوال چنین نتیجه می‌گیرد که شهدای جنگ احد هشتاد و یک نفر بوده‌اند.[۶]

اضافه بر ۱۱ نفری که از سپاه قریش در حملهٔ اول سپاه اسلام کشته شدند؛ واقدی از ۱۴ نفر کشته شدگان دیگر قریش و قاتلین آنان نیز نام می‌برد.[۷] بنابر این جمعاً از سران و پرچمداران قریش در جنگ احد ۲۵ نفر کشته شده‌اند.

---

۱ ـ السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۷، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۵ ـ ۱۲۴.
۲ ـ واقدی مغازی، ص ۱۵۰.
۳ ـ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۲۱.
۴ ـ المعارف، ص ۷۰.
۵ ـ واقدی مغازی، ج ۱، ص ۲۱۶.
۶ ـ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۵۲، تاریخ پیامبر، ص ۳۲۱.
۷ ـ واقدی مغازی، ج ۱، ص ۲۲۳ ـ ۲۲۱.

۱۱ـ مسلمانان بعد از ظهر جمعه ششم یا چهاردهم شوال سال سوم هجرت برای مقابله با دشمن از مدینه حرکت کردند و جنگ از صبح شنبه هفتم یا پانزدهم تا ظهر ادامه یافت و مسلمانان همراه با مجروحان به مدینه بازگشتند...[۱] و مجدداً مسلمانان روز یکشنبه هشتم شوال برای جنگ با ابوسفیان و قریشیان که تصمیم به بازگشت به مدینه و کشتن بقیهٔ مسلمانان گرفته بودند، حرکت کرده و آنان را فراری دادند.[۲] (جنگ حمراء الاسد)

## ب: جنگ «صفّین»

«جنگ صفّین» از معروفترین، پرماجراترین و دردناکترین جنگهای دوران خلافت امام علی علیه‌السلام است. این جنگ در سرزمین «صفّین» که منطقه‌ای نزدیک «رُقّه» در ساحل غربی نهر فرات (در کشور عراق، و نزدیک سوریه) قرار دارد، واقع شد.

جنگ صفین میان سپاه امام علی علیه‌السلام که مسعودی تعداد آن را ۹۰ هزار نفر ذکر کرده است[۳] و سپاه معاویة بن ابی سفیان که از ۸۵ هزار نفر تشکیل شده بود،[۴] به وقوع پیوست.

آمار کشته شدگان در این جنگ بسیار دردناک است. عمر ابونصر تعداد آنان را حدود ۹۰ هزار نفر دانسته و اضافه می‌کند: باید گفت هیچ گاه، از دورهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا آن وقت، چنین جنگ هولناکی رخ نداده و تعداد کشتگان در تمام جنگهای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و قبل از آن در عرب، به این تعداد نرسیده بود.[۵]

از لحاظ تعداد نفرات شرکت کننده در این جنگ هم وضع بسیار فوق العاده است. عمر ابونصر می‌نویسد: تعداد زیاد مسلمانان در غزوهٔ «حُنین» که چشمها را خیره کرده بود، بیش از ۱۰ هزار نفر نبوده است؛ روزی که برای کشورگشایی و دعوت به اسلام، به سوی رومیان شتافتند ۲۰ هزار نفر بودند؛ در جنگ «یَرموک» سپاهیان ۴۶ هزار نفر بودند؛ در جنگ قادسیه و نهاوند نیز ۳۰ هزار نفر بیشتر نبودند. ولی در صفّین سپاه امام علیه‌السلام کمتر از ۷۰ هزار نبوده و

---

۱ ـ السیرة النبویه، ج۳، ث ۱۳۵، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۱۸.
۲ ـ ابْن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۵۵، حیاة محمد، ص ۲۶۸، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۹۹.
۳ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۵.
۴ ـ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۷۵.
۵ ـ زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۱۶۹ و ۱۳۰.

تعداد لشکریان معاویه هم از ۹۰ هزار نفر می‌گذشته است.[۱]

اما چرا چنین فاجعهٔ دردناکی در تاریخ اسلام رخ داد؟ زمینه‌های پدید آمدن آن چه بود؟ نحوهٔ شروع آن چگونه بود؟ چه مراحلی را پیمود؟ و چه وقایعی درآن پیش آمد؟ اهمّ این مسائل را به طور خلاصه مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

## بررسی زمینه‌های واقعهٔ «صفّین»

سال ۳۶ هجرت است و از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۵ سال می‌گذرد، در این مدّت طولانی که جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله از صحنه به دور بوده، عقاید و حال و هوای روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله تغییر یافته بود که بارزترین مصداق آن، خانه نشینی امام علی علیه السلام و صحنه گردانی دنیاپرستان و فرصت‌طلبان است.

امام علی علیه السلام جمعه ۲۵ ذیحجّهٔ سال ۳۵ هجرت یک هفته پس از قتل عثمان بن عفان (جمعه ۱۸ ذیحجّهٔ همان سال) عهده‌دار خلافت شد.[۲] و هفت ماه پس از کشته شدن عثمان ـ در حالی که چهار ماه در مدینه به سربرد و سه ماه آن مشغول جنگ «جمل» بود ـ در سال ۳۶ هجری وارد کوفه گردید.[۳]

بزرگترین مانعی که بر سر راه امام علیه السلام قرار داشت به کارگماردن و سلطه بخشیدن افراد نااهل و نالایق، بر ولایت وحکمرانی بلاد اسلامی توسط خلفاء قبل بود که از طرفی جامعه را از حقایق اعتقادی و عملی اسلام دور ساخته بود و از طرف دیگر فجایع فراوان اجتماعی را در همهٔ زوایای جامعه رسوخ داده بود.

غارت بیت المال یک فاجعهٔ دردناک اقتصادی و اجتماعی، بخصوص در زمان خلافت عثمان‌است؛ وقتی زید بن ثابت، یکی از والیان و یاران عثمان می‌میرد، به اعتراف مسعودی، «حِینَ ماتَ، خَلَفَ مِنَ الذَّهَبِ و الفِضَّةِ ما کان یکسرُ بالفُؤوس...»[۴] *آن قدر طلا و نقره از خود به*

---

۱ ـ همان.

۲ ـ تاریخ الامم و الملوک، جزء ۵، ص ۱۵۷، ناسخ حضرت علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸؛ زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۱۶۸.

۳ ـ عمر ابوالنصر، زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۹۶.

۴ ـ مروج الذهب، ج ۲ ،ص ۳۳۳.

*ارث می‌گذارد که وارثان او آنها را با تَبر می‌شکنند و تقسیم می‌کنند!* در حالی که مسلمانان در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله روی حفظ بیت‌المال آن قدر حساسیت داشتند که وقتی پس از جنگ «حُنین» اعلام شد هر کس چیزی از غنایم بیت المال به خانه برده برگرداند؛ عقیل بن ابی طالب، سوزنی را که به خانه برده بود، از همسر خویش فاطمه دختر ولید بن عتبه باز پس می‌گیرد و به بیت‌المال بر می‌گرداند.[۱]

امام علی علیه السلام برای تشکیل حکومت عدل خویش نخست می‌باید چنین حاکمان و فرمانروایانی را بردارد و افراد صالح را جایگزین سازد.

معاویة بن ابی‌سفیان که از سال ۱۸ هجری از سوی عمر بن خطاب در سال پنجم خلافت او[۲] به امارت «شام» منصوب شده بود[۳] و تا پایان خلافت و درگذشت عثمان هم این منصب را داشت،[۴] در فتوحات خویش سرزمینهای فلسطین و اردن و حِمّص را نیز به امارت خود در شام افزوده بود.[۵] معاویه، که بغض و عناد ذاتی با علی علیه السلام داشت، با امارت ۲۲ سالهٔ خود قدرتی فراهم ساخته بود که توانست با آن حضرت بنای عصیان و مخالفت گذاشته و در مرحلهٔ نخست سر از اطاعت برتابد. او نه تنها در برابر امامِ بر حق سر تسلیم فرود نیاورد، بلکه بنای عصیان و شورش در بلاد اسلامی گذاشت تا با مسأله سازی و ایجاد ناامنی به تضعیف پایگاه امامت و ایجاد اختلاف در مرکز حکومت «کوفه» اقدام کرده باشد. و در این راستا از دو حربه بهره جست:

**۱ ـ تحریک عواطف**

به قول «جرج جرداق»، معاویه از یاری عثمان خودداری نکرد جز برای اینکه خود پس از او خلیفه گردد؛[۶] او پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام سخت اظهار ناراحتی

---

۱ ـ زنان دانشمند و راوی حدیث، ص ۲۱۶، اسدالغابة، ج ۵، ص ۵۲۵.
۲ ـ عمر در جمادی‌الثانی سال ۱۳ هجری عهده‌دار خلافت شد. تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۱.
۳ ـ ناسخ خلفا، ج ۲، ص ۲۸۳.
۴ ـ مرگ عثمان، سال ۳۵ هجری، تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۶.
۵ ـ عمر ابوالنصر، زندگانی علی بن ابی طالب، ص ۱۰۲.
۶ ـ الامام علی علیه السلام... ج ۴، ص ۹۱۴، فضائل الامام علی علیه السلام، ص ۱۴۲.

کرد و پیراهن خون آلود او را در حالی که انگشت بریدهٔ «نائله» همسر عثمان بر آن نصب شده بود به مدت یک سال بر منبر مسجد شام آویزان کرد[۱] تا عواطف را تحریک کند و از این راه به جمع آوری لشکر بپردازد، و به اتهام قتل عثمان، به مقابله با علی علیه السلام برخیزد!

**۲ـ دین خریدن**

استفاده از «زَر» و بذل و بخشش مال و ثروت برای خریدن افرادی که معاویه می توانست از آنان به نوعی استفادهٔ ابزاری کند، دیگر نیرنگ فریبکارانه و مؤثر او بود.

دین خریدن معاویه داستانهای فراوانی دارد، از باب نمونه، «عمر ابونصر» از «طبری» روایت می‌کند: ابومنازل که یکی از رؤسای قبایل آن نواحی و از طرفداران عثمان بود، با گروهی نزد معاویه رفتند، معاویه به او هفتاد هزار درهم داد و به همراهان دیگر که موقعیت آنان را نمی‌شناخت صد هزار درهم بخشید! ابومنازل گفت: مرا میان قبیلهٔ «تیم» رسوا کردی، آیا حسب من صحیح نیست؟ یا پیرمرد و بزرگ قوم خود نیستم و در خاندان خویش فرمانروایی ندارم؟!

معاویه گفت: آنچه گفتی صحیح است، اما باید بدانی من با این پول دینشان را خریداری کردم.

ابومنازل گفت: دین مرا هم خریداری کن! آنگاه معاویه دستور داد، آنچه را به همه داده بودند، به ابومنازل هم پرداخت کنند.[۲]

**حرکت از کوفه**

امام علی علیه السلام با توجه به وضع اعتقادی و روانی یاران کوفی خویش و نیز تلاشهای فریبکارانهٔ معاویه و یاران شامی وی در محو اساس اسلام، می‌فرماید: «وَ لَقَد ضَرَبتُ اَنفَ هذا الأمرِ وَ عَینَهُ وَ قَلَّبتُ ظَهرَهُ وَ بَطنَهُ فَلَم أرَ فِیهِ إلاّ القِتالَ او الکُفرَ بِما جاءَ محمّد صلّی اللهُ عَلَیهِ، إنَّهُ قَد کانَ علی الأمَّةِ والٍ أحدَثَ أحداثاً، و اوجَدَ النّاسَ مَقالاً فقالوا، ثُمَّ نَقَمُوا فَغَیَّرُوا»[۳] *من همهٔ اطراف و جوانب کار را بررسی کرده و ظاهر و باطن آن را سنجیده‌ام و جز جنگ با معاویه، یا*

۱ـ تاریخ الامم و الملوک، جزء ۵، ص ۱۶۳ و ۲۳۵، زندگانی علی ابن ابی طالب، ص ۱۰۴ و ص ۱۴۴ و ص ۱۲۸.

۲ـ زندگانی علی ابن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۱۵.

۳ـ شرح ابن ابی الحدید، ج۲، ص ۳۲۲ـ۳۲۲، خ ۴۳.

*روی گردانی از آنچه محمد صلی الله علیه و آله آن را آورده راهی نیافتم، زیرا کسی (عثمان) براین امت حکومت می‌کرد و بدعتهایی را پدید آورد که موجب گفت‌وگو و سر و صدای مردم شد و این سر و صداها تا آن‌جا کشید که از او بیزار شدند و او را تغییر دادند.*

امام علیه السلام باتهیه مقدمات سفر، کوفه را ترک نمود و در «نُخیلة» که نزدیک کوفه بر سر راه شام قرار داشت، برای سپاه خویش خطبه‌ای ایراد کرد و در قسمتی از آن فرمود: «فَقَد بَعثتُ مُقَدِّمَتی وأمَرتُهُم بِلُزوم هذا المِلطاط حتیٰ یَأتیَهُم أمری»[1]؛ *من طلایه‌دار لشکرم را اعزام داشتم و دستور ماندن کنار آب (فرات) را به آنها دادم تا فرمان من به آنها برسد و خود صلاح دیدم که از شط فرات عبور کنم و نزد گروهی از یاران شما که در آنجا به سر می‌برند برسم و آنان را به جنگ علیه دشمن بیاورم.*

امام علی علیه السلام پس از ایراد این خطبه در بیست و پنجم شوّال سال ۳۶ هجری با سپاه خویش راه «صفّین» را پیش گرفت.[2]

**در مسیر صفّین**

منزلها و اماکن عمده‌ای که در مسیر سپاه امام علی علیه السلام تا صفّین قرار داشت عبارتند از:

۱ـ دَیر ابوموسی، در دو فرسنگی کوفه[3].

۲ـ کربلا، که «هَرثمة بن سلیم» می‌گوید: چون به کربلا رسیدیم، علی علیه السلام برای ما نماز خواند و پس از سلام نماز مشتی از خاک آن سرزمین را برداشت وبویید وگفت: خوشا به حال تو ای خاک پاک!گروهی از تو به محشر درمی آیند که بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند.[4]

سعید بن حَکیم عَبَسی از پدر خویش روایت کرده: علی علیه السلام در سرزمین کربلا فرمود: «ههنا مَوضعُ رِحالهم و مُناخُ رِکابهم، و أوماَ بیده الی موضعٍ آخَر، فقال: ههنا مِهراقُ دِمائِهِم»[5] *اینجا محلّ فرود آمدن و پیاده شدن آنهاست، و با دست خود به جای دیگری اشاره کرد و*

---

۱ ـ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۰، خ ۴۸.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۶.

۳ ـ پیکار صفّین، ص ۱۸۷ و ۱۹۵.

۴ ـ همان.

۵ ـ پیکار صفّین، ص ۱۹۷، ناسخ حضرت علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷.

*فرمود: این محلّ ریختن خون آنان است!*

لشکریان علی علیه‌السلام وقتی به سرزمین «صفّین» وارد شدند؛ معاویه و سپاه ۸۵ هزار نفری او در تمام طول نهر «فرات» که برای آب برداشتن از سایر جاها آسانتر بود اردو زده بودند و چهار هزار نفر به فرماندهی «ابوأعوَر أسلَمی» بر سایر نقاط گماشته شده بود، به گونه‌ای که علی علیه‌السلام و سپاه تشنهٔ او نتوانند از آب استفاده کنند!

این اولین اقدام معاویه در جنگ بود، عمرو بن عاص او را نصیحت کرد که سپاه علی علیه‌السلام سپاهی نیست که با تشنگی از پا درآید و بستن آب به روی مسلمانان تشنه هرگز صلاح نیست؛ اما معاویه گفت: «لا والله، او یَموتوا عَطشاً کما ماتَ عُثمان»[1] نه به *خدا سوگند، هرگز به آنان اجازهٔ استفاده از آب را نمی‌دهم تا همچون عثمان تشنه بمیرند.*

علی علیه‌السلام در خطابه‌ای فرمود: «قد إستَطعَموکم القِتالَ، فأقِرّوا علی مَذَلَّةٍ، و تأخیرِ مَحَلَّةٍ، او روّوُا السیوفَ من الدِّماء تَروُوا من الماءِ، فالموتُ فی حیاتِکم مَقهورینَ و الحیاةُ فی موتِکم قاهرینَ...»[2] *دشمن با شما طمع جنگ و قتال دارد، بنابراین یا تن به خواری و ذلّت دهید و شرافت و شجاعت خویش را پشت سر نهید، یا شمشیرهای خویش را از خون دشمنان سیراب سازید تا بتوانید از آب فرات سیراب شوید، زیرا مرگ، در زندگی شماست اگر شکست بخورید و زندگی، در مرگ شماست اگر بر دشمن پیروز شوید.*

وقتی این فرمان صادر شد، اشعث بن قیس به هیجان آمد و با فرماندهی ۱۲ هزار نفر از افراد قبیلهٔ «کَنده» و «قَحطان» با شمشیرهای آخته به جان سپاه دشمن تاختند و آنان را تار و مار کردند و فرات را آزاد ساختند.[3]

با آزاد شدن فرات، در میان سپاه معاویه همهمه شد که علی علیه‌السلام هم مقابله به مثل می‌کند، چنانکه بعضی از یاران آن حضرت هم این پیشنهاد را دادند، امّا «عمرو عاص» گفت: من هرگز

---

۱ ـ مروج الذهب، ج۲، ۲، ۳۷۵.
۲ ـ صبحی صالح، نهج‌البلاغه، ص ۸۸، خ ۵۱، ناسخ حضرت علی علیه‌السلام، ج۲، ص ۸۰.
۳ ـ زندگانی علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۴.

گمان نمی‌کنم علی‌علیه‌السلام مثل ما رفتار کند و ما را از آب منع نماید.[۱] علی‌علیه‌السلام کسی را نزد معاویه فرستاد که ما مثل تو رفتار نمی‌کنیم، شما هم بیایید مثل ما از آب استفاده کنید.[۲]

جرج جرداق می‌نویسد: راستی اگر در لشکر معاویه شعله‌ای از اخلاق و فضیلت وجود داشت، با این حادثه درک می‌کردند که تفاوت ذاتی علی‌علیه‌السلام و معاویه چقدر است و می‌فهمیدند هر یک از آنان به کدام یک از دو طایفه منسوبند. اطمینان پیدا می‌کردند که با یاری کردن معاویه به پیکار با محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله اقدام کرده‌اند.[۳]

امام علی‌علیه‌السلام پیوسته به سپاهیان خویش تأکید می‌کرد آغازگر جنگ و خونریزی نباشند.[۴]

مسعودی می‌نویسد: علی‌علیه‌السلام پیوسته به معاویه پیام می‌فرستاد و او را به وحدت کلمه و پیوستن به جماعت مسلمانان دعوت می‌کرد. نامه نگاری میان آنان زیاد ادامه یافت تا اینکه امام‌علیه‌السلام در آخرین نامهٔ خویش به مردم شام نوشت: «إنّی قَد إحتَجَجتُ علیکم بکتابِ الله، و دَعَوتُکم الیه، و انی قد نَبَذتُ الیکم علی سواءٍ، ان اللهَ لا یَهدی کیدَ الخائنین»[۵] *من به وسیلهٔ کتاب خدا با شما استدلال کردم و شما را به احکام آن فرا خواندم و حجّت را بر شما تمام کردم و شما راه عصیان و طغیان را پیش گرفتید، و ناچار با همهٔ شما جنگ خواهم کرد، زیرا خدا حیله‌گریهای مردم خائن را به هدایت تبدیل نمی‌گرداند.*

اما جوابی که شامیان دادند این بود که ما با شما با شمشیر سخن می‌گوییم تا هر کس ضعیف و ناتوان است، هلاک و نابود گردد.[۶]

### آغاز نبرد

امام علی‌علیه‌السلام که در جنگ «احد» در سنّ ۲۶ سالگی پرچمداری می‌کرد، اکنون در سن حدود ۶۰ سالگی «پیکار صفّین» که پس از جنگ جمل دومین جنگ عصر خویش بود را

---

۱ ـ همان. ۲ ـ فضائل الامام علی‌علیه‌السلام، ص ۱۴۲.
۳ ـ الامام علی‌علیه‌السلام، صوت العدالة الانسانیة، ج۴، ص ۹۱۷۳.
۴ ـ ناسخ حضرت علی‌علیه‌السلام، ج۲، ص ۶۸.
۵ ـ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۷۷، ناسخ حضرت علی‌علیه‌السلام، ج۲، ص ۱۴۷.
۶ ـ مروج‌الذهب، ج۲، ص ۳۷۷ ـ ۳۷۸، ناسخ حضرت علی‌علیه‌السلام، ج۲، ص ۱۵۰.

فرماندهی می‌کند. درگیریهای پراکندهٔ «نبرد صفّین» اول ذیحجّهٔ سال ۳۶ هجری آغاز گردید و در محرم به خاطر ماه حرام بودن و امید به صلح تعطیل شده بود، صبح چهارشنبه اول ماه صفر ۳۷ هجری،[۱] آتش جنگ دوباره شعله‌ور شد و صفهای دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند، امام علیه السلام ضمن توصیه‌های مختلف و متعدد اخلاقی، اعتقادی و رزمی[۲] فرمود: هیچ کشته را برهنه نکنید و نیز مقتولی را «مُثلِه» ننمایید.[۳]

**لیلة الهریر**

جنگ به فرماندهی علی علیه السلام همه جانبه شد و شب و روز ادامه یافت، شب جمعهٔ دومین هفته ماه صفر سال ۳۷ هجری جنگ شبانه شدت بیشتری گرفت، تا جایی که آن را «لیلةالهریر» نامیده‌اند. هَریر، زوزه کشیدن سگ در شب را می‌گویند و چون آن شب سپاهیان دو طرف را هول و هراس زیادی فراگرفته و شمشیر و نیزه‌ها به هم می‌خورد و منطقهٔ جنگی حتی برای حیوانات هم وحشتناک و پر سر و صدا شده بود، بدین مناسبت آن را «لیلةالهریر» نامیده‌اند.

**قرآنها بر سر نیزه**

جنگ سه شبانه روز با شدت ادامه داشت و ستونهای سپاه معاویه یکی پس از دیگری در هم می‌شکست و برگ برنده‌ای نصیب مسلمانان می‌گردید.

عمرو بن عاص نیرنگ قرآن بر سر نیزه کردن را به لشکر معاویه پیشنهاد کرد. وقتی به دستور معاویه حدود ۵۰۰ قرآن بر سر نیزه‌ها قرار گرفت، شامیان خطاب به سپاهیان علی علیه السلام فریاد زدند: کتاب خدا میان ما و شما حاکم باشد تا در برابر آن تسلیم شویم.[۴]

امام علیه السلام با مشاهدهٔ این فریبکاری خائنانه فریاد زد: ای مردم! من برای دعوت به کتاب خدا ازشماسزاوارترم؛ معاویه، عمرو عاص، ابن ابی معیط و ابن أبی سَرح، اهل دین و قرآن نیستند، من از زندگانی و سوابق آنان اطلاع کامل دارم، آنان خدعه و نیرنگ زده‌اند و منظورشان از

---

۱ ـ همان.
۲ ـ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۵ و ناسخ حضرت علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵۱ ـ ۱۷۲ ـ ۱۷۶ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۳ و ۲۰۱.
۳ ـ فضائل الامام علی علیه السلام، ص ۱۴۶.
۴ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۰.

کلمهٔ حق جز رسیدن به باطل نیست، من به حکم همین کتاب خدا شما را به جنگ با آنان دستور می‌دهم. اما پس از پایان سخنان علی‌علیه‌السلام حدود ۲۰ هزار نفر شمشیر به دست که بسیاری از آنان پینهٔ سجده به پیشانی داشتند، عصیان کرده و دست از جنگ کشیدند و با تهدید امام‌علیه‌السلام به قتل، همچون «عثمان بن عفان»[۱] آن حضرت را وادار کردند تا «مالک اشتر» را که تا چند ساعت دیگر پیروزی کامل را به دست می‌آورد و ریشهٔ فساد را قطع می‌کرد، از ادامهٔ جنگ باز دارد و برگرداند![۲]

بدین ترتیب، جنگِ چند ماههٔ صفّین با دادن هزاران کشته، به زیان علی‌علیه‌السلام و امت اسلامی انجامید.

## ج: عاشورا

فاجعهٔ جمعه دهم محرم سال ۶۱ هجری، با شهاد حضرت حسین بن علی‌علیه‌السلام در سرزمین کربلا صورت گرفت. نبرد عاشورای حسینی همچون احد نبوی و صفّین علوی جنبهٔ جهاد دفاعی از کیان اسلام را داشته است.

حسین بن علی‌علیه‌السلام برای این قیام، شب جمعه ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری با اعضای خانواده، شهر خود مدینه را ترک کرد و صبح سوم شعبان همان سال وارد مکه شد.

از آن تاریخ تا هشتم ذیحجّه (یوم الترویه) به مدت **۱۲۵** روز[۳] اقامت در مکه، طیّ جلسات، نامه‌ها و ملاقاتها، افراد زیادی را از خطرهایی که اساس اسلام را تهدید می‌کرد آگاه نمود و به یاری خویش فراخواند؛ اما بدون اینکه نتیجه‌ای بگیرد، مکه را در پاسخ به دعوت کوفیان به سوی عراق ترک کرد و پس از ۲۴ روز طیّ طریق، دوم محرم سال ۶۱ هجری، قبل از ورود به کوفه در ۱۲ فرسنگی آن شهر، به محاصرهٔ طلایه داران سپاه «عبیدالله بن زیاد» والی کوفه درآمد.

---

۱ ـ تاریخ الامم و الملوک، جزء ۶، ص ۲۷، مروج الذهب، ج۲، ص ۱۵۴.
۲ ـ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۹۱، زندگانی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ص ۱۵۴.
۳ ـ تاریخ الامم و الملوک، ج۶، ص ۲۱۵.

### مقایسه‌ای خلاصه میان سه حادثه

۱ـ فاصلهٔ زمانی عاشورای حسینی علیه‌السلام با «جنگ احد» ۵۸ سال و با «نبرد صفّین» ۲۴ سال است.

۲ـ از لحاظ کمّی (نیروی انسانی)، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ احد، با ۷۰۰ نفر در برابر ۳ هزار نفر کفّار قریش به فرماندهی «ابوسفیان بن حرب»، قرار گرفت و در «صفّین» امام علی علیه‌السلام با ۹۰ هزار نفر در مقابل ۸۵ هزار نفر، و سپاه حسین علیه‌السلام در کربلا، طبق معروفترین اقوال تاریخی، ۴۵ نفر سواره و ۱۰۰ نفر پیاده (جمعاً ۱۴۵ نفر)[1] در برابر ۲۵ هزار نفر نیرویی که «عبیدالله بن زیاد» والی کوفه از سوی «یزید بن معاویه» اعزام داشته بود، قرار گرفتند.[2]

۳ـ از لحاظ کیفی، افرادی که در «احد» به جنگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند، کافر بودند و با شعار کفر برای هدم اسلام می‌جنگیدند، در حالی که در صفّین رقیبان و مخالفان علی علیه‌السلام به فرماندهی «معاویة بن ابی سفیان» با پوشش دیانت و شعار خونخواهی خلیفهٔ مقتولِ مظلوم برای دست یافتن به موقعیت و مقام حکومت بر مسلمانان، هزاران نفر را به کشتن دادند؛ اما در کربلا آنچه لشکریان اموی را به انجام آن جنایت دردناک ترغیب می‌کرد مزدوری، فریب خوردگی، دریافت مال و منال و احیاناً روح کینه‌جویی و عقده گشایی بود، چنانکه یکی از قاتلان حسین علیه‌السلام عربده می‌کشد: «إملأ رکابی فِضَّةً و ذَهباً...»[3] و دیگری، در پاسخ امام که به چه دلیل ریختن خون مرا مباح می‌دانید؟ اعتراف می‌کند که: «نُقاتِلُکَ بُغضاً لأبیک».[4] و مکنونات قلبی و عناد و فرومایگی خویش را اظهار می‌دارد.

۴ـ در هر سه جنگ، یک وجه مشترک وجود دارد و آن، رهبری و فرماندهی سه شخصیت معصوم، یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام است؛ ولی در جنگ احد که ۱۶ سال از تأسیس اسلام گذشته، هفتصد نفر در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرکت می‌کنند و در صفّین که ۴۹ سال از تأسیس اسلام گذشته ۹۰ هزار نفر؛ اما در واقعهٔ عاشورا که ۷۳ سال از عمر اسلام

---

۱ ـ تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۲۰.
۲ ـ الوثائق الرسمیّه لثورة الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۰۷.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۲.
۴ ـ مقتل ابی مخنف، ص ۸۴

سپری شده، فقط **۱۴۵** نفر برای یاری حسین علیه‌السلام در کربلا حضور می‌یابند.

**۵ـ** نقطهٔ مشترک دیگر، استفاده دشمن از شایعه پراکنی و تهمت نسبت به فرماندهان معصوم، برای تضعیف روحیهٔ آنان و به منظور تأمین مقاصد شوم خویش است. در «جنگ احد» ابن قِمئه لیثی، قاتل «مُصعَب بن عُمَیر» به اشتباه فریاد بر می‌آورد: قَتَلتُ محمداً[۱] و در «صفّین» دشمن با: أُطالبُ بدمِ عثمان،[۲] علی علیه‌السلام را متهم به شرکت در قتل عثمان می‌کند و در کربلا هم عمرو بن حجّاج خطاب به امویان، نسبت به حضرت حسین بن علی علیه‌السلام عربده می‌کشد: لا تَرتابوا فی قتلِ من مَرَقَ من الدین و خالَفَ الامامَ![۳]؛ ***برای کشتن کسی (حسین) که از دین خارج شده و با امام (یزید) به مخالفت برخاسته، به خود تردیدی راه ندهید!***

**۶ـ** در جنگ احد دو عصیان و سرکشی صورت گرفت: عبدالله بن ابی‌سلول منافق، یک ثلث از نیروهای رزمی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در نیمهٔ راه برگردانید.[۴] و نیز چهل نفر از پنجاه نفری که تحت فرمان «عبدالله بن جُبیر» عهده دار حفاظت از تنگه کوه بودند، به طمع جمع آوری غنایم جنگی سنگر را رها کردند[۵] که این عمل موجب مجروح شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، کشته شدن حمزة بن عبدالمطّلب، مُصعَب بن عُمَیر، حَنظَلهٔ غَسیلُ الملائکة و... شد که ضربه‌ای بزرگ بر پیکر سپاه اسلام بود. در جنگ صفّین نیز، در پی توطئه و فریبکاری معاویه **۲۰** هزار تن اغفال شدند، امام علی علیه‌السلام را تهدید به قتل کرده، او را وادار به پذیرش حکمیت نمودند و بعد هم گروه «خوارج» را تشکیل دادند[۶]؛ اما یاران اندک حسین علیه‌السلام در راه اطاعت و فرمانبرداری او نه تنها هیچ گونه عصیان و سستی نشان ندادند؛ بلکه به قول جرج جرداق برخلاف یاران «یزید» که برای قتل و خونریزی می‌گفتند: کَم تَهَب لنا؟ آنان شعار می‌دادند: نَموتُ مَعَک.[۷]

**۷ـ** وجه اشتراک دیگر این سه جنگ، عبارت است از نماز جماعت خواندن فرماندهان معصوم در جبههٔ جنگ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ احد در عین حالی که سخت مجروح شده بود

---

۱ ـ السیرة النبویه، ج۳، ص ۷۷.
۲ ـ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۸۰.
۳ ـ تاریخ الامم و الملک، ج ۶، ص ۲۴۹.
۴ ـ السیرةالنبویة، ج۳، ص ۶۸.
۵ ـ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۴۰.
۶ ـ زندگانی علی بن ابیطالب علیه‌السلام، ص ۱۴۹.
۷ ـ الامام علی علیه‌السلام صوت العدالة الانسانیّة، ج۴، ص ۸۰۷.

و غرق خون بود، نماز ظهر را به جماعت و نشسته خواند و یاران هم، نشسته به او اقتدا کردند.[۱]

در نبرد «صفّین» هم امام علی علیه‌السلام بارها نماز جماعت خواند و در «لیلة‌الهریر» و روزهای قبل از آن هم که جنگ بدون وقفه ادامه داشت، امام و یاران نماز خود را بدون سجده، با تکبیر و تهلیل اقامه کردند.[۲] در کربلا هم حضرت حسین علیه‌السلام شب عاشورا از دشمن مهلت خواست تا آن شب را به نماز و عبادت بپردازد.[۳] و ظهر عاشورا هم، با یادآوری «ابو ثمامهٔ صائدی» نماز را اول ظهر اقامه کرد.[۴]

۸ـ از لحاظ مدت زمان، «جنگ احد» صبح شنبه هفتم یا پانزدهم شوال سال سوم هجرت شروع شد و ظهر همان روز پایان یافت. نبرد صفّین از اول ذیحجّهٔ سال ۳۶ هجری تا ۱۳ صفر سال ۳۷، حدود چهار ماه طول کشید؛ اما عملیات رزمی عاشورای سال ۶۱ هجری، از اولین ساعات صبح شروع گردید و اندکی پس از ظهر پایان یافت. ولی این واقعه به خاطر تأثیر پویا و ماندگار آن، شعار «الاسلامُ نَبَویُّ الحُدوثِ و حُسینیُّ البَقاءِ» را پدید آورد.

۹ـ در «جنگ احد» ایمان و روح شهادت‌طلبی و افتخارآفرینی را مشاهده می‌کنیم. جوانان و پیرمردان، اصرار به خارج شدن از مدینه و شرکت در جبهه داشتند، تعدادی نوجوان کمتر از ۱۵ ساله به جبهه آمده بودند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را برگردانید.[۵] و عدّه‌ای برای شرکت در جبههٔ احد می‌گفتند: «یا رسولَ الله! یَرزُقَنا اللهُ الشهادَة».[۶]

اما در نبرد صفّین که طولانی‌ترین جنگ، با پرتعدادترین سپاه و نیز پرکشتارترین نبرد در تاریخ اسلام بوده، متأسفانه عموم یاران علی علیه‌السلام از روح ایمان و حمیّت و وفاداری و فداکاری برخوردار نبودند، چنانکه امام علیه‌السلام قبل و بعد از جنگ از آنان با تعبیرات: «المُختلفةُ اهواؤُهم»؛[۷] «أیّتها النفوسُ المُختَلِفَةُ و القلوبُ المُتَشَتِّتَةُ»؛[۸] «یا اهلَ العراق! فانما انتم کالمرأة الحامل...»؛[۹] «یا اشباهَ‌الرجالَ و لا رجال،... قاتَلَکمُ اللهُ! لقد مَلأتُم قلبی قیحاً...»[۱۰] یاد کرده است.

---

۱ ـ السیرة النبویه، ج۳، ص ۹۲.
۲ ـ فضائل الامام علی علیه‌السلام، ص ۱۴۹.
۳ ـ تاریخ الامم و الملوک، ج۶، ص ۲۴۱ و ۲۵۱.
۴ ـ همان.
۵ ـ السیرة النبویه، ج۳، ص ۷۰.
۶ ـ ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۲۳.
۷ ـ نهج‌البلاغه صبحی صالح، ص ۷۲، خ ۲۹.
۸ ـ همان، ص ۱۸۸، خ ۱۳۱.
۹ ـ همان، ص ۱۰۰، خ ۷۱.
۱۰ ـ همان، ص ۷۰، خ ۲۷.

ولی یاران محدود حضرت حسین علیه‌السلام در کربلا، از سوی آن حضرت توصیه می‌شوند که در محذور قرار نگیرند و شبانه منطقهٔ جنگی را ترک گویند اما هر کدام به نوعی جواب مطیعانه، مؤمنانه و عاشقانه می‌دهند و آن حضرت به عنوان تنها پیشوای دینی در تاریخ انبیا و ادیان که این گونه اصحابش را می‌ستاید، با کمال دانایی به مسائل انسانی، زیباترین، جامع‌ترین و منحصر به فردترین توصیف را از یاران خویش به عمل می‌آورد و اعلام می‌دارد: «إنّی لا أعلَمُ أصحاباً أولی و لا خَیراً من اصحابی....»[۱]

۱۰ـ در جنگ احد و در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روح ایمان و یکنواختی مشاهده می‌شود، اما در نبرد صفّین این یکنواختی و ثبات تغییر عمده‌ای کرده، ولی در عاشورا این تغییر و تحول و وارونگی در عقاید و اعمال، آنچنان دردناک و وحشتناک شده که امام علیه‌السلام در منزل «ذوحسم» پس از ملاقات با «حرّبن یزید ریاحی» فریاد بر می‌آورد: إنّ الدنیا قد تغیّرت و تنکّرت و أدْبَرَ مَعروُفُها...[۲]

آری، این تغییر موجب شده که با وجود اینکه بیش از ۵۰ سال از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نگذشته، از مدینه، مکه و بصره کمتر کسی به یاری حسین علیه‌السلام شتابد؛ شام چهرهٔ خشم و مخالفت گرفته و فقط از کوفه به قول «علامه سماوی» جمعاً ۱۲۳ نفر در کربلا شرکت کرده‌اند.[۳] و بالاخره کار فرصت‌طلبیها و سودجوییهای دنیاپرستانه به جایی رسیده که در صف‌های مبارزه بر علیه حسین علیه‌السلام، فرماندهانی چون شمر بن ذی‌الجَوشَن و شَبَث بن رِبعی قرار گرفته‌اند و حسین علیه‌السلام، اولی را به خاطر اهانت وقیحانه با جملهٔ معنادار: ای پسر زن گوسفند چران می‌خواند[۴] و دومی را که از امضاکنندگان دعوت آن حضرت به کوفه است[۵] مورد سرزنش قرار می‌دهد.[۶] در حالی که اینان در «جنگ صفّین» سمت فرماندهی داشتند و در رکاب علی علیه‌السلام شمشیر می‌زدند.[۷]

---

۱ ـ تاریخ الامم و الملوک، ج۶، ص ۲۳۸.
۲ ـ تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۲۹، بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۸۱.
۳ ـ ابصارالعین فی انصارالحسین علیه‌السلام، ص ۱۹۶.
۴ ـ همان، ج۶، ص۲۴۳ـ۲۴۲، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵و۷.
۵ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.
۶ ـ همان، ج۶، ص۲۴۳ـ۲۴۲، بحارالانوار، ج۴۵، ص۵و۷.
۷ ـ سفینةالبحار، ج۲، ص ۸۷۳ و ۷۹۰، چاپ قدس، ناسخ حضرت علی علیه‌السلام، ج۲، ص ۱۷۰، ۱۴۸، ۱۰۹ و ۲۳۹.

# عاشورا در مقولات عشر

○ حجةالاسلام والمسلمین رحمانی سبزواری*


## چکیده

برخی وقایع تاریخی، به دلایلی به صورت ناقص معرفی شده‌اند. در این مقال بر آنیم تا با طرح معیارها به شناسایی حادثه عاشورا بپردازیم و آن را به شیوه‌ای علمی مطرح سازیم. مقولات عشر (جوهر، کم، کیف، وضع، این، متی، فعل، انفعال، له و اضافه) در این قیام مورد تطبیق قرار می‌گیرند و سپس به ارزیابی خواهیم پرداخت.

### مقولات عشر

۱ـ ماهیت این انقلاب، ستم ناپذیری و ستم پذیری است (جوهر)؛

۲ـ دو جبهه حادثه عاشورا، سپاه عدل وعقل وسپاه ظلم و زشتی را معرفی می‌کند (وضع)؛

۳ـ محور این قیام امام حسین علیه‌السلام و یاران اویند که براساس معرفت و اطاعت، امت او بودند (له)؛

۴ـ زمان قیام (در عصر یزید) یک ضرورت بود [با توجه به ظلم، سخت‌گیری و وارونگی حق] (متی)؛

۵ـ کربلا (محل حادثه) موجب اتمام حجت امام گردید (اَین)؛

۶ـ تقابل امامت و مأمومیت در عاشورا جلوه‌گر شد و ملاک پیروزی، پیروزی در هدف است (اضافه)؛

۷ـ تعداد جبهه حق کم بود، زیرا بنی امیه با مکر خود و دو روش گوناگون بر شام و عراق حکومت یافتند. (کم)؛

۸ـ نحوه جنگ سپاه عمر سعد با سایر نبردها تفاوت داشت و بدین لحاظ ناجوانمردانه حمله می‌برد (کیف)؛

۹ـ قیام عاشورا، الگوی آزادگان واقع شد ومایه ظهور و بروز حقایق دینی گردید (فعل)؛

۱۰ـ امام به یاران خود آموخته بود که با که بجنگند و از چه دفاع کنند و آنان دریافتند که چرا مقاومت می‌کنند و با سلاح حجّت، انتخاب راه می‌نمودند (انفعال).


* محقق و مدرس حوزه و دانشگاه.

شناخت رویدادهای تاریخی یکی از اهداف مهم دانشورانی بوده که می‌خواستند قافله بشریّت را در مسیر اهداف صحیح هدایت کنند؛ چراکه حوادث تاریخی (شکستها و پیروزیها) می‌تواند مایه عبرت و راهنمای خوبی در انتخاب درست باشد؛ ولی شناخت حوادث غالباً به صورت ناقص صورت گرفته و کمتر کتاب تاریخی است که یک رویداد تاریخی را به طور کامل و همه جانبه مورد بحث قرار داده باشد و شاید بدین جهت باشد که طرح حوادث تاریخی در ساحت سخنوری خیلی از اوقات به صورت فنی شکل نمی‌گیرد؛ از این رو به نظر رسید معیارها و اصولی را در تعریف و شناساندن حوادث تاریخی ارائه داده و با انطباق آن بر حادثه عاشورا و قیام ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام راهی را برای فنی عنوان کردن قیام امام حسین علیه السلام گشوده باشیم.

شناختن یا شناساندن هر حادثه متوقف بر کسب اطلاعات و رساندن آن به مخاطب در ده مقوله است:

۱ـ ماهیّت حادثه شناسایی شود «مقولهٔ جوهر».

۲ـ حد و اندازه حادثه روشن گردد «مقوله کمّ».

۳ـ چگونگی وقوع حادثه تصویر شود «مقوله کیف».

۴ـ حادثه و رویداد مورد بحث با رویدادهای مشابه مقایسه شود تا جایگاه حادثه تعیّن پیدا نموده و سمت و سوی آن معلوم گردد «مقولهٔ وضع».

۵ـ جای وقوع حادثه و مکان گزینش آن مشخص شود «مقولهٔ این».

۶ـ زمان حادثه مورد بحث قرار گیرد «مقولهٔ متی».

۷ـ از مقدار تأثیر حادثه در زمان وقوع و در استمرار تاریخ اطلاع کافی به دست بیاید «مقولهٔ فعل».

۸ـ ریشه‌ها و علل وقوع حادثه تجزیه و تحلیل گردد «مقولهٔ انفعال».

۹ـ محور، قطب و موضوع حادثه تبیین شود «مقولهٔ له».

۱۰ـ امام و مأموم در حادثه معین شود و غالب و مغلوب و پیروز و شکست خورده روشن گردد «مقولهٔ اضافه».

## ۱ـ ماهیّت حادثه عاشورا «مقولهٔ جوهر»

در اینکه حادثه عاشورا نمودی از تعارض مستمر حق و باطل و اسلام و کفر است جای بحث نیست؛ امّا مسأله این است که آیا قیام حسین بن علی علیه‌السلام تهاجم است یا تدافع، ستم ستیزی است یا ستم ناپذیری و یا می‌تواند هم ستم ستیزی باشد و هم ستم ناپذیری. هر یک از این وجوه باشد مقدس است، چراکه هر دو محبوب خداوند و فطرت بشری است. اگر ستم ستیزی باشد پیامش این است که ستیز با ظلم در صورتی که ظالم آهنگ براندازی دین را داشته باشد لازم است؛ حتی اگر امید به پیروزی ظاهری نباشد. فرمود: «إن کان دینُ محمدٍ لم یَستَقِم الّا بقتلی فَیا سُیوف خُذینی.» در جواب نامه‌های کوفیان نوشت «فَلَعَمری مَا الامامُ إلّا الحاکمُ بالکتابِ القائمُ بالقِسطِ الدائنُ بِدینِ اللهِ الحابسُ نَفسَه علی ذلک.» در منزل بیضه برای سپاهیان حُرّ چنین فرمود: «أیُّها الناسُ إنَّ رسولَ اللهَ قال مَن رَأیٰ سُلطاناً جائراً مُستَحِلّاً لِحرامِ اللهِ ناکِثاً لِعَهدِ اللهِ مُستَأثراً لِفَیئِ الله، مُتَعدیّاً لِحدودِ اللهِ، فَلَم یُغیِّرٌ عَلَیه بِقَولٍ وَلا فِعلٍ کانَ حَقّاً عَلَیٰ اللهِ أن یُدخِلَه مُدْخَله...».[۱] و اگر ماهیّت قیام امام امتناع از پذیرش حاکمیّت باطل و بیعت با یزید باشد پیام قیام امام به امّت، حرمت باطل پذیری و هرگونه همکاری حتی تأیید زبانی باطل است. وقتی از او خواستند که با یزید بیعت کند و حاکمیّت یزید را بپذیرد فرمود: «لا وَ اللهِ لا أُعطِیکُم بِیدی إعطاءَ الذَّلیلِ و لا أُقِرّ اقرارَ العَبید.»[۲] به برادرش محمد حنفیه فرمود: «لو لم یَکُن فِی الدنیا ملجأٌ ولا مأوی لَما بایعتُ یزیدَ بنَ معاویة.»[۳] و فرمود: «الا و إن الدَعِیَّ ابنَ الدَعِیَّ قد رکَزَنی بَینَ اثنتین بَینَ السِّلَّةِ و الذِّلَّةِ و هَیهاتَ مِنَّا الذِّلَّة.»[۴]

پس ماهیّت انقلاب عاشورا ستم ناپذیری و ستم ستیزی است، اما دعوت مردم کوفه فقط می‌تواند حرکت امام به سمت عراق را توجیه کند، نه اینکه ماهیّت حرکت تدافعی و تهاجمی او را قوام بخشد و نیز مسأله اصلاح امّت و احیای سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و مسأله امر به معروف و نهی از منکر غایت و انگیزه‌های این حرکت مقدس را تشکیل می‌دهد؛ یعنی این

---

۱ـ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.
۲ ـ مقتل أبی مخنف، ص ۱۱۸.
۳ـ مقتل الحسین مقرم، ص ۱۳۵.
۴ـ مقتل ابی‌مخنف، ص ۱۵.

ستم ستیزی و امتناع از پذیرش ظلم هدفش امور فوق الذکر است.

## ۲ـ سمت و سوی حادثهٔ عاشورا «مقولهٔ وضع»

همانطور که وضع و رویکرد تکوینی شخص از نسبت میان او و خارج معلوم می‌شود، رویکرد انقلاب مقدس حسین بن علی علیه‌السلام هم از مقارنهٔ میان آن و سپاه یزید روشن می‌شود. امام برای سپاه یزید ویژگیهای زیادی را ذکر کرد که از آن جمله مفتون دنیا و عبد دنیا بودن و دین را برای دنیا خواستن است: «النّاسُ عَبیدُ الدنیا و الدینُ لَعقٌ عَلَی أَلسِنَتِهِم یَحوطونَه ما دَرَّت معائشُهم فَإذا مُحِّصوا بِالبَلا قَلَّ الدَیّانون.»[1] غالب نهضتهایی که در عالم واقع می‌شود یا به داعی قدرت و ریاست است و یا به داعی پول و ثروت و یا به داعی شهرت و غیره. کمتر انقلابی است که هدفش حاکمیّت سنّت پیامبری و دین خدا باشد، اما انقلاب امام حسین علیه‌السلام نه برای تصرف اراضی و اقتدار سیاسی بود ونه برای نان و مسکن و آزادی شهوانی بود؛ بلکه شعائر اصلی این انقلاب از ابتدا تا انتهایش حول صلاح امّت، احیای سنّت نبوی و علوی، امر به معروف و نهی از منکر، نفی فرهنگ جاهلی و ظلم و ستم بنی امیه و شناساندن چهره‌های واقعی دشمنان دین خدا و بشریّت می‌چرخید. فرمود: «إنی لَم أخرُج أشِراً و لا بَطِراً ولا ظالماً ولا مُفسداً إنّما خَرجتُ لِطلبِ الاصلاحِ فی أمةِ جَدّی رسول الله[2]».

دو جبهه‌ای که حادثه عاشورا را به وجود آوردند درست در مقابل یکدیگر قرار دارند، یکی جهتش به سوی عقل، عدل، زیبایی و انسانیت است و دیگری پشت به همه این اصول و ارزشها کرده و به سمت جهل و ظلم و زشتی و بی‌دینی و حیوانیت روی آورده است، یکی می‌کوشد ارتقا و اعتلای بشریّت را تحقق بخشد و دیگری می‌کوشد تا جامعه را تا سرحد حیوانیّت به عقب برگرداند و به ارتجاع و برگشت به سوی جامعه جاهلی عینیّت دهد. فرمود: «و عَلَی الاسلامُ السَّلامُ اذ قَد بُلیتِ الأُمّةُ بِراعٍ مِثل یَزید[3]» و فرمود: «رَجُلٌ مُعلِنٌ بِالفسقِ[4] شاربُ الخُمُور راکبُ الفُجور.» ارتجاعی بودن سمت و سوی حرکت جبهه باطل هم از کردار

---

۱ ـ تحف العقول، ص ۲۴۵.
۲ ـ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۳ ـ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.
۴ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۸.

آنها و هم از گفتارشان و نیز از گفتار امام علیه السلام به خوبی روشن است.

## ۳ـ عاشورا نمودی از نظام امت و امامت «مقولهٔ جده»

هیئت حاصله از احاطه محاط بر محیط به طوری که با انتقال محاط محیط نیز منتقل شود را «جده» یا «له» می‌نامند. در این مقوله موضوعی است که اصل است و اشیایی موضوع را در بر گرفته و همراه اویند. در قیام مقدس موضوع و محور، امام امت است و یاران با وفایی که گرداگرد او را احاطه نموده و برای حراست از او همه چیزشان را در طبق اخلاص گذاشته‌اند. این امت و این امام در عاشورا نظام امت و امامت شیعی را به نمایش گذاشتند و اصول آن را تبیین و تفسیر کردند. امام عملاً ثابت کرد که تجسم عینی ارزشهای اعتقادی اخلاقی و انسانی است و نمونه متعالی و متکامل نوع خود است و شاهد کامل همه صفات نوع خویش است و مسؤول ساختن جامعه و تعالی آن است. امام با فکر و عمل و اخلاق و کمال خویش می‌گوید شما تا اینجا می‌توانید متعالی بشوید و در این صراط باید حرکت کنید؛ لذا او الگوی چگونه بودن، چگونه زیستن، چگونه دیدن و چگونه سخن گفتن برای امت است و امت امام که ایده‌آل خود را یافته بود و به او عشق می‌ورزید، چون پروانه بر گرد او می‌گشت. امت در عاشورا از امام جدا نشد «یدور حیثما دار» در شب عاشورا فرمود: مانند این امت در تاریخ امتی سراغ ندارم. البته امت و امامت ابراهیمی و اسماعیلی این چنین منظره‌ای را به نمایش گذاشت، امام امت فرمود: «إنّی أریٰ فِی المَنام أنّی أذبَحُک فَانظُر ماذاتَریٰ»[1] امت امام عرضه داشت: «یا أبَتِ افعَل ماتُؤمَر سَتَجِدُنی إن شاءالله مِنَ الصّابرین»[2] مسأله مسألهٔ اطاعت امر خداست که امت و امام هر دو تسلیم آنند و به خاطر اینکه هر دو از منصب ولایت برخوردارند یقین دارند در این اطاعت و فرمانبری مصالحی نهفته است.

امت عاشورا منصب اسماعیل را ندارد، ولی همه چیزش را در طبق اخلاص گذاشته است. امت عاشورا چه خواستن، چگونه زیستن، چگونه بودن، چگونه گفتن و چگونه دیدنش را بر محور امام خویش قرار داده است، جز خواست او خواست دیگری ندارد. همچنانکه امام به

۱ ـ صافات، ۱۰۲.
۲ ـ همان.

جهان می‌نگریست او هم می‌نگریست، همّ و هدفش این بود که همچون امام باشد و همچون او بگوید و همچون او زندگی کند. «أللهُمَّ أحیِنا حیاةَ محمّدٍ وَ آلِ محمّد وَ أمِتنا مَماتَ محمّدٍ و آلَ محمّد.» امت عاشورا آنچنان شیفته امام است و آنچنان به امام پیوسته است که گویی آنها اعضا و جوارح بدنی هستند که تمام حرکات و سکناتشان را تابع روح حاکم در آن بدن قرار داده‌اند که با غمگین شدن روح غمگین می‌گردند و با شادشدن روح شاد می‌شوند و تحت اراده و تدبیر روح تدبیر می‌شوند. «شیعَتُنا خُلِقوا مِن فاضِلِ طینَتِنا»[1] «یَفرَحونَ لِفَرَحِنا وَ یَحزَنونَ لِحُزنِنا».[2]

رابطه امت عاشورا با امام بر پایه معرفت به امام، محبت به او و اطاعت از آن امام همام استوار شده بود. امت چون او را شناخته بود عاشق آن شده بود و چون عاشق بود مُطاع شده بود و این چنین اطاعتی اطاعت پایدار است. حافظ می‌گوید: «*به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید*» به تحقیق امت عاشورا مظهر محامد و فضایل بود، ولی هر آنچه داشت از اقتدا به امام زمان خویش می‌دانست وبه تحقیق‌امت عاشورا حراست و پاسداری از دین و امامت را مسؤولیت اصلی خویش می‌دانست و این بزرگترین تفضل الهی بود که نصیب آنها شده بود. ابوالفضل العباس پرچمدار سپاه حق می‌فرمود:

وَاللهِ إن قَطَعتُموا یَمینی — إنی اُحامی أبداً عَن دینی
و عن إمامٍ صادقِ الیقین — نَجلِ النبیِّ الطاهر الامین

امت عاشورا تحقق بخش امت وسط بود که به تعبیر قرآن شاهد وگواه بر مردم است و الگوی همیشگی هر امتی است که می‌خواهد نام امت اسلامی داشته باشد و از طرفی امام الگو و شاهد وگواه اوست «وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَیَ النّاسِ وَ یَکونَ الرَّسولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً.»[3]

بر این اساس امت عاشورا مقتدا و الگوی همه تاریخ است وگذشت زمان نمی‌تواند این

---

۱ ـ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۰.
۳ـ بقره، ۱۴۳.

الگوی بی مانند را کم رنگ سازد و امام عاشورا که الگوی این امت و شاهد بر آن است نیز برای همیشه و به همه تاریخ شرایط رهبری را آموخت و بالاخره این امام و آن امت، دینداری، آزادگی، چگونه زیستن، چگونه دیدن، چگونه بودن و چگونه با دشمن مقابله کردن را به بشریّت آموختند. خوشا به حال فرد و جامعه‌ای که از آن نظام بافضیلت (نظام امت و امامت عاشورا) بهره می‌گیرد و زندگی خویش را بر پایه‌های قویم و استوار آن بنیان می‌نهد.

## ۴ـ فلسفه تحقق حادثه عاشورا در زمان یزید «مقوله متی»

هیئت حاصله از نسبت شیء به زمان را مقوله متی می‌نامند.

جای سؤال است که چرا فاجعهٔ عاشورا در روز دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری واقع شده است؟ راستی آیا وقوع این حادثه در این زمان یک ضرورت بوده و یا می‌توانسته است قبل یا بعد از آن واقع شود؟ با یک تحقیق اجمالی می‌توان به دست آورد که وقوع حادثه در این زمان خاص یک ضرورت بوده است؛ چراکه در زمان خلفا و حتی در زمان معاویه وقوع این حادثه نتیجه معکوس داشت. علی علیه‌السلام درجواب این سؤال که می‌گفتند چرا قیام نمی‌کنید فرمود: اگر می‌خواهید نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر بالای مأذنه به عظمت برده شود نباید این چنین سؤالی را تکرار کنید و بر همین اساس زهرای مرضیه علیهاالسلام را قانع نمود. امام مجتبی علیه‌السلام در فلسفه صلح خود تصریح نمود که حفظ و بقای دین خدا و قرآن و یاران واقعی، فلسفه صلح من بوده است. اما تحولاتِ زمان به جایی منتهی شد که بقای نام و یاد حق، قیام را می‌طلبید.

توضیح مطلب این است که:

۱ ـ حکومتهای قبل از یزید حتی معاویه نیز دست به خون آل علی و فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌زدند، بلکه به ظاهر حرمت آنها را حفظ نموده و به آنها احترام می‌کردند و لذا برای آل علی فرصت ارتباط با مردم و در نتیجه حفظ دین و حفظ عقیده مسلمین میسّر بود؛ ولی در زمان ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام، یزید خون حسین و آل علی را می‌طلبد، و اگر آل علی نابود شوند از دین راستین دیگر اثری نمی‌ماند. در زمان معاویه حقوق مخالفین دولت اموی را از بیت المال قطع کردند؛ اما یزید می‌خواست وجود مخالفین را قطع کند.

۲ ـ تا زمان یزید مسلمانان واقعی می‌توانستند به امام معصوم آشکارا مراجعه نمایند و به دستورات آنها عمل کنند و حتی با آنها بیعت کنند؛ اما در زمان یزید به بهانه لزوم جماعت، هر کس از صف یزیدیان بیرون باشد، باید کشته شود؛ چنانچه هانی‌ها و بعضی از سران کوفه را به همین بهانه کشتند.

۳ ـ در زمان یزید حقایق وارونه شد. امام فاجر، امام اسلام شناخته شده و بیعتش واجب تلقی شد. اطاعت از پلیدترین مردم و کافرترین مردمِ روی زمین واجب قلمداد شد.

تمام امکانات مسلمین در دست دشمنان دین افتاده است. خون و جان و مال و ناموس مردم تحت سلطه شاربان خمور و مؤمن‌کشان خون آشام قرار گرفته است و در هیچ برهه‌ای از تاریخ اسلام اینچنین فاجعهٔ ناگوار و دردناکی برای دین پیش نیامده بود؛ بر این اساس قیام ابی‌عبدالله علیه‌السلام با هدف نجات دین و سنّت نبوی و عقیده مسلمین یک ضرورت می‌نمود و بر همین پایه بود که فرمود: اگر استمرار دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله جز با قتل من ممکن نیست پس ای شمشیرها مرا در برگیرید.

## ۵ـ فلسفه وقوع حادثهٔ عاشورا در کربلا «مقوله اَیْنَ»

هیئت حاصله از نسبت شیء به مکان را «اَیْنَ» می‌نامند. سؤال این است که چرا حادثه عاشورا در کربلا صورت گرفت؟ با توجه به اینکه با توصیه‌های محمد حنفیه، ابن عباس، ابن زبیر و... می‌توانست مکان حادثه، کربلا نباشد. توجه به نکات ذیل پاسخ این سؤال را روشن می‌کند:

۱ـ اگر این حادثه جز در کربلا و کوفه می‌بود ممکن بود عده‌ای بگویند با توجه به وجود شیعیان در عراق و دعوت آنها از امام علیه‌السلام چرا خود تنها به جنگ برخاست و در این صورت واقعهٔ کربلا اتمام حجّت محسوب نمی‌شد؛ امّا با آمدن او به مکه که بهترین جایگاه تبلیغی بود و با توجه به زمان حج و استنصار آن حضرت طی نامه‌های متعدد به گوشه و کنار جهان اسلام و هر کجا که امید به یاری برخاستن بود و دعوت مردم کوفه از امام علیه‌السلام و سپس شرکت در قتل آن حضرت حجّت بر همه مسلمین تمام شد. «لِیَهلِکَ مَن هَلَکَ عَن بَیِّنَةٍ وَ یَحییٰ مَنْ حَیَّ عَن بَیِّنَةٍ.»[1]

---

۱ـ انفال، ۴۲.

۲ـ وجود نسل بنی هاشم و شیعیان مخفی در عراق و شام می‌تواند از علتهای انتخاب سرزمین کربلا باشد؛ چراکه اگر این واقعه در جای دیگر رخ می‌داد به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شد؛ ولی بنی هاشم و شیعیان دیگر که از نصرت حسین بن علی علیه‌السلام محروم شده بودند، بعد از حادثهٔ کربلا برای زنده نگه داشتن این فاجعه و انتقام از بنی امیه و افشای ماهیّت امویان دست به شورشهای دیگری زدند که در استمرار واقعهٔ کربلا نقش زیادی را ایفا کرد.

۳ـ موقعیت مرکزی آن روز عراق در جهان اسلام در بُعد مکانی و اینکه چشمها همه به آنجا دوخته شده و اخبار مهم از آنجا به سهولت به تمام نواحی ارسال می‌شد، می‌تواند از علل این انتخاب باشد.

## ۶ـ تقابل امامت و مأمومیّت «مقولهٔ اضافه»

در مقولهٔ اضافه گفته می‌شود که «پدری» با «پسری» متضایف و متکافئند، یعنی این دو عنوان بر یکدیگر تقدم و تأخر ندارند، فوقیّت همدوش تحتیّت است و تحتیّت بدون فوقیّت معنا نمی‌دهد. امام و مأموم از این مقوله است، اگر حسین علیه‌السلام امام است پس امامت یزید قطعاً باطل است و یزید باید مأموم باشد. امّا تحولات زمانه کار را به جایی رساند که غیر ذی‌حق ادعای حق را دارد و وجود ذی حق را نفی می‌کند. یزید مدعی امامت اسلامی است و مخالف خویش را کافر می‌خواند. دلایل یزید بر امامت خویش این است که:

۱ـ پدرش معاویه او را به امامت نصب کرده است. ۲ـ اهل شام امامت او را پذیرفته‌اند. ۳ـ او بر جامعهٔ اسلامی مسلط است و سپاه شام و عراق از او حمایت می‌کنند.

خلاصه مسألهٔ بیعت، اطاعت و لزوم جماعت از اهمّ ابزار یزید برای کوبیدن مخالفان و از بین بردن شخصیّت آنان بود؛ امّا امام حسین علیه‌السلام حاکمیّت و امامت یزید را باطل می‌داند به دلیل اینکه: ۱ـ یزید شرابخوار و فاسق بلکه معلن و متجاهر به فسق است. ۲ـ قاتل نفس محترمه و جلاد است.[1] ۳ـ خلافت به نص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر بنی امیه حرام است.[2] ۴ـ یزید را ظالم و ستمگر

۱ـ لهوف، ص ۱۰.
۲ـ لهوف، ص ۱۰.

می‌داند و می‌فرماید: «إنّی لا أری المَوتَ إلّا سَعادةً وَ الحیاةَ مَعَ الظالمین إلّا بَرَماً.»[۱] ۵ـ یزید عهد خدا را شکسته است. ۶ـ سنت پیامبر را میرانده. ۷ـ حدود خدا را تعطیل کرده. ۸ـ اموال مردم و بیت‌المال را از آن خویش قرار داده. ۹ـ حرام خدا را حلال و حلال او را حرام نموده است.[۲]

**پر واضح است کسی که حتی یکی از این ویژگیها بر او صادق باشد به نص قرآن و پیامبر** هیچ گاه لیاقت حکومت و امامت را ندارد؛ چرا که امامت را کسی می‌تواند تصدی کند که مصداق اوصافی باشد که امام حسین علیه السلام فرمود: «فَلَعمری مَا الامامُ إلاّ الحاکمُ بالکتابِ القائمُ بالقِسطِ و الدّائنُ بِدینِ اللهِ الحابسُ نفسَه عَلی ذات الله.[۳]» امام علیه السلام این سخنان را در جواب نامهٔ کوفیان بدین منظور نوشت که بگوید امامی در روی زمین با این ویژگیها پیدا نمی‌کنید جز حسین بن علی علیه السلام.

اما مسأله این است که در این تعارض در حالی که ادلهٔ حسین بن علی علیه السلام بر بطلان خلافت بنی امیه روشن و آشکار بود، مردم به سخن امام واقعی و منصوص پیامبر وقعی ننهاده بلکه همراه باطل شدند و با او جنگیدند و حتی اهل بیتش را اسیر کردند ولی نتیجه‌اش را هم دیدند. امام علیه السلام در جواب اباهِرّه ازدی که گفت: چرا از حرم امن بیرون آمدی؟ فرمود: «إنّ بنی‌امیة أخَذوا مالی فَصَبَرتُ و شَتَموا عِرضی فصبرتُ وَ طَلَبوا دَمی فَهَرَبتُ و أیمُ اللهَ لَتَقتُلَنی الفئةُ الباغِیةُ و لَیَلبِسَنَّهُمُ اللهُ ذُلّاً شاملاً و سیفاً قاطعاً و لیُسلِّطَنَّ اللهُ عَلَیهِم مَن یُذِلُّهُم حَتیٰ یَکونوا أذَلَّ مِن قَومِ سَبَأ إذ مَلَکَتهُم إمرأةٌ فَحَکَمَت فی أموالِهُم و دِمائهِم.»[۴]

بحث غالب و مغلوب نیز مربوط به مقولهٔ اضافه است، زیرا همانطور که یزید خود را امام و حاکم مسلمین می‌دانست، در حادثهٔ عاشورا خود را غالب نیز می‌پنداشت؛ امّا ملاک در پیروزی، پیروزی در هدف است و پر واضح است که درحادثهٔ عاشورا فقط اهداف جبههٔ حق محقق شد. ابراهیم ابن طلحه از امام سجاد علیه السلام پرسید: «من الغالب؟» امام فرمود: **وقت نماز وضو بگیر و اذان بگو و نماز بخوان خواهی فهمید! یعنی ای ابن طلحه، نفی شهادتین و نماز** هدف یزید بود که موفق نشد. زینب کبری در خطابهٔ مجلس یزید فرمود: «فَوَاللهِ لا تَحو

---

۱ـ لهوف، ص ۳۴.
۲ـ بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.
۳ـ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵.
۴ـ لهوف، ص ۳۰.

ذِکرَنا»[۱] این جمله می‌رساند که هدف یزید برچیدن یاد آل علی بوده است، ولی قیام عاشورا اهل بیت و آل علی را محبوبیت ابدی بخشید، پس غلبهٔ ظاهری غلبهٔ حقیقی نیست، ممکن است کسی در اوج قدرت باشد ولی منفور خدا و خلق باشد و شکست خورده باشد و ممکن است کسی در اسارت باشد ولی پیروز و غالب شده باشد.

## ۷ـ جبههٔ حق در عاشورا حامی ندارد «مقولهٔ کم»

در حادثهٔ عاشورا عدد دو جبههٔ حق و باطل بسیار متفاوت است، عدد جبههٔ حق بسیار ناچیز است؛ در حالیکه رهبری این جبهه را فرزند پیامبر ﷺ بر عهده دارد. باید دید چه شده است که مسلمانان جبهه باطل را پر کرده و در مقابل حق قرار گرفته‌اند؟ از برخورد عبیدالله بن زیاد در کوفه با مسلم بن عقیل استفاده می‌شود که جبهه امویها از سه عنصر برای دور کردن مردم از جبههٔ حق استفاده کردند: **۱ـ تطمیع** **۲ـ تهدید** **۳ـ تهمت و افترا**

این شیوهٔ کار بنی‌امیه در عراق بود، امّا در سرزمین شام دستگاه بنی امیه و سلطهٔ سیاسی آنها مرهون چهار عامل بود:

**۱ـ عامل اقتصادی:** معاویه در ایّام حاکمیّت خویش جیب سران و بزرگان شام را پر کرد و به وضع اقتصادی مردم نیز سامان بخشید.

**۲ـ عامل احساسی:** معاویه در نامه‌ای به عنوان وصیت نامه به یزید نوشت: نسبت به اهل شام مهربان باش؛ «فمن قدم علیک منهم فاکرمه و من غاب فاطلع علی خبره.»[۲]

**۳ـ عامل سیاسی:** معاویه در زمان عمر و عثمان حکمرانی قسمت مهمی از سرزمین اسلامی را به عهده داشت و به عنوان یک شخصیت مقبول و مورد اعتماد حاکمیت مرکزی شناخته شده بود. او در این مدت برای نفوذ اجتماعی خویش از هر وسیله‌ای استفاده کرد و زمینهٔ حاکمیت بنی امیه را در شام استحکام بخشید و تقریباً بر اوضاع تسلط کامل پیدا کرده بود.

**۴ـ عامل مذهبی:** معاویه ابی هریره‌ها و سمرة ابن جندبها را جهت جعل فضایل بنی امیه به کار گرفت، به حدی که آنها هر فضیلتی را که در اسلام برای اهل بیت پیامبر وارد شده بود در شأن معاویه جعل کردند و معاویه با این حیله علاوه بر مقبولیت اجتماعی، مشروعیت دینی دروغین هم کسب کرد.

---

۱ ـ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.
۲ـ مقتل ابی مخنف، ص ۷.

۵ـ عامل خدعه: او پیراهن عثمان را بر سردرِ مسجد جامع دمشق آویخته و علی علیه‌السلام و بنی هاشم را قاتلان عثمان معرفی می‌کرد و شامیان را به انتقام از خون خلیفه دعوت می‌کرد.

این عوامل و بعضی عوامل جنبی دیگر موجب می‌شد که شامیان با بنی امیه همراهی کنند و با نصرت شامیان سلطهٔ بنی‌امیه بر کشور پهناور اسلامی تحقق پذیرد و جبههٔ حق ضعیف شده و بلکه بی‌یاور بماند و کار بدانجا منتهی گردد که خون، مال و ناموس آل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دست مسلمانان مورد تاخت و تاز واقع شود.

## ۸ـ نحوهٔ جنگ در عاشورا «مقولهٔ کیف»

در این مقوله به نحوهٔ جنگ عاشورا پرداخته می‌شود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چرا عمر سعد در یک حمله در روز عاشوراکار جنگ را به پایان نبرد؟ او که از عِده و عُده زیادی برخوردار بود. چرا دستور دستگیری نداد؟ و چرا گاهی حمله‌های دسته جمعی صورت می‌داد و گاهی هم به جنگ تن به تن، تن می‌سپرد؟

در پاسخ سؤال اول باید گفت با توجه به شکل و بنیاد سپاه عمر که از مردم کوفه و اطراف آن تشکیل شده بود و آن منطقه مرکز تشیّع و پیروان علی علیه‌السلام بود، هرگز اطمینان نداشت که در صورت جنگ تمام عیار، شورشهایی از درون سپاهش علیه او و حامیان شامیش ایجاد نگردد و لذا خیلی با احتیاط عمل می‌کرد. درباره تهیهٔ نیرو از کوفه نیز گفته‌اند عبیدالله با مشکلاتی درگیر بود، خیلی از افراد بسیج می‌شدند و چون به خارج از کوفه می‌رسیدند فرار می‌کردند و لذا عمر سعد مجبور بود گاهی به صورت دسته جمعی (آن هم نه حمله جمعی کامل) وگاهی هم به صورت جنگ انفرادی که در غالب موارد آن هم به جنگ جمعی «البته جمع خاص» تبدیل می‌شد، جنگ را به پایان برساند.

امّا پاسخ پرسش دوم این است که عمر سعد با همهٔ قدرت و شوکتش هرگز نمی‌توانست امام علیه‌السلام و یارانش را دستگیر نماید. شواهد نشان می‌دهد که در حادثه عاشورا امام علیه‌السلام جبههٔ استواری در مقابل سپاه یزید تشکیل داده بود. افراد این جبهه در شب عاشورا با امام پیمان بسته بودند که جانشان را فدای او کنند و هیچگاه تسلیم دشمن نشوند و اگر عمر سعد و شمر امکان دستگیری آنان راداشتند قطعاً دست به این کارَ می‌زدند.

در پاسخ سؤال سوّم باید گفت عمر سعد ناجوانمردانه‌ترین شیوهٔ جنگ را در پیش گرفت؛ چراکه در جنگهای تن به تن هر وقت که نیروهایش از پا در می‌آمدند حملهٔ دسته جمعی را در پیش می‌گرفت و عدهٔ زیادی را به جنگ یک نفر می‌فرستاد.

## ۹ـ تأثیر عاشورا «مقوله فعل»

۱ـ قیام مقدس امام حسین علیه‌السلام الگوی آزادگانی شد که راهی برای حفظ مکتب جز شهادت ندارند و بر این اساس دهها نهضت آزادیبخش در جهان به وقوع پیوسته که همگی در راه پیشبرد هدفشان به جبههٔ عاشورا اقتدا کرده‌اند که مهمترین آنها در عصر حاضر انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی رحمه‌الله، پیروزی حزب الله لبنان و انتفاضهٔ مقاومت فلسطین است.

۲ـ عاشورا خیلی از حقایق دینی را از وجود ذهنی و لفظی به وجود خارجی تبدیل نمود و عقیده،اخلاق و احکام دینی را در عمل به نمایش گذاشت و لذا عاشورا وجود خارجی اسلام است.

قیام مقدس حسین بن علی علیه‌السلام، دیندار زیستن، انسان زیستن، آزاد زیستن، عزیز زیستن و... را تفسیر کرد و تجسم بخشید.

انقلاب خونین عاشورا با خطابه های بیداری بخش حضرت حسین علیه‌السلام در کربلا و خطابه‌های زینب و ام کلثوم و امام سجاد علیهم‌السلام در کوفه و شام و مدینه، نقشه‌های پشت پرده نظام اموی (نفی دین و عداوت با پیامبر و آلش) را افشا کرد و اهداف دولت شام رابرای مردم آن سامان تبیین نمود.

## ریشه‌ها و علل مقاومت در حادثهٔ عاشورا «مقولهٔ انفعال»

حادثهٔ عاشورا دو شکل کلی از انسان را به نمایش گذاشت:

۱ ـ انسان الهی و مکتبی.

۲ ـ انسان مادی: جبهه مادّیین را دنیا پرستانی تشکیل می‌دادند که فقط از درهم و دینار، ریاست‌طلبی، تهدید و ترس از دستگاه حاکم، حقد و کینه‌های دیرینه و در یک کلمه از حب دنیا متاثر و منفعل می‌شدند. امام علیه‌السلام فرمود: «النّاسُ عَبیدُ الدنیا و الدینُ لَعقٌ عَلَی ألسِنَتِهِم یَحوطونَه ما دَرَّت معائشُهم فَإذا مُحِّصوا بِالبَلاءِ قَلَّ الدَیّانون»[1] اما جبهه الهیّون مقاومتش بر پایهٔ

۱ ـ تحف العقول، ص ۲۴۵.

آخرت خواهی، دین خواهی، ستم ستیزی، عشق به اهل بیت، عمل به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاکمیّت قرآن، ابطال باطل و احقاق حق استوار است.

لذا ایثار و جهاد و مقاومت یاران امام حسین علیه السلام بر پایهٔ حجّت بود. آنها می‌گفتند تنها گذاشتن حسین خلاف جوانمردی است، حسین حجّت خدا است و عمل به میثاقِ با ولایت واجب است، رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به رعایت حقوق اهل بیت توصیه نموده است. ابوالفضل العباس، اهل بیت ابی‌عبدالله علیهم السلام، مسلم ابن عوسجه، سعید بن عبدالله، زهیربن‌قین و عده‌ای دیگر از یاران امام در شب عاشورا انگیزهٔ دفاع و مقاومت خویش را امور فوق ابراز کردند.

رهبری قیام مقدس کوشید تا به حامیان جبههٔ باطل که حب دنیا آنان را به جنگ حق کشانده بود بفهماند که دفاع از یزید مجوز عقلی و عقلایی و دینی ندارد و معارضه با حسین بن علی علیهما السلام معارضه با پیامبر صلی الله علیه و آله است. امام علیه السلام به خوبی نشان داد با کسی باید بجنگید که:

۱ ـ باطل باشد ۲ ـ به حق مردم تجاوز کرده باشد ۳ ـ دشمن دین پیامبر باشد ۴ ـ بدعتی در دین احداث کرده باشد ۵ ـ کتاب خدا و سنّت نبوی را کنار گذاشته باشد ۶ ـ بر امام بر حقی شورش کرده باشد.

و از کسی باید دفاع کرد که:

۱ ـ حق باشد ۲ ـ به آرمانهای اسلامی جامعه عمل پوشانده باشد ۳ ـ عدالت را پیاده کرده باشد ۴ ـ مجری سنّت پیامبر و احکام خدا باشد.

امام علیه السلام ثابت کرد که یزید هرگز قابلیّت دفاع را ندارد، بلکه همه شرایط شورش علیه او موجود است. نتیجه اینکه جبههٔ باطل هیچ حجتی بر عمل خویش نداشت و یاران حسین در دفاع خویش چون مستند به حجّت عقلی، عقلایی و شرعیّند، سر افرازند و خوشا به حال کسانی که همهٔ کردارشان مستند به حجّت شرعی و عقلی است و فقط از حجّت و دلیل منفعل شده و هرگز بر گرد باطل نمی‌گردند، با حجّت می‌گویند، با حجّت می‌شنوند، با حجّت عمل می‌کنند، و با حجّت جبهه گیری می‌کنند، با حجّت می‌جنگند، با حجّت صلح می‌کنند، با حجّت زندگی می‌کنند و با حجّت می‌میرند.

# شعار، شعور، عاشورا

حجةالاسلام والمسلمین سیدمحسن موسوی گرگانی*


## چکیده

*ماهیّت انقلابها چنانچه تبیین نشوند، نه تنها از جانب دشمنان بلکه از سوی دوستان غافل و جاهل نیز به بیراهه کشیده می‌شوند. از این رو امر به معروف و نهی از منکر واجب شد تا نهضت نبوی از گزندها مصون بماند.*

*شعارهای امام حسین علیه‌السلام چنانچه به معنای واقعی خود باقی می‌ماندند، راه امام باقی می‌ماند ولی برداشت‌های نادرست، شعارهای امام را دستخوش انحراف گردانیده است. هدف این نوشتار بیان تحریفها نیست بلکه اشاره به برخی شعارهاست که تغییر ماهیّت داده‌اند. مقاله در چهار محور زیر ارایه می‌گردد:*

**۱ـ شعارهای امام حسین علیه‌السلام**

*امام در شعارهای خود به اوصاف امام و راهنمای مردم، قیام برای اصلاح امور، عاقبت همراهی با ظالم، نتیجه سکوت در برابر ظالم، دوری از تبعیّت شیطان، گریز از ذلّت، اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر، برتری مرگ از زندگی با ظالم و فرار از بیعت ظالم را مطرح می‌نمایند.*

**۲ـ شعارهای تحریف شده**

*شعارهای تحریف شده نظیر: اشعار نامربوط و مخالف با شؤون اهل بیت، بنای بعضی مداحان و روضه خوانان بر مطرح شدن خود و مورد تقدیر قرار گرفتن، هر جور شده به گریه وادار کردن، حتماً و در هر موقعیت روضه خواندن، گریاندن را مایه آرامش معصومین جلوه دادن، روضه‌های بدون مدرک خواندن، سینه زنی و برخی اعمال دیگر را عبادت دانستن، عَلَم گردانی و... را جزء حرکت امام حسین علیه‌السلام محسوب کردن و....*

**۳ـ مقایسه**

*مقایسه بین این شعارها و شعارهای حضرت ما را به واهی بودن بسیاری از شعارها نایل می‌گرداند، داستانهایی نظیر دامادی قاسم، خبر دادن مرغ خون آلود به مدینه، شفای دختر افلیج یهودی و خیمهٔ لیلا که سندی بر ایشان پیدا نمی‌شود. این را باید دانست که گریاندن جزء شعارهای امام حسین علیه‌السلام نبود، هرچند گریه مطلوب را هیچ کس نهی نمی‌کند و در روایات بر زنده نگهداشتن مصائب تأکید شده و آن هم به گونه‌ای که از مدار شرع خارج نشود.*

**۴ـ راه حل «چه باید کرد؟»**

*تجزیه و تحلیل پیامها و شعارهای حضرت و آگاهی دادن به مردم.*


* محقق و مدرس حوزه علمیه قم

تردیدی نیست که اگر در طول تاریخ، ماهیّت حرکتها، انقلابها، بعثتها و جنگها بدرستی و بطور شفّاف تبیین نگردد، چه بسا نتایج خلاف واقعی از آنها گرفته می‌شود؛ زیرا این گونه حوادث و پدیده‌ها، به مرور ایّام دستخوش تحریفات می‌گردد. البته، تنها دشمنان در راستای اغراض شوم خود به این تحریفات گمراه کننده دست نمی‌زنند، بلکه بعضی دوستان و طرفداران این پدیده‌ها نیز بر اثر غفلت و جهالت، سلیقه‌های خود را در ماهیّت آن، اعمال می‌کنند و چه بسا از کوهی کاه و از کاهی کوه می‌سازند. بدیهی است که در چنین وضعیتی، پدیدهٔ انقلاب و مانند آن، بکلّی به انحراف کشانیده می‌شود و خلاف آنچه را که برای تحقّق آن انجام گرفته است، نتیجه می‌دهد.

شاید برای مصون ماندن انقلاب نبوی از گزند همین دستبردها و اعمال سلیقه‌ها بوده است که امر به معروف و نهی از منکر، بعنوان یکی از اساسی‌ترین وظایف مسلمانان معیّن شده است و بلکه مقتضای صراحت کلام امام باقر علیه السلام این است که حفظ دین و عمل به دستورات دینی، به امر به معروف و نهی از منکر بستگی دارد، و سرّش هم همان است که به آن اشاره شد و آن اینکه بعثت یا انقلابی که از طرف یک مرد الهی تحقّق می‌پذیرد، لزوماً برای رسیدن به هدف مشخصی است و لا جرم، هرچه انسان را به آن هدف نزدیکتر کند، «معروف» و هرچه موجب دور شدن از آن گردد، «منکر» است، پس معنای امر به معروف و نهی از منکر، جز بیان کردن ماهیّت آن انقلاب یا بعثت و رسیدن به اهداف آن، چیز دیگری نخواهد بود، پس باید به این فریضه عمل شود و تکرار گردد، تا ماهیّت حرکت جهت‌داری که انجام گرفته، از گزند تحریف دشمنان دانا و دوستان نادان در امان بماند.

راه دیگری که برای بقای یک حرکت و انقلاب در شکل و ماهیّت اصلیش، در نظر گرفته می‌شود، طرح شعارهایی است که نشانه‌های ماهیّت انقلابند، و چه بسا پیش از انقلاب برای جهت دادن حرکت آن، آگاهانه و از روی شعور طرح می‌شوند، تا همهٔ کسانی که اهل شعورند، برای رسیدن به هدف خاصّی که در آن شعارها نهفته است، آگاهانه جهت حرکت خود را مشخّص کنند.

ناگفته پیدا است که خود این شعارها موضوعیّت ندارند، بلکه برای جهت دادن به حرکت مورد نظر و حفظ و بقای ماهیّت آن پس از تحقق، طرح و عنوان می‌گردند و ظاهراً این روش، یکی از شناخته شده‌ترین روشهایی است که بشر از زمانهای بسیار پیش به آن دست یافته و در جنگها و قیامهای خود، از آن استفاده کرده است.

نیاز به گفتن ندارد که اگر ابزار جهت‌دادن و حفظ و بقای یک حرکت، مورد دستبرد، تحریف و مانند آن قرار گیرد، چه صدمهٔ بزرگی از این هجمه به آن حرکت وارد می‌شود که گفته‌اند:

*هرچه بگندد نمکش می‌زنند  وای به روزی که بگندد نمک!*

اگر در مکتب اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام تحریفی پدید آید، می‌توان با رجوع به شعارهایی که در کلمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه اطهار علیهم‌السلام عنوان شده است، مسیر درست اسلام را پیدا کرد و آموزه‌های انحرافی را کنار گذاشت؛ امّا اگر خود آن شعارها مورد دستبرد دشمنان یا کج فهمی دوستان قرار گیرد، چگونه باید آن دین پاک و مقدّس را نجات داد و از شرّ بدآموزی آنها رهایی یافت؟

## شعارهای امام حسین علیه‌السلام چیست؟

بدون تردید شعارهای زیادی در مکتب اسلام وجود دارند که اگر دچار تحریف و کج فهمی مسلمانان نمی‌شدند و امروزه به محتوای واقعی آنها توجّه می‌شد و مسلمانان، آنها را در زندگی خودشان پیاده می‌کردند، در این گرفتاری و عقب ماندگی امروز، قرار نمی‌گرفتند، لکن متأسفانه هیچگونه توجّهی به آنها نشده و نمی‌شود و هر گروه و ملّتی راهی را که خود خیال می‌کند راه اسلام است، در پیش گرفته و هیچ کاری با آنچه اسلام، آورده، ندارد؛ لذا گرفتار بلاهایی شده‌اند که امروز، سرتاسر کشورهای اسلامی را فراگرفته است.

ما اکنون در صدد آن نیستیم که کج اندیشیها و کج فهمی‌ها و تحریفاتی را که در طول تاریخ اسلام واقع شده است، بیان کنیم، تنها برآنیم که به بعضی از شعارهای عاشورای حسینی که در واقع، اهداف حرکت و انقلاب امام حسین علیه‌السلام هستند و براساس شعور خاصّی طرح

شده‌اند اشاره کنیم؛ چه اینکه بررسی و بیان همهٔ تحریفاتی که در ماهیت انقلاب حسینی واقع شده نیز از حوصلهٔ این مقال، بیرون است.

مدتهای درازی است که شعارهای نهضت امام حسین علیه‌السلام گرفتار تحریفات شگفت انگیزی گردیده که به عقیدهٔ ما، عوامل بی‌شماری در آن دست داشته است. به همین جهت ما، امروزه در برابر ماهیّتی قرار گرفته‌ایم که هیچ نسبتی با انقلاب امام حسین علیه‌السلام ندارد. وقتی به شعارهای آن امام بزرگوار رجوع می‌کنیم و برداشت مردم و پیروان آن حضرت را از قیام حسینی مدّ نظر قرار می‌دهیم، کاملاً متوجّه می‌شویم که این برداشتها و اعمالی که پیامد آنها است، هیچ گونه همخوانی با شعارهای حسینی ندارد و این عدم همخوانی، حکایت از آن دارد که شعارهای حسینی دچار انحراف شده و گرفتار تحریفات بنیادین گردیده است و تا وقتی که برداشتهای نادرست ما، براساس یک شعور دقیق، از شعارهای حسینی پاکسازی نگشته و منطبق با واقعیتهای عاشورا نگردند، پاسخ درست و قانع کننده‌ای برای اشکالات زیادی که در این باره مطرح شده و وارد هم هست، نخواهیم داشت و استفاده‌ای که باید از انقلاب حسینی و شعارهای آن شود، نخواهد شد.

## امام حسین علیه‌السلام چه می‌گوید؟

۱ ـ شاید اوّلین شعار امام علیه‌السلام، همان جمله‌ای باشد که در پاسخ نامه‌های کوفیان نوشته است و آن اینکه: «فَلَعَمري مَا الإمامُ إلّا العالِمُ بِالكتابِ والقائمُ بِالقِسطِ والدّائِنُ بِالحَقِّ والحابِسُ نَفسَهُ عَلىٰ ذاتِ اللهِ»[1] *به جانم سوگند! امام نیست، مگر کسی که به کتاب خدا عمل کند و قسط و عدالت را بپا دارد و متدیّن به دین حقّ باشد و تمام کارهایش براساس ملاکها و معیارهای الهی باشد.*

۲ ـ دومین شعار آن حضرت، همان نامهٔ کوتاهش به مردم بصره است، او در آن نامه نوشته است:

«وأنَا أدعوكُم إلىٰ كتابِ اللهِ و سُنَّةِ نَبيِّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَإنَّ السُنَّةَ قَد أُميتَت وإنَّ البِدعَةَ قَد أُحْيِيَت

---

۱ ـ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹، تاریخ طبری والکامل فی التاریخ و...

وأنْ تَسمَعوا قَولی وتُطیعوا أمری أهدِکُم سَبیلَ الرَّشاد.»[۱] *من شما مردم بصره را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش دعوت می‌کنم؛ چه اینکه سنّت، از میان رفته و بدعت، جایگزین آن شده و چنانچه به سخنم گوش دهید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه رشد و صلاح راهنمایی می‌کنم.*

۳ ـ سومین شعار آن بزرگوار، روایت بسیار مهمّی است که از پیامبر ﷺ، برای حرّ و یارانش خوانده است: «مَن رَأیٰ سُلطاناً جائِراً مُستَحِلّاً لِحُرُمِ اللهِ ناکِثاً لِعَهدِ اللهِ مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسولِ اللهِ یَعمَلُ فی عِبادِ اللهِ بِالإثمِ والعُدوانِ فَلَم یُغَیِّر عَلَیهِ بِفِعلٍ ولا قَولٍ کانَ حَقّاً علی اللهِ أن یُدخِلَهُ مُدخَلَه.»[۲] *هرکس حاکم جائر و ستمکاری را ببیند که حرام الهی را حلال می‌شمارد و پیمان خدا را درهم می‌شکند، با سنّت پیامبر خدا مخالفت می‌کند، در میان مردم به گناه و تجاوز اشتغال دارد، ولی علیه او عکس العملی نشان ندهد و سخنی نگوید، بر خداست که او را در جایگاه آن ستمکار قرار دهد.*

۴ ـ امام علیه السلام بدنبال همین روایت که برای حرّ و یارانش نقل کرده است، می‌فرماید: «ألا وإنَّ هٰؤلاءِ قَد لَزِموا طاعَةَ الشَّیطانِ وتَرَکوا طاعَةَ الرحمٰنِ وأظهَروا الفَسادَ وعَطَّلوا الحُدودَ واستَأثَروا بالفَیءِ وأحَلّوا حَرامَ اللهِ وَحرَّموا حلالَ اللهِ وأنَا أحَقُّ مَن غَیَّرَ»[۳] *هان ای مردم! اینان (بنی امیّه و یاران آنها) پیروی از شیطان را رها نکرده و اطاعت از خدای مهربان را رها کرده‌اند و آشکارا فساد می‌کنند و حدود الهی را ترک نموده‌اند و بیت المال را ویژه خود قرار داده‌اند و حرام خدا را حلال وحلال او را حرام دانسته‌اند و من از هرکس دیگر، بیشتر وظیفه دارم که علیه آنان بپاخیزم.*

۵ ـ امام علیه السلام در خطبهٔ خود در روز عاشورا که برای لشکر کوفه ایراد کرده است، می‌فرماید: «ألا وإنَّ الدَّعِیَّ ابنَ الدَّعِیِّ قَد رَکَزَ بَینَ اثنَتَینِ بَینَ السِلَّةِ والذِلَّةِ وهَیهاتَ مِنّا

---

۱ ـ موسوعة کلمات الأمام الحسین، ص ۳۱۶. به نقل از تاریخ طبری و مثیر الأحزان و بحار الأنوار.
۲ ـ موسوعة کلمات الأمام الحسین، ص ۳۶۰، به نقل از الکامل فی التاریخ و احتاق الحق و وقعة الطف.
۳ ـ همان.

الذِلَّةُ.»[۱]

*هان ای مردم! نانجیب زنازاده (ابن زیاد) فرزند زنازاده، بر یکی از دوچیز اصرار دارد: شمشیرِ کشیده و ذلّت و خواری، و هیهات که ما ذلّت پذیر باشیم.*

۶ ـ آن حضرت در نوشته‌ای که برای برادرش محمّد ابن حنفیّه مرقوم داشته، نگاشته است: «إنّی لَم أخرُج أشِراً ولا بَطِراً ولا مُفسِداً ولا ظالِماً وإنّما خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمَّةِ جَدّی، أُریدُ أن آمُرَ بِالمعروفِ وأنهیٰ عَن المُنْکَرِ وأسیرُ بِسیرَةِ جَدّی وأبی».[۲]

*من برای تفریح و خوشگذرانی و فساد و ستمکاری خارج نشده‌ام، بلکه فقط برای اصلاح در میان امّت جدّم خارج شده‌ام. من تصمیم دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و راهی را که جدّ و پدرم پیموده‌اند در پیش گیرم.*

۷ ـ از شعارهای بسیار معروف و شناخته شده جمله‌ای است که امام علیه‌السلام در تبیین حرکتش برای مردم و در حقیقت برای تمام ادوار تاریخ فرمود: «ألا تَرَون إلی الحقِّ لا یُعمَلُ بِهِ وإلی الباطِلِ لا یُتَناهیٰ عَنه؟!»[۳] *آیا نمی‌بینید و به حقّ نظر نمی‌کنید که بکلّی ترک شده، و به باطل نمی‌نگرید که بطور نامحدودی رواج پیدا کرده است؟!*

۸ ـ جملهٔ بسیار معروف حضرت که مقبول همهٔ افراد بشر است جملهٔ: «إنّی لا أرَی المَوتَ إلّا سَعادَةً ولا الحَیاةَ مَعَ الظّالمینَ إلّا بَرَماً.»[۴] است.

۹ ـ شعار دیگر، که شعار همهٔ آزادگان عالم قرار گرفته است، جملهٔ ذیل است: «لا واللهِ لا أُعطیکُم بِیَدی إعْطاءَ الذَّلیلِ ولا أُقِرُّ إقْرار العبید.»[۵] نه، *به خدا قسم دست ذلّت و خواری به شما نمی‌دهم و چونان بندگان به حکومت شما اعتراف نمی‌کنم.*

۱۰ ـ آخرین شعاری که از آن امام همام نقل می‌کنیم، شعری است که یکی از شعرای عرب

---

۱ ـ موسوعة کلمات الأمام الحسین علیه‌السلام، ص ۴۲۳، به نقل از مقتل خوارزمی و تاریخ ابن عساکر و بحار الانوار و العوالم.
۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸ و...
۳ ـ موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۵۶، به نقل از تاریخ طبری و تاریخ ابن عساکر و اللهوف و...
۴ ـ موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۵۶، به نقل از تاریخ طبری و تاریخ ابن عساکر و اللهوف و...
۵ ـ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۸.

سروده است و امام علیه السلام بارها آن را مورد استشهاد قرار داده و به عنوان شعار خود مطرح کرده است:

المَوتُ اَوْلیٰ مِن رُکوبِ العارِ والعارُ أولیٰ مِن دُخولِ النّارِ[1]

آنچه ذکر شد، بعضی از شعارهای حسینی بود که کوتاه و پر معنی بودند. آن حضرت شعارهای دیگری هم دارد که به همین مضامین و یا قریب به آنها است که در اینجا مجال ذکر آنها نیست و تنها به یک جمله از آنها اشاره می‌کنیم که ظاهراً در راستایِ غرض ما بیان شده است.

در کتاب تحف العقول کلام مفصّلی از آن حضرت، دربارهٔ امر به معروف و وظیفهٔ علما نقل شده است که در خور تأمّل و دقّت فراوان است، امام علیه السلام چنین فرموده‌اند: «اللّهمّ إنّک تَعلَمُ أنّه لَم یَکُن ماکانَ مِنّا تَنافُساً فی سُلطانٍ ولا التِماساً من فُضولِ الحُطامِ ولکن لنُرِیَ المَعالِمَ من دینِک ونُظهِرَ الإصلاحَ فی بِلادِک ویأمَنَ المَظلومونَ من عِبادِک ویُعمَلُ بِفَرائضِک وسُنَنِکَ وأحکامِک.»[2] *بار خدایا! تو خود خوب میدانی که آنچه از ما سرزده، برای مسلّط شدن و حکومت کردن نبوده و برای جمع آوری جیفهٔ نیز دنیا نبوده است، بلکه برای ارائه نشانه‌های دین تو و اظهار اصلاح در سرزمینهای تو و تأمین امنیّت بندگان مظلوم تو و عمل کردن به فرایض و سنّتها و أحکام تو بوده است.*

اکنون به خلاصه گیری و جمع بندی این شعارها می‌پردازیم، تا بهتر و بیشتر در ذهنمان رسوخ کنند و دارای ذهنی آمیخته به شعارهای حسینی گردیم، باشد که در مقام عمل، تحت تأثیر آنها قرار بگیریم که از این ارزشمندتر وجود ندارد.

۱ ـ امام و رهبر مسلمانان و جامعهٔ اسلامی باید به قرآن عمل کند و عدل و قسط را بپا دارد و طرفدار حقّ باشد و خودش را وقف خدا کند.

۲ ـ حسین علیه السلام، همهٔ مسلمانان را به إحیای کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کند؛ زیرا حکومت اموی بدعتها را جایگزین سنّت پیامبر کرده است.

---

۱ ـ مقتل مقرّم، ص ۳۴۵.

۲ ـ تحف العقول، ص ۱۷۰.

۳ ـ حسین علیه‌السلام، همه را به رشد و صلاح دعوت می‌کند و راه راست الهی را به همه نشان می‌دهد.

۴ ـ باید به فرمودهٔ پیامبر بزرگ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، علیه حکومتی که دستورات الهی را نادیده می‌گیرد، بپاخاست و آن را سرنگون ساخت.

۵ ـ حسین علیه‌السلام چگونه می‌تواند در برابر این همه فساد و ظلم بنی امیّه و تعطیل حدود الهی و سلطهٔ آنان بر بیت المال و ترک اطاعت خدا و پیروی از شیطان، ساکت بنشیند و علیه آن قیام نکند؟

۶ ـ ابن زیاد پلید، حسین علیه‌السلام را بین شمشیر آخته و ذلّت قرارداده است تا یکی از آن دورا اختیار کند و هیهات که حسین علیه‌السلام و پیروان او ذلّت‌پذیر باشند.

۷ ـ همه بدانند که هدف حسین علیه‌السلام، جز اصلاح اُمّت چیز دیگری نیست.

۸ ـ هدف دیگر حسین علیه‌السلام، امر به معروف و نهی از منکر و پیمودن راه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است.

۹ ـ قیام حسین علیه‌السلام، برای فساد، ظلم و از روی هوا و هوس و تفریح و خوشگذرانی نیست.

۱۰ ـ وقتی که حق، زیر پا گذاشته و لگدمال شود و باطل جایگزین آن گردد، هیچ کس نمی‌تواند ساکت و آرام باشد.

۱۱ ـ هرگز نمی‌توان ذلّت‌پذیر بود و حسین علیه‌السلام، به هیچ وجه ذلیل شما ظالمان نخواهد شد و دست ذلّت به شما نخواهد داد.

۱۲ ـ حسین علیه‌السلام به هیچ وجه چونان بردگان، در برابر شما ستمگران قرار نخواهد گرفت.

۱۳ ـ مرگ برای انسان آزاده بهتر از عار و ننگ است.

۱۴ ـ حسین علیه‌السلام به دنبال سلطنت و حکومت نیست.

۱۵ ـ حسین علیه‌السلام به دنبال مال دنیا و درهم و دینار نیست.

۱۶ ـ حسین علیه‌السلام، برای اِحیای آثار دین الهی و انجام اصلاحات قیام کرده است.

۱۷ ـ امنیّت مردم نیز از اهداف قیام حسین علیه‌السلام است.

۱۸ ـ اِجرای قوانین الهی و عمل به واجبات و سنّتها و احکام الهی، در رأس اموری است که حسین علیه‌السلام را وادار به قیام در برابر ستمگری چون یزید کرده است.

اینها اساسی‌ترین شعارهایی است که می‌توان پذیرفت که حسین علیه‌السلام آنها را مطرح نموده و یا از آنها استفاده کرده است و برای تحقّق بخشیدن به آنها قیام کرده و تا آخرین نفس، مقاومت نموده و مبنای بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز جز همینها و مانند اینها، چیز دیگری نبوده است، پس اگر این شعارها به حسین علیه‌السلام نسبت داده شده و براستی امام حسین علیه‌السلام آنها را بیان داشته و در راستای تحقّق بخشیدن به آنها قیام کرده و هرچه در اختیار داشته، قربانی آن نموده است باید گفت که کار آن حضرت و فداکاریش، از والاترین ارزش انسانی برخوردار است. در تمام تاریخ نمی‌توان کسی را پیدا کرد که در این حدّ، برای پیاده کردن دستورات الهی و رفع ظلم و برقراری عدل و داد در بین انسانها، فداکاری کرده باشد؛ بنابراین ما که ادّعای ارادت به آن حضرت را داریم و معتقدیم که شیعه و پیرو آن حضرت هستیم، باید ببینیم که آیا واقعاً این گونه است یا ادعایی بیش نیست؟!

## شعارهای ما یا تحریف شعارهای حسینی؟

اکنون برای روشن شدن اینکه آیا ما واقعاً در راستای انقلاب و قیام حسینی حرکت می‌کنیم یا نه؟ باید شعارها و شعرهای خودمان را مورد بررسی قرار دهیم و در مقایسه با شعارهای حسینی از شعورمان مدد بگیریم، تا معلوم گردد که آیا واقعاً شعارهای حسینی را تکرار می‌کنیم و حرکتهایمان در محرّم و عاشورای حسینی، از سنخ حرکت حضرت زینب علیهاالسلام و برای تحقّق بخشیدن به اهداف امام حسین علیه‌السلام است یا آنچه ما انجام می‌دهیم، ساخته و پرداختهٔ خودمان است و هیچ نسبتی با قیام امام حسین و شعارهای حسینی ندارد؟

پس لازم است، نظری گذرا به شعارهای خود در محرّم داشته باشیم و ببینیم که ما در ماه محرم، چه می‌کنیم و چه می‌گوییم و به دنبال چه هستیم؟

۱ ـ ما در مجالس عزاداری که برای امام حسین علیه‌السلام برگزار می‌کنیم، بویژه در ماه محرّم و صفر، از هر نوع شعری استفاده می‌کنیم و هیچ کاری نداریم که چه تالی فاسدی بر آن مترتّب

است و دارای چه مضمون و مفادی است؟ تنها همّمان این است که شعر مورد استفاده ما، عواطف و احساسات دیگران را برانگیزد و آنان را به گریه و زاری بیندازد، امّا کاری به این نداریم که این شعر دروغ است یا راست؟ با مقام عصمت سازگار است یا ناسازگار؟ از عظمت روح حسین علیه‌السلام و خانواده او حکایت دارد و یا آنان را در حضیض ذلّت قرار می‌دهد؟ مثلاً شاعری می‌گوید:

*من از آتش دگر خوفی ندارم — زبس از اشک خود امیدوارم*
*چرا ترسد دلم از خوف آن نار — که دارم دیده‌ای چون ابر خون بار*

و دیگری می‌گوید:

*می‌گفت ای گروه چه بسیار تشنه ام — از تاب تشنگی جگرم ای خدا بسوخت*
*یا رب تو آگهی زمن و حال زار من — کز بهر جرعه آب دلم از بلا بسوخت*

و جوهری گوید:

*زینب بیچاره داد خواه ندارد — رو به که آرد بجز توشاه ندارد*
*هر چه بگفتم ما را مبر به غریبی — شمر لعین حرمتم نگاه ندارد*
*گر بتوانی به شمر گوی که ما را — بر سنر بازارها نگاه ندارد*
*درد دلم داند آنکه هجر کشیده — دل به جز از اهل دل گواه ندارد*
*غیرتم آید روم به شهر بگویم — دست بدار از حسین گناه ندارد*
*می‌روم اینک بسوی باب کبارم — گویمش ای شه حسین سپاه ندارد*

و کس دیگری گفته است:

*ز بس دارم به دل شوق سرکوی علی‌اکبر — دهم جان ازصباگر بشنوم بوی علی‌اکبر*
*بیاد کاکل وگیسوی مشکین و پریشانش — دلی دارم زغم آشفته چون موی علی‌اکبر*
*هلال است وز بار غم کمان شد قامت لیلا — چه از شمشیر کین بشکافت ابروی علی اکبر*
*بجز نوک سنان ننمود کس دلجویی بابش — چو زینب غرق در خون دید گیسوی علی‌اکبر*
*سر عریان پریشان گیسو آمد از حرم بیرون — نشان تیر شد چون قد دلجوی علی‌اکبر*

و دیگری چه عجیب سروده:

اگر این مرده اشکی هدیه کرده ولش کن گریه کرده
عیان گر معصیت یا خفیه کرده ولش کن گریه کرده
نماز این بندهٔ عاصی نکرده مَهِ حق روزه خورده
ولی یک ناله در یک تکیه کرده ولش کن گریه کرده
اگر از کودکان شیرخواره شکمها کرده پاره
به دسته گریه‌های نسیه کرده ولش کن گریه کرده
خوراک او همه مال یتیم است گناه او عظیم است
خطا در شهر و هم در قریه کرده ولش کن گریه کرده
اگر بر ذمّهٔ او حقّ ناس است خدا را ناشناس است
برای خود جهان را فدیه کرده ولش کن گریه کرده
بدست خود زده قدّاره بر فرق به خون خود شده غرق
تن خود زین ستم بی‌بنیه کرده ولش کن گریه کرده
نمی‌ارزد دو صد تضییع ناموس به یک سبّوح و قدّوس
اگر اشکی روان بر لحیه کرده ولش کن گریه کرده[1]

و شاعر عربی با این گفتهٔ خود، به هر مسلمان و کافر و فاسق و فاجزی امید داده است:

فانّ النّارَ لیس تَمُسُّ جسماً علیه غُبار زوّارِ الحسینِ
تو را آتش گزندی نی رساند حسین زائر اگر گردی فشاند

۲ـ ماگذشته از شعر و مدّاحی به گونه‌ای که مورد اشاره قرار گرفت، با طرز بسیار زننده‌ای به روضه خوانی و مدّاحی می‌پردازیم و به اصطلاح، تا می‌توانیم، کیفیّت صدا و آهنگ آن را جذّاب و گیرا می‌کنیم، تا مجلسمان شنوندگان را خوب بگیرد و مورد تقدیر و تحسین آنان قرار گیریم، و کاری به این نداریم که این اعمال، با موازین شرعی مطابقت دارد یا نه؟ آنچه

۱ ـ حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۵۸ ـ ۲۵۹، به نقل از دیوان مکرم، ص ۱۳۳.

ارائه می‌کنیم، غنا و حرام است یا نه؟

۳ـ ما در روضه خوانیهایی که در طول سال یا در محرّم و صفر برگزار می‌کنیم، سعی و کوششمان بر این است که به هر طریق ممکن، کسانی راکه پای سخنان ما نشسته‌اند بگریانیم و غالباً برای این کار دست به هر عملی می‌زنیم و هیچ ابایی نداریم که آنچه می‌گوییم، مطابق با واقع است یا خیر، دروغ است یا راست؛ بلکه عشق به گریاندن مردم، همهٔ این امور را از ذهن ما می‌برد.

۴ـ ما در هر سخنرانی و به هر مناسبتی که روی می‌دهد، خود را موظّف می‌دانیم که حتماً بخشی از وقت سخنرانی را به روضه خوانی اختصاص دهیم ولو این سخنرانی به مناسبت میلاد مبارک امام حسین علیه السلام باشد و در بند این نیستیم که هر مقامی، اقتضایی دارد و سخن را باید به اقتضای مقامی که در آن، گفته می‌شود، بیان داشت. مگر نه این است که امام علیه السلام می‌فرماید: «شیعَتُنا خُلِقوا مِن فاضِلِ طینَتِنا یَفرَحون لِفَرحِنا ویَحزَنونَ لِحُزنِنا»[1] ***شیعیان ما از افزوده سرشت ما خلق شده‌اند. با شادی ما شاد می‌شوند و با اندوه ما غمگین می‌شوند.***

۵ـ ما گمان می‌کنیم که اگر در طول سال یا در ماه محرّم روضه بخوانیم و دیگران را بگریانیم، هم کسانی که می‌گریند، اهل بهشت می‌شوند و هم کسانی که می‌گریانند و لذا این کار را به عنوان وسیله‌ای برای بخشوده شدن گناهان خود قرار داده و به عنوان شعار اصلی محرّم و صفر تلقّی کرده‌ایم.

۶ـ این پندار در ما رسوخ پیدا کرده که گریهٔ ما مرهمی است که دل آزردهٔ حضرت زهرا و علی مرتضی علیهما السلام را شفا می‌بخشد و تنها آرامش اهل بیت علیهم السلام همین گریستنها و تباکیهایی است که ما در مجالس منتسب به امام حسین علیه السلام داریم.

۷ـ ما، ماه محرّم و صفر را ماه دسته و هیئت و سینه زنی و زنجیرزنی در خیابانها و تکیه‌ها و مساجد قرار داده‌ایم و چنین عقیده داریم که با این کارهایمان، بهترین عبادت را انجام می‌دهیم و دل حضرت زهرا علیها السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خوشحال می‌نماییم.

۸ـ ما ماه محرّم را ماه تعزیه خوانی و نوحه سرایی و مدّاحی و روضه خوانی می‌دانیم و در

---

۱ ـ ره‌توشه رمضان ۱۳۷۸، ص ۱۱۰.

مجامع بسیار مهم و پرجمعیت، چه بسا جز به روضه‌های بی‌اساس و مدّاحیهای دروغ و بدون مدرک، به سخن دیگری نمی‌پردازیم.

۹ـ ما در ماه محرّم به عَلَم گردانی، شبیه خوانی، حجله ساختن، حلیم خوردن، شربت ساختن و مانند اینها می‌پردازیم و گمان می‌کنیم که این کارها در راستای حرکت حسینی و برای دلجویی از شکسته دلان نینواست.

۱۰ـ بسیاری از ما چنین می‌پنداریم که امام حسین علیه‌السلام به این خاطر به کربلا رفت که شهید شود و با شهادت خودش، شفیع گنهکاران اُمّت جدّش گردد، و او شهید نشده است، مگر برای همین جهت.

۱۱ـ در دل و جان و خون و گوشت ما این معنی رسوخ پیدا کرده است که این روضه خوانیها، سینه زنیها، زنجیرزنیها، قمه زنیها، تعزیه خوانیها، شله زرد خوردنها، چای و شربت دادنها، مدّاحیها، نوحه سراییها و به سر و سینه زدنها و سنج و طبل کوبیدنها، باید در هر دوره و زمانی وجود داشته باشد و هیچ چیزی هم نباید موجب تغییر و تبدل آنها گردد، مگر در راستای جذّابیّت و روز پسندی آنها و نباید تعجّب کنیم زیرا همهٔ اینها یک منشأ دارد و آن، این تفکر است که در راستای قیام حسینی و برای زنده نگهداشتن آن، نباید لحظه‌ای آرام نشست و این هدف بزرگ، توجیه گر همهٔ این کارها است! دار، دار تزاحم است و در مقام تزاحم، آنچه از اهمّیت بیشتر برخوردار است، مقدّم داشته می‌شود، کما اینکه هدف، وسیله را توجیه می‌کند!

## مقایسه بین شعارهای حسینی و شعارهای ما

بیایید بین این شعارها و آن شعارها مقایسه کنید پس از اشارهٔ اجمالی به شعارهای حسینی و آنچه ما به عنوان شعار می‌پنداریم، خوب است، عزیزان یک مقایسهٔ گذار بین این دو دسته شعار داشته باشد و بیندیشند که آیا رابطه‌ای بین اینها وجود دارد و آیا می‌توان باور کرد که امام حسین علیه‌السلام و سایر معصومین علیهم‌السلام، به دروغگویی و تهمت و افترا و غنا رضایت می‌دهند؟

مگر شعار امام علیه السلام این نیست که، «ألا تَرَونَ إلی الحقِّ لا یُعمَلُ بِه وإلی الباطِلِ لا یُتَناهیٰ عَنه؟[1]» آیا همین یک شعار امام علیه السلام، برای منع و زجر همه مدّاحیها و روضه‌های دروغ وغیر مستند کافی نیست؟ آیاکسانی که با آب و تاب، داستان عروسی قاسم را به نظم و نثر مطرح می‌کنند، می‌توانند برای آن سندی پیداکنند؟ آیا روایتی دارند که خبر از دادن مرغ خون آلود به فاطمه صغری در مدینه، حکایت کند؟ و آیا داستان آن دختر افلیج یهودی که با چکیدن خون مرغی که به خون مبارک حسین علیه السلام آلوده شده بود، شفا حاصل کرد و با آب و تاب بر سر منبرها گفته می‌شود، واقعّیت تاریخی دارد؟

آیا دهها، بلکه صدها قصّه و داستان داغ و جگرسوزی که به نظم و نثر، در این راستا، زبان به زبان بازگو می‌شود و هر شنونده‌ای را به شگفتی وا می‌دارد، دارای مدرک و سند است؟ اگر مدرک و سند دارند، چرا مدرک آنها بیان نشده و نمی‌شود؟ و اگر مدرک و سند ندارند که قطعاً ندارند، چرا ما آنها را رها نمی‌کنیم؟ آیا می‌توان به اسم زبانحال، تهمت و افترا بست؟ ما اگر آنها را نقل و حکایت کنیم، دروغ گفته‌ایم و اگر آنها را زبانحال بدانیم، مرتکب افترا و تهمت شده‌ایم. با چه ملاکی و بر اساس چه معیاری می‌گوییم: امام حسین علیه السلام به بالین علی اکبر رفت و گفت:

*تا بیا بابا از این صحرا رویم* *نک به سوی خیمهٔ لیلا رویم؟*

به چه ملاکی می‌گوییم، زبانحال امام علیه السلام، این شعر و مانند این بوده است؟!!!

این معنی برای اهل علم و روضه خوانهای بزرگوار و عزیز روشن است که قصد ما این نیست که ـ معاذالله ـ با جلسات ذکر مصیبت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مخالفت کنیم و این کار را بیهوده بدانیم و هرگز قصد ما، نمی‌تواند این باشد، زیرا زنده نگاهداشتن مصائب خامس آل عبا در سیرهٔ مستمرهٔ قطعیهٔ ائمه علیهم السلام و در روایات بی‌شمار آنان، امری است مسلّم و غیر قابل انکار و هرگز هیچ شیعه‌ای نمی‌تواند کمترین خدشه‌ای در آن داشته باشد؛ بلکه منظور این است که نباید چنین خیال کنیم که در این مسیر، آزادیم و هیچ قید و بندی نداریم؛ زیرا بدیهی

---

۱ ـ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۵۶، به نقل از تاریخ طبری و تاریخ ابن عساکر و اللهوف و...

است که رعایت مقرّرات شرعی، همواره و در همه جا لازم و واجب است، پس این حقّ را نداریم، برای اینکه مردم را بگریانیم، دست به دروغگویی و قصّه سازی بزنیم؛ چون اوّلاً معلوم شد که گریستن و گریانیدن جزء شعارهای حسین علیه السلام نیست و هیچ شعاری از آن حضرت بر این معنی دلالت ندارد. ثانیاً بر فرض اینکه روایاتی در این میان وجود داشته باشد و این روایات از گزند خدشه در امان بماند و بر این امر دلالت داشته باشد که گریستن و گریانیدن مطلوب و مرغوب فیه است و دلالت آنها نیز اطلاق داشته باشد و به زمان و مکان خاصّی اختصاص نداشته باشد، قطعاً معنای آنها این نخواهد بود که انسان مجاز است به هر وسیله‌ای دیگران را در ماه محرّم یا شب و روز عاشورا بگریاند و در این مسیر، هیچ منع و زجری از ارتکاب دروغ، تهمت و افترا نداشته باشد.

خلاصه اینکه منظور ما این است که مدّاحان و نوحه سرایان و روضه خوانان، نباید از مدار دستورات شرع، خارج شوند و در ماه محرّم شطحیّاتی بگویند که صوفیان در غیر این ماه، آنها را می‌گویند؛ بلکه اگر قرار است تنها به ذکر مصائب بپردازند، ذکر مصائب خامس آل عبا علیهم السلام و یاران با وفایش را به گونه‌ای که مورد تأیید عقل و نقل معتبر است، ارائه کنند و در این مسیر، این فکر باطل را از سر خود بیرون کنند که اگر مردم گریه نکنند، آنها در کار خود موفّق نیستند.

## چه باید کرد؟

عقیده ما این است که مطالب و موضوعات، برای بحث و بررسی در ماه محرّم، آنقدر زیاد است که هیچ فرصتی برای نقل قصّه و داستانهای بی‌اساس باقی نمی‌ماند.

شعارهایی که از کلمات منسوب به امام شهید علیه السلام در آوردیم، آنقدر جای بحث و سخن دارند که اگر یک سخنور بخواهد بخوبی آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد، ماهها وقت می‌طلبد؛ پس چه مطلبی بهتر و مناسبتر از شرح و تفسیر سخنان و اهداف عالیهٔ امام حسین علیه السلام که در ماه محرم بیان شود؟ هیچ مانعی هم ندارد که در پایان سخنانمان، اشاره‌ای هم به بعضی از مصائب حسین علیه السلام و خانوادهٔ بزرگوارش داشته باشیم؛ امّا نه به گونه‌ای که متأسّفانه متداول است.

هیچ وجهی ندارد که هر سخنرانی و برای هر کس که انجام می‌گیرد، مقرون به روضه و ذکر مصیبت باشد. شما می‌توانید به سخنرانیهای مرحوم شهید مطهّری مراجعه کنید و از این دانشمند فقید سرمشق بگیرید. او بدون تردید، از بسیاری از روضه خوانها اگر نگوییم از همهٔ آنان، نسبت به اسلام و امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت، دلسوزتر و معتقدتر بود؛ لکن اگر دقّت کنید، می‌بینید همهٔ سخنرانیهایش در ماه محرّم، از این کارهایی که روضه خوانها انجام می‌دهند، خالی است، گرچه آن مرحوم نیز گاهی ذکر مصیبت می‌کند؛ امّا همانطور که اشاره شد، بحث بر سر ذکر مصیبت و عدم آن نیست، زیرا همهٔ آنچه بر سر اسلام آمده است و کار را بدانجا رسانیده که زنازاده‌ای مثل یزید زمامدار مسلمانان گردد، مصیبت است و لذا تحلیل این تاریخ پرحادثه و تأسف بار، همه‌اش ذکر مصیبت است؛ بلکه بحث بر سر این است که باید با هدفی که هماهنگ با هدف حسین علیه‌السلام باشد بپا خاست و در راستای قیام حسینی سخن گفت و به طور منطقی و جذّاب، مقاصد و مبانی قیام آن بزرگوار را مورد تحلیل قرار داد و کاری نشود که به صورت پاره پاره کردن بدن آن امام شهید علیه‌السلام جلوه کند.

# فرهنگ عاشورایی در زیارات شیعی

○ هادی وکیلی*


## چکیده

در بررسی جلوه‌های فرهنگ عاشورایی در زیارات، نکاتی چند مورد توجه قرار می‌گیرد: ۱- زیارت قبور یک امر فطری است و علاوه بر آن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به زیارت قبور می‌رفت. امام حسین علیه السلام نیز نهضتش را با زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز کرد. ۲-زیارات ائمه که از محتوای احیاگرانه، افشاگرانه و ستم ستیزی برخوردار است، یک عامل پویایی است. ۳-زیارات با توجه به آداب مخصوص به خود نظیر طهارت، حضور قلب، آرامش، وقار و... نقش ادب آموزی دارند. ۴-متون دینی حاوی احادیث و آیات قرآنی است. ۵- تأثیر فضیلتها، زیارت معصوم را به یک حرکت عمیق مکتبی سیاسی تبدیل کرده است.

**انگیزه امام در قیام**

بیعت نکردن با حاکم جائر و فاسق و احیای سنّت پیامبر، دو انگیزه‌ای بودند که نهضت امام حسین علیه السلام و فرهنگ ناب آن را پدید آوردند.

**جلوه‌های زیارات**

**الف: جلوه هایی ازمحتوای احیاگرانه زیارات:** امر به معروف و نهی از منکر، معرفی توحید ناب، نبوت، معاد و امامت و همچنین شفاعت و رجعت، نمونه‌هایی از این جلوه‌ها هستند.

**ب: نمادهایی از محتوای انقلابی و ستم ستیزانه:** تأکید بر شناخت ظالم و جرأت لعن و نفرین بر او؛ آرزوی همراهی با امام در مقابله با ظلم و ستم و یاوری مظلوم؛ تبری از دشمنان و تولی به اهل بیت؛ تأکید بر شایستگی مقام و منزلت حکومت برای ائمه علیهم السلام؛ یقین به عمل ائمه علیهم السلام به قسط و عدل؛ یادآوری وارج نهادن به مقام شهدا و قیام کنندگان مقابل ظلم و... نقش ستم ستیزی زیارات را روشن می‌سازند.

**ج: جلوه‌هایی از افشاگریهای تاریخی:** القابی نظیر شهیده، مظلومه، ممنوع از ارث و پهلو شکسته برای حضرت فاطمه علیها السلام؛ معرفی امام علی علیه السلام به عنوان اول مظلوم، تصویر و ترسیم موقعیت امام علیه السلام در غزوات سخت مانند احد و بدر و خندق، مظلوم خواندن امام حسن علیه السلام وامام حسین علیه السلام در زیارات و ذکر شهادت آنان و سایر ائمه علیهم السلام؛ گویای حقیقت افشاگرانه زیارات است.

**نتیجه**

زیارات ائمه علیهم السلام، تجلی دین، احیاگر، افشاگر حقایق و مجاهد پرور است و اتصال معنوی با اهل بیت را پی می‌ریزد.


* دانشجوی دورهٔ دکترا

پیش از بررسی جلوه‌ها و نمودهای فرهنگ عاشورایی در متون زیارات ائمه اطهار علیهم‌السلام به چند نکته اشاره می‌کنیم:

الف: زیارت قبور اصولاً یک امر فطری است. انسان به لحاظ وجودی متصل به همنوعان خویش است و در فقدان نزدیکان و دوستان، فطرتاً به زیارت قبور آنان روی می‌آورد. زیارت عامل اتصال انسان باقی است به گذشتگان و اتصال گذشتگان به زمان حال. چه کسی می‌تواند به انسان عزیز از دست داده‌ای بگوید نباید هیچ نوع ارتباط واتصال روحی با عزیزت داشته باشی. بر این اساس است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به زیارت مادرش می‌رفت و دیگران را به زیارت مردگان امر می‌کرد[1]. آن حضرت همچنین بارها به زیارت قبور شهدا بویژه عمویش حمزه رفت. و این البته به معنای مشروعیت این امر علاوه بر فطری بودن آن است. و چه زیبا است که امام حسین علیه‌السلام نیز قیام خود را با زیارت قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آغاز کرد!

ب: از نظر مکتب شیعه زیارت صرفاً یک امر عاطفی نیست، بلکه پیش از آن یک عمل معرفتی است. تأکید بر آنکه هر که امام را زیارت کند در حالیکه عارف به حق او باشد، به ثوابهای یاد شده در احادیث خواهد رسید، نشان دهنده این حقیقت است.[2] بدینسان زیارت، بصیرت بخش، معرفت آفرین و سازندهٔ انسان مکتبی است.

حال پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست که آیا زیارت عامل ایستایی است یا عامل پویایی؟ پاسخ، به این سؤال به محتوای زیارت بستگی دارد. زیارات شیعی ـ چنانکه به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد ـ حاوی بار سنگین معرفت، احیاگری، افشاگری و ستم ستیزی است.

ج: در فرهنگ شیعی زیارت اولیای خدا را آدابی است. این آداب خود ادب‌آموز و سازنده و مقدمه عروج است؛ همچون طهارت جسم، روزه، غسل، وضو، اذکار توحیدی، اذن دخول، آرامش و وقار و اتصال معنوی با حجت وخلیفه خدا در روی زمین.

---

۱ - «استأذنت ربی فی زیارة امی فأذن لی فزوروا القبور تذکرکم الموت»، صحیح مسلم، چاپ ۱۳۳۴، ج ۳، ص ۶۵، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲ - مفاتیح الجنان، فصل ۴، مطلب اول.

د: متون زیارات عمدتاً آکنده از آیات قرآنی و احادیث نبوی است که حاکی از استحکام و اصالت این زیارات است. به عنوان نمونه، در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز عید غدیر به حدود سی و شش آیه قرآن و چهار حدیث نبوی و چهار حدیث علوی تصریح یا اشاره شده است.

هـ: در خصوص زیارت امام حسین علیه السلام چند نکته وجود دارد:

نخست آنکه احادیث در فضیلت زیارت آن حضرت آنقدر فراوان است که در صحت آنها جای هیچ شک و تردیدی را باقی نمی‌گذارد.

دوم آنکه نمی‌توان از تأثیر فراوان احادیث فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام غافل شد. ثوابهای غیرقابل احصایی که برای یک زائر عارف به حق حسین علیه السلام ذکر شده است، قطعاً این اثر را بر دوستداران او دارد که خود را از دور و نزدیک مقیّد به زیارت آن حضرت بنمایند.

سوم آنکه نظری بر محتوای این احادیث نشان می‌دهد که زیارت امام صرفاً یک عمل فطری و احساسی نیست؛ بلکه یک حرکت عمیق مکتبی و سیاسی است. از باب نمونه به خلاصهٔ حدیثی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کنیم: «ای خداوندی که ما را به کرامت مخصوص گردانیده‌ای... من و برادرانم و زیارت کنندگان قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام را بیامرز، آنانکه اموال خود را [در راه ما] خرج کرده‌اند و تنهایشان را برای اجابت امر ما و خشم بر دشمنان از شهرها خارج کرده‌اند... خداوندا! دشمنان ما بر آنان که به قصد زیارت ما بیرون آمده بودند، خرده گرفتند؛ ولی این مانع آنان نشد که ـ از روی مخالفت ایشان ـ بسوی ما عزم کنند... آنگاه حضرت به یکی از شیعیان خود گفت: از ترس هیچ کس زیارت آن حضرت را ترک مکن که هر کس از روی ترس، زیارت را ترک کند، حسرت بسیار می‌برد و آرزو می‌کند که کاش آنقدر نزد قبر آن حضرت می‌ماندم تا در آنجا مدفون می‌شدم!...»[1]

در نهضت امام حسین علیه السلام دو انگیزهٔ اساسی وجود داشت: نخست اینکه امام حاضر نبود به بیعت با حاکمی جائر و فاسق تن بدهد و دوم اینکه می‌دید که آداب جاهلی و بدعتها زنده

۱ ـ مفاتیح الجنان، فصل هفتم، مقصد اول، در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام.

شده‌اند و سنت پیامبر و دین الهی در شرف موت است. با توجه به این انگیزه‌ها، اهداف امام از این نهضت تا حدودی روشن می‌شود: امام حکومت نامشروع و ستمگر را نمی‌پذیرد، علیه آن قیام می‌کند و نهضتی عمیق و کوبنده رابرای احیای دینِ در معرضِ مرگ بر پا می‌کند. دین محمد صلی الله علیه و آله باید زنده و مستقیم بماند و اگر این امر جز به فرو رفتن حسین علیه السلام در دریای شمشیرها و نیزه‌ها ممکن نباشد، شمشیرها باید او را برگیرند.

از اینجا به این نکته بس مهم توجه می‌کنیم که برخلاف آنچه برخی پنداشته‌اند، نهضت امام صرفاً یک حرکت سیاسی انقلابی نیست؛ بلکه یک حرکت عمیق است که با پشتوانه مکتب و با هدف احیای آن صورت گرفته است و بدین جهت باید گفت فرهنگ عاشورا، فرهنگ اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است.

حسین علیه السلام اولاً احیاگری می‌کند، احیای دینی که همه شواهد نشان می‌دهد در شرف موت بوده است و ثانیاً ستم ستیزی می‌کند و اعلام اینکه بر اساس فرهنگ عاشورا مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.

پس محتوای زیارات امام حسین علیه السلام و نیز تمام ائمه اطهار علیهم السلام ـ که همگی نور واحدند ـ باید متکی به مکتب و احیاگر آن و ستم ستیز و افشاگر باشد و همان روح را در زائر بدمد که در کالبد یاران عاشورایی حسین علیه السلام جاری بود.

اینک برآنیم تا به بررسی جلوه‌هایی از حضور این عوامل سه‌گانه در زیارت بپردازیم.

## الف: جلوه‌هایی از محتوای احیاگرانه زیارات

زیارات در واقع حاوی یک دوره آموزش اصول اعتقادات ناب اسلامی است. می‌دانیم که اسلام و معارف آن در بعضی از ادوار تاریخ، آنچنان بدست تحریفگران دچار تغییر و تحریف شد که از اسلام بجز اسمی باقی نماند و بدعت وجاهلیت و ضلالت، جایگزین سنت و هدایت شد.

در این شرایط بود که امام ـ خلیفه خدا و حافظ دین او ـ برای احیای دین قیام کرد، چنانکه در زیارت جامعه می‌خوانیم: «**قد یُحیی اللهُ تعالی دینَه بکم**» نهضت امام حسین علیه السلام دقیقاً در

دوره‌ای روی داد که به فرموده آن حضرت: «ان السنةَ قَد أُمیتت و اَن البِدعَةَ قد أُحییت»[۱] پس امام دست به نهضتی عظیم زد که موجب احیای اسلام ناب محمدی و تفکیک جاودانی آن از اسلام خلافت جور و غصب گردید؛ آنچنانکه در زیارت اربعین در مورد هدف قیام می‌خوانیم: «اللهم إنی أشهَد أنَّه ولیُّک و ابنُ ولیّک... و مَنَحَ النُّصحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فیک لِیَستنقذَ عبادک من الجِهالة و حیرةِ الضلالة»، *خدایا من براستی گواهی می‌دهم که آن حضرت ولیّ تو و فرزند ولیّ تو بود... خیرخواهی نمود و خون دل خویش را در راه تو داد تابندگانت را از جهالت، نادانی و حیرتِ گمراهی برهاند.*

اینک با مروری به زیارات ائمه اطهار علیهم‌السلام به جلوه‌هایی دیگر از احیای دین در این متون می‌پردازیم:

**۱ـ امر به معروف و نهی از منکر:** حکومتهای جور و تحریفگران در کنار اینکه همواره سعی می‌کرده‌اند احکام، حدود، اصول و فروع دین را به فراموشی بسپارند، این گونه تبلیغ می‌کرده‌اند که ائمه اطهار علیهم‌السلام افرادی خارجی و بی‌دین هستند که حتی نماز نمی‌خوانند و باید مورد لعن وسب قرار گیرند. در این شرایط یک زائر امام در زیارت آن حضرت می‌خواند: «أشهد انَّکَ قَد أقمتَ الصلوةَ و آتیتَ الزکوةَ و أمرتَ بالمعروفِ و نَهیتَ عن المنکرِ...»[۲]

این عبارات تقریباً در زیارت تمام ائمه اطهار علیهم‌السلام تکرار می‌شود و علاوه بر خنثی کردن تبلیغات دشمنان موجب جهت دهی مسیر زندگی اسلامی زائر می‌شود.

**۲ـ توحید:** زیارات منابعی بس عمیق و لطیف در تبیین توحید ناب است. چنانکه در زیارت امام حسین علیه‌السلام آمده است: «یا الله یا الله یا الله... یا مَن هو اقربُ إلیَّ مِن حبلِ الورید ویا مَن یَحولُ بین المرءِ وقلبِه و یا مَن هو بالمَنظَرِ الأعلی وبالأفُقِ المبین ویا مَن هو الرَّحمٰن الرَّحیم عَلَی العرشِ إستوی.»[۳]

بنابراین توحید ناب در متون زیارتی شیعه همواره زنده مانده است.

---

۱ ـ ابومخنف الازدی، مقتل الحسین، ص ۲۵.
۲ ـ مفاتیح الجنان، زیارات مطلقه امام حسین علیه‌السلام و....
۳ ـ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۶.

**۳ ـ نبوّت:** زیباترین توصیف و تجلیلها در مورد پیامبر اسلام ﷺ را باید در زیارات بویژه در زیارت شخص آن حضرت جست که حاوی نکاتی بس دقیق و عمیق است.

**۴ ـ معاد:** وصف معاد در زیارات، گاه آنچنان عینی و ملموس است که تحول معنوی عمیقی در زائر ایجاد می‌کند. نمونه اوصاف قیامت را می‌توان در زیارت پیامبر اکرم ﷺ چنین دید:

«**اللهمَ... أعوذُ بِکَرمِ وَجهِکَ ان تُقیمَنی مُقامَ الخِزیِ والذُّلِ یومَ تُهتَکُ فیه الاستارُ وتَبدو فیه الاسرارُ والفضائح و...**» ***و پناه برم به کرم تو که برپاداری مرا در مقام رسوایی و خواری، روزی که در آن پرده‌ها دریده شود و در آن اسرار و رسوایی‌ها فاش شود.***

**۵ ـ امامت:** در زیارت امامان طبعاً بحث امامت محوریّت دارد، البته همچنانکه می‌دانیم **محوریّت** تمام امور دین حتی توحید با ولایت است. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «**مَن اَرادَ اللهَ بَدَأَ بِکم ومَن وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنکم ومَن قَصَدَهُ تَوَجَّه بِکم... بِمُوالاتِکم تَمَّتِ الکَلِمةُ [کلمه لااله الا الله]**»، ***هرکه خدا را خواهد از شما آغازکند و هرکه او را یگانه جوید تعلیمات شما را بپذیرد و هرکه آهنگ اوکند به شما رو آورد.... و به دوستی شما کلمهٔ توحید کامل شد.***

امام «محال معرفة الله»[1] و «ارکان لتوحیده»[2] است. امام ظهور صفات خداست و در زیارات، دارای صفاتی اینچنین است: «ثار الله، عین الله، اذن الله، خلیفة الله، باب الله، جنب الله، حجة الله، ید الله، کلمة الله، حکمة الله، نور الله، سبیل الله...». آری امام محور آسیاب دین،[3] بلکه عمود خیمه هستی است.[4] در زیارات، از امامان به عنوان هادیان راه هدایت یاد شده است، بنابراین: «**مَن أتاکُم نَجی ومَن لم یَأتِکم هَلَک.**»[5]

**۶ ـ شفاعت:** شفاعت از مسائلی است که شیعه بدان معتقد است. متون زیارات شیعی به صراحت بیان می‌کند که امام عبد صالح خداوند است و به اذن او برخی بندگان را شفاعت

---

۱ ـ زیارت جامعه کبیره. ۲ ـ همان.

۳ ـ اشاره به کلامی از امام علی علیه‌السلام در خطبه شقشقیه: .. محلی منها محل القطب من الرحی....

۴ ـ اشاره به این حدیث شریف که: لولا الحجة لساخت الارض باهلها.

۵ ـ زیارت جامعه کبیره.

می‌کند و البته هر بنده‌ای استحقاق شفاعت امام را پیدا نمی‌کند؛ بلکه صرفاً بنده‌ای که معرفت راستین به دین داشته باشد، مطیع اوامر و نواهی خداوند متعال و شیعه به معنای پیرو نظری و عملی اهل بیت باشد، در برخی از گناهانی که از او سر زده، مشمول شفاعت امام میشود. روشن است که این شفاعت خود احیای مرده است، احیای کسی است که اگر شفیعی واسطهٔ بخشیدنش نشود، به خاطر گناه به بن بست و ناامیدی می‌رسد. اینک به دو نمونه از متون زیارات در این مورد اشاره می‌کنیم.

در دعای پس از زیارت عاشورا می‌خوانیم: «یا امیرَالمؤمنینَ ویا ابا عبداللهِ اَتَیتُکُما زائراً و مُتوسِّلاً إلی اللهِ رَبّی وربِّکُما ومُتَوجِّهاً الیهِ بِکُما ومُستَشفِعاً بِکُما إلی اللهِ تعالی فی حاجَتی»؛ *ای امیرمؤمنان و ای ابا عبدالله! آمده‌ام به درگاه شما برای زیارت شما و برای آنکه توسل جویم به درگاه خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست، و روکنم به درگاه او به وسیلهٔ شما و شفیع گیرم شما را به نزد خدای تعالی در این حاجتی که دارم.*

در زیارت امام حسین علیه‌السلام در شبهای قدر می‌خوانیم: «أتَیتُکَ یا مُولایَ یابنَ رسولِ الله زائراً عارفاً بِحقِک مُوالیاً لِأولیائِک مُعادیاً لِأعدائِک مُستَبصِراً بِالهُدی الذی انتَ علیه عارفاً بِضَلالةِ مَن خالَفَکَ فَاشفَع لی عِندَ رَبِّک»؛ *آمدم به خدمتت ای مولای من، ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای زیارت با معرفت به حق تو، دوستدار دوستدارانت و دشمن دشمنانت می‌باشم. بینا به راه هدایت و صحیحی که، تو بر آن زیستی، عارف به گمراهی هر که مخالف توست، شفیع من باش نزد پروردگارت.*

**۷ـ رجعت:** رجعت نیز از دیگر اموری است که علاوه بر استدلالهای قرآنی و حدیثی پیرامون آن، در متون زیارات هم مورد تأکید قرار گرفته است و یک زائر ائمه اطهار علیهم‌السلام این جمله را بارها تکرار می‌کند که: «انّی بِکم مُؤمن و بِإیابِکم مُوقن». و در زیارت جامعه می‌خواند: «مُؤمنٌ بِإیابکم، مُصَدِّقٌ بِرَجعَتِکم، مُنتَظِرٌ لِأمرِکُم، مُرتَقِبٌ لِدَولَتِکُم.»؛ *به بازگشت شما ایمان دارم و رجعت شما را تصدیق می‌کنم. منتظر امر شمایم و منتظر دولت شما هستم.*

## ب ـ جلوه‌هایی از محتوای انقلابی و ستم ستیزانه زیارات

تاکنون دانستیم که یک زائر امام در متن زیارات با یک دورهٔ کامل معارف دینی آشنا می‌شود. اینک به این مطلب می‌پردازیم که در زیارات علاوه بر معرفت، به محبت اولیای خدا و بغض به دشمنانشان نیز پرداخته شده است، و در کنار این مسائل عاطفی، به ابعاد اجتماعی و سیاسی هم توجه خاص شده است تا آنجا که یک زائر براساس این رهنمودها، انسانی ظلم ستیز، انقلابی و خواستار تحول در جامعه به سوی کمال و حامی مظلومان و خصم ظالمان پرورش می‌یابد.

در سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌بینیم که آن حضرت بارها به زیارت شهدا از جمله شهدای جنگ اُحد و بویژه عمویشان حضرت حمزه می‌رفته‌اند. تردیدی نیست که این زیارت یک زیارت مجاهد پرور و تجلیل از مقام شهید و شهادت و جهاد است. جالب آنکه امام حسین علیه السلام نیز در آغازین مرحله از قیام خویش در مدینه به زیارت پیامبر می‌رود و در سخنانی که در زیارت جدش می‌گوید، به صراحت تمام به نهضت خود و انگیزه و هدف و حتی نتیجه آن اشاره می‌کند: «إن بایَعتُ کَفَرتُ وإن أبَیتُ قُتِلتُ»؛[1] *اگر بیعت کنم کفر ورزیده‌ام و اگر خودداری کنم کشته می‌شوم.*

اینک به چند جلوه از زیارات که حاوی مطالب انقلابی و ستم ستیزانه است می‌پردازیم:

**۱ـ** نویسندگان کتب زیارات در آداب آن ـ بویژه زیارت امام حسین علیه السلام ـ نوشته‌اند: یکی از آداب زیارت «دعای مظلوم علیه ظالم است»[2] یعنی مقدمه زیارت یک زائر این است که ظالم را بشناسد و جرأت لعن و نفرین بر او را پیدا کند.

**۲ـ** وجود مکرر و فراوان تعابیری همچون: «إنّی سِلمٌ لِمَن سالَمَکُم وحَربٌ لِمن حارَبَکم»[3] در زیارات قطعاً تأثیری بس عمیق بر زائر دارد، تا آنجا که او را به صحنه مبارزات قهرآمیز و

---

۱ ـ مقتل ابی مخنف، ص ۱۵.

۲ ـ مفاتیح الجنان، بند پانزدهم از آداب و اعمال زیارت امام حسین علیه السلام.

۳ ـ از جمله در زیارت عاشورا و زیارت جامعه.

حتی جنگ علیه کسانی که امام با آنها در جنگ است، می‌کشاند.

۳ـ تولّی و تبرّی: تولی دوست داشتن کسانی است که با ستمگران زمان خویش و با نفس ستم در هر زمان مخالف بوده‌اند. دوست داشتن امام کاظم علیه السلام یعنی دوست داشتن بزرگترین دشمن هارون، دوست داشتن کسی که هارون او را به زندان انداخته و نهایتاً به شهادت رسانده است. پس حتی تولی در بطن خود دارای روح ستم ستیزی است.

در متون زیارات، یک شیعه بارها و بارها با امام خود بیعت می‌کند و اصرار می‌ورزد که «فَمَعَکُم مَعَکم لا مَعَ عَدوِّکم.» و بر امام حسین علیه السلام و دیگر اعضای نهضت درود می‌فرستد، با این عبارت: «السَّلامُ علیک یا اباعبدِاللهِ الحسین وعَلی مَن ساعَدَکَ وعاوَنَک و واساکَ بِنَفسِه وبَذَلَ مُهجَتَهُ فی الذَّبِ عَنک...»؛[1] *درود بر تو ای اباعبدالله الحسین و بر هرکه پشتیبانی توکرد و کمک نمود و با جانش با تو همدردی کرد و خون دلش را در راه دفاع از تو نثار نمود.* همهٔ اینها محبت زائر را نسبت به مولایش و راه و مکتب او نشان می‌دهد.

اما تبرّی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام شاید بیشتر حاوی عنصر ستم ستیزی و قیام باشد. تبرّی، بیزاری از دشمنان ائمه است، چه یزید، چه هارون، چه متوکل و چه هر حاکم ظالم دیگر در هر عصری.

شاید در هیچ متنی به صراحت متون ادعیه و زیارات، به اصل تبرّی پرداخته نشده باشد. اگر یک سوی زیارات سلام بر امامان است، در سوی دیگر آن لعن و نفرین بر دشمنان و قاتلان آنها می‌باشد و زیارت عاشورا نمونه بارزی از آن است که نه تنها لعن بر قاتل حسین علیه السلام که بر قاتلان، کمک کنندگان به قتل، مشایعت کنندگان قاتلان و آنانکه اسبهای آنان را زین کردند و مهار کشیدند و نقاب بستند و مهیا کردند، و حتی آنانکه شنیدند و بدان راضی بودند، لعن فرستاده می‌شود، همچنین از یزید، شمر، عمر سعد و خاندان بنی امیه به صراحت نام برده می‌شود و مورد لعن قرار می‌گیرند.

در اینجا برای بیان جهت‌گیری تبرّی در زیارات و آشنایی بیشتر با مضامین آنها دو نمونه

---

۱ ـ زیارت عاشورای غیر معروفه.

را نقل می‌کنیم:

«اللهم العَن اَوَلَّ ظالمٍ ظَلَمَ حقَ محمد و آل محمد و آخِرَ تابعٍ له علی ذلک»؛[۱] «اللهم خُصَّ انت اولَ ظالم باللعن منی.»

۴ ـ در متون زیارات، ائمه اطهار علیهم‌السلام دارای صفاتی همچون اولواالامر، خلیفة الله فی ارضه، ساسة العباد و... هستند که دقیقاً همان صفاتی است که خلفای اموی و عباسی و دیگر ستمگران غاصب برای خود و تنها برای خود قائل بودند و تبلیغات وسیعی می‌کردند که امامان را فاقد این صفات نشان دهند.

۵ ـ در زیارات، ائمه اطهار علیهم‌السلام رسماً به عنوان کسانی که به قسط و عدل عمل می‌کرده‌اند و خواهان و آمر به قسط و عدل بوده‌اند معرفی شده‌اند. چنانکه در زیارت امام علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «أنتَ القاسمُ بِالسَّویَّة والعادلُ فی الرَّعیَّة»[۲] و خطاب به امام حسین علیه‌السلام می‌گوییم: «أشهد أنَّک قد أمَرتَ بالقسطِ والعدلِ ودَعَوتَ إلیها»[۳] بر این اساس یک زائر امام توفیق درک حکومت امام راز خداوند طلب می‌کند و از او تقاضای خونخواهی می‌نماید: «فَأسئَلُ اللهَ الّذی اَکرَمَنی بِمَعرفتِکم ومعرفةِ أولیائکم وَرَزَقَنی البرائةَ من أعدائکم أن یَجعَلَنی مَعَکُم... وأن یَرزُقَنی طَلَبَ ثارِکم مع إمامٍ هُدیً ظاهرٍ ناطقٍ بالحقِ منکم...»؛ «مُنتظِرٌ لأمرِکم مُرتَقِبٌ لِدَولَتِکم»[۴]

۶ ـ در متون زیارتی شیعه علاوه بر زیارت اهل بیت علیهم‌السلام زیارتهایی در مورد شهدای اسلام و قیام کنندگان علیه ستمگران و خلفای جائر وجود دارد و زائر خطاب به این شهدا و بزرگان می‌گوید: «یا لیتنی کُنتُ معکم فأفوزَ فوزاً عظیماً»، در اینجا بخشی از یک زیارت مربوط به شهدا را می‌آوریم: «السلام علیکم یا أنصارَ اللهِ وأنصارَ رسولِه وأنصارَ علیٍّ بنِ ابیطالب وأنصارَ فاطمة وأنصارَ الحسنِ والحسین وأنصارَ الاسلام...»

---

۱ ـ زیارت عاشورا.
۲ ـ زیارت مخصوصه امیرالمؤمنین در روز غدیر.
۳ ـ زیارت مخصوصه امام حسین در اول رجب و نیمه شعبان.
۴ ـ زیارت جامعه.

۷ـ همچنان که قبلاً اشاره شد اگرچه تمام زیارات ائمه اطهار علیهم‌السلام دارای مضامین ضدجور و ستم است، اما این مضامین در زیارات مربوط به امام حسین علیه‌السلام شدّت بیشتری می‌یابد. قابل توجه آنکه در این زیارات بیش از همه تأکید بر زیارت اباعبدالله الحسین شده است.

حرکت امام حسین علیه‌السلام استمرار حرکت و نهضتهای انبیاست. زیارت وارث و بسیاری دیگر از زیارات، با سلام بر تمام انبیا بویژه پیامبران اولوالعزم شروع می‌شود تا اینکه از طریق پیامبر خاتم به علی و فاطمه و سپس امام حسین علیهم‌السلام می‌رسد: درگیری حق و باطل، درگیری نوح علیه‌السلام با ملأ و مترفین، نزاع ابراهیم علیه‌السلام با نمرود، تخاصم موسی علیه‌السلام با فرعون، برخورد عیسی علیه‌السلام با قیصر و نبرد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با سران جاهلیت، اینک در درگیری حسین علیه‌السلام و یزید متجلی شده است و زائر حسین علیه‌السلام این درگیری را به تمام تاریخ و به تمام جبهه‌های نبرد حق و باطل گسترش می‌دهد و البته معلوم است که او با حرکت عارفانه و عاشقانه خود مبنی بر زیارت امام حسین علیه‌السلام، خویش را در کدام جبهه قرار می‌دهد.

## ج ـ جلوه‌هایی از افشاگریهای تاریخی در زیارات

حضور جنبه‌های فراوان حقایق تاریخی در متون زیارات بس جالب توجه می‌نماید؛ ازاین‌رو به جلوه‌هایی از افشاگریها و نقل حوادث و حقایق تاریخی در زیارات می‌پردازیم.

**۱ ـ حضرت فاطمه علیهاالسلام**: اگر فاطمه علیهاالسلام در مظلومیّت تمام به شهادت رسید و در شب، غریبانه مدفون شد، اگر تاریخ حتی کلمه‌ای دربارهٔ فاطمه نگوید، زائر فاطمه آن حضرت را با صفاتی اینچنین سلام و درود می‌گوید: «السلامُ علیکِ ایَّتها المظلومَةُ المُضطَهَدةُ المغصوبةُ حقُّها، المنوعةُ ارثُها المکسورةُ ضِلعُها المظلومُ بَعلُها المقتولُ وَلَدُها»؛ *درود بر تو ای صدیقهٔ شهیده، مظلومه، حق او غصب شده، فشار و سختی دیده، مورد قهر قرار گرفته، منع شدهٔ از ارث، پهلو شکسته، بر شوهرش ستم شده، فرزندش شهید گشته.*

**۲ ـ در بارهٔ حضرت علی علیه‌السلام** نیز در زیارات نکات مهمی آمده که از نظر یک مورخ پژوهشگر حائز اهمیت فراوان است. نمونه بارز آن را می‌توان در زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز عید غدیر و زیارت جامعه ائمةالمؤمنین و دعای ندبه و زیارات مخصوصه و مطلقه آن

حضرت مشاهده نمود.

به عللی که باید آن را در حوادث نیمه اول قرن اول هجری جست، خلفای جور و اتباع آنان سعی کرده‌اند بیشترین کتمانها و تحریفها را در زندگانی و سیرهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انجام دهند و شاید بهمین دلیل است که آن حضرت در یکی از زیارات با وصف «اول مظلوم» توصیف شده است.[۱]

احادیث فراوانی که با پول امویان و خیانت برخی از به اصطلاح اصحاب و تابعین جعل شد، از امام علی علیه‌السلام چهره‌ای زشت و ناروا ساخت. اما حقیقت را نمی‌توان همواره پنهان نگاه داشت و آنانکه در جستجوی حقیقت بودند به خورشید رسیدند.

در زیارات ائمه اطهار علیهم‌السلام شاید دربارهٔ هیچ امامی همچون امام علی علیه‌السلام افشاگریهای تاریخی وجود نداشته باشد. زیارت امام در روز غدیر با استناد به حدود چهل آیه شریفه قرآن و چند حدیث نبوی و علوی، یک دور اجمالی از حوادث زندگانی آن حضرت است، در اینجا گوشه‌ای از این زیارت را ذکر می‌کنیم: «السلامُ عَلَی المَولودِ فی الکعبة و...»، «.. یومَ بدرٍ ویومَ الأحزاب إذ زاغَتِ الابصارُ وبَلَغَتِ القُلوبُ الحَناجرَ...»؛ *روز بدر و روز احزاب وقتی که چشمها تیغه کشیدند و دلها به گلوگاه برآمدند.*

و «... یومَ اُحدٍ اذ یُصعِدونَ ولا یَلوونَ علی أحدٍ والرسولُ یَدعوهُم فی اُخراهم وأنت تَذودُ بُهَمَ المشرکینَ عَنِ النَّبیِّ ذاتَ الیمینِ و ذاتَ الشِّمال»؛ *و روز احد هنگامی که بالای کوه فرار می‌کردند و به احدی متوجه نمی‌شدند و رسول خدا از دنبال آنها فریاد می‌زد و توگروههای مشرکین را از چپ و راست پیامبر می‌راندی.* و «یَومَ حُنینٍ علی ما نَطَقَ به التنزیلُ إذ أعجَبَتکم کَثرَتُکم فَلم تُغنِ عَنکم شیئاً و ضاقَت علیکمُ الارضُ بما رَحُبَت» *و روز حنین بر طبق گفتهٔ قرآن هنگامی که از بسیاری، خودبین شدید و سودی برای شما نداشت و زمین با همه وسعتی که داشت بر شما تنگ گرفت.* و «یَومَ خَیْبَرَ اذْ أظهَرَ اللهُ خَوَرَ المُنافقینَ وَقَطَعَ دابِرَ الکافِرینَ»؛[۲] *روز خیبر هنگامی که خدا سستی منافقان را آشکار کرد و دنبالهٔ کافران را قطع کرد.*

---

۱ ـ زیارت پنجم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۲ ـ زیارت امیرالمؤمنین در روز غدیر خم.

**۳ ـ در زیارات، از حسنین**علیهما السلام به عنوان «إمامَینِ شَهیدَین مظلومَین مقتولَین» یاد شده. و این عبارات بویژه در مورد امام حسن علیه السلام محل توجه فراوان است و افشاکننده شهادت مظلومانه آن حضرت است.

**۴ ـ در زیارات مربوط به امام حسین** علیه السلام نیز حقایق بسیاری در مورد امویان افشا شده است. می‌دانیم که بنی امیه تلاش فراوان کردند که نشان دهند یزید قصد قتل حسین را نداشته و قاتل حسین، نه یزید که شمر، سنان و عمر سعد بوده‌اند و حتی حسین قصد بیعت با یزید را داشته است. هدف از این تبلیغات این بود که شیعه پس از حسین علیه السلام با دیگر خلفا طریق مسالمت و حتی تأیید، پیشه کند؛ اما زائر حسین در کنار این تبلیغات حکومت، در زیارت آن حضرت می‌خواند: «فقد قاتَلَ کریماً و قُتلَ مظلوما.. فَقَتَلوه بالعمدِ المُعتمَدِ...»؛[1] *کریمانه جنگید و مظلومانه شهید شد... او را عامدانه کشتند* و «اللهم العَن یزیدَ... و آلَ ابی سفیانَ و آل زیادٍ و آل مروانٍ و بنی امیة قاطبة...»[2]

قابل توجه آنکه در زیارت عاشورا می‌خوانیم که بنی امیه روز عاشورا را جشن می‌گرفته‌اند و مبارک می‌شمرده‌اند؛ همچنین در این زیارت تصریح شده که بنی امیه مورد لعن پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته‌اند.

**۵ ـ امام سجاد** نیز همچون دیگر ائمه اطهار به مرگ طبیعی از دنیا نرفته است؛ بلکه به شهادت رسیده است. تلاش حکومت اموی و دیگر تحریفگران برای طبیعی جلوه دادن مرگ امام، با این عبارات زیارات ایشان بی‌نتیجه می‌ماند: «السلامُ علیکم یَا بنَ الحسینِ الشَّهید، السلام علیکم ایّها الشَّهیدُ و ابنُ الشهید المظلوم»،[3] همچنین از عبارت «علیِّ بنِ الحسین سَیِّدِالعابدین المحجوبِ من خَوفِ الظالمین»[4] تا حدی می‌توان به جوّ سیاسی زمان امام سجاد و میزان اختناق موجود و مبارزات امام پی برد.

---

۱ ـ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۲۵.
۲ ـ زیارت عاشورا.
۳ ـ این عبارات بارها در زیارت امام حسین علیه السلام تکرار شده است.
۴ ـ زیارت ائمه سُرَ من رأی.

**۶ـ در زیارت امام موسی کاظم**علیه‌السلام ـ که هارون بسیار سعی داشت رابطه خود با امام را دوستانه جلوه دهد و مرگ امام را هم طبیعی بنمایاند ـ می‌خوانیم: «اللهم صَلِّ علی محمدٍ واهلِ بیتِه و صَلِّ علی موسی بن جعفر... المُضطَهَدِ بالظُّلمِ والمَقبور بالجَورِ والمُعَذَّبِ فی قَعرِ السُجونِ... والسلام علیکَ ایّها المقتولِ الشهید»؛ *سلام بر موسی بن جعفر که در فشار و رنج ستم روزگار بود و در تنگنای بیدادگران در قعر زندان‌ها شکنجه می‌شد.*

**۷ـ در مورد امام رضا**علیه‌السلام نیز می‌دانیم که مأمون، خلیفه هوشمند و زیرک عباسی، سعی فراوان داشت که مرگ آن حضرت را طبیعی جلوه دهد؛ تا آنجاکه برخی متون تاریخی نیز با او همسویی کرده و مرگ امام را به علت بیماری دانسته‌اند؛ اما زائر امام رضا در زیارت آن حضرت نیز به صراحت می‌خواند: «السّلامُ علیکم أیُّها الصَدِّیقُ الشَّهید»

## نتیجه

در مجموع بحث به این نتیجه می‌رسیم که زیارات ائمه اطهارعلیهم‌السلام دقیقاً تجلی دین خدا و فرهنگ عاشوراست. و همچنین احیاگر دین، افشاگر حقایق، ستم ستیز و مجاهد پرور است؛ لذا این زیارات نه تنها عامل ایستایی جامعه و تبدیل تشیّع سرخ به تشیّع سیاه نمی‌شود، که خود عامل بقای دین و سرودن حماسه‌های مکرر عاشورایی می‌شود.

این گونه است که در انقلاب اسلامی نیز اتصال معنوی با اهل بیت‌علیهم‌السلام از طریق زیارات، دقیقاً در راستای حرکت انقلابی مردم قرار می‌گیرد. مگر نه این است که رهبر کبیر انقلاب، هنگامی که در نجف بودند، هر شب خواندن زیارت جامعه، زیارت عاشورا و امثال آن را بر خود فرض می‌دانست... و مگرنه این است که در جنگ حق علیه باطل در شبهای عملیات، این زیارت عاشورا و «حرب لمن حاربکم» بود که روح و ایمان رزمنده را برمی‌کشید و به عرش می‌رساند و کسی را قدرت جلوگیری او نبود... .

آری برای زنده نگهداشتن اسلام وانقلاب و امام، باید سیدالشهداعلیه‌السلام زنده بماند و برای زنده ماندن آن حضرت و فرهنگ عاشوراییش، باید اتصال معنوی با آن امام همواره برقرار باشد و چه وسیله‌ای برتر از زیارات شریفه‌ای که ائمه اطهار خود در اختیارمان نهاده‌اند. پس به زیارات بیشتر رو آوریم.

# عاشورا در زیارت اربعین

○ حجةالاسلام نصرالله شریفی*


## چکیده

زیارت اربعین حاوی نکات ارزنده‌ای است که با ذکر سلام‌ها آغاز می‌شود و با شهادت به مجد و عظمت امام حسین علیه‌السلام ادامه می‌یابد. دعوت امام و روشنگری‌های حضرت با بیان و بنان، دلایل امتناع از بیعت با یزید، نصیحت و خیرخواهی او، تلاش حضرتش در صحنه‌های عاشورا و تحمل ناملایمات، همت گماردن بر رهایی بندگان از جهالت و... فرازهایی از این زیارت شریف است که از امام صادق علیه‌السلام منقول است، به واقعه عاشورا نتیجه جهالت مسلمین آن زمان بود، جهالتی که به معنای نادانی نیست، زیرا آنان حسین علیه‌السلام و هدف او را می‌شناختند بلکه جهل آنان از جنس نابخردی و عدم تعقل است.

### عقل و اهمیت آن

این قوه، خیر و شر را از یکدیگر تشخیص می‌دهد. انسان با عقل به شرف تحمل امانت الهی نائل آمد. صواب با این حجّت باطنی معنا پیدا می‌کند. مجموع آیات و روایات روشن می‌سازد که هیچ مصیبتی، بالاتر از بی‌خردی نیست.

### نشانه‌های عقل

نظم (عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار دهد)، بهره‌گیری از تجارب (بهترین تجربه، اندرز دهندهٔ توست)، پند پذیری (عاقل با ادب آموزی پند می‌گیرد)، رازداری (سینه عاقل صندوق راز است) و هوشیاری (دنیا شبیه ماری است که در برخورد سطحی نرم می‌نماید).

### نشانه‌های جهل

آرزو (آرزو خرد را به راه خطا می‌کشد)، هوس زدگی (رهایی از آلودگی‌های مادی)، وابستگی‌های مادی (شهوتها پردهٔ خرد را دریده‌اند)، آز (خردها زیر برق شمشیر آرمندی‌هاست)، اطاعت توأم با ترس (ناقص‌ترین مردم از حیث عقل ترسوترین و تابعترین) و معاشرت با نابخردان.


* کارشناس ارشد علوم سیاسی

یکی از ویژگیهای سالار شهیدان علیه‌السلام این است که جهت عرض ارادت به محضر ایشان در ایام و لیالی خاص زیارات ویژه‌ای وارد شده است؛ از جملهٔ این زیارات، زیارت مخصوصهٔ ایشان در روز اربعین است که شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان این زیارت را از تهذیب و مصباح شیخ طوسی و او از صفوان جمّال نقل کرده است که گفت: مولایم حضرت صادق علیه‌السلام به من فرمود: در روز اربعین هنگامی که روز بلند شد زیارت می‌کنی و می‌گویی: السلام علی ولی الله الخ.

این زیارت با ذکر این سلامها آغاز می‌شود: *سلام بر ولی خدا و حبیب او، سلام بر خلیل خدا و بندهٔ نجیب او، سلام بر بندهٔ برگزیدهٔ خدا و فرزند برگزیدهٔ او، سلام بر حسین مظلوم و شهید، سلام بر آقایی که در میان امواج بلا گرفتار آمد و کشتهٔ اشک روان است.*

آنگاه امام صادق علیه‌السلام و هر زائر اربعینی خداوند را مخاطب قرار داده و به مجد و عظمت حسین بن علی علیه‌السلام گواهی می‌دهد: *خدایا در پیشگاه تو شهادت می‌دهم که او (حسین علیه‌السلام) ولی تو و فرزند ولی تو، برگزیدهٔ تو و فرزند برگزیدهٔ توست، که به کرامت تو نائل آمده، او را با شهادت گرامی داشتی و به سعادت مخصوصش ساختی و به پاکی ولادت برگزیدی و سروری از میان سروران و رهبری از میان رهبران و مدافعی از میان مدافعان حق قراردادی و به او میراثهای انبیاء را ارزانی داشتی و او را از میان اوصیاء حجّت بر بندگانت قرار دادی.*

## دعوت حسینی علیه‌السلام

آنگاه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «فأعذَرَ فِي الدُّعاءِ»، *پس او در دعوت مردم به سوی حق جای هیچ عذری را باقی نگذاشت و حجّت را بر آنها تمام کرد.*

امام حسین علیه‌السلام بعد از آنکه وظیفهٔ خویش را (امتناع از بیعت با دونان و اعتراض به زعامت ستمگران) تشخیص داد، در آن فضای تاریک اموی با بیان و بنان و کسان و جان خویش دست به روشنگری زد؛ بیانات عزّت آفرین ایشان، به وضوح، همگانی بودن این وظیفه را خاطرنشان می‌سازد؛ «مِثلی لا یُبایِع مثلَ یزید».[1] انجام این تکلیف غیر از اولویتی که شامل منِ حسین

---

۱ـ محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی علیه‌السلام از مدینه تا کربلا، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶

است، شامل همهٔ انسانهای عزیز و آزاده می‌شود، امتناع از بیعت با یزید تنها متوجه من نیست، مگر ممکن است مسلمان آگاه و شجاع با وجود گرفتاری جامعهٔ اسلامی به حاکم فاسدی چون یزید سکوت اختیار کند که «علی الاسلامِ السلامُ اذ قَد بُلِیَتِ الأُمّةُ بِراعٍ مثلِ یزید».[1] من در این راه استقامت خواهم نمود ولو هیچ پناهگاه و مأوایی نداشته باشم: «لو لم یَکن فِی الدنیا مَلجأٌ وَ لا مَأوىٰ لَما بایَعتُ یزیدَ بن معاویة»[2] و مرگ در این راه را جز سعادت و زندگی خفت بار با ظالمان را جز خسارت نمی‌بینم «إنّی لا أرَی الموتَ الا سعادة و الحیاةَ مع الظالمین الاّ بَرَما»[3] و من نه بخاطر آنکه حسین بن علی هستم چنین می‌اندیشم و عمل می‌کنم، بلکه خصوصیت ایمانی من چنین اقتضا می‌کند؛ یعنی هر مؤمنی باید در فضای مسمومی که در آن حق متروک و حق طلبان مطرود شده‌اند و از باطل پروایی نیست و جامعه جولانگاه اهل باطل گشته است، مشتاق لقای پروردگار خویش باشد «ألا تَرَونَ إلی الحَقِّ لا یُعمَل بِه وَ إلی الباطلِ لا یُتناهی عَنه لِیرغَبَ المؤمنُ إلی لقاءِ اللهِ مُحقّاً»[4].

بنان مبارک ایشان نیز عنان قلم به کف گرفت و پیام مقاومت و عزت و آزادی را بر پوستها حکّ کرد وبه هر کجا که کوچکترین امیدی به هدایت ره گم کرده‌ای و تحرک مردّدی، می‌رفت، روان ساخت و در مثل کوفه‌ای که با شنیدن اعتراض امام، جوش و خروشی یافته بود و داوطلب میزبانی رهبر نهضت شده بود، رسانیدن پیام، سفیری کبیر می‌طلبید که حسین علیه‌السلام در اینجا نیز با ارسال مسلم بن عقیل راه را بر هر امّا و اگری در تاریخ بست.

## نصیحت حسینی علیه‌السلام

«وَ مَنَحَ النُصحَ» *و از برای خیرخواهی، از هیچ پند و اندرزی فروگذاری نکرد.* این معنا در روز عاشورا جلوهٔ خاصی دارد؛ امام حسین با بازگویی اصل و نسب خویش در خطبه‌های متعدد، این مهم که در روی کره خاکی فرزند پیغمبری غیر از من وجود ندارد[5] را به آنان

---

ص ۱۱.
۲ـ همان، ص ۲۹.
۳ـ همان، ص ۱۵۵.
۴ـ همان.
۵ـ همان، ص ۱۹۳.

متذکر می‌شود.

یادآوری سخنان پیامبرﷺ دربارهٔ خود و برادرش امام مجتبیؑ که «إن الحسنَ و الحسینَ سیدا شبابِ أهلِ الجَنَّة»[1] و حوالت دادن آنان برای تصدیق گفتارش به اصحاب سالخورده‌ای چون زید بن ارقم و جابربن عبدالله انصاری، برای ایجاد رخنه‌ای در آن دلهای سخت چون سنگ بود؛ و امّا دریغا که کارگر نیفتاد و کلام خیرخواهانه اباعبداللهؑ پاسخی جز هلهلهٔ کوفیان دریافت نکرد.

تلاش آخرین حضرت، عمل عاطفی ایشان در به میدان بردن طفل شیرخوار و طلب آب برای او بود؛ امّا آن نابخردان نه تنها قلب سرد و تاریک خود را بر روی کلام گرم و روشنی بخش اباعبا الله بستند، بلکه با پرتاب تیر سه شعبه بر حنجر خشک و تشنهٔ آن طفل بر قلب اباعبدالله زخمی بس گران وارد نمودند.

## شهادت حسینیؑ

«وَ بَذَلَ مُهجَتَه فیکَ» *و خونش را در راه تو بذل کرد.*

گویا آن دلهای تاریک جز به انفجار قلب گرم اباعبداللهؑ رضایت نمی‌دادند؛ و زمان این انفجار آنگاه بود که سنگی سخت، از دلی سختتر بر پیشانی نورانی‌اش نشست و آن را مجروح ساخت. حضرت برای برگرفتن خون از چهره‌اش پیراهن را بالا زد؛ نور و گرمای قلب حسینؑ هویداگشت. اینک، زمان آن بود تا چاشنی انفجار زده شود و آن تیر سه شعبه‌ای که بر قلب حسینؑ نشست و حضرت را از روی اسب به زیر کشید، به سوی ایشان پرتاب گردد.

### علت فاجعه، هدف قیام

«لِیَستَنْقِذَ عِبادَک مِن الجِهالةِ و حَیرةِ الضَّلالة»، *تا بندگان تو از جهالت و سرگردانی گمراهی رهایی یابند.*

آن دعوت و خیرخواهی و بذل جان از سوی حسینؑ برای چه بود؟ به بیان دیگر این امتناع از پذیرش دعوت و نصیحت حضرت و رضایت ندادن جز به ایستادن قلب حضرتش از

---

۱ـ همان، ص ۱۹۲.

تپش از سوی کوفیان برای چه بود؟ آن نبود مگر برای رهایی تاریک دلان از جهالت و گمراهی و این نبود مگر به خاطر فرو رفتن کوفیان در ورطهٔ جهالت و گمراهی.

آری، عاشورای ۶۱ هجری که شاهد به خاک و خون کشیده شدن و اسارت برترین انسانهای کرهٔ خاکی بود، نتیجهٔ جهالت مسلمانان آن زمان بود؛ جهالتی که محصول آن، سرگردانی در بیابان گمراهی است. پرواضح است که این جهالت به معنای نادانی و عدم علم نیست، زیرا آن مردمان نیک می‌دانستند که حسین کیست و هدف و مقصودش چیست. این جهالت از جنس نابخردی و عدم تعقل و اندیشه است؛ به عبارت دیگر، این جهالت در مقابل عقل است نه علم. در بسیاری از روایات ما جهل و عقل در مقابل یکدیگر قرار داده شده است و لذا مرحوم کلینی بابی درکافی با عنوان *«عقل و جهل»* گشوده است. بلی، اگر چه علم از مقدمات تعقل و اندیشه است، اما ضلالت و گمراهی نتیجهٔ مستقیم آن نیست، بلکه نتیجهٔ مستقیم عدم تعقل است، چنانچه قرآن از زبان گمراهان می‌فرماید: «قالوا لَو کُنّا نَسمَعُ أو نَعقِلُ ما کُنّا فی أصحابِ السَّعیر» *اگر ما می‌شنیدیم و تعقل می‌کردیم در زمرهٔ دوزخیان نبودیم.*[1]

## عقل و اهمیت آن

**عقل چیست؟** عقل عبارت از قوه و نیرویی در وجود آدمی است که به واسطهٔ آن حق را از باطل و خیر را از شرّ تشخیص می‌دهد.[2]

با وجود این نیرو بود که انسان به شرف تحمل امانت الهی نائل آمد و بدون این نیرو هدف نهایی از ارسال رسل و انزال کتب که همانا هدایت انسان است، حاصل نمی‌گشت.

عقاب و صواب بعد از برخورداری انسان از این نعمت معنا پیدا می‌کند، زیرا حجتهای ظاهری که انبیای الهی هستند، آنگاه بر مردمان تمام می‌شود که آنان با بهره گیری از حجت باطن (عقل)، معارفشان را حق و راه و روششان را خیر بیابند.

در قرآن کریم بدترین جنبدگان در نزد خداوند موجود دو پایی است که تعقل نمی‌کند:

---

۱ـ ملک، ۱۰.

۲ـ تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی، النشر الاسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴۹.

«إن شَرَّ الدَّوابِّ عِندَ اللهِ الصُّمُّ البُکمُ الذین لا یَعقِلون»، *همانا بدترین جنبندگان نزد خداوند کروگنگی است که نمی‌اندیشد*[1]. رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید، تمامی خیر فقط با عقل به دست می‌آید و شخص نابخرد دین ندارد.[2] امام علی علیه السلام فرموده است: والاترین بهرهٔ شخص عقل اوست، اگر پست گردد او را عزیز گرداند اگر از نظرها بیفتد آن را بلند گرداند، اگر گمراه شود آن را ره نماید و اگر سخن گوید او را محکم گرداند.[3] دنیا و آخرت در سایه عقل آدمی حاصل می‌گردد و کسی که از عقل محروم باشد، از دنیا و آخرت بهره‌ای نصیبش نمی‌شود.[4] از همین جا روشن می‌شود که هیچ مصیبتی بالاتر از بی خردی نیست.[5] لذاست که اگر خداوند بخواهد بر بنده‌ای خشم گیرد و نعمتش را از او بگیرد، اول چیزی که در وجود او دگرگون می‌سازد عقل اوست.[6]

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الدینُ والأدبُ نَتیجةُ العقل»، *دین وادب ثمرهٔ عقل آدمی است*؛[7] لذا کسی که عاقل است، در صدد آبادانی آخرت خویش برمی‌آید.[8]

این همه، تنها بخش کوچکی از آیات و روایات در باب اهمیت عقل می‌باشد و افزون بر آن از حوصلهٔ بحث ما خارج است.

اکنون برای درک اوج بی‌خردی و جهلی که در ناکثان بیعت و قاتلان حضرت بود و برای درک اهمیت غایت دعوت و نصیحت و بذل جان حضرت که همانا نجات از جهالت و گمراهی بندگان خدابود: «فَأعذَرَ فی الدُّعا وَ مَنَحَ النُصحَ وَ بَذَلَ مُهجَتَه فیک لِیَستَنقِذَ عبادَکَ مِن الجِهالةِ وحیرةِ الضَّلالة»، به پاره‌ای از روایات که برخی نشانه‌های عقل و آفات آن را متذکر

---

۱ ـ انفال، ۲۲.

۲ ـ «إنَّما یُدرَکُ الخیرُ کلُّه بالعقلِ وَلا دینَ لِمَنْ لا عقلَ له»، محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمید رضا شیخی، دارالحدیث، چاپ اول، ج ۸، ص ۳۸۷۴.

۳ ـ «أفضلُ حَظِّ الرجُلِ عَقلُه، إن ذَلّتَ أعَزَّه وإن سَقَطَ رَفَعَه وإن ضَلَّ أرشَدَه وإن تکلَّم سَدَّه»، همان، ص ۳۸۷۰.

۴ ـ الامام الحسن علیه السلام: بِالعَقلِ تُدرَکُ الدارانِ جمیعاً من حُرِمَ من العقل حُرِمَهما جمیعا»، همان، ص ۳۸۷۴.

۵ ـ الامام الباقر علیه السلام: «لامُصیبةَ کعدم العقل» همان، ص ۳۸۷۶.

۶ ـ الامام الصادق علیه السلام: «إذا أرادَ اللهُ أن یُزیلَ مِن عَبدٍ نعمةً کانَ اوّلُ ما یغیّر منه عقلَه»، همان.

۷ ـ همان، ص ۳۸۸۰.

۸ ـ الامام علی علیه السلام: «مَن عَمَّرَ دارَ إقامَتِهِ فَهو العاقِلُ»، همان، ص ۳۸۹۶.

می‌شود اشاره می‌کنیم.

## نشانه‌های عقل*

**۱ ـ نظم:** از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سؤال شد که: «صِف لَنا العاقلَ؟ فَقال: هو الذی یَضَعُ الشیءَ مَواضِعَه.» *از امیرمؤمنان درخواستند که عاقل را برای ما توصیف کن؟ حضرت فرمود: عاقل کسی است که هرچیز را در جای خود قرار می‌دهد.*[۱]

اینجا جای این سؤال است که آیا کرسی خلافت و زعامت مسلمین، جایگاه مناسب یزید است؟! و آیا ابا عبدالله علیه‌السلام موضع و جایگاهش گودال قتلگاه و زیر سم اسبان است؟! آنان که با تن دادن به بیعت با یزید، زمینه را برای زعامت او بر مسلمین و با یاری نرساندن اباعبدالله، موجبات شهادت ایشان را فراهم آوردند، امور را از مجرای خود خارج ساخته و افراد را در جایگاه خویش قرار ندادند؟!

**۲ ـ بهره‌گیری از تجارب:** «و العقلُ حفظُ التجاربِ وخَیرُ ما جَرَّبتَ ما وعظَک.» **خرد** *نگاهداری تجربه هاست و بهترین تجربه آن است که تو را پند و اندرز دهد.*[۲]

آیا حکومت مستبدانهٔ معاویه که تسمه از گرده‌ها می‌کشید تجربهٔ خوبی نبود تا مسلمین خصوصاً کوفیان را بر آن دارد که با حسین بن علی علیه‌السلام چون پدر و برادرش از در بی‌وفایی در نیایند؟

**۳ ـ پند پذیری:** «ولا تَکونَنَّ مِمَّن لا تَنصَحُهُ العِظَةُ الّا إذا بالَغَت فی إیلامِه، فإنَّ العاقِلَ یَتَّعِظُ بالآدابِ والبَهائمَ لا تَتَّعِظُ الّا بالضَّربِ.» *مبادا از کسانی باشی که اندرز نمی‌گیرند مگر با بسیاری سرزنش؛ زیرا که عاقل با ادب آموزی پند می‌گیرد و چهارپایان جز با کتک پند نگیرند.*[۳]

براستی انسانهایی که تا این حدّ از خرد و اندیشه بی بهره‌اند که نصایح آن همه انسانهای خیرخواه در آنان کارگر نمی‌افتد، شایستهٔ حکومت امثال یزید و عبیدالله هستند که با آنان با

---

* ـ احادیث مورد استفاده در این قسمت از امام علی علیه‌السلام نقل شده است.

۱ ـ عبدالمجید معادیخواه، فرهنگ آفتاب، نشر ذره، چاپ اول، ج ۷، ص ۳۶۶۸.

۲ ـ همان.

۳ ـ همان.

زبان تازیانه و شمشیر سخن بگویند.

۴ ـ *راز داری*: «صَدرُ العاقلِ صُندوقُ سِرِّه.»، *سینه عاقل صندوق راز اوست.*[۱]

اگرچه وجود سفیر کبیر اباعبدالله علیه السلام در کوفه، با آن فوج عظیم بیعت کنندگان خبری قابل کتمان نبود، لکن اقدام برخی از کوفیان در ارسال نامه به شام و از پس آن فرستادن عبیدالله به امارت کوفه نشان از افشای اسرار و اخبار از سوی کوفیان دارد.

۵ ـ *هوشیاری و ژرف اندیشی*: «مَثَلُ الدنیا کَمثلِ الحیَّة لَیِّنٌ مَسُّها والسَّمُّ الناقِعُ فی جَوفِها، یَهوی إلیها الغرُّ الجاهلُ ویَحذَرُها ذُواللُّبِّ العاقلُ.» *دنیا در مَثَل چون ماری است که در برخورد سطحی نرم می‌نماید، ولی زهری کشنده در درون دارد. فریب خوردگان ناآگاه بدان گرایند، ولی اندیشمندان خردمند همواره از آن حذر می‌کنند.*[۲]

مردمان کوفه با استمداد از تجربهٔ گذشته (بی وفایی نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و امام مجتبی و تن دادن به حکومت معاویه)، می‌توانستند با ژرف اندیشی پی ببرند که جان سالم به دربردن از معرکهٔ کربلا، داغ ذلّتِ حکومت کسانی چون عبیدالله و حجاج بن یوسف ثقفی را به همراه دارد.

## آفات عقل*

۱ ـ **آرزو**: «وإعلَموا أنَّ الأمَلَ یُسهِی العقلَ ویُنسِی الذِّکرَ...» *بدانید که آرزو خرد را به راه خطا می‌کشد و یاد را به فراموشی بدل می‌سازد.*[۳]

آروزی انسانهای بی تفاوت در تمتع از زندگی مادی در ازای پذیرش حکومت جباران از یک سو، و تن دادن سران و فرماندهان عبیدالله به جنایاتی که قلم را یارای تصویر آن نیست از دیگر سوی، از خطا و غفلتی بس بزرگ حکایت می‌کند.

۲ ـ **هوس زدگی**: «... شَهِدَ علی ذلکَ العقلُ إذا خَرَجَ مِن أسرِ الهَوی وَسَلُمَ مِن عَلائقِ

---

۱ ـ همان.
۲ ـ همان، ص ۳۶۶۹.
* ـ احادیث مورد استفاده در این قسمت غیر از مورد پنجم از امام علی علیه السلام نقل شده است.
۳ ـ همان، ص ۳۶۶۷.

الدنیا.»، *این سند* را خرد است که گواهی می‌کند به گاهی که از اسارت هوسها رهایی یابد و از آلودگی وابستگیهای مادی وارهد.*[۱]

تن و جان آدمی آنگاه به اسارت دشمن برون در می‌آید که قبل از آن، جان آدمی به اسارت دشمن درون که همانا هوسهاست رفته باشد؛ مردمان کوفه قبل از خود باختگی در مقابل دژخیمان عبیدالله، میدان را به هوا و هوس خویش باخته بودند.

۳ ـ وابستگیهای مادی: «مَن عَشِقَ شیئاً أعشی بَصَرَه و أمرَضَ قَلبَه فَهو یَنظُرُ بِعَینٍ غیرِ صحیحةٍ و اُذُنٍ غیرِ سمیعةٍ، قَد خَرَقَتِ الشَّهواتُ عَقلَه وَأماتَت الدنیا قَلبَه وَوَهِلَت علیها نفسُهُ فَهو عبدٌ لَها وَلِمَن فی یدِهِ شَیءٌ مِنها حَیثُما زالَت زالَ إلَیها وَحَیثُما أقبَلَت أقبَل إلیها، لا یَنزَجِرُ مِن الله بِزاجِرٍ ولا یَتَّعِظُ مِنهُ بِواعِظٍ.» *آری، هر آن کو به چیزی عشق ورزد، آن عشق، چشم او را کور و قلبش را بیمار می‌کند. چنین فردی با چشم ناسالم می‌نگرد و با گوش ناشنوا می‌شنود، زیرا که بی گمان، شهوتها پردهٔ خردش را دریده‌اند و دنیا قلبش را میرانده است و او را با تمام وجود شیفتهٔ خود ساخته است. چنین است که او بردهٔ دنیا و دنیاداران می‌شود، همسو با سایهٔ دنیا به هر سو می‌گردد و به هر جا روی می‌آورد؛ بی آنکه اثرپذیر از مناهی حق باشد، و از ادامهٔ این راه خود داری کند، یا پذیرای پندی از پندهای الهی گردد.*[۲]

اگر سی هزار سپاه مدعی اسلام را چشمی که با آن نور حقیقت حسینی را ببینند و گوشی که کلامش بشنوند، میّسر نشد، برای این بود که فروغ خردشان را سیل شهوات خاموش ساخته بود دلهایشان رامحبت دنیا میرانده بود آنها آنچنان شیفته و شیدای دنیا گشته بودند که دنیا و دنیاداران قبلهٔ جانشان شده بود؛ لذا اوامر و نواهی الهی راکنار نهاده بودند و هیچ وعظی را پذیرا نبودند.

**۴ ـ آز:** «أکثَرُ مَصارِعِ العُقولِ تحتَ بُروقِ المَطامِعِ» **کشتارگاه خردها، بیشتر زیر برق شمشیر**

---

* ـ اشاره به سندی است که حضرت علی علیه‌السلام در نامه‌ای به شریح قاضی آن را مرقوم فرمودند و مضمون آن فانی بودن دنیاست و اینکه در حلالش حساب و در حرامش عقاب است.

۱ ـ همان. ۲ ـ همان.

*آزمندیهاست.*[۱]

بی‌شک، جهلِ آدمی را سپاهیانی است و حرص وطمع از بی رحم‌ترین و سفاکترین آنهاست که کمتر خردمندی را توان مقاومت در برابر آن است؛ لذا خداوند می‌فرماید: «وَمَن یُوقَ شُحَّ نفسِه فأولئکَ هُم المُفلِحون» *وکسانی که از حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند.*[۲]

برگهای متعددی از تاریخ بشر مملو اززخم خوردگان این سپاه جرّار است و تاریخ عاشورا نیز از چنین اوراقی خالی نیست؛ بلال، پسر طوعه، آن زن صالحه‌ای که پناه دهندهٔ سفیر کبیر حسین علیه‌السلام مسلم بن عقیل است، عقلش زخم خوردهٔ تیرِ طمعِ جایزهٔ عبیدالله گردید و اگر گردن عمر سعد به تاوان سفاکیهایش در عاشورا تسلیم تیغ یاران مختار شد، بدین خاطر بود که در شب عاشوراگردنِ عقلِ خویش را تسلیمِ تیغِ طمعِ حکومت ری نمود.

**۵ـ اطاعت توأم با ترس**

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أنقصُ الناسِ عَقلاً أخَوَفُهم لِلسُّلطانِ وَاطوَعُهُم لَه» *ناقص‌ترین مردم از حیث عقل ترسوترین و تابعترین آنان در مقابل سلطان ستمگر است.*[۳] مردمانی چنان ضعیف در تشخیص حق از باطل را، سفارت فردی چون مسلم بن عقیل و امارت کسی چون حسین بن علی علیه‌السلام نشاید، بالعکس ولایت عبیدالله و زعامت یزید را باید، تا از روی ترس ذلیلانه تن به اطاعت سپارند.

**۶ـ معاشرت با نابخردان:** «قَطیعَةُ الجاهِلِ تعدِلُ صِلَةَ العاقِلِ» بریدن از نادان با پیوستن به خردمند هم ارج است.[۴]

تأثیر و تأثر از طریق همنشینی، برکسی پوشیده نیست. همنشینی با عاقلان به تقویت عقل انسان کمک می‌رساند و اولین گام در این راه دوری از معاشرت با نابخردان است. اگر این گام پیموده نشود، نتیجه‌ای جز جهل ندارد وگامهای بعدی به سوی بیابان گمراهی خواهد بود. کم

---

۱ـ همان.
۲ـ حشر، ۹.
۳ـ ری شهری، پیشین، ص ۳۹۰۲.
۴ـ معادیخواه، پیشین، ص ۳۶۶۷.

نبودند درکربلا کسانی که به دلیل همنشینی با فردِ کم خردی، از فوز همراهی با حسین علیه السلام باز ماندند و یا در اثر معاشرت با بی‌خردی به صف سپاه ظلمت پیوستند.

در اینجا، ذکر دو نکته را لازم می‌دانیم: اول آنکه عقل آدمی را نشانه‌ها و آفتهای دیگری غیر از آنچه ما ذکر کردیم، می‌باشد که مبلغین گرامی با توجه به ذوق و سلیقهٔ خویش می‌توانند بر آن بیفزایند، و دوم اینکه عقل همانطور که پیشتر ذکر شد، نیرویی است که با علم و تجربه رو به زیادت می‌گذارد و تقویت می‌شود.[1] هیچ چیز چون تعلیم و آموزش در سازندگی عقل یاری نمی‌رساند،[2] پس باید در تعلیم و تعلم و کسب تجربه کوشید، از تجربه‌های گذشته عبرت آموخت و با علم و آگاهی، آینده‌ای معقول و خردمندانه رقم زد که اگر چنین شد غایت دعوت، نصیحت و شهادت امام حسین علیه السلام در جامعه ما حاصل شده است، ولی در غیر این صورت تکرار تاریخ را باید به نظاره نشست.

و امّا میوهٔ تلخ آن نا بخردی و جهالتِ مسلمانانِ سال ٦١ هجری در زیارت اربعین چنین آمده است: «قَد تَوازر علیه مَن غَرَّته الدنیا.... المُستَوجِبین النار» و *همدست شدند بر علیه آن حضرت کسانی که دنیا فریبشان داد و بهرهٔ خود را در ازای بهایی ناچیز فروختند و آخرت خویش را به ثمن بخس حراج کردند! بزرگی کردند و در چاه هوا و هوس فرو رفتند و تو و پیامبرت را به خشم آوردند و مطیع بندگان شقی و منافق و صاحبان بارهای گناه و مستحقان دوزخ گردیدند.*

لکن، حسین علیه السلام در مقابل آنان تن به ذلت نداد «فَجاهَدَهم فیک صابراً مُحتسِباً حتی سُفِک فی طاعتِک دَمُه و استُبیحَ حریمهُ»، *پس حسین با آنان با شکیبایی به جهاد پرداخت تا آنگاه که خونش در راه تو بر زمین ریخت و اهل بیتش به اسارت رفتند.*■

---

۱ ـ الامام علی علیه السلام: «العقلُ غریزةٌ تَزید بالعلمِ والتجارب» ری شهری، پیشین، ص ۳۹۰۴.

۲ ـ الامام علی علیه السلام: «أعونُ الأشیاءِ علی تَزکیةِ العقلِ التعلیمُ» همان.

# بازسازی فرهنگ عاشورا و شیوه بهره‌برداری از آن

○ حجةالاسلام والمسلمین حسین واعظی اراکی


## چکیده

### عاشورا

*این واقعه غمبار، منشأ تحولات بسیاری شد، بشریّت از آن بهره برد و به صورت مکتبی بزرگ درآمد. در این مقاله بر آنیم تا ابعاد این حادثه را بشناسیم و راهکارهای صحیح بهره‌برداری از آن را مطرح سازیم.*

*تجلی انگیزه الهی در مقابل حق وباطل، قرارگرفتن امام‌حسین علیه‌السلام در رأس جبههٔ حق، برپا شدن نهضتی ادامه دهنده راه انبیا و تجسم اسلام در این نهضت، از ویژگی‌های این قیام است.*

### چند سؤال

*این خصوصیات، جاودانگی قیام ونام آوران آن را موجب شد و مورد اهتمام ائمه معصومین علیهم‌السلام قرارگرفت. آیا جامعه‌ای که به حسین علیه‌السلام عشق می‌ورزد توانسته عاشورا را حفظ کند؟ آیا هدف قیام شناخته شده است؟ آیا تابلوی کربلا مورد عمل واقع شده؟ آیا یادواره‌ها و مجالس، موجب نورانیت دلها و پرهیز از گناه شده؟ آیا جامعه به اهداف مقدس عاشورا نزدیک شده؟ و آیا گویندگان و نویسندگان به وظیفه خود عمل کرده‌اند؟*

### پاسخ ها

*مع‌الاسف پاسخ سئوالات مثبت نیست و نتیجه مطلوب حاصل نشده است. در حالی که امام علیه‌السلام خود الگو را معرفی کرده و مکتب عاشورا توان این معنا را دارد. مضمون برخی شعارهای حضرت راه را به همه نشان می‌دهد. باید دانست عاشورا چنانچه به خوبی شناخته نشود و یا مورد دید انحرافی قرارگیرد، علاوه بر اینکه گناهی بزرگ است، موجب محرومیت خواهد شد. حال با توجه به اینکه در عصر ارتباطات و هنگامه یورش به ارزشها قرار داریم و از سویی مکتب اسلام، سعادت ما را مورد توجه قرار داده و عاشورا نیز الگوی ماست، لذا ما محتاج پیام‌های عاشورا هستیم و با بسیج عمومی در حسین‌شناسی، برقراری مجالسی در راستای اهداف مقدس اهل بیت، بهره‌گیری از آن و عمل به وظایف مربوطه، اعتماد به منابع معتبر و نگارش صحیح وقایع، به اهداف عاشورا نزدیک خواهیم شد.*


* معاون محترم اعزام دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

عاشورا نامی آشنا برای همه پیروان راستین اسلام و خط ولایت و امامت است. حادثه‌اش گرچه بسی غمناک و اسفبار است، اما گذشت زمان هیچ‌گاه آن را از خاطره‌ها محو نکرد و هرگز در بستر تاریخ به دست فراموشی سپرده نشد. این واقعه دلخراش در طول تاریخ توجه میلیونها انسان آزاده و همه کسانی که آرمان سعادت بشر را در سر می‌پرورانند و به مصلحین واقعی فکر می‌کنند را به خود جلب کرده است.

هیچ حادثه‌ای این اندازه در جهان موج ایجاد نکرده و دلها را به خود مشغول نداشته است. وجود عاشقان دلداده، یادواره‌های مداوم، کتابهای بی‌شمار، اشعار نغز و پرمعنا، بررسی پژوهشگران بیگانه و آشنا و ارزیابی آنها از این واقعه گواه بر این حقیقت است.

گرچه این حادثه جانکاه مصائبش بسیار عظیم و برای انسانیت یک فاجعه بود، ولی منشأ تحولات بسیار فراوانی شد و بشریت از آن بهره‌های وافر برده و می‌برد و چون دارای مسائل تربیتی بالایی بوده، به صورت مکتبی بزرگ و سرمایه‌ای عظیم متجلی گشته است. کم نیستند فرزانگانی که از مکتب کربلا الهام گرفته و در مقدرات کشورهای اسلامی اثر گذاشتند و تاریخ را متحول ساختند و برای انسانیت سعادت به ارمغان آوردند.

درسهای این مکتب انسان پرور آنگاه می‌تواند راهگشا و سعادت بخش باشد که ابعاد این قیام و اهداف والایش آنچنان که بوده و تحقق یافته، شناخته شود و مورد ارزیابی قرار گیرد. بدین منظور لازم بود نگاهی اجمالی به این واقعه و راهکارهای صحیح بهره‌برداری از آن داشته باشیم.

## ویژگیهای قیام خونبار عاشورا

این قیام تقابل حق با باطل و فضیلت با رذیلت و انسانیت با سبعیت است. ویژگیهای این واقعه دلخراش به گونه‌ای است که آن را با همه رخدادهای تاریخی جهان متفاوت ساخته و به آن جاودانگی بخشیده است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- بسیاری از رخدادهای کوچک و بزرگ تاریخ که به جنگهای خونین و هولناک انجامیده است، معمولاً دارای انگیزه‌های مادی و یا نشأت گرفته از هواهای نفسانی و

سبکسری به وجود آورندگان آن بوده است؛ مثلاً جنگ جهانی اوّل که برای کشورها و بشریّت خسارات جبران‌ناپذیری به وجود آورد و هزاران نفر را به کام مرگ افکند و عده بی‌شماری را ناقص‌العضو کرد و سرمایه‌های مادی و معنوی را نابود ساخت. نتیجه یک جنگ خانوادگی و درگیری محدودی است که باکشته شدن ولیعهد اتریش شکل گرفت، ولی این قیام با انگیزه الهی و انسانی و مقدس تحقق یافته و هرگز شائبه هوا پرستی و شهوات نفس در آن دخالت نداشته است.

رهبر قیام، حسین‌بن علی علیه‌السلام در وصیت به برادرش محمدحنفیه چنین فرمود:

«وَ انی لم أخرج اشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولاظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فیٔامة جدی ارید ان آمُرَ بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیرة جدی و ابی علی‌بن ابیطالب» *من برای رسیدن به مقام و مال دنیا و ستم و فساد در جامعه اسلامی قیام نکرده‌ام؛ قصدم اصلاح جامعه و امر به معروف و نهی از منکر و رفتن به همان راهی است که جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدرم علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام رفتند.*

نه تنها او دارای این نیت پاک و خالص بود، بلکه هر که او را همراهی کرد و جان باخت دارای این ویژگی بود.

آنچه حرکتها و عملکرد انسانها را از یکدیگر متمایز می‌سازد نیتهاست. در مبارزه با یزید دو نفر تا آخرین نفس جنگیدند و مقاومت کردند، یکی حسین‌بن علی علیه‌السلام و دیگری عبدالله زبیر؛ اما با دو انگیزه، حسین بن‌علی علیه‌السلام برای خدا و او برای تصاحب قدرت و شهوات نفس، بدین جهت نام حسین بن‌علی علیه‌السلام جاودانه شد و عبدالله زبیر فراموش گردید.

۲ـ انقلاب عاشورا را انسان بزرگی رهبری کرده که عالیترین مرتبه توحید را دارا بوده است. حسین بن‌علی علیه‌السلام از شجره طیبه نبوت و فرزند پاکترین و خالصترین بندگان خدا علی مرتضی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام است. او میوه شجره تناور رسالت است. او در پاکترین و مصفاترین دامنها تربیت شده و کرامت نفس را به حد کمال رسانده است. او بنده‌ای است که حقیقت بندگی را دریافته و خواسته‌های خود را در قبال خواسته معشوق و معبودش به حساب

نمی‌آورد. او خداوند را مراقب و نگهبان خود می‌دانست وبا چشم معرفت و دیده ایمان او را می‌دید و اینچنین می‌گفت: «عَمِیَت عینٌ لا تَراک رقیباً و خَسِرَت صَفقَةُ عَبدٍ لم تَجعَل له مِن حُبِّک نصیبا»[۱] ***کور باد چشمی که تورا نبیند و مرگ و نفرین و خسران بر آن زندگی که از علاقه به تو در آن بهره‌ای نباشد.***

***کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را — کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را***
***پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را — غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور***
***با صد هزار دیده تماشا کنم تو را — با صد هزار جلوه برون آمدی که من***[۲]

اولاد شبیر می‌گویند روز عرفه در بیابان عرفات حسین‌بن علی علیه‌السلام را دیدیم در حالی که دست فرزندان راگرفته بود و بانوان پشت سر او ایستاده بودند، مشغول راز و نیاز با خدا شد و اشکش مانند دانه مروارید سرازیر گردید و از نوک محاسنش به زمین ریخت و در این راز و نیاز فرمود: «أنت الذی أزَلتَ الاغیارَ عن قلوب أحبائِکَ حتی لم یُحِبُّوا سِواکَ و لم یَلجَئوا الی غیرکَ»[۳]؛ ***معبودا! تو آن کسی هستی که بیگانگان را از دل دوستانت دورکردی تا به غیر تو دل نبندند و پناهگاهی جز تو انتخاب نکنند.***

با این رهبری، انقلاب عاشورا بزرگترین مظهر خلوص و پاکبازی و جلوه واقعیت و حقیقت و حق پرستی است. در این نهضت و قیام عشق و ایثار و توحید خالص به نمایش در آمد، کدام انقلاب در جهان دارای این ویژگی است؟

۳ـ این انقلاب ادامه راه انبیای الهی است و حسین‌بن علی علیه‌السلام وارث گذشتگان و احیاگر جامعه توحیدی و برنامه‌های آنها است. بدین جهت این حادثه دردناک ریشه در تاریخ بشری دارد و طبق روایات، بسیاری از انبیای الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام از این واقعه مطلع بودند[۴] و

---

۱- دعای عرفه. ۲- فروغی بسطامی.

۳- دعای عرفه.

۴- احمد حنبل در مسند خود جلد ۱ صفحه ۸۵ از ابی‌عبدالله نجا از پدرش روایت می‌کند که در جنگ صفین هنگامی که با علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌رفتیم چون به نینوا (کربلا) رسید دو مرتبه ندا کرد: صابر باش ای حسین صابر باش ای حسین کنار نهر فرات!

عده‌ای را اجمالاً در جریان می‌گذاشتند و حتی بعضی از وقایع آن را گوشزد کرده‌اند و حسین‌بن علی علیه‌السلام را احیاکننده مکتب و چراغ فروزان بشریّت معرفی نموده‌اند.[۱]

و خلاصه این قیام فریادی بود در تاریکی که انگیزه شخصی و فردی نداشت و درگیری بین دو نفر یا دو قبیله نبود، قیامی بود که سعادت بشری را در پی داشت و اگر تحقق نمی‌یافت اثری از مکتب نبوی باقی نمی‌ماند و رسالت جهانی اسلام به سلطنت موروثی خاندان اموی که به نام اسلام و پیامبر و با مسخ اسلام تشکیل شده بود منتهی می‌شد. بی جهت نبود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «حسین منی و انا من حسین» این جمله که سرزبانها افتاده بسیار جمله زیبایی است که دین اسلام با رسول خدا به وجود آمد و با حسین علیه‌السلام ادامه یافت.

۴ـ قیام عاشورا حرکتی است از برترین انسان با برترین اهداف، یعنی همان اهدافی که پیامبر گرامی اسلام تعقیب می‌کرد و عمر پربرکتش را در مسیر آن سپری نمود، تجسمی بود از اسلام در همه زمینه‌ها اما جان‌دار، و دارای روح و بی‌نظیر، گویی برای ایجاد یک نمایش حماسی به وجود آمده که تمام ابعاد اسلام را به وسیله عمل و رنگ خون قهرمانانش نشان می‌دهد.[۲]

قیام عاشورا عشق است، اخلاص است، ایثار است، مساوات است، وفاداری است، تسلیم و رضاست، ایمان است، پاکبازی با خداوند است، تبلیغ است، پرخاشگری در مقابل بیداد است،

---

پرسیدم ای امیرمؤمنان منظورتان از این جملات چیست؟ فرمود: روزی بر پیامبر خدا وارد شدم دیدم چون ابر بهار می‌گرید، علت گریه را پرسیدم فرمود: پیش از تو جبرئیل آمد و به من خبر داد که فرزندم در کنار نهر فرات کشته می‌شود.

می‌توان در زمینه این روایات مدعی تواتر شد، حتی از طریق اهل سنّت. برای آگاهی بیشتر می‌توانید به کتابهایی مانند الصواعق المحرقه ابن حجر مالکی و عقدالفرید ابن عبدربه مالکی، ج ۳، صفحه ۲۴۳ و اعلام النبوه شافعی، ماوردی در باب اخبار رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بعداز خودش و همچنین معجم نبوی و صحیح ابی خاتم و استیعاب و الاصابه تألیف عبدالبر و عصفلانی در شرح حال امام حسین علیه‌السلام و سایر کتب مراجعه کرد.

۱ - قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: انه لمکتوب عن یمین العرش ان الحسین مصباح الهدی و سفینةالنجاة (سفینةالبحار ج ۱ ص ۲۵۷).

۲- برای نمونه به این داستان توجه کنید، ببینید چه نمایشی است رنگین و حماسی: «**واخذَ طفلاً له من ید أخته زینب فرماه حرملة او عُقبَة بسهم فوقع فی نحره فتلقی الدم بکفه و رمی به نحو الی السماء و قال هونٌ علیّ ما نزل بعین الله**».

طفل شیرخوار خود را از دست خواهرش گرفت، حرمله یا عقبه تیری به سوی او افکند که در گلوی طفل جای گرفت. حضرت خونها را باکف دست خویش گرفت و به طرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر سر من می‌آید چون در معرض دید خداوند است برای من آسان است.

امر به معروف و نهی از منکر، عرفان، اخلاق، نصیحت و موعظه است، بانگ بیدارباش جامعه اسلامی وکنار زدن آنها از بی‌تفاوتی و خمودگی است، همدردی با محرومان است، شجاعت و شهامت و جوانمردی است و در یک کلمه تجلی عالیترین مراحل بندگی و توحید و صفات انسانی است. تمام این مطالب در گفتار حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش به طور شفاف و به وضوح بیان شده و در عمل به نمایش گذاشته شده و تاریخ آن را ثبت کرده است و هرگز فراموش نمی‌شود؛ زیرا با رنگ خون نوشته شده است. این چنین پیکاری در تاریخ بی نظیر است.

این ویژگیها سبب شد که این قیام مقدس در بین قیامهای دنیا ممتاز و بی‌نظیر گردد و به صورت مکتبی عظیم و با برکت و پربار متجلی شود و این نتایج را داشته باشد:

۱ـ اراده و مشیت الهی سبب شد یاد و خاطرهٔ این نهضت جاویدان گردد.[۱]

۲ـ نام و نشان حماسه‌آفرینانش برای همیشه باقی بماند و از صفحه دلهای مردم آزاده و بشریّت زدوده نشود.[۲]

۳ـ مورد اهتمام امامان معصوم قرار گیرد و به مردم اکیداً توصیه کنند که همواره از درسهای عاشورا بهره گرفته و از برکات فراوانش استفاده کنند و یاد و خاطره حسین‌بن علی علیه‌السلام را در دل خود زنده نگهدارند. و خود نیز در این جهت پیشگام بودند و هرگاه به یاد عاشورا و مصائب کوچک و بزرگش می‌افتادند، محزون می‌شدند و به شدت می‌گریستند.

امام رضا علیه‌السلام به ریان ابن شبیب می‌گوید: ان کنتَ باکیاً لشیء فابک للحسین علیه‌السلام فانه ذبح

---

۱ـ بر اساس وعده الهی در آیات کریمه قرآن و سنّت، مشیتش بر این قرار گرفته که انسانهایی که در مسیر عدالت گام برمی دارند و دین خدا را یاری میکنند خداوند هم آنها را یاری می‌کند و همیشه دست قدرتمند آفریدگار جهان پشتیبان آنهاست. «وَ لَيَنصُرَنَّ اللهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» حج/۳۹ ـ البته خداوند یاری می‌کند کسی که او را یاری کند. خداوند قادر و مهربان است.

«وَ لَقَد سَبَقَت كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا المُرسَلينَ إِنَّهُم لَهُمُ المَنصُورُونَ وَ إِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغالِبُونَ». صافات/۱۷۱ـ طبق مشیت و ارادهٔ الهی فرستادگان خداوند و جند الله پیروزند.

۲ـ عقیله بنی هاشم، زینب قهرمان که در مجلس یزید جنایتکار با بازوی بسته و آن صحنه هولناک روبرو شد چنین فرمود: «فَكِد كَيدَكَ وَاسعَ سَعيكَ و ناصب جهدَک فَوالله لا تَمحو ذِكرَنا وَ لا تُميت وَحينا» هر چه می‌توانی در فریب مردم بکوش و آنچه می‌خواهی تلاش کن! قسم به خدا هرگز نمی‌توانی نام ما را از صفحه دلهای مردم بزدایی و وحی ما را بمیرانی، او عالم به سنّت الهی و جهان هستی است. لهوف/۱۱۱، مقتل‌الحسین مقرم ـ ص ۴۶۴.

کما یذبح الکبش و قتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا" مالهم فی الارض شبیهون[۱]؛ *اگر خواستی برای چیزی گریه کنی برای حسین‌بن علی علیه‌السلام گریه کن، چون او را مانند گوسفند سر بریدند و با او از اهل بیتش ۱۸ نفر کشته شدند که در زمین همانندی برای آنها نبود.*

و باز آن حضرت می‌فرماید: روش همیشگی پدرم امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام این بود که هرگاه محرم می‌شد پیوسته اندوهناک بود و خنده‌ای در چهره نداشت تا دهه عاشورا سپری شود. روز عاشورا هم روز گریه و سوگواری و مصیبت او بود. و پیوسته می‌فرمود: هذا الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه‌السلام؛ *امروز روزی است که حسین علیه‌السلام در آن روز کشته شد.*[۲]

عبدالله سنان می‌گوید: روز عاشورایی به حضور امام صادق علیه‌السلام رسیدم، آن حضرت را با رنگ پریده و بسیار غمناک در حالی که اشک چون دانه مروارید از چشم او جاری بود یافتم، علت آن وضع را سؤال کردم فرمود: مگر نمی‌دانی در چنین روزی جد ما شهید شده است.[۳]

وقتی هم منصور دوانقی دستور داد فرماندار او در مدینه خانه امام صادق علیه‌السلام را به آتش بکشد، او ماموریت را انجام داد، خانه آتش گرفت، زن و فرزندان و اعضای خانواده مضطرب شدند و سر به شیون برداشتند، امام علیه‌السلام آتش را خاموش کرد و افراد پریشان را تسکین داد، فردای آن روز یکی از شیعیان به دیدار آن حضرت رفت و او را سخت گریان و اندوهناک دید، علت را پرسید امام فرمود: وقتی دالان خانه آتش گرفت زنان و دختران پریشان شدند و از این اتاق به آن اتاق می‌گریختند، در حالی که من در کنار آنان بودم، با دیدن این صحنه به یاد زنان و کودکان بی پناه جدم حسین در روز عاشورا افتادم که مورد هجوم دشمنان قرار گرفتند و در آن حال فریاد می‌زدند: خانه ظالمان را بسوزانید، و آنها هیچ پناهگاهی نداشتند.[۴]

اهتمام امامان به عاشورا و سوگ آنها در مصیبت حسین بن علی و تأکید به زنده نگهداشتن قیام حسین در این مقال نمی‌گنجد و نیاز به کتاب مستقلی دارد.

---

۱- وسائل الشیعه ج ۱۰ صفحه ۳۹۳.
۲- وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۴۹.
۳- سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۱۹۶ و بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۰۹.
۴- مأساة الحسین علیه‌السلام، ص ۱۱۸.

اکنون پس از ذکر مطالبی که گذشت طرح سؤالات ذیل و پاسخ آنها می‌تواند در شیوه بهره‌برداری از فرهنگ غنی عاشورا و مکتب حسین به ما کمک کند.

۱ـ آیا جامعه‌ای که به حسین بن علی عشق می‌ورزد توانسته است این واقعه را آنچنانکه اتفاق افتاده حفظ کند و از بستن پیرایه‌ها بر آن اعراض کند؟

۲ـ آیا عاشقان اهل‌بیت و مدعیان پیروی از آنها اهداف والای این قیام را شناختند و توانستند تابلوی نفیس و زیبای ترسیم فرهنگ اسلام را که در کربلا با خون بهترین انسانها رنگ‌آمیزی شده بود ارزیابی کند و در عمل از آن بهره بگیرند؟

۳ـ آیا یادواره‌ها و مجالسی که همه ساله تشکیل می‌گردد و مخارج سنگینی که در این زمینه هزینه می‌شود و شرکت‌کنندگان بسیاری که در آنها شرکت می‌کنند و احساسات پاکی که ابراز می‌دارند و اشکهایی که ریخته می‌شود، موجب نورانیت دلها و پرهیز از گناه و به وجود آمدن غیرت دینی می‌شود؟ یا به اندیشه نادرست، سرپوشی است برای گناهان و کجرویها؟

۴ـ آیا این خیل عظیم طبقات مختلف مردم که به عشق سرور سالار شهیدان با سر و پای برهنه در هر کوی وبرزنی این مراسم را به وجود می‌آورند و تعظیم شعائر می‌کنند، مجرد احساسات بی روح است یا در خود آنها و دیگران اثرات مثبت دارد و جامعه را به اهداف نورانی و مقدس قیام عاشورا نزدیک می‌کند؟

۵ـ و بالاخره آیا گویندگان والا مقام و نویسندگان محترم و شعرای گرانقدر، دین خود را نسبت به سلاله پاک نبوت و سلسله جنبان عشق و شهادت ادا کرده‌اند و خدمات آنها بازگو کننده اهداف مقدس امام حسین علیه السلام بوده است یا خیر؟ و دهها سؤال و استفهام دیگر.

اشتباه نشود العیاذ بالله غرض خرده گیری بر این مسائل نیست که خود عمر بی مقدارم را در این راه صرف کرده‌ام و بر این افتخار می‌کنم. سخن در شیوه بهره‌برداری از این مشعل فروزان و شناختی است که باید پیدا شود و جامعه از آن بهره‌مند گردد و راه خود را باز یابد و جامعه حسینی شود و حسینی عمل کند.

## پاسخ به سؤالات

پاسخ این آیاها چنانکه می‌دانیم متأسفانه مثبت نیست. البته نه به این معنا که هیچ گونه بهره‌ای برده نشده و نتایجی در پی نداشته است؛ بلکه مقصود، آن نتیجه مطلوبی است که می‌توانست در هر زمان مقدرات جامعه را دگرگون سازد و ناهنجاریهای فردی و اجتماعی را از بین ببرد و به آرمانهای مقدس کربلاییان جامه عمل بپوشاند و بالنتیجه اصلاح واقعی جامعه را در پی داشته باشد.

افراد جامعه‌ای که عاشورا در آنها اثر گذاشته است باید دارای غیرت دینی باشند، در مقابل هجمه‌ها و انحرافات از خود حساسیت نشان دهند. به معارف و ارزشهای اسلامی پایبند باشند، روح مساوات و مواسات و همدردی نسبت به محرومین در آنها باشد، از ذلّت و زبونی و دنائت و پستی و چاپلوسی و تملق به دور باشند، فریاد مظلومین و گرفتاریهای آنها خواب را از چشمشان برباید، توطئه‌هایی را که استکبار و دشمنان اسلام برای نابودی مکتب دارند بشناسند و در خنثی کردن آنها تلاش کنند. به اوقات نماز توجه کنند و به فرایض دینی و مقدسات مذهبی احترام بگذارند، در مقابل طاغوتهای زمان و حکام جور سرسختانه به مبارزه برخیزند و حادثه عاشورا را یک واقعه شخصی و منحصر به زمان خاصی ندانند، که حسین‌بن علی علیه‌السلام در نامه‌ای که به اشراف کوفه نوشته است فرموده‌اند: من مقتدا و الگوی شما هستم[1]. نتایجی که ذکر شد و دهها مانند آن باید از مکتب عاشورا و یادواره‌هایش استفاده شود که کمتر دیده می‌شود.

### آیا مکتب عاشورا این توان را ندارد؟

اهتمام و تأکید امامان معصوم علیهم‌السلام بر زنده نگهداشتن مکتب عاشورا در راستای شناختی است که از آن مکتب و معارف آن داشته‌اند و می‌دانسته‌اند درسهای عاشورا و اهداف والایش می‌تواند همواره مانند چراغی فروزان تاریکیها را بزداید و تردیدها را از بین ببرد و شعارهای زنده عاشورا کاخهای ستم را به لرزه در آورد و جامعه اسلامی و پیروان راستین مکتب را

۱- فلکم فیّ اسوه (تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۹۹ ـ بحار ج ۴ ص ۳۸۲ ـ موسوعة کلمات الحسین علیه‌السلام ص ۳۷۷.

برای همیشه بیمه کند.

گرچه شعارهای عاشورا و پیامهایش بحث مستقلی را می‌طلبد، ولی برای این که توانمندی مکتب عاشورا را دریابیم، برخی از شعارهای آن را به طور خلاصه مطرح می‌کنیم.

حسین‌بن علی علیه‌السلام در نامه‌ای به اشراف کوفه نوشته است:

۱ـ «فَلَعَمری ما الامامُ الا العامِلُ بالکتاب و الآخذ بالقِسطِ و الدّائِنُ بالحقِّ والحابِسُ نَفسَهُ علی ذات الله»[۱]؛ *قسم به جانم هرگز کسی نمی‌تواند جامه امامت را برتن کند مگر این که به کتاب خدا عمل کند. عدالت خواه و عدالت گستر و پایبند به حق باشد، و خود را در خداوند ذوب کرده باشد.*

۲ـ «ألا و إنَّ الدَعِیَّ ابن الدَعِیَّ قد رَکَزَنی بینَ اثنَتَینِ، بینَ السِلَّةِ والذلَّةِ و هَیهاتَ مِنّا الذِّلَّةُ یَأبَی الله ذلک لَنا و رسولُه والمؤمنونَ...»[۲]؛ *بدانید آن پدر ناشناخته فرزند آن مدعی (ابن زیاد) مرا بین دو راه ناگزیر ساخته است یا آنکه شمشیرها از نیام کشیده شود و یا این که زیر بار ذلّت روم و تسلیم او و یزید گردم که این هرگز خدا و رسولش و مومنین و دامنهای پاکی که تربیتگاه من بوده و جوانان باغیرت و رادمردانی که زیر بار زور نمی‌روند به این خواری و ذلّت تن در نمی‌دهند و تا راه شهادت باز است از فرومایگان اطاعت نخواهیم کرد، اکنون با کمی یاران و پراکنده شدن دوستان و زیادی دشمن برای جنگ آماده‌ام.*

۳ـ «أیّها الناس ان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال من رَأیٰ سلطاناً جائِراً مستحِلّاً لِحُرمِ الله ناکِثاً لعَهدِ الله مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسولِ الله یَعمَلُ فی عِبادِ الله بِالإثمِ والعُدوانِ فَلَم یُغَیِّر علیه بِفِعلٍ ولا قولٍ کان حقاً علی الله اَن یُدخِلَهُ مُدخَلَه اَلاٰ و اِنَّ هؤلاءِ قَد لَزموا طاعَةَ الشَّیطانِ و تَرَکوا طاعَةَ الرَّحمٰنِ و أظهرَوا الفَسادَ و عَطَّلوا الحُدودَ و استَأثَروا بالفَیءِ و أحَلّوا حَرامَ اللهِ و حَرَّمُوا حَلالَه...».[۳]؛ *ای مردم! رسول خدا فرمود هرکس ببیند سلطان ستمکاری حرام خدا را حلال قرار دهد و عهد*

---

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۸ و ارشاد، ص ۲۰۴ و الکامل، ج ۲، ص ۵۳۴.

۲- احتجاج، ص ۳۳۶ و مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۱۰.

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰ و قمقام، ۳۵۳.

*الهی را بشکنند و مخالف سنّت پیامبر عمل کند و با بندگان به گناه و ستم رفتار کند پس به کاری و گفتاری با او مخالفت نورزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاهی که برای عذاب او مقرر شده است وارد سازد. آگاه باشید که این مردم ملازم اطاعت شیطان شده و اطاعت خدا را ترک کرده و فساد را آشکار و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند و بیت المال را به خود اختصاص داده‌اند و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال ساخته‌اند.*

۴ـ «لا أُعطیکم بِیدی اِعطاءَ الذَلیلِ و لا أُقِرُّ فِرارَ العبید (أُقِرُّ اِقرار)»[1]؛ *هرگز مانند ذلیلان به شما دست نمی‌دهم و مانند بردگان فرار (اقرار) نمی‌کنم.*

۵ـ «الموتُ اولی مِن رکوبِ العار»[2]؛ *تن به مرگ دادن از ننگ بهتر است.*

این شعارها را چندین بار مطالعه کنید و به دقت مورد ارزیابی قرار دهید؛ زیرا که حرکت آفرین است، بیدارکننده است، هشدار دهنده است، با فطرت انسانی هماهنگ است، در اعماق جان می‌نشیند، در کالبدهای مرده و ناامید، روح تازه می‌دمد، خفته‌ها را بیدار می‌کند و غافلان را به خود می‌آورد، ولی افسوس!

## عدم شناخت صحیح موجب محرومیت می‌شود

حادثه عاشورا چون جنبه فرهنگی و اخلاقی و هدایت‌گری دارد، از سرمایه‌های بزرگ بشری و الهی است و همه موظفند در نگهداری و حفظ آن بکوشند و انگیزه‌های آن را بشناسند و از آن بهره‌مند گردند و اگر در حفظش کوتاهی شود یا در اثر جهل یا کم توجهی یا جهات دیگر، نگاه انحرافی به این واقعه بشود یا به سلیقه خود چیزی بر آن افزودیم یا چیزی از آن کم کردیم، علاوه بر اینکه گناهی بزرگ است، موجب محرومیت نیز می‌گردد و دیگر آن آثار مطلوب را ندارد. استاد علامه و گرانقدر شهید مطهری﵀ در این رابطه چنین می‌فرماید: «واقعاً حادثه‌های اخلاقی و نهضتهای بزرگ آیه‌ای هستند از آیه‌های الهی، در کتاب تکوین،

---

۱ـ بحار، ج ۴۵، ص ۷ و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۳ و جلاءالعیون، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸ ـ بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

مردم وظیفه دارند که در حفظ و صیانت آن بکوشند و از تحریف آن پرهیز کنند.»[۱]

وی معتقد است حادثه کربلا تحریف شده و پیرایه‌های زیادی بر آن بسته‌اند، هم از نظر لفظی و هم از نظر اهداف مورد دگرگونی قرار گرفته است و غیر از آنچه بوده معرفی شده است و در هر حادثه و مکتبی که این مطلب تحقق یابد نتایج مطلوب را نخواهد داشت و گاهی نتیجه معکوس دارد و باز در این زمینه می‌گوید:

«گاهی بعضی از ملتها فرازهای تاریخی دارند، مملو از حماسه، آموزندگی، زیبایی، عظمت، الهام بخشی، ولی همان طوری که یک تابلوی نفیس نقاشی را به دست کودکان می‌دهند و آنها با قلم آن را خراب می‌کنند اینها نیز آنقدر افسانه و خرافه از وهم خود به آنها ملحق می‌کنند که بکلی عظمت، زیبایی، الهام بخشی جامعه، آموزندگی و افتخار آن را از بین می‌برند و نابود می‌کنند و به جای آنکه الهام بخش عظمت و حماسه و محرک روح سلحشوری باشد، الهام بخش زبونی و بدبختی و تسلیم در مقابل حوادث می‌گردد. واقعه تاریخی کربلا از آن نوع حوادث است که در اثر عدم رشد اجتماع مسخ و معکوس شده است، تمام عظمتها و زیباییهایش فراموش شده است، حماسه و شور و افتخاراتش محو شده و به جای آنها زبونی و ضعف و جهالت آمده است.»[۲]

بدیهی است نگاه و برداشت غلط از یک واقعه و یا یک مکتب بسیار خطر آفرین است. در آیه «نفر» در قرآن کریم می‌خوانیم: «لِيَتَفَقَّهوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِروا قَومَهُم إِذا رَجَعُوا إِلَيهِم»[۳] عده‌ای باید فقیه در دین باشند و علم دین بیاموزند که اگر غیر از این باشد گمراهی و بدعت و ضلالت است که «كلُّ بِدعَةٍ ضَلالة».

سخن در این زمینه بسیار است، چه در رویداد تاریخی عاشورا و چه در مکتب حیات بخش اسلام که آن را به فرصت دیگر می‌گذاریم.

اکنون راه چاره چیست؟

---

۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۴.
۲- همان.
۳- توبه، ۱۲۲.

قبل از ارائه راه حلها توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱ـ دنیای امروز دنیای دیروز و گذشته نیست، بلکه به سرعت متحول شده و تکنولوژی پیشرفته زندگی انسانی را دگرگون ساخته است، عصر رایانه و ارتباطات است، اگر در گوشه‌ای از جهان اندیشه‌ای ظهور کند و یا اتفاقی بیفتد، در کمترین مدت میتوانند به آن دست یابند و از آن مطلع شوند.

۲ـ استکبار و کفر جهانی برای تأمین منافعش به فرهنگها و ارزشهای الهی با سلاحهای مدرن و شگردهای تبلیغاتی پیشرفته ناجوانمردانه و در عین حال مرموزانه یورش میبرد و سرمایه‌های مادی و معنوی ملتها را مورد تهاجم قرار می‌دهد. دغدغه‌های این هجمه، انسانهای متعهد را به خود مشغول داشته و آسایش را از آنها گرفته است.

۳ـ مکتب انسان ساز و سعادت آفرین اسلام مکتب جهانی است و برای سعادت همه بشریّت آمده است. سعادت انسانها در گرو عمل به تعالیم عالیه اسلام است و امّت اسلامی باید الگو برای انسانیت باشند. «وَ کَذٰلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَکونوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهیداً».[۱]

۴ـ رویداد تاریخی کربلا و قیام عاشورا در راستای اهداف عالی اسلام و انبیای الهی است. به وجود آورنده‌اش در دامن وحی پرورش یافته است. وقایعش و عملکرد قهرمانانش یک فرهنگ است. همان طور که در گذشته اشاره شد هیچ قیام فرهنگی و اخلاقی مانند آن سراغ نداریم، چون شعارهایش بر اساس فطرت انسانی است در اعماق جان جایگزین می‌شود. حتی به گونه‌ای است که تحلیل گران تاریخ و فرهیختگان بشریّت مانند گاندیها و حتی افراد ملحد به آن صحه گذاشته‌اند و آن را سعادت بخش برای انسانها دانسته و به این مسأله تاکید ورزیده‌اند؛ بنابراین این رخداد تاریخی می‌تواند تا دنیا باقی است برای انسانیت الگو باشد.

۵ـ در هیچ زمانی مانند زمان ما دنیا محتاج به پیامهای عاشورا نبوده است. بشریّت در معرض مخاطره قرار گرفته است، انسانهای مظلوم و بی پناه زیر چکمه زورگویان و ستمگران

---

۱ - بقره، ۱۴۳.

نابود می‌شوند، بی عدالتی در دنیا غوغا می‌کند، مراکز پرطمطراقی که به نام حمایت از حقوق بشر به وجود آمده در اختیار جهانخواران است، فریاد مظلومین به جایی نمی‌رسد، مسلمانان بی‌پناه فلسطین و دیگر نقاط دنیا به هر جا دست دراز می‌کنند، با یأس و ناامیدی مواجه می‌شوند. اگر حادثه عاشورا و پیامهایش را آنچنان که هست بتوانیم به سراسر جهان برسانیم مطمئن باشید این توان را دارد که راه نجاتی برای این گرفتاریها باشد.

در یک برهه از زمان دیدیم با الهام از واقعه عاشورا و هدایتهای ارزشمند امام راحل﵀ ملت بزرگ ایران حماسه‌ای عظیم و انقلابی بزرگ را به وجود آورد و جوانان این مرز و بوم با شعارهای مقدس عاشورا هشت سال در مقابل کفر جهانی ایستادگی کردند و خواب و آسایش را از چشم جنایتکاران بشری بیرون نمودند، عرصه را بر آنها تنگ کردند و همه امیدهای جهانخواران را به یاس و ناامیدی مبدل ساختند.

با توجه به این نکات وظیفه چیست؟

## راه حلها

در این زمینه یک بسیج همگانی نیازمند است:

۱ـ عاشقان و دلباختگان حسین بن علی در حسین‌شناسی خود تجدید نظر کنند و زندگی آن بزرگوار را با دقت بخوانند و ابعاد قیام آن حضرت را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهندو با آن کاملاً آشنا شوند.

۲ـ اقامه کنندگان مجالس و یادواره‌های حسینی برای چگونگی تشکیل مراسم و بهره‌برداری بهینه از آن با دانشمندان و فرهیختگان گرانقدر و کسانی که با اهداف عاشورا کاملاً آشنا هستند مشورت کنند و از سلیقه‌های شخصی برحذر باشند و خیال نکنند هر آنچه انجام می‌دهند صحیح است و در راستای اهداف مقدس اهل بیت است.

حضرت عبدالعظیم حسنی که در زمان امام هادی می‌زیسته و قبر مطهرش در ری است و زیارتش ثواب بسیار دارد عقایدش را به امام هادی﵇ عرضه داشت؛ با این که امامزاده و در عصر امام معصوم بوده است.

و باز، حماد بن عیسی که از محدثین والامقام است و دارای عمر طولانی بوده، در حضور امام صادق علیه السلام نماز خواند، پس از نماز امام به او فرمود: «انت لا تحسن الصلوة»[1]؛ *تو نمازت را نیکو نمی‌خوانی*. سپس امام صادق ایستاد و نماز خواند و شیوه نماز خواندن را به او آموخت.

در منابر از مبلغان و سخنرانهای فاضل استفاده شود تا شرکت کنندگان را با اهداف والای عاشورا آشنا سازند و پیامهای کربلا را برای آنها تبیین کنند و بر این مسأله تاکید ورزند که مسائل عاشورا مربوط به زمان خاصی نبوده، تقابل حق و باطل مربوط به همه زمانهاست، تا با معیارهای عاشورا یزیدیان و حسینی‌های زمان خود را بشناسند و با آنها مبارزه کنند که «کل یوم عاشورا وکل ارض کربلا».

۳ـ شرکت کنندگان در مراسم حسینی که با نیتی پاک در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند، سعی کنند علاوه بر احساسات پاک که خود موجب نورانیت روح و روان است از اهداف والای سالار شهیدان بهره ببرند و در عمل آن کنند که یاران حسین کردند. قطعاً هدف امامان معصوم از یاد و ذکر حسین بن علی علیه السلام و عاشورا همین بوده است.

۴ـ مبلغان محترم و خدمتگزاران و ذاکران اهل بیت و مداحان و نغمه‌سرایان که همیشه مورد عنایت ائمه معصومین صلی الله علیه و آله و سلم و عالمان دینی بوده‌اند، مطالب عاشورا را از منابع مورد اعتماد دریافت کنند و از نوشته‌های نادرست و غیر مستند و شنیده‌هایی که مورد وثوق نیست و پیرایه‌هایی که بر عاشورا بسته شده و اشعاری که موجب ضعف و زبونی و خمودگی است جداً پرهیز کنند.

۵ـ نویسندگان توانا و قلم‌بدستان فرهیخته و شعرای متعهد و حسین‌شناس با ادبیات روز، واقعه کربلا را ترسیم کنند و پیامهای عاشورا را به مردم دنیا برسانند و مطالب خلاف واقع را نقد کنند و بالاخره علمای والامقام و مراجع بزرگ که مشعل‌داران هدایت و سنگرداران حریم مقدس اسلام هستند بر این شعائر بزرگ حسینی همواره نظارت داشته باشند و از راهنماییهای خود دریغ نورزند و در مقابل کارهایی که موجب وهن مذهب می‌شود و یا اینکه این عبادت

۱ـ من لا یحضره الفقیه، کتاب الصلوة.

را احیاناً با کارهای خلاف شرع آمیخته می‌سازد حساسیت نشان دهند. و آنها را از این عمل بازدارند که اگر غفلت شود خطر انحراف و کج‌فهمی، بسیار بزرگ است .

اگر راه‌حلهای ارائه شده تحقق یابد برکات مکتب عاشورا فراگیر خواهد شد و بشریّت از آن بهره‌های فراوان خواهد برد. به امید آن روز.

سلام و درود خدا بر حسین بن علی و یاران باوفایش که با خون پاکشان راه و رسم زندگی باعزّت و مرگ با افتخار را به بشریّت آموختند.

# ویژگی‌های پیامبر اسلام در قرآن و نهج‌البلاغه

○ حجةالاسلام والمسلمین علی‌اکبر صمدی یزدی

آنهایی که در تاریخ نام و نشانی از خود باقی گذاشته‌اند، دارای ویژگی‌هایی بوده‌اند که آنان را از دیگران متمایز ساخته است. پیامبران و بویژه پیامبر اکرم ﷺ که اشرف همهٔ انبیاست، دارای خصوصیاتی هستند که جاودانه شده‌اند و در این مقال، بر آنیم تا چند ویژگی پیامبر عظیم الشأن اسلام را از بیان قرآن و نهج‌البلاغه مورد توجه قرار دهیم. در ابتدا به برخی خصوصیات او از منظر قرآن نگاه می‌کنیم.

**۱ - برخاسته از متن مردم (مردمی بودن):** خطابهایی نظیر «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسولاً مِنهُم»[۱] و «لَقَد جاءَكُم رَسولٌ مِن أَنفُسِكُم»[۲] حامل این معنا هستند که او از میان مردم بر خاسته بود. داشتن چنین خصوصیتی علاوه بر اینکه اعتماد و اطمینان مردم را در پی دارد، باعث آگاهی او از درد و رنج مردم و توجه بیشتر به هدایت آنان می‌شود.

**۲ - امّی و درس نخوانده:** علاوه بر اینکه در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سورهٔ اعراف به این امر اشاره شده، در سورهٔ عنکبوت نیز چنین آمده است. «وَ ما كُنتَ تَتلوا مِن قَبلِهِ مِن كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ»[۳] *اینگونه نبود که تو قبل از نزول قرآن کتابی را خوانده باشی و با دست خویش چیزی را نوشته باشی.*

هنرِ خواندن و نوشتن گرچه یک امتیاز است، ولی در خصوص آن حضرت، امی بودن یک امتیاز محسوب می‌شود تا در تبیین رسالت، الهی بودن دین او محرز گردد و مخالفین را به عجز وادار کند.

---

۱ - جمعه، ۲.
۲ - آل عمران، ۱۶۴ و توبه، ۱۲۸.
۳ - عنکبوت، ۴۸.

**۳ - خُلق نیکو:** صفاتی نظیر رأفت و مهربانی، صبوری و استقامت، صداقت و امانت، شجاعت و سخاوت و... حقانیت راهش را اعلان می‌کرد. در این باره قرآن کریم پیامبر را چنین معرفی می‌فرماید: «إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ»[۱] خلق نیکوی پیامبرﷺ در محیط شبه جزیرهٔ عربستان بسیار تأثیرگذار بود؛ زیرا مردم او را آزار می‌دادند و او آنان را اندرز می‌داد خاکستر به سرش می‌ریختند واو برایشان دل می‌سوزاند.

**۴ - نرمش و عطوفت:** قرآن دربارهٔ رحم و عطوفت پیامبر چنین می‌فرماید: «فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُم وَ لَو کُنتَ فَظّاً غَلِیظَ القَلبِ لَانفَضّوا مِن حَولِکَ»[۲]؛ ***در پرتو رحمت الهی در برابر آنان نرم (و مهربان) بودی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.***

این آیه گرچه در مورد غزوهٔ احد و عفو و گذشت پیامبرﷺ از متخلفان و فراریان نازل شده است، لیکن بیانگر عفو و گذشت حضرت نیز می‌باشد.

**۵ - آشنا با درد و رنج:** در سورهٔ ضحی آمده است: «أَلَم یَجِدکَ یَتیماً فَآویٰ وَ وَجَدَکَ ضَالّاً فَهَدیٰ وَ وَجَدَکَ عائِلاً فَأَغنیٰ»[۳]؛ ***آیا تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد! تو را گمشده یافت و هدایت کرد! و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود!***

رهبری که درد آشناست، در هدایت جامعه اولویت ها را می‌یابد و به رفع دردهای اساسی توجه می‌کند.

**۶ - حریص بر هدایت:** همهٔ رهبران الهی از گمراهی مردم رنج می‌برند، ولی پیامبرﷺ گاهی آنقدر غصه می‌خورد که خود را در معرض خطر قرار میداد؛ سورهٔ کهف حال پیامبر را چنین توصیف می‌نماید. «فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفسَکَ عَلیٰ آثارِهِم إِن لَم یُؤمِنُوا بِهٰذَا الحَدِیثِ أَسَفاً»؛ ***گویی می‌خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی، اگر آنها به این کتاب آسمانی ایمان نیاورند.***[۴]

---

۱ ـ قلم، ۴.
۲ ـ آل عمران، ۱۵۹.
۳ ـ ضحی، ۶-۱۱.
۴ ـ کهف، ۶.

و در آیه دیگر می‌فرماید: «لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفسَکَ أَلاّ یَکونوا مُؤمِنِینَ»[۱]؛ *گویی می‌خواهی جان خود را به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند از شدت اندوه بر باد دهی.*

بعضی از مفسرین گفته‌اند سبب نزول آیه فوق دعوت مکرر پیامبر ﷺ از اهل مکه به توحید بود که ایمان نمی‌آوردند و آثار ناراحتی در چهره پیامبر ظاهر می‌شد.[۲]

*ویژگیهای پیامبر از منظر علی* علیه‌السلام

**۱ - رحمت:** امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از ذکر صفاتی برای پیامبر اکرم ﷺ در بیانی می‌فرماید: «أطهَرَ المُطَهَّرینَ شیمَةً و أجوَدَ المُستَمطَرینَ دیمَةً»؛[۳] *اخلاقش از همه پاکان پاکتر و باران بخشش او از همه بادوامتر بود.*

**۲ - طبیب قلوب:** رسول خدا ﷺ نقش طبیب را در درمان بیماریهای معنوی مردم ایفا می‌کند، اما نه طبیبی که منتظر می‌ماند تا بیمار سراغش بیاید؛ بلکه خود به سراغ آنان می‌رود. درمان بر دو گونه است: درمانی که در آن به مرهم نیاز است و درمانی که با نظیر داغ کردن است. علی علیه‌السلام پیامبر را چنین توصیف می‌کند: «طبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّهِ قَد أحکَمَ مَراهِمَه و أحمیٰ مواسِمَه یَضَعُ ذلکَ حیثُ الحاجةُ إلیه مِن قُلوبٍ عُمیٍ و آذانٍ صُمٍّ و ألسِنَةٍ بُکمٍ مُتَتَبِّعٌ بِدَوائِهِ مَواضِعَ الغَفلَةِ و مَواطِنَ الحَیرَةِ.»[۴]

*او طبیبی است دوّار (سیّار) که با طب خود همواره برگرد بیماران می‌گردد، مرهم‌هایش را به خوبی آماده ساخته و برای موارد اضطرار و داغ کردنِ محل زخم‌ها، ابزارش را گداخته است، برای قلب‌های بی درک، گوش‌های کر و زبان‌های گُنگ با داروی خود در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است.*

**۳ - بی اعتنا به دنیا:** علی علیه‌السلام در خطبه‌ای دیگر بی توجهی رسول اکرم ﷺ به دنیا را چنین بیان می‌کند. «قَد حَقَّرَ الدنیا و صَغَّرَها و أهَونَ بها و هَوَّنَها[۵]»؛ *او دنیا را بس حقیر*

---

۱ - شعرا، ۳.
۲ - تفسیر نمونه، ج ۱۵ ص ۱۸۵.
۳ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۵.
۴ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸.
۵ - همان، خطبه ۱۰۹.

*می‌شمرد و در چشم دیگران آن را کوچک جلوه می‌داد، آن را خوار و پست می‌دانست و در پیش دیگران خوارش می‌شمرد.* و در ادامه می‌فرماید: «فأعرَضَ عَن الدنیا بقَلبِه»؛ *او با قلب و روح خود از دنیا اعراض نمود.*[۱]

علی‌علیه‌السلام وداع پیامبر با دنیا را چنین توصیف می‌نماید: «خَرَجَ من الدنیا خَمیصاً، ووَرَدَ الآخِرَةَ سلیماً لم یَضَع حَجَرا علی حَجَرٍ حَتّیٰ مَضیٰ لِسَبیلِهِ و أجابَ داعِیَ رَبِّهِ»[۲]؛ *او با شکم گرسنه از دنیا رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر وارد شد، وی تا آن دم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود، سنگی روی سنگی نگذاشت (خانه و عمارتی برای خود مهیا ننمود).*

**۴ - فروتن و متواضع:** «لَقَد کانَ صلی الله علیه و آله و سلم یأکُلُ عَلَی الأرضِ و یَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ و یَخصِفُ بِیَدِهِ نَعلَهُ و یَرقَعُ بِیَدِهِ ثَوبَه»[۳]؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر زمین بدون فرش می‌نشست و غذا می‌خورد و با تواضع همچون بردگان می‌نشست، با دست خویش کفش و لباس خود را وصله می‌کرد. بر مرکب برهنه سوار می‌شد، حتی کسی را پشت‌سر خویش سوار می‌کرد. پرده‌ای را بر در اطاقش دید که در آن تصاویری بود، همسرش را صدا زد و فرمود: آن را از نظرم پنهان کن که هرگاه چشمم به آن بیفتد به یاد دنیا و زرق و برق آن می‌افتم.

---

۱ ـ همان، خطبه ۱۰۹.
۲ ـ همان، خطبه ۱۶۰.
۳ ـ همان، خطبه ۱۶۰.

# پیرامون سیرهٔ امام سجاد علیه‌السلام*

○ آیت الله سید مرتضی عسکری


## چکیده

*هر یک از ائمه، همانند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مسئول حفظ شریعت (قرآن وحدیث) و حمل بار تبلیغ است، کشتی شریعت برای اتصال به ساحل نجات، نیازمند سیزده حلقه یک زنجیر است (معصومین) تا پس از پیامبر خود را از امواج پرتلاطم برهاند. نبود هر حلقه از آن، ما را از اسلام دور خواهدکرد. حضرت زهرا علیهاالسلام و ائمه معصومین پس از پیامبر هر چه داشتند، بذل اسلام کردند. و در این نوشتار برآنیم تا سیره امام سجاد علیه‌السلام را به معرفی بگذاریم.*

### زمان‌شناسی امام سجاد علیه‌السلام

*وجود سرمایه‌های هنگفت بدست آمده از فتوحات اسلامی و به کارگیری آن‌ها درگسترش فرهنگ عیش و طرب، به فراموشی سپردن سنّت‌های اسلامی، ایجاد مدارس رقص و آواز و ترویج آوازه خوانی از یک سو و وجود فقر در بین برخی دیگر، از مهم‌ترین شاخصه‌های زمان‌شناسی امام سجاد علیه‌السلام است که با خلافت یزید، فرزندش، مروان، عبدالملک و ولید هم دوره بود. دوره‌ای که حتی زنها برای خودنمایی و شهرت به وسائلی عجیب و غریب پناه می‌بردند.*

### سیرهٔ امام سجاد علیه‌السلام

*امام سجاد علیه‌السلام در جایی اظهار می‌دارند که حتی بیست و یک محب ندارد ولی شیوهٔ آن حضرت در پیشبرد معارف حقه به گونه‌ای دیگر بود: مثلاً در آخر ماه رمضان عده‌ای از غلامان و کنیزان را می‌خریدند و با تربیت یک ساله، آموزش صحیفه سجادیهٔ، به معارف آشنا می‌شدند و آزاد می‌گشتند و بعداً به تربیت دیگران مبادرت می‌ورزیدند.*

### روش امام در مبارزه با مشکلات زمان

*۱ـ مبارزه در قالب دعا (صحیفه سجادیهٔ).*

*۲ـ تربیت شاگرد (شاگردان و پیروان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام.)*

*۳ـ مبارزه با روایات جعلی.*


* سخنرانی آیت‌الله علامه عسکری در دانشگاه باقرالعلوم(ع) قم، ۱۲ آبان ۱۳۷۹.

## مقدمه

امام زین‌العابدین، علی بن حسین بن علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام بعداز شهادت پدرش، مسؤولیت امامت را بر عهده داشته است. امامت که می‌گوییم اعم از رسالت، امامت و وصایت است.[۱]

مسؤولیت حفظ شریعت اسلام و حمل بار تبلیغ که پیامبر عهده دار آن بود، در این مدت بر دوش امام زین العابدین بوده است؛ لذا وقتی سیرهٔ آن بزرگوار را می‌خوانیم، دو نکته را باید در نظر داشته باشیم:

اول آنکه بیان شریعت اسلام در قرآن و حدیثِ معصومین است، ولی تجسم این شریعت در سیره معصومین علیهم‌السلام است، آنان اسلام مجسم هستند؛ پس وقتی در سیرهٔ آنان مطالعه می‌کنیم، باید به این مقام معرفت داشته باشیم.

دوم آنکه، پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) شریعت اسلام بر روی امواج دریا در تلاطم است. آن شریعتی که پیامبر آورد، مانند یک کشتی است که با یک زنجیر که سیزده حلقه دارد به خشکی بسته شده است[۲] که اگر یکی از آن حلقه‌ها نبود، اسلام به دست ما نمی‌رسید. اولین حلقه، حلقة الزهرا علیهاالسلام است. بعد از وفات پیامبر، نخست نوبت حضرت زهرا بود که مسؤولیت خود را انجام دهد. ایشان باید بیاید پشت درِ خانهٔ خود و آن‌گونه از ولایت دفاع کند. باید با ظلم مقابله کند، باید بطلان آن دستگاه را در آن روز آشکار کند که تا امروز تأثیر آن باقی بماند. بعد از حضرت زهرا این مسؤولیت بر دوش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. آن حضرت آنچه کرده برای حفظ اسلام بوده تا به دست ما برسد. بعد از حضرت امیر، امام حسن بعد از امام حسن، امام حسین، بعد از امام حسین، حضرت سجاد تا بالاخره حضرت حجّت علیهم‌السلام این مسؤولیت را بر عهده گرفته‌اند. اینها هر کدامشان در زمان خود آنچه برای حفظ اسلام لازم بود ـ ولو به شهادت خودشان ـ در راه اسلام بذل کردند. این یک قاعده کلی است. پس ما در سیرهٔ این بزرگواران یکی کیفیت عمل به اسلام را می‌فهمیم، یکی این را

---

۱ ـ واذ ابتلی ابراهیم ربُّه بکلماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قال انی جاعلک للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین. (بقره، ۱۲۴)

۲ ـ تشبیهی است که من می‌کنم.

مطالعه می‌کنیم که چگونه اسلام را نگاه داشتند.

در زندگی امام زین‌العابدین علیه‌السلام نوشته‌اند که دوازده سال با جدش بوده، بعد از شهادت جدش، ده سال گفته‌اند، دوازده سال هم گفته‌اند که در زمان عمویش امام حسن علیه‌السلام بوده. بعد از شهادت پدرش سی و سه، سی و چهار یا سی و پنج سال ـ سه روایت است ـ زندگی کرده که در این مدت مسؤولیت حمل، حفظ، شرح و بیان اسلام را برعهده داشته است.

ببینیم در این دوره، آن حضرت چه کرده است؟ خلفای غاصب در عصر آن حضرت یزید بن معاویة، معاویة بن یزید، مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان بوده و شهادت آن حضرت در زمان ولید بن عبدالملک اتفاق افتاده و در بقیع نزد عمویش امام حسن علیه‌السلام مدفون شده است. آن حضرت بجز حضرت باقر علیه‌السلام چهارده فرزند دیگر داشته است. این خلاصه زندگانی آن حضرت بود.

## لزوم زمان‌شناسی در سیرهٔ امام سجاد علیه‌السلام

در سیرهٔ آن حضرت، اوّل باید زمان آن امام را درک کنیم، ببینیم حضرت در چه زمانی زندگی می‌کرد که مقتضی بود برای حفظ اسلام آنچه فرمود بفرماید. ما اگر زمان حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را نفهمیم، یعنی اگر یزید را نشناسیم، نمی‌فهمیم قیام حضرت سید الشهداء علیه‌السلام برای چه بوده، زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را باید بشناسیم تا بفهمیم چرا پیامبر مبعوث شده است.

عثمان بر خلاف دو خلیفه قبل از خود آنچه از فتوحات می‌رسید و آنچه در بیت المال مسلمانها بود، میان بنی امیه تقسیم کرده بود. این بذل و بخششها حد و حساب هم نداشت در زمان عثمان فتوحات به درجه اعلای خود رسیده بود، از جمله این فتوحات، ایران، مصر و شامات بود. بدین سبب در جامعه اسلامی از یک طرف عده‌ای بی‌حساب پول و ثروت داشتند و از طرف دیگر بر بسیاری فقر حاکم شد، فقری که بعضی حتّی شام شب نداشتند، این زمانِ حضرت سجاد است. مردمِ مدینه به قدری در فقر بودند که من در سیرهٔ حضرت صادق علیه‌السلام خواندم: یکی از اصحابش روایت می‌کند که شبی دیدم امام جعفر صادق از خانه درآمد و بر دوشش انبانی هست، گفتم یا ابن رسول الله اجازه بده من کمکتان کنم! فرمود: این بار را من

خودم باید بر دوش بکشم، آمد تا سقیفه بنی ساعده[1]، حضرت زیر سر هر کدام دو گردهٔ نان گذاشت. اینها فقرایی بودند که جای خواب نداشتند، نان شب نداشتند. در ادامه می‌گوید وقتی بیرون آمدیم به حضرت عرض کردم هؤلاء یعرفون الحق؛ یعنی آیا آنها امامشان را می‌شناسند؟ حضرت فرمود: نه، «لَو کانوا یَعرِفونَ الحَقَّ لَو اَسَیناهُم بالدُّقَّة»؛ اگر این قدر فقیر بودند و امامت ما را قبول داشتند حتی نمک ساییده خانه‌ام را هم با آنها قسمت می‌کردم. پس زمان حضرت زین العابدین، حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهم‌السلام زمان عجیبی بوده، از یک طرف فقر و از طرف دیگر ثروتهای آنچنانی وجود داشته، عبدالله بن عمرو بن عاص یک میلیون درخت انگور فقط در طائف داشت، چنین ثروتهایی در بنی امیه بوده و از آن طرف فقری عظیم در میان مردم حاکم بود.

در این زمان علاوه بر فقر مسایل و مشکلات دیگری هم وجود دارد. در آن وقت به خاطر فتوحات ایران و مصر و شامات، غلامان و کنیزان بسیاری ـ که اسیر شده بودند ـ در خانه اغنیا بودند، حتی فقرا هم غلام و کنیز داشتند که با آنها به دستور شریعتِ اسلام رفتار نمی‌شد و با بد اخلاقی صاحبانشان روبرو بودند. این عصر حضرت سجاد است. مطلب دیگر آنکه در اثر آن سرمایه‌های بی‌حساب، دسته‌ای که پول داشتند همیشه مشغول عیش و نوش، طرب و رقاصی و یک قدری از این بیشتر بودند. در سه شهر مکه، مدینه وطائف مدرسه‌های غنا و رقص بود. در آنجا کنیزکان زیبا را ـ به اسم مولدات ـ برای قصرهای خلفا و امرای مکه، مدینه و طائف تربیت می‌کردند. در عصر حضرت سجاد، آوازه خوانی رواج بسیار شدید داشته است. در اغانی چندین داستان وجود دارد که از آنجا نقل می‌کنند: یک خوش آوازی آمد در خانه‌ای و زیر سقف، بنا کرد آواز خواندن، زیر سقف پر شد، رفتند بالای سقف، آنِ قدر روی سقف نشستند که سقف روی سرِ پایینی‌ها خراب شد. یعنی به این حد در پی ساز و آواز و خوش گذرانی بودند. در هیچ عصری از عصور اسلام من یاد ندارم به این حد فساد در جامعه بوده باشد. سامراء در زمان متوکل یک قدری نظیر این شده بود، ولی باز این جور نبود، در آنجا

---

۱ ـ سقیفه بنی ساعده مثل یک مسجد بوده، جایی بوده که قبیله عربها در آنجا اجتماع می‌کردند.

فقر نبوده ولی، اینجا فقر هم بوده، این مدینه پیامبر است.

## سیرهٔ امام علیه السلام در مبارزه با مشکلات و مفاسد زمان

حضرت سجاد علیه السلام همه این مفاسد را باید علاج کند، چه کار کرده؟ در آن زمان غلام وکنیز در جامعه زیاد شده بود، آنها که در جنگهای بی‌حساب و بی‌ارزش به اسارت گرفته شده بودند، ارزش انسانی نداشتند. حضرت سجاد در یک چنین عصری زندگی می‌کند و مسؤولیت سنگینی دارد. در یک فرمایش دیگر هم خود حضرت می‌فرماید: در مکه و مدینه بیست و یک محب نداریم، این اوائلِ بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء است. تمام اینها را حضرت سجاد بوسیله رفتار و گفتارش علاج کرده، یکی از کارهای حضرت این بود که بعد از ماه رمضان غلام و کنیز می‌خرید و به خانه می‌برد، اینها که به خانه حضرت می‌رفتند در واقع به یک دانشگاه وارد می‌شدند، وضو گرفتن یاد می‌گرفتند، نماز خواندن یاد می‌گرفتند، عبادتها و ناله‌های شب حضرت سجاد را می‌دیدند. سرِ سال که می‌شد این غلام و کنیزها را جمع می‌کرد و تقصیرهایشان را که حضرت نوشته بود، برای آنها می‌خواند؛ مثلاً حذیفه تو این تقصیرها را کرده‌ای، می‌گفت بله آقا، خانم حمیده شما این تقصیر را کرده‌ای می‌گفت بله آقا، تقصیر همه را به آنها می‌گفت، بعد می‌گفت به من بگویید نمی‌خواهید خدا از شما بگذرد؟

پس یک سال تربیت می‌کرد، منزل امام سجاد علیه السلام دانشگاه بود، اینها بعد از آن هم که حضرت آزادشان می‌کرد محبّ اهل بیت می‌شدند، معارف اسلامی را یاد می‌گرفتند. در مقابل آن ارتش هوس پرست، هوسران، بی‌ارزش، شنوندهٔ غنا، صحیفهٔ سجادیه را از زبان خود حضرت سجاد می‌شنیدند. حضرت از اینها آدم می‌ساخت. خانه حضرت سجاد علیه السلام کارخانه آدم سازی بود. با فقرا چه می‌کرد؟ در تاریخ داریم که این فقیرها هر شب منتظر بودند، وقتی حضرت نیمه شب می‌آمد می‌گفتند ابوالحرب[1] آمد. دمِ در می‌ایستادند منتظر بودند حضرت بیاید. اینها هم غالباً از انصار بودند. می‌آمد و باری را که به دوش داشت به آنها می‌داد که داخل آن نان و آرد و... بود و هر آنچه می‌دانست لازم دارند. حتی گاهی طلا در آن بود. علاج

۱ـ [کنایه از «مرد انبان به دوش» است.]

آن بی‌مروتیها را اینچنین می‌کرد و آنها نمی‌دانستند کسی که هر شب متکفل حاجت آنهاست کیست؟ پس از رحلت حضرت سجاد علیه السلام، کمکها که قطع شد، او را شناختند. بیست و پنج بار به سفر حج رفت یک تازیانه به شترش نزد. اینها چیزهایی است که شنیدنی است ما همه‌اش در فکر این هستیم که از معجزات ائمه بگوییم، من نمی‌گویم نگوییم، اینها ما را شفاعت می‌کنند. وقتی در قرآن سیرهٔ نوح با سیرهٔ ابراهیم علیهما السلام را می‌خوانیم، کجا بیان می‌کند که چه روزی به دنیا آمده، چه روزی از دنیا رفته؛ قرآن سیرهٔ آنها را بیان می‌کند.

برخورد حضرت ابراهیم علیه السلام با کسی که ادعای ربوبیت می‌کرد (نمرود) ببینید چگونه بوده است.[1]

ما باید از سیرهٔ پیامبران که در قرآن آمده است، مبارزات فکریشان را یاد بگیریم و همینطور از سیرهٔ ائمه. مخصوصاً ائمه که به ما نزدیکترند باید سلوکشان را بیشتر برداریم. ولی ما همه‌اش در فکر این هستیم که معجزه نقل کنیم و از آنها حاجت بخواهیم، برویم به زیارت حضرت رضا علیه السلام و...، نه اینکه این کارها درست نیست؛ ولی اینها برای این کار نیامده‌اند، اینها امامان و پیشوایان ما هستند و ما باید از اینها طریقه زندگی یاد بگیریم.

برگردیم به مطلبی که می‌گفتیم. زشت‌ترین چیزی که من در آن عصر دیده‌ام که در عصر ما شاید نظیر آن در اروپا باشد این است که زنها خود نمایی می‌کردند، یک شاعری بود به نام

---

۱ـ قرآن در مورد او می‌گوید:
اَن آتاه الله الملک: چون خداوند به او ملک عطا کرده بود، لذا مغرور شد و با ابراهیم بر سر ربوبیت به مجادله برخاست. مجادلهٔ حضرت ابراهیم را می‌خواهیم ببینم. حضرت به او می‌گوید ربّ (پرودگار) آن کسی است که تشریع می‌کند، دعوای انبیا هم بر سر تشریع بوده، دعوا بر سر این بود که چه کسی باید قانون‌گذاری کند. حضرت ابراهیم فرمود قانون را کسی می‌گذارد که یُحیی و یُمیت یعنی خالق باشد، همین حرف را هم موسی ابن عمران به فرعون زد؛ قال من ربُّکما یا موسی قال ربّنا الذی أعطی کُلَّ شئٍ خَلقه ثُمَّ هدیٰ، خالق باید تشریع کند.
حضرت ابراهیم گفت: رب من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند. در اینجا نمرود گفت: من هم این کار را می‌کنم؛ دستور داد یک آدم بیچاره را آوردند و گردن زدند بعد گفت این آدم زنده بود حالا مرده و من او را کشتم یکی را آوردند که محکوم به اعدام بود، او را آزاد کرد و گفت: اَنَا اُحیی واُمیت. اگر ما طلبه‌ها بودیم با او مجادله می‌کردیم و می‌گفتیم این احیاء و اماته نیست؛ ولی انبیا مباحثه‌هایشان جور دیگر است. فرمود: فانّ اللّهَ یأتی بالشَّمسِ من المَشرق فأتِ بِها مِنَ المغرب؛ اگر شما پرودگار عالمی مسیر خورشید را عوض کن!

عمر بن ابی ربیعة که همیشه در وصف زنان شعر می‌گفت. زنان بنی امیه دلشان می‌خواست این شاعر در وصف آنها شعر بگوید تا مشهور بشوند. ببینید وضع چقدر خراب بود که حج هم خراب شده بود زنان معروفهٔ بنی امیه به مراسم حج می‌آمدند و کاری می‌کردند که با عمر بن ابی ربیعة روبرو شوند تا او دربارهٔ آنان شعری بگوید و آن شعر منتشر بشود.

*لَعمُرکَ ما أدری و إن کُنتُ داریا* *بِسبعٍ رَمَیتُ الجمرَ أم بِثَمان*

*«آن قدر حواسم پرت شد که سنگریزه را یادم رفت هفت تا سنگ شد یا هشت تا،»* اسم آن زن را هم می‌برد، خود آن زنِ ولی امر مسلمین یا دیگری آن شعر را نشر می‌کرد و این یک نوع افتخاری برای آنها به حساب می‌آمد. زمان حضرت سجاد علیه السلام مسلمانها اینجور خراب شدند. حضرت سجاد علیه السلام باید اینها را علاج کند بقدری زنان مدینه در پی خودنمایی و معروف کردن خود بودند که نقل است تاجری آمد به مدینه، روسریهای ابریشمی سیاه برای فروش آورده بود؛ ولی مردم متاعش را نخریدند و او بیچاره شد، متوجه شده بود که یک آدم هوسرانی در مسجد پیامبر مشغول عبادت است، رفت و به اوشکایت کرد. او نیز عبادت را رها کرد و دوباره لباس بزم پوشید و این شعر را سرود:

قُل لِلمَلیحَةِ فی الخمارِ الأسوَدِ *ماذا فَعَلتِ بِالزاهِدِ المُتَعَبِّدِ*

*«بگو به آن خانمی که روسری سیاه به سر دارد چه کاری کرده که عابد عبادتش را ترک کرد.»*

پس از این، زنان مدینه آن روسریها را خریدند که مصداق آن شعر بشوند.

این مدینهٔ زمان حضرت سجاد است. حضرت سجاد در اینجا چه کرد؟

**۱ـ مبارزه در قالب دعا**

حضرت سجاد علیه السلام می‌رفت کنار قبر پیامبر این صحیفه سجادیه را می‌خواند، اشکش جاری می‌شد و هر که می‌شنید دگرگون می‌شد.

**۲ـ تربیت شاگرد**

با عمل خودش با آن بنده آزاد کردنها آن ناشایستگیها را رفع می‌کرد. اینها، که از خانه حضرت بیرون می‌رفتند همه محب اهل بیت علیهم السلام می‌شدند. با آزاد کردن آنها، تشیّع را نشر

**کرد.** از این فرصت امام باقر و امام صادق علیهما السلام استفاده کردند و روایت و حدیث نقل کردند، با **همین افرادی** که آزاد می‌کرد برای امام باقر و امام صادق شاگرد درست کرد. در همان **مکه و مدینه‌ای** که فرمود بیست نفر ما را دوست نمی‌دارند کار به جایی رسید که در مکه و مدینه **وقتی هشام** بن عبدالملک با دم و دستگاه خلافت، می‌خواست برود دست به حجرالاسود بزند. مردم **راهش** ندادند؛ ولی یک جوان لاغر وقتی آمد همه کنار رفتند، رفت حجر الاسود را لمس کرد. **هشام** آن جوان را می‌شناخت. اهل مدینه از او پرسیدند: **من هذا**، این جوان کیست؟ گفت: **لا أعرفُه**، نمی‌شناسم! در حالیکه خوب می‌شناخت ولی نمی‌خواست بگوید این فرزند علی بن **ابی طالب** است، این امام است، گفت **لا** أعرفُه. در اینجا فرزدق، شاعر دربار، برخاست و **گفت:**

هذا الّذی تَعرِفُ البَطحاءُ و طأَتَهُ　　والبَیتُ یعرفهُ والحِلُّ والحَرَمُ

هذا ابنُ خیرِ العِبادِ کُلِّهم　　هذا التقیُّ النقیُّ الطّاهر العَلَم

حضرت سجاد علیه السلام با این سلوکش، با آزاد کردن آن اشخاص، شیعه تربیت کرد. در مدینه **شیعه** آن قدر زیاد شد که همگی شاگردان حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام شدند. اگر **می‌شنوید** حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام چهار هزار شاگرد داشته، اینها، کسانی بودند که **حضرت** زین‌العابدین علیه السلام تربیتشان کرده بود.

**بعد** از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، یزید خواست به اهل مدینه اکرام کند، به والی مدینه گفت چند نفر از بزرگان شهر را بفرست به شام بیایند. ده نفر اولاد ابی حنظله رفتند و خود یزید را دیدند. شراب و قمار و همه مفاسد اخلاقی علنی بود به آنها پول داد، ده هزار درهم به خود ابی‌حنظله، هشت هزار درهم هم به فرزندانش، اینها برگشتند به مدینه گفتند ما این پول را گرفتیم برای اینکه با یزید بجنگیم. رَجَعنا مِن عندِ مَن یَنکحُ اُمهاتِ الأولادِ ... این پول را خرج کرد. ارتش درست کرد اهل مدینه همه برای جنگ حاضر بودند. اولین کار بنی‌امیه در برابر آن ارتش این بود که از مدینه بیرون رفتند، مروان آمد نزد عبدالله بن عمر بن خطاب گفت: بگذار زن و بچه من در خانهٔ شما در امان بمانند، عبدالله گفت: نه من می‌ترسم و

نمی‌توانم بپذیرم بالاخره آمد نزد حضرت سجاد علیه السلام ، ـ همان حضرت زینبی که بنی‌امیه اسیرش کرده بودند، میهماندار بنی امیه شد ـ زنان بنی امیه را آوردند خانهٔ حضرت سجاد، حضرت از آنها نگهداری کرد تا شورش مدینه گذشت.

### ۳ـ مبارزهٔ امام علیه السلام با روایات جعلی

معاویه خیلی زحمت کشید تا توانست برای حضرت امیر دشمن درست کند. چقدر روایتهای دروغ علیه آن حضرت جعل کرد.[۱]

مرحوم شرف‌الدین در ابوهریره نوشته است: معاویه صحابه را واداشت که روایتهای دروغ درباره حضرت امیر روایت و نشر کنند. تمام کارهایی را که در زمان ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و یزید گسترش یافته بود، حضرت سجاد با این روش‌ها علاج کرد. شاید نیمی از کارهای حضرت سجاد را هنوز نگفته‌ام. به کلی مردم مدینه دوستدار حضرت شدند، حق را عملاً دیدند احترام اینچنین شد لذا این دوره، دورهٔ حضرت سجاد بود، دورهٔ حضرت باقر، دورهٔ حضرت صادق علیهم السلام و دورهٔ برگردانیدن شریعت اسلام بود. چهار هزار نفر بگویند حدّثنی جعفر بن محمد الصادق... این چهار هزار نفر را حضرت سجاد علیه السلام آماده کرده بود. وضع مدینه را دگرگون کرد. وضع مردم را با اهل بیت پیامبر دگرگون کرد. مسلمانهایی که بکلی دشمن حضرت شده بودند، به دوستداران او تبدیل شدند. این شمّه‌ای از خدمات آن حضرت بود.

### گذشت و عفو امام

کنیزکی آفتابه‌ای برای وضوی حضرت آورد، آفتابه به صورت حضرت خورد، گوشت صورت حضرت پاره شد، حضرت سر بلند کرد، کنیزک گفت: والکاظمینَ الغَیظَ[۲]، آنهایی که کظم غیظ می‌کنند، حضرت فرمود: کَظَمتُ غَیظی؛ کظم غیظ کردم، عرض کرد و العافینَ عَن الناسِ[۳] آنهایی که از مردم عفو می‌کنند، فرمود: عَفَوتُکِ، من عفو می‌کنم، عرض کرد: واللهُ

---

۱ ـ ر.ک. نقش عایشه در تاریخ اسلام.
۲ ـ آل عمران، ۱۳۴.
۳ ـ همان.

یُحِبُّ المُحسِنینَ،[1] حضرت فرمود: اذهَبی فَأنتِ حُرَّةٌ فی سَبیلِ اللهِ، تو در راه خدا آزاد هستی. این از سلوکهای حضرت است.

یک وقت یکی از بستگان امام ـ پسر عموی امام ـ به آن خضرت بدگویی کرد و رفت. امام به یکی از اصحاب که در کنارش بود گفت: بیا برویم، ببین چگونه جوابش را می‌دهم! به در خانه آن شخص رفتند و در زدند، خیال کرد حضرت سجاد می‌خواهد تلافی کند، با یک حالت غضب و خشم دم در آمد. حضرت فرمود: آمده‌ام بگویم که اگر آنچه شما گفتی راست بود، خدا مرا بیامرزد و اگر آنچه گفتی راست نبوده خدا شما را بیامرزد! گفت: نه یابن رسول الله، آنچه من گفتم غلط گفتم مرا ببخش!

حضرت در تمام زندگی با خودی، کنیز، غلام و دیگر مردم این گونه بوده است. آنچه ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و یزید خراب کرده بودند، خرابیهای آنها را حضرت دوباره آباد کرد. شیعه درست کرد و حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام آنها را تعلیم دادند.

شریعت اسلام پس از پیامبر مانند یک کشتی است که بر روی امواج دریا در خطر است. آن کشتی با یک زنجیر به خشکی بسته شده است و سیزده حلقه دارد. اگر هر کدامش نبود، اسلام به ما نمی‌رسید. امروز از حلقه حضرت سجاد گفتیم. والصلاة علی محمد وآله.

---

۱ ـ همان.

# حیات سیاسی امام رضا علیه‌السلام*

○ آیت‌الله سیدجعفر مرتضی عاملی


## چکیده

**چرا امام رضا علیه‌السلام، ولایتعهدی مأمون را پذیرفت؟**

*این سؤالی است که مقاله در پی پاسخگویی به آن به سه محور مهم می‌پردازد:*

**۱- دلایل پذیرش ولایتعهدی**

*امام رضا علیه‌السلام در قبول ولیتعهدی ناچار شد، زیرا در صورت امتناع نه تنها خود امام بلکه علویان نیز در مخاطره قرار می‌گرفتند. نیاز امّت اسلامی به وجود امام و علمای شیعه وجه دیگری برای قبول این منصب بود. با پذیرش آن، برای علویان در حکومت سهم پیدا شد و زمینه حضور اهل بیت در صحنه سیاست فراهم گردید، هر چند که ائمه هیچ‌گاه در مسأله رهبری امّت تقیه نکردند. افشاگری امام رضا علیه‌السلام علیه مأمون مؤید همین مطلب است.*

**۲- ترسیم اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعه آن روز**

*انحراف فرمانروایان، وجود علمای فرومایه و معتقدین به جبر که تحریم قیام و انقلاب علیه ستمگران را از عقاید دینی می‌شمردند.*

**۳- موضع‌گیریهای امام در برابر پذیرش ولایتعهدی**

*امام برای اینکه به بی‌رغبتی خود به ولایتعهدی و اجباری بودن آن صحه بگذارد به موضع‌گیریهایی پرداخت: هرگز در مدینه پیشنهاد آنان را نپذیرفت، با اینکه با خانواده دعوت شده بود، خود به تنهایی عازم خراسان شد، در مسیر، با خواندن حدیث سلسلة‌الذهب به مشکل اساسی مردم که توحید و ولایت است اهمیّت داد و اتصال به مبدأ اعلی را شرط رهبری امّت دانست، همواره بر این نکته تأکید می‌نمود که مأمون مرا به اجبار به ولایتعهدی برگزیده است، امام وانمود می‌کرد که مأمون حق را به اهل آن واگذار کرده است و کار مهمی نکرده و حتی مأمون به حقانیّت و اولویّت اهل بیت اعتراف می‌کند که مفاد دستخط امام بر سند ولایتعهدی که می‌فرماید اگر زنده باشم و حکومت در دستم قرار گیرد به مقتضای اطاعت خداوند عمل می‌کنم. شروط امام که تنها مشاور باشد و عزل و نصبی نداشته باشد، نماز عید فطر و رسوایی مأمون و آداب و معاشرت امام، دلایل روشنی است بر خنثی کردن نقشه‌ها و توطئه‌های مأمون از سوی آن حضرت.*


* این مقاله، از قسمت‌هایی از کتاب گرانقدر «زندگانی سیاسی هشتمین امام» اخذ شده است.

پس از آنکه امام پیشنهاد خلافت را با توجّه به جدّی نبودن آن از سوی مأمون، پشت سر نهاد، خود را در برابر صحنهٔ بازی دیگری یافت و آن اینکه مأمون به رغم امتناع امام از خلافت هرگز از پای ننشست و این بار ولیعهدی خویشتن را به وی پیشنهاد کرد. در اینجا نیز امام می‌دانست که منظور مأمون، تأمین هدفهای شخصی است ،لذا این‌بار نیز امتناع ورزید؛ ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام بناچار با پیشنهاد او موافقت کرد.

## دلایل امام برای پذیرفتن ولیعهدی

امام رضاعليه‌السلام به این حقیقت توجه داشت که در صورت امتناع از پذیرش ولایت‌عهدی نه تنها جان خود، بلکه علویان و دوستدارانشان نیز در معرض خطر واقع می‌شوند. در این حال اگر بر امام جایز بود که در آن شرایط، جان خویشتن را به خطر بیفکند، ولی در مورد دوستداران و شیعیان خود و یا سایر علویان هرگز به خود حق نمی‌داد که جان آنان را نیز به مخاطره بیاندازد، بنابراین ولایت‌عهدی را پذیرفتند.

افزون بر این، بر امام لازم بود که جان خویشتن و شیعیان و هواخواهان را از گزندها برهاند. زیرا امّت اسلامی به وجود آنان و آگاهی بخشیدنشان نیاز بسیار داشت. اینان باید باقی می‌ماندند تا برای مردم چراغ راه و راهبر و مقتدا در حلّ مشکلات و هجوم شبهه‌ها باشند.

آری، مردم به وجود امام و دستپروردگان وی نیاز بسیار داشتند، چه در آن زمان موج فکری و فرهنگی بیگانه‌ای بر همه جا چیره شده بود که در قالب بحثهای فلسفی و تردید نسبت به مبادی خداشناسی، با خود کفر و الحاد به ارمغان می‌آورد.

حال اگر او با ردّ قاطع و همیشگی ولیعهدی، هم خود و هم پیروانش را به دست نابودی می‌سپرد،این فداکاری کوچکترین تأثیری درمسیر تلاش برای نیل به این هدف مهم در بر نمی‌داشت.

علاوه بر این، پذیرش مقام ولیعهدی از سوی امام‌عليه‌السلام یک اعتراف ضمنی از سوی عبّاسیان را نشان می‌داد، دایر بر این مطلب که علویان در حکومت سهم شایسته‌ای داشتند.

دیگر از دلایل قبول ولیعهدی از سوی امام آن بود که مردم اهلبیت رادر صحنهٔ سیاست حاضر بیابند و آنان را به دست فراموشی نسپارند، و نیز گمان نکنند که آنان همانگونه که شایع

شده بود، فقط علما و فقهایی هستند که در عمل هرگز به کار ملّت نمی‌آیند. شاید امام خود نیز به این نکته اشاره می‌کرد هنگامی که «ابن عرفه» از وی پرسید:

*«ای فرزند رسول خدا، به چه انگیزه‌ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟»*

امام پاسخ داد: *«به همان انگیزه‌ای که جدّم علی علیه‌السلام را وادار به ورود در شورا نمود[1].»*

گذشته از همهٔ اینها، امام در ایّام ولیعهدی خویش چهرهٔ واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیّت و هدفهای وی در کارهایی که انجام می‌داد، هرگونه شبهه و تردیدی را از نظر مردم برداشت.

## آیا خود امام رغبتی به این کار داشت؟

اینها که گفتیم هرگز دلیلی بر میل باطنی امام برای پذیرفتن ولیعهدی نمی‌باشد. بلکه همانگونه که حوادث بعدی اثبات کرد، او می‌دانست که هرگز از دسیسه‌های مأمون و دارودسته‌اش در امان نخواهد بود و گذشته از جانش، مقامش نیز تا مرگ مأمون پایدار نخواهد ماند. امام بخوبی درک می‌کرد که مأمون به هر وسیله‌ای که شده در مقام نابودی - جسمی یا معنوی - وی برخواهد آمد.

تازه اگر هم فرض می‌شد که مأمون هیچ نیّت شومی در دل نداشت، با توجّه به سنّ امام امید زیستن تا پس از مرگ مأمون بسیار ضعیف می‌نمود. پس این دلایل هیچکدام برای توجیه پذیرفتن ولیعهدی از سوی امام کافی نبود.

## برنامهٔ پیشگیری امام

اکنون که امام رضا علیه‌السلام در پذیرفتن ولیعهدی از خود اختیاری ندارد، و نمی‌تواند این مقام را وسیلهٔ رسیدن به هدفهای خویش قرار دهد، زیانهای گرانباری پیکر امّت اسلامی را تهدید می‌کند و دینشان هم به خطر افتاده است، از سویی هم امام نمی‌تواند ساکت بنشیند و چهرهٔ موافق در برابر اقدامات دولتمردان نشان بدهد... پس باید در برابر مشکلاتی که در آن زمان

---

۱ـ مراجعه شود به: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۴ ـ معادن الحکمة، ص ۱۹۲ و عیون اخبار الرّضا، ج ۲، ص ۱۴۰ و بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

وجود دارد برنامه‌ای بریزد. اکنون دربارهٔ این مشکلات سخن خواهیم گفت:

**۱ـ انحراف فرمانروایان**

کوچکترین مراجعه به تاریخ بر ما روشن می‌کند که فرمانروایان آن ایّام ـ چه عباسی و چه اموی ـ تا چه حد در زندگی، رفتار و اقداماتشان با مبانی دین اسلام تعارض و ستیز داشتند، همان اسلامی که به نامش بر مردم حکم می‌راندند. مردم نیز به موجب «مردم بر دین ملوک خویشند» تحت تأثیر قرار گرفته، اسلام را تقریباً همانگونه می‌فهمیدند که اجرایش را در متن زندگی خود مشاهده می‌کردند. پیامد این اوضاع، انحراف روزافزون و گسترده از خطّ صحیح اسلام بود، که دیگر مقابله با آن هرگز آسان نبود.

**۲ـ علمای فرومایه و عقیدهٔ جبر**

گروهی خودفروخته که فرمانروایان آنچنانی، «علما»یشان می‌خواندند، برای مساعدت ایشان مفاهیم و تعالیم اسلامی را به بازی می‌گرفتند تا بتوانند دین را طبق دلخواه حکمرانان استخدام کنند و خود نیز به پاس این خدمتگذاری به نعمت و ثروتی برسند.

این مزدوران حتی عقیدهٔ جبر را جزو عقاید اسلامی قرار دادند، عقیدهٔ فاسدی که بی‌مایگی آن بر همگان روشن است. این عقیده برای آن رواج داده شد که حکمرانان بتواند آسانتر به استثمار مردم بپردازند و هر کاری که می‌کنند قضا و قدر الهی معرفی شود تا کسی به خود جرأت انکار آن را ندهد. در زمان امام علیه السلام از رواج این عقیدهٔ فاسد یک قرن و نیم می‌گذشت، یعنی از آغاز خلافت معاویه تا زمان مأمون.

**۳ـ فرومایگان و عقیدهٔ قیام بر ضدّ ستمگران**

همین عالمان خود فروخته بودند که قیام بر ضدّ سلاطین جور را از گناهان بزرگ می‌شمردند و با همین دستاویز، برخی از علمای بزرگ اسلامی را بی‌آبرو ساخته بودند، آنان تحریم قیام و انقلاب را از عقاید دینی می‌شمردند[1].

---

۱ ـ احمدبن حنبل در رسالهٔ «السنّة» به این موضوع تصریح کرده که این البتّه از عقاید اهل حدیث و سنّت است.

### برنامهٔ امام رضا علیه السلام

در آن فرصت کوتاهی که نصیب امام علیه السلام شد و حکمرانان را سرگرم کارهای خویشتن یافت، وظیفهٔ خود را برای آگاه کردن مردم ایفا نمود. این فرصت همان فاصلهٔ زمانی بین درگذشت رشید و قتل امین بود. ولی شاید بتوان گفت که فرصت مزبور ـ البتّه به شکلی محدود ـ تا پایان عمر امام (در سال ۲۰۳) نیز امتداد یافت. امام با شگرد ویژهٔ خود نفوذ گسترده‌ای بین مردم پیدا کرد و حتی نوشته‌هایش را در شرق و غرب کشور اسلامی منتشر می‌کردند، و خلاصه همهٔ گروهها شیفتهٔ او گردیده بودند.

## موضع‌گیریهایی که مأمون انتظار نداشت

امام رضا علیه السلام مواضع گوناگونی برای روبه‌رو شدن با توطئه‌های مأمون اتّخاذ می‌کرد که مأمون آنها را قبلاً به حساب نیاورده بود.

### نخستین موضع‌گیری

امام تا وقتی که در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آنقدر سرسختی نشان داد تا بر همگان معلوم بدارد که مأمون به هیچ قیمتی از او دست بردار نیست. حتّی برخی از متون تاریخی به این نکته اشاره کرده‌اند که دعوت امام از مدینه به مرو با اختیار خود او صورت نگرفت و اجبار محض بود.

اتّخاذ چنین موضع سرسختانه‌ای برای آن بود که مأمون بداند که امام دستخوش نیرنگ وی قرار نمی‌گیرد و بخوبی به توطئه‌ها و هدفهای پنهانیش آگاهی دارد... تازه با این شیوه امام توانسته بود شکّ مردم را نیز پیرامون آن رویداد برانگیزد.

### موضع‌گیری دوّم

به رغم آنکه مأمون از امام خواسته بود که از خانواده‌اش هر که را می‌خواهد همراه خویش به مرو بیاورد، ولی امام با خود هیچ کس حتی فرزندش جواد علیه السلام را هم نیاورد. در حالی که آن

---

ابو یعلی در طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۲۶ آن را نقل کرده و اسعری نیز در مقالات الاسلامیّین، ج ۱، ص ۲۳۲ و در الابانة، ص ۹ بدان اشاره کرده است.

یک سفر کوتاه نبود، سفر مأموریّتی بس بزرگ و طولانی بود که باید امام طبق گفتهٔ مأمون رهبری امّت اسلامی را به دست بگیرد. امام حتّی می‌دانست که از آن سفر برایش بازگشتی وجود ندارد.

**موضع‌گیری سوّم**

در ایستگاه نیشابور، امام با نمایاندن چهرهٔ محبوب خود برای دهها و بلکه صدها هزار تن از مردم استقبال کننده، روایت زیر را خواند: «***کلمه توحید (لااله‌الاّالله) دژ منست، پس هرکس به دژ من وارد شود از کیفرم مصون می‌ماند.***»

در آن روز حدود بیست هزار نفر این حدیث را به محض شنیدن از زبان امام نوشتند و این رقم با توجه به کم بودن تعداد باسوادان در آن ایّام، بسیار اعجاب‌انگیز می‌نماید.

جالب آنکه می‌بینیم امام در آن شرایط هرگز مسایل فرعی دین و زندگی مردم را عنوان نکرد، نه از نماز و روزه و از این قبیل مطالب چیزی راگفتنی دید و نه مردم را به زهد در دنیا و آخرت اندیشی تشویق کرد، امام حتّی از آن موقعیّت شگرف برای تبلیغ به نفع شخص خویش نیز سود نجست و با آنکه به یک سفر سیاسی به مرو می‌رفت، هرگز مسایل سیاسی یا شخصی خویش را با مردم در میان ننهاد. به جای همهٔ اینها، امام به عنوان رهبر حقیقی مردم توجّه همگان را به مسأله‌ای معطوف نمود که مهمترین مسأله زندگی حال و آینده‌شان به شمار می‌رفت.

آری، امام در آن شرایط حسّاس فقط بحث «توحید» را پیش کشید، چه توحید پایهٔ هر زندگی با فضیلتی است که ملّتها به کمک آن از هر نگونبختی و رنجی، رهایی می‌یابند. اگر انسان توحید را در زندگی خویش گم کند، همه چیز را از کف باخته است.

**رابطهٔ مسألهٔ ولایت با توحید**

پس از خواندن حدیث توحید، ناقهٔ امام به راه افتاد، ولی هنوز دیدگان هزاران انسان شیفته به سوی او بود. همچنانکه مردم غرق در افکار خویش بودند و یا به حدیث توحید می‌اندیشیدند، ناگهان ناقه ایستاد و امام سر از عماری بیرون آورد وکلمات جاویدان دیگری به زبان آورد، با صدای رسا گفت: «***کلمه توحید شرطی هم دارد، و آن شرط من هستم***»

در اینجا امام یک مسألهٔ بنیادی دیگری را عنوان کرد، یعنی مسألهٔ «ولایت» که همبستگی

شدیدی با توحید دارد.

آری، اگر ملّتی خواهان زندگی با فضیلتی است پیش از آنکه مسألهٔ رهبری حکیمانه و دادگرانه برایش حلّ نشده‌باشد، هرگز امورش به سامان نخواهد رسید. اگر مردم بـه ولایت نگروند، جهان صحنهٔ تاخت و تاز ستمگران و طاغوتها خواهد بود که برای خویشتن حقّ قانونگذاری ـ که مختصّ خداست ـ قایل شده و با اجرای احکامی غیر از حکم خدا جهان را به وادی بدبختی، نکبت، شقاوت، سرگردانی و بطالت خواهند کشانید.

اگر براستی رابطهٔ ولایت با توحید را درک کنیم، در خواهیم یافت که گفتهٔ امام «و آن شرط، من هستم» با یک مسألهٔ شخصی، آن‌هم بـه نـفع خـود او، سـروکار نـداشت؛ بـلکه می‌خواست با این بیان یک موضوع اساسی و کلّی را خاطرنشان کند، لذا پیش از خوانـدن حدیث مزبور، سلسلهٔ آن را هم ذکر می‌کند و به ما می‌فهماند که این حدیث، کلام خداست که از زبان پدرش و جدّش و دیگر اجدادش تا رسول خدا شنیده شده است. چنین شیوه‌ای در نقل حدیث، از امامان ما بسیار کم سابقه است، مگر در موارد بسیار نادری مانند اینجا که امـام می‌خواست مسألهٔ «رهبری امّت» را به مبدأ اعلی و خدا پیوسته سازد.

**رهبری امام از سوی خدا تعیین شده بود نه از سوی مأمون**

امام در ایستگاه نیشابور از فرصت برای بیان این حقیقت سود جست و در برابر صدها هزار تن خویشتن را به حکم خدا، امام مسلمانان معرّفی کرد.

بنابراین، بزرگترین هدف مأمون را با آگاهی بخشیدن به توده‌ها درهـم کـوبید، چـه او می‌خواست که با کشاندن امام به مرو از وی اعتراف بگیرد که آری، حکومت او و بنی‌عبّاس یک حکومت قانونی است.

**نکته‌ای بس مهمّ**

امامان ما در هر مسأله‌ای ممکن بود «تقیّه» را روا بدانند، ولی در این مسأله که خود شایستهٔ رهبری امّت و جانشینی پیامبرند، هرگز تقیّه نمی‌کردند، هر چند این مـورد بـیشتر از هـمه برایشان خطر و زیان در بر داشت.

این خود حاکی از اعتماد و اعتقاد عمیقشان نسبت به حقّانیت ادّعایشان بود. از باب مثال، امام موسی علیه السلام را می‌بینیم که با جبّار ستمگری چون هارون الرشید برخورد پیدا می‌کند؛ ولی بارها و در فرصتهای گوناگون حقّ خویش را برای رهبری به رخش می‌کشد[۱]. رشید خود نیز در برخی جاها به این حقانیّت، چنانکه کتب تاریخی نوشته‌اند، اذعان کرده است.

روزی رشید از او پرسید:

***«آیا تو همانی که مردم در خفا دست بیعت با تو می‌فشارند؟»***

امام پاسخ داد:

***«من امام دلها هستم ولی تو امام بدنها[۲].»***

**موضع‌گیری چهارم**

امام علیه السلام چون به مرو رسید ماهها گذشت و او همچنان از موضع منفی با مأمون سخن می‌گفت، نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولیعهدی، هیچکدام را نمی‌پذیرفت تا آنکه مأمون با تهدیدهای مکرّری به قصد جانش برخاست.

امام با این‌گونه موضع‌گیری زمینه را طوری چید که مأمون را رویاروی حقیقت قرار دهد. امام فرمود: ***«می‌خواهم کاری کنم که مردم نگویند علی بن موسی به دنیا چسبیده، بلکه این دنیاست که از پی او روان شده»***. با این شگرد به مأمون فهماند که نیرنگش چندان موفقیّت‌آمیز نبوده و در آینده نیز باید دست از توطئه و نقشه ریزی بردارد.

**موضع‌گیری پنجم**

امام رضا علیه السلام به اینها نیز بسنده نکرد، بلکه در هر فرصتی تأکید می‌کرد که مأمون او را به اجبار و با تهدید به قتل، به ولیعهدی رسانده است.

افزون بر این، مردم راگاه‌گاه از این موضوع نیز آگاهی می‌داد که مأمون به زودی دست به نیرنگ زده، پیمان خود را خواهد شکست. امام به صراحت می‌گفت که به دست کسی جز

---

۱ - مراجعه شود به: الصواعق المحرقة، ینابیع المودة، وفیات الاعیان، بحار، قاموس الرجال و دیگر منابع.

۲ - الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۵۵، الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲.

مأمون کشته نخواهد شد و کسی جز مأمون او را مسموم نخواهد کرد. این موضوع را حتّی پیش روی مأمون هم گفته بود.

امام تنها به گفتار بسنده نمی‌کرد، بلکه رفتارش در طول مدت ولیعهدی همه از عدم رضایت وی و مجبور بودنش حکایت می‌کرد.

**موضع‌گیری ششم**

امام علیه السلام از کوچکترین فرصتی که به دست می‌آورد سود جسته این معنا را به دیگران یادآوری می‌کرد که مأمون در اعطای سمت ولیعهدی کار مهمّی نکرده جز آنکه در راه برگرداندن حقّ مسلّم امام که قبلاً از دستش به غصب ربوده بود، گام برداشته است. بنابراین امام قانونی نبودن خلافت مأمون را پیوسته به مردم خاطرنشان می‌ساخت.

نخست در شیوهٔ اخذ بیعت می‌بینیم که امام جهل مأمون را نسبت به شیوهٔ رسول خدا که مدّعی جانشینیش بود، برملا ساخت. مردم برای بیعت با امام آمده بودند که امام دست خود را به گونه‌ای نگاه داشت که پشت دست در برابر صورتش و روی دست روبه مردم قرار می‌گرفت. مأمون به وی گفت چرا دستت را برای بیعت پیش نمی‌آوری. امام فرمود: تو نمی‌دانی که رسول خدا به همین شیوه از مردم بیعت می‌گرفت[1]؟

دیگر از نکات شایان توجّه آنکه در مجلس بیعت، امام به جای ایراد سخنرانی طولانی، عبارات کوتاه زیر را بر زبان جاری ساخت:

***«ما بخاطر رسول خدا بر شما حقّی داریم و شما نیز بخاطر او بر ما حقّی دارید، یعنی هرگاه شما حقّ ما را پاییدید، بر ما نیز واجب می‌شود که حقّ شما را منظور بداریم».***

این جملات میان اهل تاریخ و سیره نویسان معروف است و غیر از آن نیز چیزی از امام علیه السلام در آن مجلس نقل نکرده‌اند.

امام حتی از اینکه کوچکترین سپاسگزاری از مأمون کند خودداری کرد و این خود موضع

---

۱ـ المناقب، ج ۴، ص ۳۶۹ و ۳۶۴، و بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۴ و علل الشرایع، مقاتل الطالبین، نور الابصار، نزهة الجلیس و عیون اخبار الرّضا.

سرسختانه و قاطعی بود که می‌خواست ماهیّت بیعت را در ذهن مردم خوب جای دهد و در ضمن موقعیّت خویش را نسبت به زمامداری در همان مجلس حسّاس بفهماند.

**اعتراف مأمون به اولویّت خاندان علی علیه‌السلام**

روزی مأمون در مقام آن برآمد که از امام اعتراف بگیرد به اینکه علویان و عباسیان در درجهٔ خویشاوندی با پیامبر با هم یکسانند، تا به گمان خویش ثابت کند که خلافتش و خلافت پیشینیانش همه بر حقّ بوده است.

مأمون و امام رضا علیه‌السلام با هم گردش می‌کردند. مأمون رو به او کرده گفت:

ـ *ای ابوالحسن! من پیش خود اندیشه‌ای دارم که سرانجام به درست بودن آن پی برده‌ام. آن اینکه ما و شما در خویشاوندی با پیامبر یکسان هستیم و بنابراین، اختلاف شیعیان ما همه ناشی از تعصّب و سبک اندیشی است.*

امام فرمود:

ـ *این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی می‌گویم وگرنه سکوت بر می‌گزینم.*

مأمون اصرار کرد که نه، حتماً نظر خود را بگو ببینم که تو در این باره چگونه می‌اندیشی؟

امام از او پرسید:

ـ *بگو ببینم اگر هم اکنون خداوند پیامبرش محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر ما ظاهر گرداند و او به خواستگاری دختر تو بیاید، آیا موافقت می‌کنی؟*

مأمون پاسخ داد:

ـ *سبحان الله، چرا موافقت نکنم مگر کسی از رسول خدا روی برمی‌گرداند!*

آنگاه بیدرنگ امام افزود:

ـ *بسیار خوب، حالا بگو ببینم آیا رسول خدا می‌تواند از دختر من هم خواستگاری کند؟*

مأمون در دریایی از سکوت فرو رفت و سپس بی اختیار چنین اعتراف کرد:

ـ *آری به خدا سوگند که شما در خویشاوندی به مراتب به او نزدیکترید تا ما*[1].

---

۱ ـ کنز الفوائد، کراجکی، ص ۱۶۶ و الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ص ۱۵ و ۱۶، بحار ج ۴۹، ص ۱۱۵

### موضع‌گیری هفتم (مفاد دستخطّ امام بر سند ولیعهدی)

به باور من آنچه امام در سند ولیعهدی نوشت، نسبت به موضع‌گیریهای دیگرش از همه مؤثرتر و مفیدتر بود.

در آن نوشته می‌بینیم که در هر سطری و بلکه در هر کلمه‌ای که امام با خط خود نوشته، معنایی عمیق نهفته و به وضوح بیانگر برنامه‌اش برای مواجه شدن با توطئه‌های مأمون می‌باشد.

امام با توجه به این نکته که سند ولیعهدی در سراسر قلمرو اسلامی منتشر می‌شود، آن را وسیلهٔ ابلاغ حقایقی مهمّ به امّت اسلامی قرار داد. از مقاصد و اهداف باطنی مأمون پرده برداشت و بر حقوق علویان پافشرد و توطئه‌ای را که برای نابودی آنان انجام می‌شد، آشکار کرد.

امام در این سند، نوشتهٔ خود را با جمله‌هایی آغاز می‌کند که معمولاً تناسبی با موارد مشابه نداشت: «*ستایش برای خداوندی است که هر چه بخواهد همان کند. هرگز چیزی بر فرمانش نتوان افزود و از تنفیذ مقدّراتش نتوان سرباز زد...*».

آنگاه بجای آنکه خدای را در برابر این مقامی که مأمون به او بخشیده سپاس بگوید، با کلماتی ظاهراً بی تناسب با آن مقام، پرودگار را چنین توصیف می‌کند:

«*او از خیانت چشمها و از آنچه در سینه‌ها پنهان است آگاهی دارد.*»

امام علیه السلام با انتخاب این جملات می‌خواست ذهن مردم را به خیانتها و نقشه‌های پنهانی توجّه دهد.

امام دستخط خود را چنین ادامه می‌دهد:

«*و درود خدا بر پیامبرش محمّد، خاتم پیامبران، و بر خاندان پاک و مطهّرش باد..*»

در آن روزها هرگز عادت بر این نبود که در اسناد رسمی از پی درود بر پیغمبر، کلمهٔ «خاندان پاک و مطهّرش» را نیز بیفزایند؛ امّا امام می‌خواست با آوردن این کلمات به پاکی اصل و دودمان خویش اشاره کند و به مردم بفهماند که اوست که به چنین خاندان مقدّس و

---

۱۸۸ و مسند الامام رضا، ج ۱، ص ۱۰۰.

ارجمندی تعلّق دارد؛ نه مأمون.

بعد می‌نویسد:

*«... امیرالمؤمنین حقوقی از ما می‌شناخت که دیگران بدان آگاه نبودند».*

خوب، این چه حقّ یا حقوقی بود که مردم حتّی عباسیان بجز مأمون آن را دربارهٔ امام نمی‌شناختند؟

آیا مگر ممکن بود که امّت اسلامی منکر آن باشند که وی فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود؟! بنابراین، آیا گفتهٔ امام اعلانی به همهٔ امت اسلامی نبود که مأمون چیزی را در اختیارش قرار داده که حق خود او بوده؟! حقّی که پس از غصب، دوباره به دست اهلش برمی‌گشت.

آری، حقی که مردم آن را نمی‌شناختند «حقّ اطاعت» بود. البتّه امام علیه السلام در برابر هیچ کس، حتّی مأمون و دولتمردانش، در اظهار این حقیقت تقیّه نمی‌کرد که خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و اولاد پاکش می‌رسید و بر همهٔ مردم واجب است که از آنان اطاعت کنند.

دیگر از عبارات امام رضا علیه السلام که در سند ولیعهدی نوشته، اینست: *«و او (یعنی مأمون) ولیعهدی خود و فرمانروایی این قلمرو بزرگ را به من واگذار کرد، البته اگر پس از وی زنده باشم... .»*

امام با جملهٔ *«البتّه اگر پس از وی زنده باشم»* بدون شکّ اشاره به تقاوت فاحش سنّی خود با مأمون می‌کرد و در ضمن می‌خواست توجه مردم را به غیر طبیعی بودن آن ماجرا و بی میلی خودش جلب کند.

امام نوشتهٔ خود را چنین ادامه می‌دهد:

*«هر کس گره‌ای را که خدا، بستنش را امر کرده بگشاید و ریسمانی که همو تحکیمش را پسندیده، قطع کند به حریم خداوند تجاوز کرده است؛ چه او با این عمل امام را تحقیر نموده و حرمت اسلام را دریده است... .»*

امام با این جملات اشاره به حق خود می‌کند که مأمون و پدارنش غصب کرده بودند. پس منظور وی از گره و ریسمانی که نباید هرگز گسسته شود، خلافت و رهبری است که نباید

پیوندش را از خاندانی که خدا مأمور این مهم کرده گسست. سپس امام چنین ادامه می‌دهد:

*«... درگذشته کسی این چنین کرد ولی برای جلوگیری از پراکندگی در دین و جدایی مسلمین اعتراضی به تصمیمها نشد و امور تحمیلی به عنوان راه گریز، تحمّل گردید...[1].»*

در اینجا می‌بینیم که گویا امام به مأمون کنایه می‌زند و به او می‌فهماند که باید به اطاعت وی درآید و بر تمرّد و توطئه علیه وی و علویان و شیعیان اصرار نورزد. امام با اشاره به گذشته، دورنمای زندگی علی علیه السلام و خلفای معاصرش را ارائه می‌دهد که چگونه او را به ناحق از صحنهٔ سیاست راندند و او نیز برای جلوگیری از تشتّت مسلمانان، بر تصمیمهایشان گردن می‌نهاد و تحمیلهایشان را نیز تحمّل می‌نمود.

سپس چنین می‌افزاید:

*«... خدا را بر خویشتن گواه می‌گیرم که اگر رهبری مسلمانان را به دستم دهد با همه به ویژه با بنی عبّاس به مقتضای اطاعت از خدا و سنّت پیامبرش عمل کنم، هرگز خونی را به ناحقّ نریزم و نه ناموس و ثروتی را از چنگ دارنده‌اش به در آورم، مگر در آنجا که حدود الهی مرا دستور داده است...»*

اینها همه جنبهٔ گوشه زدن به جنایات بنی عباس را دارد که چه نابسامانیهایی در زندگی علویان پدید آوردند و چه جانها و خانواده‌هایی که به دست ایشان تارومار گردید.

امام تعهّد می‌کند که به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همه و به ویژه با عباسیان رفتار کند و این درست همان خطی است که علی علیه السلام نیز خود را بدان ملزم کرده بود.

پیروی از خط و برنامهٔ علی علیه السلام برای مأمون و عباسیان نیز قابل تحمّل نبود و آن را به زیان خود می‌دیدند.

امام علیه السلام همچنین این جمله را می‌افزاید: *«... اگر چیزی از پیش خود آوردم، یا در حکم خدا تغییر و دگرگونی درانداختم، شایستهٔ این مقام نبوده خود را مستحقّ کیفر نموده‌ام و من به*

---

۱ - بسیار محتمل است که امام به جملهٔ عمر (بیعت با ابوبکر گریز گاهی بود) اشاره کرده ولی آن را چنان تعمیم داده که شامل بیعتهای دیگر نیز بشود. چه بیعت با خود عمر و عثمان و معاویه و دیگران نیز همه راه گریزی بودند...

***خدا پناه می‌برم از خشم او...»***

ایراد این جمله برای مبارزه با عقیدهٔ رایج در میان مردم بود که علمای ناهنجار چنین به ایشان فهمانده بودند که خلیفه یا هر حکمرانی، مصون از هرگونه کیفر و بازخواستی است؛ چه او در مقامی برتر از قانون قرار گرفته و دست به هر جرم و انحرافی بیالاید کسی نباید بر او خرده بگیرد، تا چه رسد به قیام بر ضدّ او.

امام علیه‌السلام با توجه به شیوهٔ مأمون و سایر خلفای عباسی می‌خواهد این معنا را به همگان تفهیم کند که فرمانروا باید پاسدار نظام و قانون باشد نه آنکه مافوق آن قرار بگیرد. از این رو هرگز نباید از کیفر و بازخواست مصون بماند.

آنگاه برای اعلام عدم رضایت خویش از قبول ولیعهدی و نافرجام بودن آن به صراحت چنین بیان می‌دارد: «*... جفر و جامعه*[1] *خلاف آن را حکایت می‌کنند...*» یعنی بر خلاف ظاهر امر که حاکی از دستیابی من به حق امامت و خلافت می‌باشد، من هرگز آن را دریافت نخواهم کرد.

افزون بر این، امام با ذکر این حقیقت می‌خواهد همگان را به رکن دوم از ارکان امامت توجه دهد؛ که عبارت است از آگاهی به امور غیبی و علوم ذاتی که خداوند تنها ایشان را بدین جهت بر دیگران امتیاز بخشیده است.

امام علیه‌السلام پس از اعلام کراهت و اجبار خویش در قبول ولیعهدی با صراحت کامل می‌نویسد: «*... ولی من دستور امیرالمؤمنین (یعنی مأمون)*[2] *را پذیرفتم و خشنودیش را*

---

۱- جفر و جامعه دو جلد از کتابهایی است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام املا فرموده و او نیز آنها را به خط خود نوشته است.

۲- اینکه امام رضا علیه‌السلام مأمون را «امیرالمؤمنین» می‌خواند به نظر ما چندان مسأله‌ای را بر نمی‌انگیزد. زیرا مأمون عملاً مقام فرمانروایی بر مسلمانان را قبضه کرده بود و به اعتبار همین مقام ظاهری او، می‌شد که واژهٔ امیرالمؤمنین را بر وی اطلاق کرد. ولی آیا مجرد امیرمؤمنان بودن دلیل بر فضیلت کسی می‌تواند باشد؟ یا آنکه بر عکس، فضیلت هنگامی محقق است که شخصی این مقام را به حق و شایستگی خدایی قبضه کرده باشد؟

آری، اشکالی که از خواندن جملهٔ امام رضا علیه‌السلام به ذهن ما متبادر می‌شود، ناشی از عادتی است که ما با واژهٔ امیرالمؤمنین پیدا کرده‌ایم؛ چه ما این لقب را فقط بر حضرت علی علیه‌السلام اطلاق کرده، حتی آن را بر دیگر امامان معصوم

*بدینوسیله جلب کردم...»* معنای این عبارت آن است که اگر امام ولیعهدی را نمی‌پذیرفت به خشم مأمون گرفتار می‌آمد و همه نیز معنای خشم خلفای جور را بخوبی می‌دانستند که برای ارتکاب جنایت و تجاوز، به هیچ دلیلی نیازمند نبودند. و بالاخره امام علیه‌السلام در پایان دستخط خویش در پشت سند ولیعهدی، تنها خدای را بر خویشتن شاهد می‌گیرد و هرگز مأمون یا افراد دیگر حاضر در آن مجلس را به عنوان شهود بر نمی‌گزیند؛ چون می‌دانست که در دلهایشان نسبت به وی چه می‌گذشت. اهمّیت این نکته آنجا روشن می‌شود که می‌بینیم مأمون با خطّ خویش سند مزبور را می‌نویسد آن هم با متنی بسیار طولانی و بعد به امام می‌گوید: *«موافقت خود را با خطّ خویش بنویس و خدا و حاضرین را نیز شاهد بر خویشتن قرار بده».*

### موضع‌گیری هشتم

امام علیه‌السلام برای پذیرفتن مقام ولیعهدی شروطی قایل شد که طیّ آنها از مأمون چنین خواسته بود:

*«امام هرگز کسی را بر مقامی نگمارَد و نه کسی را عزل و نه رسم و سنّتی را نقض کند و نه چیزی از وضع خود را دگرگون سازد، و از دور مشاور در امر حکومت باشد.*[1]*»*

مأمون نیز به تمام این شروط پاسخ مثبت داد، بنابراین می‌بینیم که امام بر پاره‌ای از هدفهای مأمون خطّ بطلان می‌کشد؛ زیرا اتخاذ چنین موضع منفی دلیل گویایی بود بر امور زیر:

الف: متهم ساختن مأمون به برانگیختن شبهه‌ها و ابهامهای بسیاری در ذهن مردم.

---

خود هرگز اطلاق نمی‌کنیم. غافل از آنکه در عرف مسلمانان آن روزها هرگز چنین انحصاری برای اطلاق واژه امیرالمؤمنین وجود نداشت. به گفتهٔ دیگر، قداستی را که ما اکنون برای این واژه قائلیم هرگز در ذهن آنان مطرح نبود. آنان به مجرد آنکه قدرت فرمانروایی را در دست کسی می‌یافتند او را امیر خود و امیر مسلمانان و مؤمنان خطاب می‌کردند، هر چند مانند خلفای بنی امیّه و دیگران که از پاکی و تقوا هم بهره‌ای نداشتند.

۱ - الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴۱ و نورالابصار، ص ۴۳ به بعد و عیون اخبار الرّضا، ج ۱، ص ۲۰ و جلد ۲، ص ۱۸۳ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۳ و علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۸ و اعلام الوری، ص ۲۳۰ و بحار ج ۴۹، ص ۳۴ و ۳۵ و صفحات دیگر و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۶۹ و ارشاد مفید، ص ۳۱۰ و امالی صدوق، ص ۴۳ و اصول الکافی، ص ۴۸۹ و روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ و معادن الحکمة، ص ۱۸۰ و شرح میمیة ابی فراس، ص ۱۶۵.

ب: اعتراف نکردن به قانونی بودن سیستم حکومتی وی.

ج: سیستم موجود هرگز نظر امام را بعنوان یک نظام حکومتی تأمین نمی‌کرد.

د: مأمون برخلاف نقشه‌هایی که در سر پرورانده بود، دیگر با قبول این شروط نمی‌توانست کارهایی را به دست امام انجام دهد.

هـ: امام هرگز حاضر نبود تصمیمهای قدرت حاکمه را عملی سازد.

و: نهایت پارسایی و زهد امام که آن را با جعل این شروط به همگان اثبات کرد. آنانکه امام را بخاطر پذیرفتن ولیعهدی به دنیادوستی متّهم می‌کردند با توجّه به این شروط متقاعد گردیدند که بالاتر از این حدّ، درجه‌ای برای زهد قابل تصوّر نیست. امام با اینکار، نه تنها پیشنهاد خلافت و ولیعهدی را ردّ کرد، بلکه پس از اجبار به پذیرفتن ولیعهدی، با قبولاندن این شروط به مأمون خود را عملاً از صحنهٔ سیاست به دور نگاه داشت.[1]

**موضع‌گیری نهم**

امام به مناسبت برگزاری دو نماز عید موضعی اتّخاذ کرد که جالب توجّه است. در یکی از آنها ماجرا چنین رخ داد:

مأمون از وی درخواست نمود که با مردم نماز عید بگذارد تا با ایراد سخنرانی وی آرامشی به قلبشان فرو آید و با پی‌بردن به فضایل امام اطمینان عمیقی نسبت به حکومت بیابند.

امام علیه‌السلام به مجرّد دریافت این پیام، شخصی را نزد مأمون روانه ساخت تا به او بگوید مگر یکی از شروط ما این نبود که من دخالتی در امر حکومت نداشته باشم، بنابراین مرا از نماز معاف بدار. مأمون پاسخ داد که من می‌خواهم امر ولیعهدی در دل مردم و لشکریان، رسوخ یابد تا احساس اطمینان کرده، بدانند خدا چگونه ترا بدان برتری بخشیده.

امام رضا علیه‌السلام دوباره از مأمون خواست تا او را از آن نماز معاف بدارد و قتی اصرار مأمون را دید، شرط کرد که من به نماز آن چنان خواهم رفت که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با مردم به نماز می‌رفتند.

---

۱ - هر یک از این موارد در اصل کتاب جدا جدا مورد بحث قرار گرفته (صفحات ۳۴۸ - ۳۵۱)

مأمون پاسخ داد: *هرگونه می‌خواهی برو!*

از سوی دیگر، مأمون به فرماندهان و همه مردم دستور داد که قبل از طلوع آفتاب بر در منزل امام اجتماع کنند. از این رو، تمام کوچه‌ها و خیابانها مملوّ از جمعیّت شد. از خرد و کلان، از کودک و پیر، از زن و مرد، همه با اشتیاق گرد آمدند و همهٔ فرماندهان نیز سوار بر مرکبهای خویش در اطراف خانهٔ امام به انتظار طلوع آفتاب ایستادند.

همین‌که آفتاب سر زد، امام علیه‌السلام از جا برخاست، خود را شستشو داد و عمامه‌ای سفید بر سر نهاد. آنگاه با معطّر ساختن خویش باگامهایی استوار به راه افتاد. امام از کارکنان منزل خویش نیز خواسته بود که همه همین‌گونه به راه بیفتند.

همه در حالی که امام را حلقه‌وار دربرگرفته بودند، از منزل خارج شدند. امام سر به آسمان برداشت و با صدایی چنان نافذ چهار بار تکبیر گفت که گویی هوا و دیوارها تکبیرش را پاسخ می‌گفتند. فرماندهان ارتش و مردم بر درِ منزل منتظر ایستاده و خود را به بهترین وجهی آراسته بودند. امام با اطرافیانش پابرهنه از منزل خارج شد، لحظه‌ای بر درِ منزل توقّف کرد و این کلمات را بر زبان جاری ساخت: «اللهُ أکبرُ، اللهُ أکبرُ عَلیٰ ما هَدانا، اللهُ أکبرُ عَلیٰ ما رَزَقَنا مِن بَهیمةِ الأنعامِ، والحَمدُ للهِ عَلیٰ ما أبلانا»

امام علیه‌السلام این جملات را با صدای بلند می‌خواند و مردم نیز همصدا با او تکبیر می‌گفتند. شهر مرو یکپارچه غوغا شده بود و مردم تحت تأثیر آن شرایط به گریه افتاده، شهر را زیر پای خود به لرزه انداخته بودند.

چون فرماندهان ارتش و نظامیان با آن صحنه مواجه شدند، همه بی‌اختیار از مرکبها به زیر آمده، کفشهای خویش را هم از پایشان درآوردند.

امام به سوی نماز حرکت کرد ولی هر ده قدمی که به پیش می‌رفت، می‌ایستاد و چهاربار تکبیر می‌گفت. گویی که درو دیوار شهر و آسمان، همه پاسخش می‌گفتند.

گزارش این صحنه‌های مهیّج به گوش مأمون رسید، وزیرش «فضل بن سهل» به او پند داد که اگر امام به همین شیوه راه خود را تا جایگاه نماز ادامه دهد مردم چنان شیفته‌اش خواهند

شد که دیگر ما تأمین جانی نخواهیم داشت؛ بنابراین بهتر است او را از نیمهٔ راه برگردانیم.

مأمون نیز همین‌گونه با امام رفتار کرد، یعنی او را از رسیدن به جایگاه نماز بازداشت و پیشنماز همیشگی را مأمور گزاردن نماز عید نمود.

در آن روز وضع مردم بسیار آشفته شد و صفوفشان در نماز، دیگر به نظم نپیوست.

**موضع‌گیری دهم**

طرز رفتار و آداب معاشرت عمومی امام علیه السلام چه پیش از ولیعهدی یا پس از آن به‌گونه‌ای بود که پیوسته نقشه‌های مأمون را برهم می‌زد. هرگز مردم ندیدند که امام علیه السلام تحت تأثیر زرق و برق شؤون حکومتی قرار گرفته در نحوهٔ سلوکش با مردم اندکی تغییر پدید آید.

این سخنان را از زبان ابراهیم بن عبّاس، منشی عبّاسیان، بشنوید:

***«هرگز کسی را با سخنش نیازرد، هرگز کلام کسی را نیمه‌کاره قطع نکرد و هیچ‌گاه در برآوردن نیاز کسی به حدّ توانش کوتاهی نکرد. در برابر کسی که پیشش می‌نشست هرگز پاهایش را دراز نمی‌کرد و از روی ادب حتّی تکیه هم نمی‌داد. کسی از کارکنان و خدمتگزارانش هرگز از او ناسزا نمی‌شنید و نه هرگز بوی زننده‌ای از بدن وی استشمام می‌شد. در خندیدن قهقهه سر نمی‌داد و بر سر سفره‌اش خدمتگزاران و حتّی دربانان نیز می‌نشستند...»***

بی شکّ اینگونه صفات در محبوبیّت امام علیه السلام نقش بزرگی ایفا می‌کرد، به طوری که او را در نظر خاصّ و عام بعنوان شخصیّتی پسندیده‌تر از هرکس دیگر جلوه می‌داد.

امام علیه السلام مقام حکمرانی را هرگز بعنوان یک مزیّت تلقّی نمی‌کرد، بلکه آن را مسؤولیّتی بزرگ می‌دانست.

مواضعی راکه ذکر کردیم، برای روشن شدن برنامه‌ای که امام رضا علیه السلام برای خنثی کردن نقشه‌ها و توطئه‌های مأمون، در پیش گرفته بود، کافی است. از آن پس مأمون دیگر قادر نبود نقشی راکه می‌خواست از اوضاع جاری در ذهن مردم، متصوّر سازد. برنامهٔ امام برای شکست و ناکامی مأمون چنان کاری و موفّق بود که عاقبت مأمون به قصد نابودی امام برخاست، تا مگر به این وسیله خود را از چنگال ناملایماتی که پیوسته برایش پیش می‌آمد، برهاند.

# بر کرانهٔ بیداد (ابعاد مظلومیت امام حسین علیه‌السلام)

○ حجة الاسلام اصغر عرفان


## چکیده

### مظلومیت

*در بسیاری از زیارات، ادعیه و احادیث و حتی بعضی آیات قرآن «مظلومیت» یکی از القاب سیدالشهدا علیه‌السلام ذکر و بر آن تأکید شده است. در برخی از تفاسیر آیاتی مانند آیه ۳۳ سوره اسراء، به شهادت آن حضرت تفسیر شده است. در این نوشتار تلاش شده است که مظلومیتهای امام از دو بُعد مظلومیت در جنگ و مظلومیت از منظر دین بررسی شوند.*

### مظلومیت در جنگ

*بستن آب بر آن حضرت و یارانش، کشتن اطفال، برهنه کردن بدن امام، آتش زدن خیام، سنگباران، شماتت، آویختن سر شهدا به گردن اسب، جسارت به سرهای شهدا، تاختن اسب بر بدن امام، سخت گرفتن بر اسیران، در غل و زنجیر کردن فرزند آن حضرت (امام سجاد)، قتل مهمان (مسلم بن عقیل)، عهد شکنی بیعت کنندگان، نابرابری سپاه آن حضرت با یزید، تعرض به زن و کودک آن حضرت و... نمونه‌هایی از مظلومیت آن حضرت در جنگ است.*

### مظلومیت از منظر دین

*کشتن برترین امّت و نواده پیامبر، جنگ در ماه حرام، خباثت دشمنان، قتل اصحاب پیامبر، ترک موقت مخاصمه، حمله در وقت نماز، چهره دینی بخشیدن دشمن به جنایت خود، قتل صبر (تدریجی)، کیفیت فجیع شهادت، عریان نمودن جسم امام و گرداندن شهر به شهر اسرا، مظلومیتهایی است که حکایت از نقض آشکار قوانین اسلامی و ضایع کردن عظمت‌هایی است که اسلام به آنها سفارش کرده است.*

## مظلوم

مظلوم یکی از لقبهای سیدالشهدا است که اغلب با نـام او هـمراه است. در بسـیاری از زیارتنامه‌ها، ادعیه و احادیث و حتی بعضی آیات قرآن، بر این لقب امام تأکید شده است. برای نمونه، در برخی از تفاسیر، آیه «و مَن قُتِلَ مَظلوماً فَقَد جَعَلنا لِوَلیّهِ سُلطاناً»[۱]؛ *وکسی که مظلومی را به ناحق به قتل برساند به ولیّ او نسبت به قاتل حکومت و تسلّط دادیم*، به شهادت آن حضرت تفسیر شده است. و همچنین آیه: «و سَیَعلَمُ الّذینَ ظَلَموا اَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ»[۲]؛ و *آنان که ظلم و ستم (در حق آل رسول علیهم‌السلام و اهل ایمان) کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی و دوزخِ انتقامی بازگشت می‌کنند*. به مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام تأویل گشته است. آیه «اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلونَ بِأَنَّهُم ظُلِموا»[۳]؛ *رخصت (جنگ با دشمنان) به جنگجویان (اسلام) داده شد. زیرا آنها از دشمن سخت ستم‌کشیدند*، نیز طبق روایات، دربارهٔ حضرت حسین بن علی علیه‌السلام نازل شده است.

## مظلومیّت امام حسین علیه‌السلام در روایات

در حدیث است که امام علیه‌السلام می‌فرماید: «مَن اَحَبَّ اَن تَکونَ الجَنَّةُ مَسکَنَهُ و مأواهُ فَلا یَدَع زیارةَ المظلومِ»؛ *هرکس دوست می‌دارد که بهشت مسکن و مأوایش باشد، پس نباید زیارت مظلوم را ترک کند*. راوی عرض کرد: «و مَنِ المظلومُ» امام علیه‌السلام فرمود: آیا نمی‌شناسی مظلوم را؟! هو الحسینُ بن علیٍ صاحبُ کربٍ و بلاءٍ.»[۴] همچنین در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «انّ الحسینَ صاحب کربلا قُتل مظلوماً.»[۵]

در این مقال بر آنیم تا مظلومیتهای امام حسین علیه‌السلام را در رخداد کربلا، از دو بُعد بررسی کنیم: ۱. مظلومیتهای در جنگ ۲. مظلومیتها از منظر دین.

---

۱ـ اسراء، ۳۳.
۲ـ شعراء، ۲۲۷.
۳ـ حج، ۳۹.
۴ـ شیخ جعفر شوشتری، مواعظ، ص ۳۷.
۵ـ کامل‌الزیارات، ص ۱۶۸ و بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۸.

## مظلومیّتهای در جنگ

در جوامع بشری، جنگها نیز آدابی دارند که رعایت آنها از سوی دو طرفِ متخاصم، ضروری است و تجاوز از آن، امری غیرقانونی و عملی غیرانسانی محسوب می‌شود و ناقض این مقررات، ناجوانمرد و ظالم شمرده می‌شود. در واقعهٔ کربلا بسیاری از ظلمهایی که بر امام حسین علیه‌السلام واصحاب وفرزندانش رفته است، در تمام فرهنگها و جوامع، جور و ستم شناخته می‌شود.

استاد مطهری در کتاب «حماسه حسینی» پاره‌ای از ستمهای یزیدیان بر امام حسین علیه‌السلام و اصحابش را بر شمرده‌اند: «*دنائتهایی که اصحاب یزید به خرج دادند، از قانون جنگ و فروسیّت به‌کلی دور بود: ۱ـ منع آب (نه تنها بر حریف، بلکه بر اطفال) ۲ـ کشتن اطفال، خصوصاً در برابر دیدگان مادر و خواهر و عمه، نظیر قضیّهٔ طفلی که لَه قُرطان (دوگوشواره) داشت. ۳ـ برهنه‌کردن بدن امام حسین علیه‌السلام به طمع لباسهای آن حضرت. ۴ـ هجوم بر سر زنها و کَندن حلی و زیور از بدن آنها. ۵ـ سنگباران و تیرباران آن عده قلیل. ۶ـ شماتتهای لاذع (شماتتهای نیش‌دار و گزنده). ۷ـ آویختن سرهای شهدا به‌گردن اسب. ۸ـ سَب و دشنام. ۹ـ اسب تاختن بر بدن آن حضرت. ۱۰ـ تنگ گرفتن بر اسیران و زدن آنها و سوار کردن آنها بر شتران بی‌جهاز. ۱۱ـ در غل و زنجیرکردن بیمار (امام سجاد علیه‌السلام). ۱۲ـ اِسکانِ اسیران در جای نامناسب. ۱۳ـ مقابل‌کردن سرها و اسرا. ۱۴ـ شماتت به اسیران داغدیده. ۱۵ـ جسارت به سر مقدس و دندانهای مقدس. ۱۶ـ کشتن زن (مادر وهب). ۱۷ـ عبور دادن اسیران از قتلگاه. ۱۸ـ آتش زدن به خیام در شبی که اسرا باید هنوز درکربلا بمانند. ۱۹ـ نان و غذا ندادن به اطفال*»[1]

در اینجا، به تفصیلِ بیشتر ظلم و ستم یزیدیان بر امام حسین علیه‌السلام می‌پردازیم:

### کشتن مهمان

در اکثر فرهنگ‌ها و ادیان بر احترام مهمان و مهمان نوازی سفارش فراوان گردیده است. بر این مهم، در اسلام بیش از ادیان دیگر تأکید شده است. در واقعهٔ کربلا، کوفیان نه تنها به این رسم معمول و رایج عمل نکردند؛ بلکه مهمان عزیزی را که با هزاران پیک و نامه دعوتش

۱ـ مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۷.

کرده بودند، با آن وضع فجیع به شهادت رساندند.

متن بسیاری از این نامه‌ها در تاریخ آمده است و بعضی از مورخان (طبق نقل شیخ مفید) تعداد آنها را تا دوازده هزار نامه و بیشتر هم گفته‌اند. برخی از این نامه‌ها، به صورت فردی و برخی دیگر به صورت گروهی و با امضاهای بی‌شمار بود.

**پیمان شکنی**

وفای به عهد از اصول آشکار قوانین اخلاقی است و شکستن عهد و پیمان امری ناپسند، ناشایست و نقض بدیهی‌ترین اصول اجتماعی است که هر وجدان پاکی بر زشتی آن شهادت می‌دهد. کوفیان در واقعهٔ کربلا، ناجوانمردانه این اصل اخلاقی را زیر پا گذاشتند.

کوفیانی که با علی بن ابیطالب علیه‌السلام بی‌وفایی کرده و با امام مجتبی علیه‌السلام و مسلم بن عقیل عهد شکسته بودند، این بار نیز با سیدالشهدا، بیعت کرده و پیمان شکستند، نامه دعوت نوشتند و تیغ کشیدند. امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا به این عهدشکنی و بی‌وفایی اشاره کرد و فرمود: «یا أهلَ‌الکوفَةِ! قُبحاً لکُم و ترحاً، بُؤساً لَکُم وتَعساً، إستَصرَخْتُمونا واِلهینَ...»[1]؛ ***وای بر شما ای کوفیان! زشت بادکارتان! ما را به یاری فرا خواندید، چون نزد شما آمدیم و ندایتان را پاسخ گفتیم، همان شمشیرها راکه با ما هم قسم بودند به روی ما کشیدید...***

حضرت زینب علیهاالسلام نیز در کوفه به آنان چنین خطاب کرد: «یا اهلَ الکوفة! یا اهلَ الخَتَلِ و الغَدر» که اشاره به ریا، تزویر، نفاق و بی‌وفایی آن مردم بود.[2]

تعداد لشکر یکی از ابزارهای مهم پیروزیِ هر یک از متخاصمین است؛ بدین معنا که هر یک از دو طرف، سعی خواهد کرد با گردآوری نفرات بیشتر، پیکار را در نهایت به سود خود پایان دهد. این امر بویژه در جنگهای تن به تن، اهمیت بیشتر می‌یابد؛ ولی هرگاه تناسب بین دو لشکر از میان برداشته شود، به گونه‌ای که یکی از دو سپاه دهها برابر سپاه دیگری باشد، این

---

۱ـ موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۴۶۷.

۲ـ منابع تاریخی، تعداد بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل در کوفه را، ۱۸۰۰۰ نفر، ۲۵۰۰۰ نفر و یا ۴۰۰۰۰ نفر نقل کرده‌اند.

جنگ نابرابر و پیکاری ناجوانمردانه خواهد بود.

این امر در واقعهٔ کربلا تحقق یافت، لشکر یزید ـ بنابر برخی از نقل‌ها ـ بالغ بر چندین هزار نفر بوده و لشکر امام حسین علیه السلام از دهها نفر تجاوز نمی‌کرده است.

بنابر مشهورترین قول تعداد لشکر امام حسین علیه السلام هفتاد و دو نفر بوده است ـ که این قول را مجلسی و عبدالله بن محمدرضا حسینی در کتاب *جلاء العیون* و نیز عبوس منصوری در کتاب *(زبدة الفکرة فی تاریخ الهجرة)* ذکر کرده‌اند، از این ۷۲ نفر، چهل تن پیاده و سی و دو نفر سواره بوده‌اند.[۱]

در تعداد لشکر آنچه از روایات اهل بیت استفاده می‌شود تعداد لشکر کوفه سی هزار نفر بوده است.[۲]

**نکته:** اگر صحیحترین اقوال در تعداد این دو سپاه را با هم مقایسه کنیم؛ یعنی سی هزار لشکر کوفه و هفتاد و دو نفر لشکر امام به این نابرابری ناجوانمردانه بیشتر پی خواهیم برد. (یک نفر در برابر چهارصد و شانزده نفر)

### بستن آب

کربلا و عطش، مقرون یکدیگرند. کاروان ابا عبدالله کنار فرات فرود آمد، لیکن سپاه ابن سعد فرات را محاصره کرد و آب را به روی امام، اهل بیت و اصحابش بست، بنا به نقل مورخان از سه روز قبل از عاشورا، با محاصرهٔ فرات، خیمه‌گاه امام در محاصره بی‌آبی قرار

---

۱ـ بنا بر نقل منابع دیگر: تعداد لشکر امام حسین علیه السلام: (۷۲) نفر به نقل از مجلسی و عوالم و عبدالله بن محمدرضا حسینی، و از زبدةالفکرة. (۷۳) نفر اعلام‌الوری. (۸۲) نفر به نقل از یافعی. (۹۷) نفر بنا به گفته تاریخ معینی، (۱۱۳) نفر چنانچه در ابصارالعین سماوی ص ۱۳۴ تا ص ۱۳۶ نقل فرموده است. (۱۱۴) نفر بنا به نقل از محمد بن ابی‌طالب، (۱۴۰) نفر در تاریخ طبری نقل شده است. و به قولی که به امام محمدباقر علیه السلام منسوب است (۱۴۵) نفر، ابن جوزی (۱۷۰) نفر، نقل کرده است. حتی ابی فراس (۱۰۰۰) نفر را نیز نقل کرده است و مسعودی این رقم را (۱۱۰۰) نفر ذکر کرده است.

۲ـ بنا بر نقل منابع دیگر: تعداد لشکر یزید (لعنة الله علیه) (۶/۰۰۰) نفر از ابن جوزی نقل شده است. (۲۰/۰۰۰) نفر از مجلسی و ابن طاووس و اعصم کوفی نقل شده است. (۲۲/۰۰۰) نفر طبق گفته یافعی و مطالب‌السؤال ذکر شده است. (۵۳/۰۰۰) نفر در ناسخ، (۸۰/۰۰۰) نفر ابی مخنف، (۱۰۰/۰۰۰) نفر صاحب ناسخ، (۴۶/۰۰۰) نفر در اسرار الشهاده و حتی (۸۰۰/۰۰۰) نفر نیز گفته شده است.

گرفت و کودکان را با دیدن رود فرات، تاب و تحمّل عطش کمتر می‌شد. منع آب از زنان و کودکان و افراد عادی (غیرنظامیان) در همه ادیان و مذاهب، بویژه در اسلام، عملی غیر قانونی و غیر انسانی است. سپاه اموی با بستن آب به روی یاران و فرزندان حسین علیه‌السلام این کار خلاف شرع و مغایر با شرافت انسانی و جرم جنگی را مرتکب شد.

*از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا*

*بودند دیو و دد، همه سیراب و می‌مکید — خاتم زقحط آب، سلیمان کربلا*

**نقض مقررات نبرد تن به تن**

نبرد تن به تن دو نفره از رسوم جنگ بود و قواعدی داشت که عرب رعایت می‌کرد؛ از جمله اینکه سایر جنگجویان مداخله نمی‌کردند و هرگاه کسی هماورد می‌خواست کسی از اردوی مقابل به نبردش می‌رفت و او را بی‌مبارز و بی‌حریف نمی‌گذارد. نقض این قانون در عرب به ندرت دیده می‌شد، زیرا این کار نام و قبیله و بازماندگانِ مرتکبین را به ننگ و رسوائی می‌کشید.

در کربلا، سرداران اموی از نبرد تن به تن روی برتافتند تا زیاد کشته نداده و زود بر حریف چیره گردند. «عمروبن حجاج» به سربازانش هشدار می‌داد که: «نفهم‌ها! می‌دانید با که می‌جنگید؟ با سوارانِ رزمجویِ از جان گذشته، مبادا آنان را به جنگ تن به تن بخوانید!» و عمر سعد در تایید نظر او، رسماً به سپاهیان دستور داد به نبرد تن به تن نروند و به همین علت بسیاری از یاران امام حسین علیه‌السلام در هجومهای همگانی به شهادت رسیدند.

**سنگباران**

از شیوه‌های سپاه کوفه در مقابله با حماسه آفرینیهای یاران شجاع امام، سنگباران بود؛ وقتی در نبرد تن به تن، سپاه کوفه پی در پی تلفات می‌داد، عمر سعد و فرماندهان دیگر، سربازان خود را از رویارویی انفرادی منع کردند و چندین بار دستور سنگباران دادند، چون این را تنها راه مقابله با دلاوران عاشورایی می‌دانستند.

در یکی از این دستورها عمر سعد، وقتی دید که هیچکس جرأت نبرد تن به تن با «عباس

بن ابی شبیب» را ندارد برای پوشاندن رسوایی و خاموش ساختن نـدای مـبارزه‌طلبی وی، دستور داد برخلاف قواعد متداول رزم، او را سنگباران کنند.

### تعرض مسلحانه به زنان و کودکان

یکی از قواعد جنگ، حرمت ریختن خون پیر فرتوت و زن و کودک و هر کسی است که توان جنگ نداشته باشد. این قاعده در همه ملل صاحب فرهنگ، اعمال می‌شود و تعرض به زنان و کودکان، در همه جا توحش و ظلم به حساب می‌آید. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به هنگام اعزام سپاه به قلمرو کفّار، مخصوصاً این قاعده را به سربازان و سرداران گوشزد می‌کرد و می‌فرمود: «دست به خون پیر زمینگیر و زن و کودک نیالایید.» بدیهی است همین قاعده در جنگهای داخلی نیز مراعات می‌شد، امّا امویان، درست برخلاف این اصول جنگیدند و آنچه را اسلام برای مشرکان روا نداشته بود بر مسلمانان روا داشتند. شمر در کربلا دستور داد خیمه‌ها را بر سر زنان و کودکان بی‌پناه بسوزانند. این دستور حتی با انتقاد سربازان خودش مواجه شـد؛ حمید بن مسلم، می‌گوید: به شمر گفتم: «پناه بر خدا! این کار به صلاح تو نیست، می‌خواهی خودت را علاوه بر عذاب خدا به ننگ قتل زن و کودک نیز گرفتار کنی؟!»[1]

### کشتن اطفال

امویان در واقعهٔ عاشورا دست خود را به خون اطفال بی‌گناه نیز آلودند. آنان در پایان کار، کودکانی را که سراسیمه از برابر دشمن می‌گریختند به ضرب شمشیر از پای در می‌آوردند. پنج کودک نابالغ در کربلا شهید شدند: عبدالله رضیع (کودک شیرخوار امام حسین علیه‌السلام) عبدالله بن حسن، محمدبن ابی سعید بن عقیل، قاسم بن حسن، عمروبن جناده انصاری.

### کشتن افراد در برابر دیدگان مادر

مادر، تجلّی احساس و عاطفه است و فرزند، عزیزترین دُرّ گنج زندگیش. اسلام که دین عطوفت و انسانیت است، حتی کشتن حیوانات را در مقابل مادرانشان نهی کرده است، امّـا سپاهیان بی‌عاطفهٔ اموی تعدادی از یاران امام را در بـرابـر دیـدگان مـادرانشـان بـه خـون

---

۱ـ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۴.

غلطانیدند، از این تعداد چند تن کودک و نوجوان بودند.

در روز عاشورا مادر نُه نفر از شهدا، حضور داشتند و شاهد شهادت فرزندان خود بودند. عبدالله بن حسین (رباب)، عون بن عبدالله جعفر (زینب)، قاسم بن حسن (رمله)، عبدالله بن حسن (بنت شلیل جیلیّه)، عبدالله بن مسلم (رقیّه دختر علی علیه السلام)، محمد بن ابی سعید بن عقیل، عمروبن جناده، عبدالله بن وهب کلبی (ام وهب)، علی اکبر (به نقلی مادرش لیلی بوده است).

**بی‌احترامی به اجساد**

مُثله کردن اجساد دشمن یا اسب تاختن بر بدن آنها و هر چه موجب بی‌احترامی به اجساد دشمن باشد، در قوانین انسانی نهی و تحریم شده است. سپاهیان همیشه به گرفتن جان دشمن مأمور بوده‌اند؛ نه جسارت به اجسادشان، رعایت این اصل دربارهٔ اجساد مسلمانانی که در پیکار داخلی بر زمین افتاده باشند، قطعاً لازم است، امّا ابن زیاد به عمر سعد دستور داد که وقتی حسین راکشتی بر جسدش اسب بران، اگر چه می‌دانم که این کار او را نمی‌آزارد؛ ولی چون عهد کرده‌ام که اگر بر او دست یافته وکشتم این کار را بکنم، آن را عملی ساز[1].

اغلب کتب تاریخ، اصل حادثه اسب تاختن بر جسد شریف امام حسین علیه السلام را نقل نموده‌اند، در *ناسخ* آمده است که عمر بن سعد نداکرد: «کیست که داوطلب شده بر پشت و سینه حسین اسب بتازد؟»[2] ده تن از لشکریان بر این کار آماده شدند و بر اسبهای خود سوار شده و برآن بدن شریف تاختند و استخوان سینه و پشت و پهلوی مبارکش را درهم شکستند. این جماعت‌چون به کوفه رسیدند، در برابر ابن زیاد ایستادند، عبیدالله بن زیاد گفت: «شما چه کسانید؟» گفتند: «ما کسانی هستیم که بر بدن حسین اسب راندیم و بدن او را چنان نرم کردیم که سنگ آسیاگندم را آرد می‌کند.»[3] امویان در پایان کارزار، سر شهدا را از تن جداکرده و بر نیزه کردند.

**غارتگری وحشیانه**

تصرّف غنایم و اموال بر جای مانده از لشکر دشمن، پاداش سپاه پیروز وکاری صحیح و

---

۱ـ تاریخ ارشاد، ص ۲۱۰.
۲ـ ناسخ، ج ۳، ص ۹.
۳ـ همان.

درست است، امّا این تصرف هرگز نباید منجر به توحش و غارت بی‌رحمانه گردد که در این صورت ظلم و تعدّی به شمار می‌آید. گذشته از این، بعد از برقراری آتش بس، غارت اموال دشمن ممنوع و در جنگ داخلی بین مسلمانان، غارت اموال دشمن حرام است. امّا در کربلا کوفیان در این کار بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، تا جایی که روپوش زنان را از تنشان برکنده و ربودند و گوشواره از گوش دخترکان کندند، جامه از پیکر مطهر سیدالشهدا به درآورده، انگشتر را با انگشت جدا کردند و...

فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است که به خیمهٔ ما ریختند و من دختری کوچک بودم، یکی از آنها با گریه خلخال را از پایم در می‌آورد، گفتم «ای دشمن خدا! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: برای اینکه دختر پیامبر را غارت می‌کنم. گفتم: غارت مکن! گفت: می‌ترسم دیگری بیاید و اینها را در آورد.»[1]

### آتش زدن خیمه‌ها

پس از شهادت امام، کوفیان به غارت خیمه‌ها پرداخته و آنها را آتش زدند. امام سجاد علیه‌السلام در ترسیم آن صحنه فرموده است: «به خدا قسم هرگاه به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم، اشک در چشمانم می‌دود و به یاد فرار آنها در روز عاشورا از خیمه‌ای به خیمهٔ دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر می‌افتم در حالی که آن گروه فریاد می‌زدند: خانه ظالمان را بسوزانید.»[2]

*آتش به آشیانهٔ مرغی نمی‌نهند  گیرم که خیمه خیمه آل علی نبود.*

## مظلومیّتها از منظر دین

پاره‌ای از ظلمهایی که در واقعهٔ عاشورا بر امام حسین علیه‌السلام شده است، از آن جهت که نقض آشکار قوانین دینی و ضایع کردن عظمتهایی است که اسلام بدانها سفارش کرده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد، ما در این فصل، بعضی از این مظلومیتها را بر می‌شماریم.

### کشتن برترین امّت

در تحلیل واقعهٔ کربلا، همواره این سوال مطرح بوده است که چگونه پیروان پیامبر

۱ـ عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۱۳۹.  ۲ـ حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۹۹.

اکرمﷺ با گذشت پنجاه سال از رحلت ایشان، فرزندش را با آن وضع فجیع به شهادت رساندند؟ عجیبتر آنکه این واقعه بدست مردمی اتفاق افتاد که در تشیّع و دوستی آل علی معروف بودند؛ مسلمانانی که شهادتین بر زبانشان جاری بود، نماز می‌خواندند، حج می‌کردند،... این مردم نه از اسلام روی بر تافته بودند و نه حتی حرمت و شأن امام حسین را منکر گشته بودند، آنان به طور حتم در باورهایشان، امام حسین علیه‌السلام را با آن همه عظمتهای روحی و اخلاقی، بر یزید با آن رذایل آشکار اخلاقی و پلیدیهای درونی، ترجیح می‌دادند.

این احتمال که آنان در واقعهٔ کربلا، امام حسین و یارانش را نشناخته بودند، نیز مردود است؛ چراکه امام بارها و بارها بر لشکریان یزید خطبه خواندند و خود و خاندانشان را معرفی کردند و سفارشات پیامبرﷺ را دربارهٔ خویش به آنان گوشزد نمودند، با این حال، لشکریان یزید که زر و زیور دنیا چشم دلشان را کور کرده بود، به جنگ با برترین امّت محمّدﷺ برخاستند.

شهادت نوادهٔ پیامبر و افضل امّت او، با توجه به انبوه سفارشات پیامبر در تکریم مقام وی، آن هم به دست مردمی که ادعای پیروی از پیامبرﷺ را داشتند، یکی از مظلومیتهای بزرگ امام حسین علیه‌السلام است.

**جنگ در ماه حرام**

محرّم از جمله ماههای حرام است، علت نامگذاری ماههای حرام این است که جنگ و خونریزی در آن ماهها حرام بوده است؛ عرب جاهلی ستیز و پیکار، در این ماهها را حرام می‌دانست، اسلام نیز این رسم را نیکو شمرد و پذیرفت، امّا یزیدیان حرمت این ماه را شکسته و به ستیز با امام پرداختند.

حضرت رضا علیه‌السلام در اشاره به این امر می‌فرماید: «محرم ماهی است که مردم دورهٔ جاهلیت، جنگ را در آن حرام می‌دانستند، امّا بنی امیه ریختن خون خاندان ما و هتک حرمت ما، اسیر کردن زن و فرزند ما و آتش زدن و چپاول خیمه‌های ما را در آن روا دانستند....»[1]

---

۱ـ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۰۶.

### خبث باطنی اصحاب عمر سعد

معروف است که انسانها را با دشمنانشان می‌شناسند و ما نیز اگر بخواهیم روحی آسمانی به نام «حسین» را بشناسیم، باید ننگی زمینی به نام «یزید» را شناخته باشیم، برای درک عظمت فاجعهٔ کربلا نیز، نیاز به شناخت انگیزه‌های رذیلهٔ یزیدیان داریم.

در این مقام، به سخنی از شهید مطهری رحمه‌الله در این باره اکتفا می‌کنیم: «*جبن و طمع نمی‌تواند وقایع جنایت‌آمیز کربلا را توجیه کند و کینه شخصی نیز اگر علاوه شود همچنین؛ زیرا کینه شخصی در کار نبوده است، امام حسین علیه‌السلام هم در عاشورا فرمود: آیا حلالی را حرام و حرامی را حلال کرده‌ام ـ که از روی عقیده با من بجنگید؟ ـ یا مالی را برده‌ام و خونی را ریخته‌ام ـ که از روی عداوت شخصی با من بجنگید؟ ـ جبن و طمع نمی‌تواند مثله و تنکیل و کشتن طفل صغیر و آب بستن و اسب تاختن را توجیه کند، باید گفت در طینت امثال شمر، یک نوع خبث ذاتی و دشمنی با حق وجود داشته که با هر عمل جوانمردانه‌ای مخالف بودند*».[1]

### تجاوز در نقاب دین

امویان برای توجیه اعمال ددمنشانهٔ خود، چهره‌ای دینی به آن دادند و حرکت امام حسین علیه‌السلام را قیام علیه حکومت مسلمین و بر ضد مصالح عمومی عنوان کرده و سرکوب آن را از مسلّمات دینی بر شمردند. بی‌شک، کشتن آگاهترین انسان نسبت به احکام دین با حربهٔ دفاع از دین، مظلومیت بزرگ آن امام است، استاد مطهری نیز به همین نکته اشاره کرده‌اند: «از جنبه‌های فجیع بودن، یک جنبه است که از همه فجیعتر بود و آن را کمتر مورد توجّه قرار می‌دهند و آن این موضوع است که «یتقربون الی الله بدمه» و به حادثه شهادت سیدالشهداء رنگ دینی دادند. فرق است بین اینکه گرگی بره‌ای را بخورد و بین این که بخورد و عنوان قربةً الی الله و مصالح ملی و قیام بر ضد مصالح عمومی هم به آن بدهد... بزرگترین جنایتها آن است که به نام اخلاق و روحانیت و صلح (انجام) شود.»[2]

---

۱ـ مرتضی مطهری، پیشین، ص ۱۶۵.

۲ـ همان، ص ۷۵.

### کشتن اصحاب رسول خدا

چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در لشکر امام حسین علیه السلام حضور داشتند و در کربلا به شهادت رسیدند، آنان: انس بن حرث کاهلی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، عبدالله بن یقطر عمیدی بودند. به اضافه آنکه هانی بن عروه نیز در کوفه شهید شد.

### ترک موقت مخاصمه

موافقت با پیشنهاد ترک موقت مخاصمه در جنگ با کفّار، یکی از مقررات اسلامی است و فقیهان، با توجه به نص قرآن، بر آن اتفاق نظر دارند، بدیهی است، موافقت با پیشنهاد ترک مخاصمه‌ای که در اثنای پیکار داخلی داده می‌شود، امری واجب است. با این همه، سرداران اموی، نخست حاضر نشدند پیشنهاد ترک مخاصمه موقتی را که امام داده بود بپذیرند، همین امر سبب تفرقه و تشتّت بین آنان شد و بعضی مانند عمروبن حجاج به هم قطاران خود پرخاش کردند که به خدا اگر اینها تُرک و دیلم (یعنی کافر) بودند و چنین تقاضایی می‌نمودند، بی‌درنگ می‌پذیرفتیم، اینک که دودمان پیامبرند، چگونه نپذیریم![1]

### حمله در وقت نماز

در کارزار عاشورا، هنگامی که وقت نماز ظهر رسید، امام حسین علیه السلام ـ که پرچمدار راستین دین و دفاع از ارزشهای والای اسلامی بود ـ به نماز ایستاد و قبل از آن به زهیر بن قین و سعیدبن عبدالله فرمان داد که پیش رو بایستند تا حضرت نمازگزارد، امّا یزیدیان که داعیه‌دار دروغین دفاع از دین بودند، در این وقت مقدّس نیز دست از تجاوز برنداشتند و در عمل ثابت کردند که از مسلمانی، جز اسم آن بهره‌ای ندارند. سعید بن عبدالله در اثر حملهٔ دشمن از پای درآمد و شهید اقامه نماز، در قیام عاشورا لقب گرفت.

### قتل صبر

قتل صبر آن است که انسانی یا حیوانی را بسته نگهدارند و بکشند یا اینکه جانداری را زنده نگهدارند و آن قدر به او ضربه بزنند تا بمیرد. در حدیث است که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را اینگونه

---

۱ـ جلال‌الدین فارسی، انقلاب تکاملی اسلام، ص ۸۳۰.

نکشت و این گونه کشتنِ چهارپایان نیز نهی شده است.

سند دیگری از مظلومیّت سیدالشهدا علیه السلام و قساوت کوفیان، این است که او را در حالی که هنوز رمق در بدن داشت مورد ضربه‌های شمشیر و نیزه قرار دادند؛ در واقع حضرت را با مرگ تدریجی به شهادت رساندند. امام سجاد علیه السلام در افشای ستم یزیدیان، در خطبه‌ای که در کوفه در حال اسارت خواند، فرمود: «انا ابنُ مَن قُتل صبرا و کَفیٰ بِذلکَ فَخراً؛ *من پسر کسی هستم که به قتل صبر کشته شد و همین افتخار مرا بس [است]*»[1] در تاریخ آمده است که ابن زیاد (لعنة‌الله علیه) مسلم بن عقیل را نیز به قتل صبر شهید نمود.

پس از شهادت امام علیه السلام ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ ضربه شمشیر غیر از زخمهای تیر بر بدن آن حضرت بود.

*این ماهی فتاده به دریای خون که هست  زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست*

**کیفیّت شهادت**

شمر (لعنة الله علیه) رو به لشکر خود فریاد زد: چرا کار حسین علیه السلام را تمام نمی‌کنید؟ آنگاه یزیدیان از هر سو بر آن حضرت حمله بردند: حصین بن تمیم، تیری بر دهان مبارکش زد؛ «ابو ایوب غنوی» تیری بر حلقوم شریفش فرود آورد و «زرعة بن شریک» ضربه‌ای بر کف چپش زد و قطعش کرد و ظالمی دیگر بر دوش مبارکش حربه‌ای زد... سنان ملعون، نیزه بر گلوی مبارکش فرود برد. پس بیرون آورده و در استخوانهای سینه‌اش فرو کرد و بر این هم اکتفا نکرد....»[2] «شمر (لعنة‌الله علیه) آن حضرت را به رو در انداخت و شمشیر بر کشید و آماده کشتن پسر پیامبر شد و اشعاری خواند به این مضمون:

*امروز تو را می‌کشم، لیکن پشیمان خواهم شد. بدون تردید، باور دارم که پدرت بعد از پیامبر بهترین مردم است و فردای قیامت، جایم در جهنم است.* سر مبارک آن حضرت را از قفا (از پشت) ببرید و برنیزه بلند کرد.[3]

---

۱ـ جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۳۵۳.  ۲ـ شیخ عباس قمی، منتهی‌الآمال: ج ۱، ص ۷۲۶.

۳ـ سیدمهدی موسوی ده سرخی، رمزالمصیبة، ج ۲، ص ۳۳۰.

### عریان نمودن جسم امام علیه‌السلام

از قساوتهای دشمن در واقعهٔ کربلا، عریان رها کردن جسم حسین علیه‌السلام بر روی خاک بود. امام برای جلوگیری از این ظلم، قبل از عزیمت به میدان شهادت، کنار خیمه‌ها آمد و از خواهرش زینب علیهاالسلام جامه‌ای کهنه طلبید و آنها را با دست پاره پاره کرد و سپس بر تن پوشید، تا پس از شهادتش کسی در آن رغبت نکند و به طمع آن لباس، او را عریان نسازد، فرمود «ابعَثو إلیَّ ثَوباً لایُرغَبُ فیه أجعَلُه تَحتَ ثیابی لِئَلّا أُجَرَّدَ...»[1] اما ابجر آن را پس از شهادت امام، از تن او درآورد و حسین علیه‌السلام را در کربلا عریان نهاد.

### بی‌غسل و کفن

در روایت است که پیکر بی‌سر آن حضرت، بی‌غسل و کفن بر زمین افتاده بود. «ملقی فی الأرضِ جثّةً بِلا رأسٍ و لا غسلٍ و لا کَفنٍ.»[2]

### اسیر گرفتن زن مسلمان

در حادثهٔ کربلا، پس از پایان نبرد، اهل بیت امام حسین علیه‌السلام را اسیر گرفته و شهر به شهر گرداندند و در کوفه و شام به نمایش گذاشتند، این فاجعه نقض آشکار قوانین اسلام بود؛ چرا که اسیر گرفتن زن و مرد مسلمان از نظر اسلام، مردود است همانگونه که علی علیه‌السلام نیز در جنگ جمل، اسیر کردن را روا نشمرد و عایشه را بهمراهی عده‌ای زن به شهر خودش بازگرداند، اما متجاوزان اموی، بازماندگان و فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به اسارت گرفته مثل اسیران کافر از کوفه به شام فرستادند، چهرهٔ زنان اسیر را بر اهالی شهرها و دهها یی که بر سر راه بود بنمودند[3] و با آنها بسان کنیزان و غلامانی که از بیگانه گرفته باشند، در نهایت سنگدلی و خشونت رفتار کردند.»[4]

حضرت زینب علیهاالسلام هنگام عبور از کنار اجساد شهدا (در اعتراض به این اسارت) فرمود: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله،... این دختران تو هستند که به اسارت می‌روند...![5]

---

۱ـ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴.
۲ـ همان، ص ۱۹۱.
۳ـ لهوف، ص ۱۵۲.
۴ـ همان، ص ۱۲۶.
۵ـ طبری، ج ۴، ص ۳۴۸.

# مصائب

# مصائب

○ واحد پژوهش

## روضهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

شیخ مفید نقل می‌کند: بیماریِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت و وخیم شد، امیر مؤمنان علی علیه السلام در کنار بسترش بود، همین که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند، به علی فرمود: «سرم را بر دامن خود بگیر، زیرا که امر الهی فرا رسیده، و چون جان من بیرون رود... مرا رو به قبله بگذار و کار (غسل و کفن) مرا خودت انجام بده و پیش از همه مردم بر جنازه‌ام نماز بخوان و از من جدا نشو تا مرا به خاک بسپاری و از خداوند طلب کمک کن».

حضرت علی علیه السلام سر آن حضرت را به دامن گرفت، آن حضرت از حال رفت، فاطمه علیها السلام خود را بر آن حضرت افکند، در حالی که نوحه و گریه می‌کرد و این شعر را می‌خواند:

وأبیَضُ یُستَسقَی الغَمامُ بِوجهِهِ ثِمالُ الیَتامیٰ عِصمَةٌ لِلأرامِلِ

*«سفیدرویی که مردم به برکت روی او طلب باران می‌کنند، او که فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است».*

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چشمش را باز کرد و با آواز ضعیف فرمود: دختر جانم، این گفتار عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولی این آیه را بخوان: «ما مُحمدٌ إلاّ رسولٌ قدخَلَت من قَبلِهِ الرّسُل أفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتم عَلی أعقابِکم». در این هنگام فاطمه علیها السلام گریه‌ای طولانی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اشاره کرد که نزدیک بیا، فاطمه علیها السلام نزدیک رفت، پیامبر آهسته به او سخنی گفت که روی فاطمه علیها السلام از آن سخن شکوفا شد.

در حدیث آمده به فاطمه گفته شد، آن سخنی که پیامبر علیه السلام آهسته به تو گفت چه بود که

موجب خرسندی تو گردید؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من نخستین نفر از اهل بیت او هستم که به او ملحق می‌گردم و بعد از او چندان نمی‌گذرد که به آن حضرت می‌پیوندم. این مژده موجب از بین رفتن اندوه من گردید.

مرحوم صدوق از ابن عباس روایت کرده: در آن هنگام حسن و حسین با دیدهٔ گریان وارد خانه شدند و خود را به روی رسول خدا افکندند. علی علیه السلام خواست آنان را از آن حضرت جدا سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود: *«یا علی، بگذار من آنها را ببویم، من از دیدار آنها توشه برگیرم و آنها از دیدار من توشه برگیرند، آگاه باش که این دو فرزند، بعد از من ستمها خواهند دید و با ظلم کشته خواهند شد»*، سپس سه بار فرمود: *خدا لعنت کند کسانی را که به این دو تن ظلم کنند.*[1]

علی علیه السلام در رثای خاتم پیامبران چنین می‌سراید:

نفسی مع زفراتها محبوسه — یا لیتها خرجت مع الزفرات
لاخیر بعدک فی الحیاة و انما — ابکی مخافة ان تطول حیاتی

می‌فرماید: *جان من محبوس نالهٔ آن است، ای کاش جان من با این ناله‌ها بیرون می‌آمد.* حبیت خدا!بعداز تو هیچ خیری در زندگی نیست و گریه‌ام فقط از ترس طولانی شدن عمر می‌باشد.

*جانم که به قید تن اسیرست و زبون — ای کاش که آمدی خود و ناله برون*
*رفتی تو به خاک و اشک می‌ریزم من — از وهم که مدتی بمانم اکنون*[2]

و اما زبان حال فاطمهٔ زهرا علیها السلام

*باورم نیست که بابا زچه خاموش شدی — ترکمان کردی و با خاک هم آغوش شدی*
*خانه را نوری اگر بود زرخسار تو بود — ای چراغ دل ما، از چه تو خاموش شدی*
*جای خالی تو را، با چه نگاهی نگرم؟ — ای همای دل و جانم، تو چرا دور شدی؟*[3]

## روضهٔ حضرت زهرا علیها السلام

عواطف میان علی علیه السلام و زهرا علیها السلام از آن عواطف تاریخی جهانی است:

---

۱ـ سوگنامهٔ آل محمد، صص ۲۰، ۲۱.
۲ـ شرح دیوان منسوب به حضرت امیر، ص ۳۸۱.
۳ـ سوگنامهٔ آل محمد، ص ۲۴.

كُنّا كزوجِ حمامةٍ فی ایکةٍ  مُتَمَتِّعَینِ بصحَّةٍ و شبابِ
دَخَل الزَّمانُ بِنا و فَرَّقَ بَینَنا  انَّ الزَّمانَ مُفَرِّق الاحبابِ

می‌گوید: ما مثل یک جفت کبوتر بودیم. از یکدیگر نمی‌توانستیم جدا شویم. روزگار آمد میان ما جدایی انداخت.

[چون جفت کبوتر همه همدم بودیم  و زصحّت و از شباب خرّم بودیم
ناگاه زمانه کرد انگیز فراق  گویی که هزار سال بی‌هم بودیم][1]

گاهی علی در شب تاریک می‌رفت کنار قبرستان، از دور می‌ایستاد با زهرای محبوبش سخن می‌گفت، سلام می‌کرد، بعد خودش گله می‌کرد و بعد گله خودش را به زبان زهرا جواب می‌داد:

مالی وَقَفتُ عَلی القُبورِ مُسَلِّماً  قبرَ الحَبیبِ و لم یَرُدَّ جوابی

چرا من ایستاده‌ام بر قبر حبیبم سلام می‌کنم و او به من جواب نمی‌دهد؟!

أحبیبُ، مالک لا تَرُدُّ جَوابَنا  اَنَسیتَ بعدی خُلَّةَ الأحبابِ

محبوب، حبیب! چرا جواب ما را نمی‌دهی. آیا چون از پیش ما رفتی، دوستی را فراموش کرده‌ای و دیگر ما در دل تو جایی نداریم؟

[ ای بحرِ وفا و معدن صدق و صواب  بر عهد تو ثابتم زمن روی متاب
گاهی که زیارت تو باشد کامم  در وقت سلام ملتفت شو به جواب][2]

بعد خودش جواب می‌دهد:

قالَ الحبیبُ وکیفَ لی بِجوابِکُم  و أنا رهینٌ جنادِلَ و تُرابِ

حبیب به من پاسخ گفت: این چه انتظاری است که از من داری؟ مگر نمی‌دانی که من در زیر خروارها خاک محبوس هستم؟ زهرا وصیت کرده بود؛ علی جان! مرا که دفن کردی و روی قبرم را پوشاندی، زود از کنار قبر من نرو، مدتی بایست، این لحظه‌ای است که من به تو نیاز دارم.

علی به دست خودش زهرا را دفن می‌کند، با دست خود قبر محبوب را می‌پوشاند، خاکها

---

۱ـ میبدی یزدی، شرح دیوان امام علی علیه‌السلام، ص ۳۲۳.
۲ـ همان، ص ۳۲۶.

را می‌ریزد و زمین را هموار و صاف می‌کند. لباسهایش همه غبار آلود شده است. گردو غبارها را از لباسش می‌پراکند، حالا نوبت این است که یک مدتی همین جور بایستد: «فلمّا نَفَضَ یَدَهُ من ترابِ القبرِ هاجَ بِهِ الحزنُ» یعنی از کارهایش که فارغ شد، یک مرتبه غم و اندوهها بر قلب علی رو آورد. چه کند؟

*[شمع این مسأله را بر همه کس روشن کرد — که توان تا به سحر گریهٔ بی‌شیون کرد*
*بر سر تربت زهرا علی از خون جگر — گریه‌ها تا به سحر بی‌خبر از دشمن کرد*
*داغ پیامبر و زهرا و همان طفل شهید — همگی آمد و بر قلب علی مسکن کرد]*[1]

با که حرف بزند؟ درد دل خودش را به که بگوید؟

قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک است، از پیامبر کسی بهتر نیست. رو می‌کند به قبر مقدس پیامبر: «السّلامُ علیکَ یا رسولَ اللهِ عَنّی و عن ابنتِک النازِلةِ فی جوارِکَ و السَّریعةِ اللِّحاق بِک قَلَّ یا رسول الله عن صَفِیتِکَ صَبری» *یا رسول الله! هم از طرف خودم و هم از طرف دخترت زهرا به شما سلام عرض می‌کنم. حال علی را اگر می‌پرسید، صبر علی بسیار اندک شده است.* بعد جمله‌ای می‌گوید: «و سَتُنبِئُکَ ابنَتُک بَتظافُرِ اُمَّتِک علی هَضمِها»

یا رسول الله عن قریب دخترت به تو خواهد گفت که امّت تو بعد از تو با او چه رفتاری کردند.[2]

*[مدینه کو، پرستویی که من بال و پرش بودم — چه شد آن گلبن عصمت که من در محضرش بودم*
*مدینه نخل امید مرا آتش زدند و من — کنار باغ در اندیشهٔ برگ و برش بودم*
*مدینه گرچه دستم بسته بود اما دلم می‌خواست — که هنگام زپا افتادن او در برش بودم*
*مدینه لذّت دیدار زهرا را مپرس از من — که بر بالین او محو نگاه آخرش بودم*
*مدینه صحبت پروانه را از من چه می‌پرسی — میان شعله‌ها من شاهد خاکسترش بودم]*

## روضهٔ امام حسن مجتبی علیه السلام*

از جمله چیزهایی که در مورد امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته‌اند، این است که ایشان در عمرشان مکّرر هر چه داشتند نصف کردند، نصف را برای خود نگه می‌داشتند و نصف دیگر

---

۱ـ سوگنامه آل محمّد، ص ۳۶.
۲ـ مرتضی مطهری، فلسفه اخلاق، ص ۲۵۰ ـ ۲۴۸.
* ـ به مناسبت ۲۸ صفر سالروز شهادت آن حضرت.

را در راه فقرا و مواردی که لازم بود، انفاق می‌کردند.

امام حسن علیه السلام سفرهای متعدد پیاده به حج مشرف شدند، با اینکه مرکب داشتند ولی سوار نمی‌شدند و این عمل را برای خودشان به صورت یک ریاضت و عبادت واقعی در می‌آوردند... .

امام مجتبی علیه السلام در حال پیداکردن در هنگام عبادت فوق العاده بودند. دشمنان ایشان چه تهمتها به ایشان زدند چه دشمنان امویشان و بدتر از آنها دشمنان عباسی. چون در دوره بنی‌العباس علویان بنی الحسن زیاد قیام می‌کردند و دستگاه سیاست و تبلیغات بنی العباس، برای اینکه بنی الحسن را بکوبد شروع به تبلیغات علیه جدّ آنها یعنی امام حسن علیه السلام کرده بود، در صورتی که امام مجتبی علیه السلام «اعبد» اهل زمانشان بوده‌اند.

نماز که می‌خواندند سراسر گریه بود و اگر به آیه‌ای از آیات قرآن می‌رسیدند که در آن ذکری از عذاب بود، می‌افتادند و غش می‌کردند. نمونه‌ای بودند از پدر بزرگوارشان علی علیه السلام، آنچه که درباره علی علیه السلام شنیده‌اید، نمونه‌اش درباره امام حسن علیه السلام صادق است.

ده سالی که بعد از پدر بزرگوارشان زنده بودند دوره حکومت استبدادی سیاه معاویه است و بیشترین فشارها روی شخص امام است. معاویه از هیچ‌گونه آزار و اذیت و تحقیر علیه امام‌حسن علیه السلام خودداری نمی‌کرد...

معاویه به حکم اینکه بعد از خودش تمام اندیشه‌اش این بود که خلافت به پسرش یزید برسد موانع را در زمان حیات خودش، یکی پس از دیگری برمی‌داشت و این اختصاص به امام حسن ندارد. عده دیگری هم که از نظر مردم یا از نظر خودشان کاندیدای خلافت بودند همه را از بین برد. [مثل سعد بن وقاص، عبدالرحمن بن خالد فرزند خالد بن ولید و حتی چند نفر از بنی‌امیه].

در مورد آنها، هدف معاویه فقط این بود که خودشان را از بین ببرد ولی راجع به امام حسن علیه السلام هدف دیگری هم داشت و آن این بود که می‌خواست علاقه و محبت امام حسن علیه السلام را از بین ببرد.

چون می‌دانست مردم به اهل بیت علاقه و محبت دارند، بعد هم می‌خواست به خیال خود،

روح امام حسن علیه‌السلام را در زمان حیاتشان خُرد کند، به حاکم مدینه سپرده بود که روزهای جمعه موظف هستی، حتماً در حضور حسن بن علی پدرش را لعن و سب کنی.

در آیه نمازجمعه می‌خوانیم وقتی که نمازجمعه اقامه می‌شود بر همه واجب است شرکت کنند. اگر کسی شرکت نمی‌کرد، نمی‌توانست بگوید من شرکت نمی‌کنم برای این که اینها لیاقت این را ندارند که نماز جمعه را اقامه کنند. فوراً می‌گفتند: این فرد مخالفِ نمازجمعه و کافر است و او را تکفیر می‌کردند به طوری که همان مردم مقدس می‌ریختند و او را می‌کشتند.

امام در نماز جمعه شرکت می‌کرد. آن وقت در حضور حضرت و در کنار قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه نماز جمعه تبدیل شده بود به لعن و سب علی علیه‌السلام. در آخر کار هم به فکر افتاد که امام حسن علیه‌السلام را از میان بردارد. این بود که وسیلهٔ مسموم کردن امام حسن علیه‌السلام را فراهم کرد، آن هم نه یک بار بلکه دوبار یا سه بار ایشان را مسموم کردند.[1]

جنادة بن امیه روایت می‌کند: در آن بیماری که امام حسن علیه‌السلام بر اثر آن به شهادت رسید، به عیادت آن حضرت رفتم، دیدم تشتی در نزد آن حضرت است و خون گلویش در آن می‌ریخت، لخته‌های جگرش در آن بود:

***از تاب رفت و تشت طلب کرد و ناله کرد  وآن تشت را ز خون جگر باغ و لاله کرد***
***خونی که خورده بود همه عمر، ازگلو بریخت  دل را تهی زخونِ دلِ چند ساله کرد***

گفتم: ای مولای من چرا معالجه نمی‌کنی؟

فرمود: ای بندهٔ خدا، مرگ را به چه چیز معالجه کنم...

سپس به حضرت عرض کردم مرا موعظه کن، فرمود: «اِستَعِد لِسفَرِک حَصِّل زادَکَ قَبلَ حُلولِ اَجَلِک وَاعلَم اَنَّکَ تَطلُبُ الدُنیا والموتُ یَطلُبُک...»

***ای جناده آمادهٔ سفر آخرت باش و قبل از پایان عمر، توشه سفر آخرت را بدست آور، و بدان که تو در جستجوی دنیا هستی و مرگ در جستجوی تو است...***

جناده می‌گوید: ناگاه دیدم امام حسین علیه‌السلام وارد حجره شد، در حالی که رنگ امام حسن علیه‌السلام زرد شده بود و نفسش قطع می‌شد، حسین خود را به روی بدن برادر افکند و سر و

---

۱ ـ شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۷، ص ۱۲۰ ـ ۱۱۸.

چشم او را بوسید و نزد او نشست.[۱]

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی امام حسین علیه السلام به بالین برادر آمد و حال برادر را آنگونه دید، شروع به گریستن کرد. امام حسن علیه السلام فرمود: برادر چرا گریه می‌کنی؟ امام حسین علیه السلام پاسخ داد: چگونه گریه نکنم در حالی که می‌بینم ترا مسموم کرده‌اند و مرا بی‌برادر نموده‌اند. امام حسن علیه السلام شروع کرد به تسلّی دادن حسین علیه السلام و فرمود: گرچه مرا با زهر مسموم کردند ولی هر آنچه بخواهم مهیاست و برادران و خواهران و بستگانم نزد من جمع هستند امّا: «لایوم کیومک یا اباعبدالله»، هیچ روزی به سختی روز شهادت تو نیست، سی هزار نفر که خود را از امّت جدّ ما می‌دانند ترا محاصره کرده و به کشتن تو و ریختن خونت اقدام می‌نمایند، آنها حرمتت را هتک کرده و خاندانت را به اسارت می‌برند.[۲]

## مصائب امام حسین علیه السلام

پس از شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام مصائب بسیاری بر حسین علیه السلام هجوم آورده است:

۱ ـ وضعیت زنان حرم است که لحظه به لحظه با بدن شهیدی روبرو می‌شوند؛ بعلاوه آنها در محاصره دشمن قرار گرفته‌اند و نمی‌دانند سرانجام کارشان به کجا می‌انجامد.

۲ ـ از سوی دیگر صدای اطفال به العطش بلند است. حسین علیه السلام می‌بیند که کودکان و نونهالان از بی آبی مشرف به هلاکتند و او چاره‌ای جز سوختن و ساختن ندارد.

۳ـ دشمنان خدانشناس نه تنها به مردان رحم نمی‌کنند، بلکه از اطفال صغیر هم که قدرت بر مبارزه و جنگ ندارند نمی‌گذرند و آنها را به شهادت می‌رسانند.

۴ ـ شدت تشنگی ابی عبدالله علیه السلام را از پای درآورده و لبهای مبارک آنچنان خشک است که همانند دو چوب به هم می‌خورد. چشمها تار شده و آسمان را مانند دود مشاهده می‌کند.

۵ـ از دست دادن یاران و بستگان، تنهایی و بی کسی حضرت.[۳]

دیگر لحظات آخر است، همه شهید شده‌اند، دیگر مردی جز زین العابدین علیه السلام که بیمار و مریض است و در خیمه‌ای افتاده باقی نیست؛ حسین علیه السلام است و یک دنیا دشمن.

---

۱ـ سوگنامه آل محمد، ص ۶۶. ۲ـ همان، ص ۵۹.

۳ ـ حسین نفس مطمئنة، ص ۲۷۸ ـ ۲۷۹.

حسین بن علی علیه‌السلام در حالی که دارد استنصار می‌کند و یاری می‌خواهد، از تنها زنده هایی که می‌بیند کمک می‌خواهد آن زنده‌ها چه کسانی هستند؟ همین بدنهای قلم قلم شده! فریاد می‌کشد: «یا ابطالَ الصفا و یا فُرسانَ الهیجاء» *ای شجاعان با صفا و با وفا و ای مردان کارزار و ای شیران بیشهٔ شجاعت* «قوموا عنْ نَومَتِکم أیُّها الکِرام وَ امنَعوا عن حَرَم الرسول العتاةَ» *ای بزرگ‌زادگان! از این خواب سنگین به پاخیزید، حرکت کنید، مگر نمی‌دانید این دونهای پست وکثیف، قصد دارند به حرم پیامبر شما حمله کنند؟! بخوابید، بخوابید، حق دارید، حق دارید، من می‌دانم که میان بدنها و سرهای مقدس شما جدایی افتاده است!*[1]

*کجایید ای شهیدان خدایی — بلا جویان دشت کربلایی*
*کجایید ای سبکروحان عاشق — پرنده‌تر زمرغان هوایی*
*کجایید ای زجان و جا رهیده — کسی مر عقل را گوید کجایی*
*کجایید ای در زندان شکسته — بداده وامداران را رهایی*
*کجایید ای در مخزن گشاده — کجایید ای نوای بینوایی*[2]

**غنچهٔ خونین در دامن گل**

«السلامُ علی عبدالله الحسین الطفلِ الرَّضیعِ المَرمیِّ الصَّریعِ المُتَشَحِّطِ دَماً المُصَعِّدِ دَمُه فی السَّماءِ المذبوح بالسَّهم فی حِجرِ أبیه.»[3]

*سلام بر عبدالله، فرزند حسین، طفل شیرخوار که با تیر دشمن از پای درآمد و به خون آغشته شد؛ همان که خونش به طرف آسمان بالا رفت و در دامان پدر با تیر دشمن ذبح گردید.*

هنگامی که حسین علیه‌السلام استغاثه می‌نمود، اهل حرم صدای حسین علیه‌السلام را شنیدند و همگی صدا را به گریه و زاری بلند کردند. امام برای آرام کردن زنان به حرم آمد و به زینب فرمود: «ناوِلینی طِفلِیَ الصَّغیرَ حتی أُوَدِّعَه» *فرزند صغیرم را بیاور تا او را ببینم و با او وداع کنم.*

زینب علیهاالسلام عبدالله را از مادرش رباب گرفت و به خدمت حسین علیه‌السلام آورد. امام فرزندش را در آغوش گرفت و غرق بوسه نمود که ناگاه تیری از جانب دشمن آمد و گلوی علی را

---

۱ ـ شهید مطهری، آزادی معنوی، ص ۱۶۷. ۲ ـ مولانا، گزیده غزلیات شمس تبریزی، غزل ۴۲۵.
۳ ـ سلام امام زمان(عج) بر علی‌اصغر در زیارت ناحیه مقدسه.

شکافت:

وَمُنعَطِفٍ أهوىٰ لِتَقبیلِ طِفلِه فَقَبَّلَ مِنهُ قَبلَهُ لَهُ السَّهمُ مَنْحَراً

*برای بوسیدن طفل خود خم شد امّا تیر قبل از حسین بر گلوگاه او بوسه داد.*

امام علیه السلام طفل را به خواهرش داد و دستها را زیر گلوی علی گرفت و چون از خون پر شد به طرف آسمان پاشید.

*دوست دارم تا در آغوش پدر مأوی بگیرم — پیش تیرِ عشق پاکش سینه بی پروا بگیرم*
*دوست دارم تا لباس عاشقی از خون بپوشم — مرگ را در بر بسان یار مه‌سیما بگیرم*
*دوست دارم هم بسوزم هم بسازم هم بختدم — با همین اندام کوچک شعله سر تا پا بگیرم*
*دوست دارم تا زخون رنگین شود قنداقهٔ من — سرخ پوشم جای در گهواره صحرا بگیرم*
*دوست دارم شه زرویم روی خود رنگین نماید — تا، ز داور بهر مظلومیتش امضا بگیرم*[1]

آنگاه امام فرمود: «أللهم احکمْ بَیننَا وبینَ قوم دَعَونا لِیَنصُرونا فَقَتَلونا» *خدایا تو خود بین ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری کنند و بعد ما را کشتند قضاوت فرما!* آنچه بر ما وارد می‌شود بر من گواراست، زیرا که در حضور خدا و برای خداست! بار خدایا، شیرخوار من در پیشگاه تو کمتر از ناقهٔ صالح نیست(که به علت کشتن آن بر قوم صالح غضب فرمودی)![2]

**وداع اباعبدالله علیه السلام**

اباعبدالله علیه السلام دوبار برای وداع آمدند. یک بار آمدند وداع کردند و رفتند. بار دوم به این ترتیب بود که ایشان رفتند به طرف شریعهٔ فرات و خودشان را هم به آن رساندند، در این هنگام شخصی صدا زد: حسین! تو می‌خواهی آب بنوشی؟! ریختند به خیام حرمت! دیگر آب نخورد و برگشت، آمد برای بار دوم با اهل بیتش وداع کرد؛ «ثمَّ ودَّع اهل بیته ثانیاً»

**درخواست پیراهن کهنه**

امام به خیمه گاه تشریف آورد و به خواهرش زینب علیها السلام فرمود: [خواهرم زینب!] جامهٔ کهنه‌ای برایم بیاور که هیچ‌کس به آن رغبت نکند! تا زیر جامه‌ام بپوشم که پس از شهادتم از

---

۱ ـ سایش قمی.

۲ ـ آیت الله عالمی، حسین، نفسه مطمئنه، صص ۲۸۲ ـ ۲۸۱.

بدنم خارج نکنند! جامه‌ای آوردند، امام چند نقطهٔ آن را پاره کرد و در زیر لباسهایش پوشید.[۱]

**وداع با امام سجاد**

امام حسین علیه‌السلام در آخرین ساعات حیات با تک تک اهل بیت وداع نمود. به خیمه امام سجاد علیه‌السلام آمد در حالیکه امام سجاد علیه‌السلام بر بستر بیماری قرار داشت اسم اعظم و مواریث انبیا را به او سپرد، آنگاه او را در آغوش گرفت و وداع کرد.[۲]

*طبیب عشق آمد تا که پرسد حال بیمارش — بچیند در دم رفتن گلی دیگر ز رخسارش*
*بغل بگشود وچون جان گرامی در برش آورد — گهی زد بوسه بر رخسار وگه بر لعل گفتارش*[۳]

**وداع امام با اهل حرم**

امام برای آخرین وداع به خیمه‌ها آمد و صدا زد: «یا سُکَینَةُ، یا فاطمةُ، یا زینبُ، یا امَّکلثوم علیکُنَّ مِنی السّلام!» زنان و دختران از خیمه‌ها بیرون دویدند و گردِ ابی‌عبدالله اجتماع کردند. زنان شیون کنان صدا را به واویلا بلند کردند و جدّشان رسول خدا را صدا زدند، اما حسین علیه‌السلام آنها را امر به سکوت و صبر و تحمل می‌نمود.

چه جمله‌های نورانیی دارد! رو می‌کند به آنهاکه: اهل بیت من! مطمئن باشید که بعد از من، شما اسیر می‌شوید، و لی کوشش کنید که در مدت اسارتتان، یک وقت کوچکترین تخلفی از وظیفهٔ شرعیتان نکنید، مبادا کلمه‌ای به زبان بیاورید که از اجر شما بکاهد. «واعلموا أنّ اللهَ مُنجیکم» *بدانید که خدا شما را نجات می‌دهد و از ذلّت حفظ می‌کند. اهل بیت من! شما اسیر خواهید شد ولی حقیر و ذلیل نخواهید شد و اسارت شما هم اسارت عزّت است.*

*خواهرا، در مرگ من افغان مکن شیون مزن — ای برادر، پیش خواهر حرفی از مردن مزن*
*خواهرا، آن کهنه پیراهن که می‌دانی بیار — یوسفا دیگر دم از آن کهنه پیراهن مزن*
*چونکه بر روی زمین می‌افتم اندر قتلگاه — صبر کن زاری مکن بر چهره و بر تن مزن*
*چون به روی سینه‌ام دشمن نشیند صبر کن — ای برادر، آتشم بر جان از این گفتن مزن*

---

۱ ـ حسین نفس مطمئنه، ص ۲۸۸.
۲ ـ همان، ص ۲۸۹.
۳ ـ قرنی

### سکینه در آغوش پدر

سکینه جلو آمد و عرض کرد: «یا أبه إستَسلَمتَ للموتِ» پدر *جان آمادهٔ شهادت شدی؟* امام فرمود: «کیف لا یَستَسلِمُ للموتِ مَن لا ناصرٍ له ولا مُعین» *آخر چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یارویاوری ندارد؟* پس سکینه گفت: «یا أبه رُدَّنا إلی حَرَمِ جَدِّنا» *حالا که آمادهٔ مرگ شده‌ای ما را در این صحرا و در دست دشمن رها مکن و به حرم جدّمان برگردان!* امام فرمود: «هیهات لَو تُرِکَ القطا لَنام» *فرزندم! مرا امان نمی‌دهند! اگر مرغ قطا را به حال خود واگذارند در لانه‌اش می‌خوابد.*

زنان از این سخن امام سخت ناراحت شدند و [صدای] شیونشان تشدید شد، حسین زنان را ساکت کرد. سکینه بیش از همه ناراحت بود و ساکت نمی‌شد. *امام او را به سینه چسبانید و اشکهایش را از صورتش پاک کرد*[1] و فرمود:

سَیَطولُ بَعدی یا سُکَینةُ فأعلَمی ... مِنکِ البکاءُ إذ الحِمامُ دَعانی
لا تُحرِقی قلبی بدَمعِکِ حَسرةً ... مادامَ مِنی الروحُ فی جُثمانی
فإذا قُتِلتُ فأنتِ أولی بالذی ... تأتینَهُ یا خیرةَ النسوانِ

فرمود: *دخترکم! فعلاً گریه نکن، تو بعدها گریه‌های طولانی داری، فرصتهای زیادی برای گریه داری. تا من زنده هستم گریه نکن، گریه‌ات را بگذار برای بعد از رفتن من.* بعد فرمود: «لا تحرق قلبی بدمعک حسرة» *مگر نمی‌دانی که این دانه‌های اشک تو آتش به دل پدرت می‌زند؟ مادامی که روح در بدن من هست، مرا با این اشکها آتش نزن! وقتی من کشته شدم آن وقت اختیار با توست، هرچه دلت می‌خواهد گریه کن!*[2]

سکینه صبر کرد تا آن زمان که بر سر پیکر بی سر بابا به گریه و نوحه و زاری پرداخت:

*بابا چرا سر از خاک یک لحظه بر نداری ... حق داری ای پدر جان زیرا که سر نداری*
*ما را سوار کردند با ضرب تازیانه ... بابا مگر تو با ما عزم سفر نداری*

«فَاجتَمَعَت عِدَّةٌ مِن الاعرابِ حَتّیٰ جَرّوها عَنهُ» *عده‌ای از اعراب سکینه را کشان کشان از بدن بی سر بابا جدا کردند!*

---

۱ ـ حسین، نفس مطمئنه، صص ۲۹۱ ـ ۲۸۹.
۲ ـ شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۵، ص ۳۳.

*مزنیدم که در این دشت مرا کاری هست  گل اگر نیست ولی صفحه گلزاری هست*
*ساربانا مزنید این همه آواز رحیل  آخر این قافله را قافله سالاری هست*

**بازگشت امام به میدان**

[بعد از این وداع جانسوز و جانگداز، امام برای کارزار با دشمنان خدا به میدان بازگشت].
عبدالله بن عمّار بارقی می‌گوید: پیاده‌نظام از چپ و راست به آن بزرگوار یورش آوردند، امّا آن حضرت به دفاع برخاست؛ نخست حمله‌ای به سمت راست نمود که همه پراکنده شدند و از پی آن به سمت چپ یورش برد و آنان نیز از گردش گریختند: «فَوَاللهِ ما رأیتُ مَکسوراً قَطُّ وَقَد قُتِلَ وُلدَه واهلَ بَیتِهِ و أصحابه أربَطَ جأشاً و أمضی جنَاناً ولا أجَرأ مقدماً منه» *به خدا سوگند که من هرگز شکسته حالی را ندیده بودم که با به دل داشتن داغ مرگ فرزندان و خاندان و یارانش بسان آن حضرت دلش استوار و خاطرش آرام و در پیشروی به سوی دریای سپاه دشمن پر شهامت باشد! به خدا سوگند، بی نظیر بود و بسان او نه درگذشته دیده بودم و نه در حال؛ هنگامی که قهرمانانه یورش می‌آورد، پیاده نظام ما از چپ و راست بسان بزغاله هایی که بگریزند از برابرش گله گله می‌گریختند.*[1]

در این حال دشمن چاره‌ای نداشت جز آنکه او را تیر باران نماید، در این وقت چند تیر بر بدن مبارک امام اصابت کرد.

یک تیر بر دهان مبارکش اصابت کرد و خون مانند چشمهٔ آب جاری شد، امام در این موقع با خدای خود چنین مناجات می‌کرد: «اللهم إنّ هذا فیک قلیل» *بار خدایا این صدمات چون در راه تو و برای توست اندک است!* تیری دیگر به پیشانی مبارکش اصابت کرد. حضرت در این موقع دستها را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: *خدایا تو شاهدی که از دست بندگان معصیت کارت چه می‌کشم!* سپس با صدای رسا به جمعیت خطاب کرد: *اُف بر شما! چه بد رفتار کردید با رسول خدا* صلی الله علیه و آله و سلم *در مورد ذریه‌اش.*[2]

جنگ کربلا با یک تیر شروع شد و با یک تیر خاتمه یافت؛ با تیری که عمر سعد انداخت شروع شد، اما آیا می‌دانید با چه تیری خاتمه پیدا کرد؟ اباعبدالله در وسط صحنه نبرد ایستاده

---

۱ ـ اولین تاریخ کربلا، ص ۳۸۴.  ۲ ـ حسین نفس مطمئنه، ص ۲۹۳.

بود در حالی که از نبرد زیاد خسته شده بود؛ ناگهان سنگی به پیشانی مبارکش اصابت کرد، پیراهنش را بالازد تا خون را از جبینش پاک کند، در همان حال تیر زهر آلود سه شعبه‌ای به سینهٔ مبارکش وارد شد. در آنجا بود که کار مبارزه امام حسین علیه السلام پایان یافت. مردم دیدند امام حسین علیه السلام دیگر شعار جنگی نمی‌دهد، بلکه خطاب به خدایش می‌گوید: «بِسم الله و باللهِ و علی ملّةِ رسولِ اللهِ اللهمّ إنّک تَعلمُ إنهم یَقتلونَ رجلاً لیس علی وجهِ الأرضِ ابنُ بنتِ نَبیٍّ غیری.»

این تیر از جلو اصابت کرد و از پشت بیرون آمد، چون حسین نتوانست تیر را از جلو بیرون آورد از پشت سر بیرون کشید! معلوم است که چنین تیری بر بدن امام چه می‌کند. آنگاه دستهای مبارک را جلوی خون گرفت و به آسمان پاشید و فرمود: «این مصیبتها بر من آسان است چون در حضور خداست». بار دیگر مشتها را پر از خون نمود و به صورت و محاسن شریف مالید و فرمود: «به همین حال هستم تا خدا و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، در حالی که سر و صورتم به خونم خضاب شده باشد.»[1]

*[ای زداغ تو روان خون دل از دیدهٔ حور — بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخهٔ صور*
*دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون — که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور*
*جان فدای تو که از حالت جانبازی تو — در طف ماریه از یاد بشد شور نشور*
*قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت — حوریان دست به گیسوی پریشان زقصور*
*غرق دریای تحیّر ز لب خشک تو نوح — دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور*
*مرتضی با دل افروخته لاحول کنان — مصطفی با جگر سوخته حیران و حسور]*

### سخنان سکینه با اسب پدر

بعد از مدتی [از وداع دوم] یک دفعه باز اهل حرم صدای شیههٔ اسب اباعبدالله علیه السلام را شنیدند، خیال کردند حسین علیه السلام برای بار سوم آمده است تا با اهل بیتش خداحافظی کند؛ ولی وقتی بیرون آمدند اسب بی صاحب اباعبدالله علیه السلام رادیدند.

دور اسب اباعبدالله را گرفتند، هر کدام سخنی با این اسب می‌گوید. طفل عزیز اباعبدالله می‌گوید: ای اسب! «هل سُقِی أبی اَم قُتل عطشانا» من از تو یک سؤال می‌کنم: پدرم که می‌رفت

---

۱ ـ حسین نفس مطمئنه، ص ۲۹۳.

با لب تشنه می‌رفت، من می‌خواهم بدانم که آیا پدرم را با لب تشنه شهید کردند یا در دمِ آخر، به او یک جرعه آب دادند؟[۱]

ام کلثوم دستها را روی سر نهاد و فریاد زد: «وا محمداه وا جداه... وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه! هذا حسینٌ بالعراء، صریعٌ بکربلا، مجزورُ الرأسِ من القفا، مسلوبُ العمامة والرِّداء ثُمَّ غُشی علیها.» *این حسین است که در خاک کربلا روی زمین افتاده و سرش را از پشت جدا کرده‌اند و عبا و عمامه‌اش را به غارت برده‌اند، آن قدر ناله کرد که بی هوش شد.*[۲]

اینجاست که یک منظرهٔ دیگری رخ می‌دهد که قلب مقدس امام زمان را آتش می‌زند: «وأسرَعَ فرسُک شارداً مُهَمهماً باکیاً فلَّما رأینَ النساءُ جوادکَ مَخْزِیّاً و أبصَرنَ سَرجَکَ مَلوِیّاً خَرجْنَ من الخدور ناشراتِ الشعورِ علی الخدود لاطماتٍ». این روضهٔ امام زمان است، می‌گوید [ای جد بزرگوار، فراموش نمی‌کنم آن هنگام را که اسب بی صاحبت رمیده به سوی خیمه‌های تو آمد. همهمه می‌کرد و سرشک اشک از چشمانش سرازیر بود.

پس چون بانوان حَرَمت اسب تو را دیدند که خار و شرمنده شده و زینش واژگون گشته است از خیمه‌ها بیرون آمدند، در حالیکه موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر چهره‌های خود می‌زدند.] [۳]

اهل بیت تو به امر تو از خیمه بیرون نیامدند، امّا وقتی که اسب بی صاحبت را دیدند، موها را پریشان کردند و همه به طرف قتلگاه تو آمدند.[۴]

## روضهٔ امام سجاد علیه‌السلام

اهل بیت پیامبر در خرابه‌ای به سرمی بردند که این خرابه، نه آنها را روزها از گرما حفظ می‌کرد و نه شبها از سرما؛ یعنی یک چهار دیواری بود که اینها از آنجا نمی‌توانستند بیرون بیایند... حال، به طور دقیق چقدر آنجا ماندند، مشخص نیست که مثلاً چند هفته، چند روز، یا احیاناً چند ماه در آنجا بودند، ولی نوشته‌اند که یک روز شخصی امام سجاد را در بیرون

---

۱ ـ شهید مطهری، حماسهٔ حسینی، ج ۲، ص ۲۲۶. ۲ ـ حسین نفس مطمئنه، ص ۲۹۸.
۳ ـ سوگنامه آل محمد، ص ۱۵۶ و ۱۵۵.
۴ ـ شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، صص ۲۲۷ ـ ۲۲۶.

خرابه دید، گفت: دیدم صورتش پوست انداخته است، از امام [علت را] سؤال می‌کند، می‌فرماید *ما در جایی قرار داریم که نه ما را از گرما حفظ می‌کند و نه از سرما.*

مدت توقف اهل بیت در شام، بسیار بر آنها سخت گذشته است و این روایتی است از حضرت سجاد که از ایشان سؤال کردند که آقا! در میان مواقفی که بر شما سخت گذشت... کجا از همه جا سخت‌تر بود؟ ایشان فرمود: «الشام الشام الشام» شام از همه جا بر ما سخت‌تر گذشت، و علت آن ظاهراً بیشتر آن وضع خاص بود که در مجلس یزید برای آنها پیش آمد؛ در مجلس یزید حداکثر اهانت به آنها شد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: *ما دوازده نفر بودیم که ما را به یک ریسمان بسته بودند، یک سر ریسمان، به بازوی من و سر دیگر آن، به بازوی عمه ما زینب بود و با این حال ما را وارد مجلس یزید کردند...* در همان حال امام سجاد علیه السلام جمله‌ای به یزید فرمود که او را عجیب در مقابل مردم خجل و شرمنده کرد، زیرا یزید انتظار نداشت یک اسیر چنین حرفی بزند؛ فرمود: یزید! «أتأذن لی فی الکلام» اجازه هست یک کلمه حرف بزنم؟ گفت: بگو، ولی به شرط اینکه هذیان نگویی. فرمود: شایستهٔ مثل من در چنین مجلسی هذیان گفتن نیست، من یک حرف بسیار منطقی دارم، تو به نام پیامبر اینجا نشسته‌ای و خودت را خلیفه پیامبر اسلام می‌دانی، من سؤالم این است که *اگر پیامبر در این مجلس بود و ما را که اهل بیتش هستیم به این حالت می‌دید، چه می‌گفت؟*[1]

[امام سجاد علیه السلام در فراق پدر و عزیزانش بسیار می‌گریست]. روزی یکی از خدمتگذارانش عرض کرد: آقا! آیا وقت آن نرسیده است که شما از گریه باز ایستید؟ فرمود: چه می‌گویی؟! یعقوب یک یوسف بیشتر نداشت، قرآن عواطف او را این طور تشریح می‌کند: «وابیَضَّت عَیناهُ مِنَ‌الحُزنِ» *من در جلوی چشم خودم هجده یوسف را دیدم که یکی پس از دیگری بر زمین افتادند.*[2]

*[ای تشنه‌ای که بر لب دریا گریستی — از دیده خون ز مرگ أحبّا گریستی*
*تنها نه بر تشنه لبان اشک ریختی — دیدی چو کام تشنهٔ سقّا گریستی*
*یعقوب آل عصمت اگر خوانمت رواست — چون در فراق یوسف زهرا گریستی*

---

۱ ـ شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۵۸ ـ ۵۷.
۲ ـ شهید مطهری، سیری در سیرهٔ ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۱۴.

*آنجا پدر زهجر پسر گریه کرد لیک ایـنجا پسـر بـه مـاتم بـابا گـریستی*
*گـاهی بـه یـاد صـحنهٔ خـونین کـربلا گاهی به یـاد شـام غـم افـزا گـریستی]*[1]

## روضهٔ امام رضاعليه‌السلام

«امیة بن علی» می‌گوید: من در آن سالی که حضرت رضاعليه‌السلام در مراسم حج شرکت کرد و سپس به سوی خراسان حرکت نمود، در مکه با او بودم و فرزندش امام جوادعليه‌السلام نیز با او بود. امام با خانهٔ خدا وداع فرمود و چون از طواف خارج شد، نزد مقام رفت و در آنجا نماز خواند. امام جوادعليه‌السلام، برای طواف بر دوش موفق (غلام آن حضرت) بود، نزدیک حجر اسماعیل، امام جواد از دوش موفق به زیر آمد و مدتی طولانی در آنجا نشست. موفق گفت: فدایت شوم برخیز!

امام جوادعليه‌السلام فرمود: نمی‌خواهم از جایم برخیزم، مگر خدا بخواهد! و آثار انـدوه در چهره‌اش آشکار شد.

موفق نزد حضرت رضاعليه‌السلام رفت و گفت: فدایت گردم، حضرت جوادعليه‌السلام در کنار حجر اسماعیل نشسته و بلند نمی‌شود.

امام هشتمعليه‌السلام نزد فرزندش آمد و فرمود: عزیزم برخیز!

حضرت جوادعليه‌السلام عرض کرد: «چگونه برخیزم با اینکه خانهٔ خدا را به‌گونه‌ای وداع نمودی که دیگر نزد آن باز نمی‌گردی؟» امام رضاعليه‌السلام فرمود: «حبیب من برخیز!» آن‌گاه حضرت جوادعليه‌السلام برخاست.[2]

اباصلت نقل می‌کند که امام رضاعليه‌السلام فرمود: فردا من بر این فاجر وارد می‌شوم، اگر با سر برهنه بیرون آمدم با من سخن بگو که جواب سخنت را می‌دهم، ولی اگر با سر پوشیده بیرون آمدم با من سخن نگو.

اباصلت می‌گوید: فردای آن روز شد، امام لباس بیرون خود را پـوشید و در مـحراب عبادت نشست و در انتظار بود که ناگهان غلام مأمون آمد و به امام گفت: مأمون شـما را خواسته، هم اکنون خواستهٔ او را اجابت کن!

---

۱ ـ مردانی

۲ـ سوگنامه آل محمدعليهم‌السلام، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

امام عبا و کفش خود را پوشید و به خانهٔ مأمون روان شد. من نیز پشت سرشان رفتم تا اینکه امام نزد مأمون رسید؛ دیدم مقداری انگور و میوه‌های دیگر جلوی مأمون است. در دست مأمون خوشهٔ انگوری بود، که قسمتی از آن را خورده بود و قسمتی از آن باقی مانده بود، وقتی که مأمون حضرت رضا را دید برخاست و با احترام خاصی با حضرت معانقه کرد و بین دو چشم آن حضرت را بوسید و کنار خود نشانید، سپس از آن خوشه که در دستش بود به اصرار به حضرت داد.

امام سه دانه از آن انگور را خورد؛ پس از چند لحظه حالش دگرگون گردید و بقیه خوشه را به زمین افکند و همان دم برخاست که برود، مأمون گفت: کجا می‌روی؟

امام فرمود: به همان جاکه مرا فرستادی.

امام در حالی که سرش را پوشانده بود بیرون آمد. من طبق سفارش امام، با او سخن نگفتم تا وارد خانه‌اش شد و فرمود: در را ببند! سپس به بستر خود رفت و خوابید، اما گویا چشم انتظار کسی بود.

*[ای اباصلت مرا بگذر و تنها بگذار — من دل سوخته را با دل خود وابگذار*
*ای شهادت دل آتش زده‌ام را دریاب — مرهم مِهر به زخم جگر ما بگذار*
*همه اعضای من از سوزش انگور گداخت — پسرم نور دلم بر سر من پا بگذار*
*سالها رفت که داغ غم مادر دارم — سرم ای مرگ تو بر سینه زهرا بگذار][1]*

من در حیاط خانه، غمگین و ناراحت ایستاده بودم، ناگهان جوان خوش سیما و پیچیده مویی را دیدم که بسیار به امام رضاعليه‌السلام شباهت داشت، به طرف او شتافتم و گفتم: در بسته بود از کجا وارد شدی؟

فرمود: همان خدایی که در این وقت از مدینه مرا به اینجا آورد، از در بسته وارد این خانه‌ام کرد.

گفتم: تو کیستی؟

فرمود: «انا حجة الله علیک یا اباصلت».

---

۱ـ مؤید.

سپس به طرف پدرش رهسپار شد و داخل حجره گردید و به من فرمود: تو نیز وارد خانه شو.

وقتی امام رضاعليه‌السلام او را دید، از جای برخاست و دست برگردن جوانش انداخت و او را در آغوش خود گرفت، بین دو چشمش را بوسید و او را در بستر خود وارد کرد.

امام جوادعليه‌السلام خود را به روی پدر افکند و پدر را بوسید، در این حال امام رضاعليه‌السلام راز و اسراری با او گفت که من نفهمیدم... بدین گونه امام هشتمعليه‌السلام در آغوش پسر از دنیا رفت.[1]

## روضهٔ حضرت زینبعليهاالسلام در شب عاشورا

دلایلی در کار است که آن اندازه که در شب عاشورا بر زینب سخت گذشت، بر هیچ کس سخت نگذشت، و باز به اندازه‌ای که در شب عاشورا بر ایشان سخت گذشت، در هیچ موقع دیگری نگذشت؛ چون در روز عاشورا مثل اینکه وضع روحی زینب خیلی قوی بود و با جریانهایی قویتر و نیرومندتر شد.

خیمه‌ای به سلاح اختصاص داشت و جون (غلام آزاد شدهٔ ابوذر غفاری) در آن خیمه مشغول آماده کردن سلاح بود.

اباعبدالله‌عليه‌السلام آمده بود از او سرکشی کند. اتفاقاً این خیمه مجاور است با خیمهٔ زین‌العابدین‌عليه‌السلام، که بیمار بود و زینبعليهاالسلام از او پرستاری می‌کرد. این دو خیمه نزدیک یکدیگر است و اباعبدالله‌عليه‌السلام دستور داده بود چادرها را در آن شب نزدیک به همدیگر برپا کنند، به طوری که طنابها داخل یکدیگر باشد.

راوی این حدیث زین‌العابدین‌عليه‌السلام است، می‌گوید: عمه‌ام زینب مشغول پرستاری بود. پدرم آمده بود در چادر اسلحه و نگاه می‌کرد که این مرد اسلحه ساز چه می‌کند. یک وقت دیدم پدرم دارد با خودش شعری زمزمه می‌کند دو سه بار هم تکرار می‌کرد:

یا دهرُ افٍ لک من خلیلٍ — کم لک بالاشراقِ والاصیلِ
و صاحبٍ و طالبٍ قتیلٍ — و الدَّهرُ لا یَقنَعُ بالبدیلِ
و انّما الأمرُ الی الجلیلِ

---

۱ـ سوگنامه آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله، صص ۱۲۲ تا ۱۲۴.

ای روزگار! تو چقدر پستی! چگونه دوستان را از انسان می‌گیری! بله، روزگار چنین است، ولی امر به دست روزگار نیست، امر به دست خداست، ما راضی به رضای الهی هستیم، ما آنچه را می‌خواهیم که خدا برای ما بخواهد. زین العابدین علیه‌السلام می‌گوید: من می‌شنوم، عمه‌ام زینب هم می‌شنود، سکوت معنی دار و مرموزی میان من و عمه‌ام برقرار شده است. دل مرا عقده گرفته است. به خاطر عمه‌ام زینب نمی‌گریم، عمه‌ام زینب هم دلش پر از عقده است، اما به خاطر اینکه من بیمارم نمی‌گرید.

هر دو در مقابل این هجوم گریه مقاومت می‌کنیم، ولی آخر زینب علیهاالسلام یک مرتبه بغضش ترکید ـ چون شأن زنانه رقت و جزع است ـ شروع کرد بلند بلند گریستن، فریاد کردن، ناله کردن.[1] خودش را به برادر رسانید و گفت: «واثکلاه، لیت الموتَ اعدَمنی الحیاةَ، الیومَ ماتَت اُمی فاطمةُ و ابی علی و اخی الحسن، یا خلیفة الماضین» صدا را به واثکلا بلند کرد، ای کاش مرده بودم و امروز را نمی‌دیدم. امروز روزی است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن را از دست دادم، ای جانشین گذشتگان و یادگار آنها! اباعبدالله سر او را به دامن گرفت و او را نصیحت و موعظه نمود:[2] «یا اُخَیَّه! لایَذهَبَنَّ بِحِلمِکِ الشَیطانُ» *خواهر جان! مراقب باش شیطان تو را بی‌صبر نکند، حلم را از تو نرباید.* اینها چیست که می‌گویی؟! ای کاش روزگار خراب بشود یعنی چه؟! چرا روزگار خراب بشود! مُردن حق است، شهادت حق است، شهادت افتخار ماست. جدم پیغمبر از من بهتر بود، پدرم علی، مادرم زهرا، برادرم حسن همهٔ اینها از من بهتر بودند، همهٔ اینها رفتند، من هم می‌روم، تو باید مواظب باشی بعد از من این قافله را سرپرستی بکنی، سرپرستی اطفال مرا بکنی.

زینب در حالی که می‌گریست، با صدای نازکی گفت: برادر جان، همهٔ اینها درست، ولی هر کدام از آنها که رفتند من چند نفر و حداقل یک نفر را داشتم که دلم به او خوش بود؛ آخرین کسی که از ما رفت برادرمان حسن بود. دل من تنها به تو خوش بود. برادر! اگر تو از دست زینب بروی، دل زینب در این دنیا به چه کسی خوش باشد؟[3]

---

۱ـ حماسهٔ حسینی، ج ۲، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۱.
۲ـ حسین نفس مطمئنه، محمد علی عالمی، ص ۱۸۴.
۳ـ حماسهٔ حسینی، ج ۲، ص ۱۴۳.

امام خواهرش را تسلی داد و فرمود: «یا أُخَیَّه إنّی أُقسِمُ عَلیکِ فَأبرِّی قَسَمی: لا تَشق علیَّ جیباً و لا تَخمُشی علیّ وجهاً، و لا تَدعی علیّ بالویل و الثبور إذا أنا هَلَکتُ.»[1] *خواهرم! ترا سوگند می‌دهم و باید قسم مرا تحقق بخشی که وقتی به شهادت رسیدم، گریبان چاک نزنی و رخ نخراشی و صدا را به گریه و ناله بلند نکنی.*

*[گر غم هجر تو عنوان نکنم پس چه کنم — چاک از این غصه گریبان نکنم پس چه کنم*
*گر لب دجله لب تشنه بریدند سرت — یاد اگر ز آن لب عطشان نکنم پس چه کنم*
*چون به نی جلوه کنی در برم ای بدر تمام — همچو نی ناله و افغان نکنم پس چه کنم*
*من سفیر توام ای سید خونین کفنان — گر به پا سوگ عزیزان نکنم پس چه کنم][2]*

## روضهٔ حضرت زینب در قتلگاه

در عصر روز یازدهم، اسرا را آوردند و سوار بر مرکبهایی (شتر یا قاطر یا هر دو) کردند که پالانهای چوبین داشتند و مقیّد بودند که اسرا پارچه‌ای روی پالانها نگذارند، برای اینکه زجر بکشند. بعد اهل بیت خواهشی کردند که پذیرفته شد. آن خواهش این بود: «قُلنَ بَحقِ اللهِ إلّا ما مَرَرتُم بِنا علی مِصرَع الحُسَینِ» گفتند شما را به خدا، ما را از قتلگاه حسین عبور بدهید برای اینکه می‌خواهیم برای آخرین بار، با عزیزانمان خدا حافظی کرده باشیم.

در میان اسرا تنها امام زین العابدین بود که به علت بیماری پاهای مبارکشان را زیر شکم مرکب بسته بودند، اما دیگران روی مرکب آزاد بودند. وقتی به قتلگاه رسیدند، همه بی اختیار خودشان را از روی مرکبها به روی زمین انداختند. زینب علیها السلام خودش را رساند به بدن مقدس اباعبدالله، آن را با یک وضعی دید که تا آن وقت ندیده بود![3]

[قرة بن قیس تمیمی می‌گوید من هرگز لحظات عبور زینب از قتلگاه را فراموش نخواهم ساخت، بویژه آن لحظه‌ای که دُخت فرزانهٔ فاطمه علیها السلام بر پیکر به خون خفتهٔ برادرش حسین علیه السلام گذشت. او از ژرفای دل فریاد بر می‌آورد که: «یا مُحَمّداه، یا محمّداه! صَلّی علیک ملائکةُ السماء، هذا الحسینُ بالعراءِ مُرَّمَلٌ بالدِماء، مُقَطَّعُ الاعضاء! یا محمداه و بناتُک سبایا و ذُرِّیَّتُک مُقتَلَةٌ

---

۱ـ وقعه الطف، ص ۲۰۱. ۲ـ محمدعلی مردانی.
۳ـ شهید مطهری، حماسه حسینی، ج اوّل، ص ۳۳۳.

تَسغي عليها الصّبا» *هان ای جدّ بزرگوار ای محمّد! درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین توست که در این پهن دشت نینوا غرق در خون و با بدن پاره پاره بر بستر خاک افتاده است. ای جدّ بزرگوار، بنگر که دختران ارجمندت را به اسارت می‌برند و نسل پاک و سر افرازت به خون خفته‌اند و باد صبا بر پیکرهای آغشته به خون آنها می‌وزد.*][1]

*[ای آه، ره به ناله ده، ای ناله، ره به آه — کافتاد راه دختر زهرا به قتلگاه*
*در برکشید پیکر پاک برادرش — و زدل کشید نالهٔ جانسوز وا اخاه*
*بگشود دیده از پی نظاره‌اش ولیک — بر بست تنگ، سیل سرشکش ره نگاه*
*گفت ای به خون طپیده که در آفتاب گرم — خوش خفته‌ای که نیست امیدت به انتباه*
*از لطمهٔ طپانچه ببین صورتم کبود — و زضرب تازیانه نگر پیکرم سیاه*
*جسمم ز لاغری شده چون کاه و غم چو کوه — انصاف ده چگونه کشد بارِ کوه، کاه]*[2]

«فَأبکت واللهِ کلَّ عدوٍّ وصدیق» ناله‌هایش آنچنان دلسوز بود که اشک دشمن جاری شد و دوست و دشمن به گریه در آمدند. مجلس عزای حسین را برای اولین بار زینب برپا کرد، ولی در عین حال از وظایف خودش غافل نبود. پرستاری زین العابدین به عهده او بود، نگاه کرد به زین العابدین، دید حضرت آنچنان ناراحت است که گویی می‌خواهد قالب تهی کند، فوراً ابا عبدالله را گذاشت، آمد سراغ زین العابدین؛ «یابن أخی!» *پسر برادر! چرا تو را در حالی می‌بینم که می‌خواهد روح از بدنت پرواز بکند؟*

*عمّه جان! چطور می‌توانم بدنهای عزیزان خودمان را ببینم و ناراحت نباشم.*

زینب در همین شرایط شروع می‌کند به تسلی دادن زین العابدین: پسر برادر! از جدّما چنین روایت شده است که حسین علیه‌السلام همین جا که اکنون جسد او را می‌بینی، بدون اینکه کفنی داشته باشد، دفن می‌شود و همین جا (قبر حسین) مطاف خواهد شد.[3]

*بر سر تربت ما چون گذری همت خواه — که زیارتگه رندان جهان خواهد بود*

---

۱ ـ اولین تاریخ کربلا، ترجمهٔ وقعة الطف، صص ۳۹۸ ـ ۳۹۷.

۲ ـ اشکهای همیشه جاری، ص ۱۵۸.

۳ ـ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۵ ـ ۳۳۴.

## روضه حضرت اباالفضل العباس

روز تاسوعاست و رسم بر این است که در این روز، راجع به شهادت اباالفضل العباس روضه بخوانند. آن‌طور که از مجموع قراین به دست می‌آید، از مردان رزم‌آور ـ غیر از کودک شش ماهه یا بچه یازده ساله ـ اباالفضل العباس آخرین کسی است که قبل از امام حسین به شهادت رسیده است و این شهادت هم، باز در راه یک عمل بزرگ، یعنی آوردن آب برای لب‌تشنگان خیمه‌های ابا عبدالله الحسین، است. در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم‌السلام راجع به اباالفضل العباس رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت و یکی وفا؛ بصیرت اباالفضل العباس کجاست؟ همه اینها صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات بدهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان کردند و گفتند: ما تو را امان می‌دهیم، آنچنان برخورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود: من از حسین جدا بشوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامهٔ شما!

نمونه دیگر بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند، تا اینکه به شهادت برسند. می‌دانید که اینها چهار برادر از یک مادر بودند: اباالفضل العباس (برادر بزرگتر) جعفر، عبدالله و عثمان. انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین بن علی قربانی بکند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید حالا یکی از برادران برود تا اینکه مادرم دلخوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است. وفاداری حضرت اباالفضل العباس هم از همه جا بیشتر در همین قضیهٔ وارد شدن در شریعه فرات و ننوشیدن آب مشهود است. البته نقل معروفی در همه دهانها هست که امام حسین علیه‌السلام حضرت ابا الفضل را برای آوردن آب فرستادند، اما آنچه که من در نقلهای معتبر ـ مثل ارشاد مفید و لهوف ابن طاووس ـ دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد که شاید اهمیت حادثه را هم بیشتر می‌کند. در این کتابهای معتبر این طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعات آخر، آن قدر بر این بچه‌ها و کودکان، بر این دختران صغیر، بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام

حسین و اباالفضل با هم به طلب آب رفتند؛ ابا الفضل تنها نرفت؛ خود امام حسین هم با اباالفضل حرکت کردند و به طرف همان شریعه فرات ـ آن شعبه‌ای از نهر فرات که در این منطقه بود ـ رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند؛ یکی امام حسین در سن نزدیک به شصت سالگی است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت جزو نام‌آوران بی‌نظیر است؛ دیگری هم برادر جوان سی و چند ساله‌اش اباالفضل العباس است، با آن خصوصیاتی که همه او را شناخته‌اند. این دو برادر، دوش به دوش هم، گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را می‌شکافند؛ برای اینکه خودشان را به آب فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. در اثنای این جنگِ سخت است که ناگهان امام حسین علیه‌السلام احساس می‌کند که دشمن بین او و برادرش عباس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که اباالفضل به آب نزدیکتر می‌شود و خودش را به لب آب می‌رساند. آن‌طوری که نقل می‌کنند، او مشک آب را پر می‌کند که برای خیمه‌ها ببرد. در اینجا هر انسانی به خودش حق می‌دهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه خودش برساند؛ اما او در این‌جا وفاداری خودش را نشان داد. اباالفضل العباس وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «*فذکر عطش الحسین*»؛ به یاد لبهای تشنه امام حسین، شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه عطشناک علی‌اصغر افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد؛ آب را روی آب ریخت و بیرون آمد.[۱]

[*رفت در آب روان ساقی و لب‌تر ننمود  جان به قربان وفاداری آن باده پرست*[۲]]

در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ می‌دهد. و امام حسین علیه‌السلام ناگهان صدای برادر را شنید که از وسط لشکر فریاد زد: «یا اخا ادرک اخاک».

[*صدف گوهر مکنون هدف پیکان شد  آه از آن سینه و فریاد از آن ناوک شست*
*سرش از پای بیفتاد و دو دستش ز بدن  کمرپشت و پناه همه عالم بشکست*
*نه تنش خسته شد از تیغ جفا در ره عشق  که دل عقل نخست از غم او نیز بخست*

۱ـ خطبهٔ رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، تاسوعای ۱۳۷۹.
۲ـ مرحوم آیت الله کمپانی.

*حیف از آن لعل درخشان که ز گفتار بماند  آه از آن سرو خرامان که ز رفتار نشست*
*یوسف مصر وفا غرقه به خون وا اسفا  دل ز زندان غم او ابد الدهر نرست*[1]

## ندبه‌های جانسوز ام‌البنین

ام البنین مادر حضرت ابوالفضل در حادثه کربلا نبود، در مدینه بود. به او خبر دادند که در حادثهٔ کربلا هر چهار پسر تو شهید شدند، برای این پسرها ندبه و گریه می‌کرد. گاهی سرراه عراق و گاهی در بقیع می‌نشست و ندبه‌های جانسوزی می‌کرد. زنها هم دور او جمع می‌شدند.

مروان حکم که حاکم مدینه بود، با آن همه دشمنی و قساوت، گاهی به آنجا می‌آمد و می‌ایستاد و می‌گریست! از جمله ندبه‌هایش این است:

لا تَدعُونّی و یکِ اُمَّالبنین  تُذَکِّرینی بِلُیوث العَرینِ
کنت بَنونَ لی اُدعیٰ بِهِم  والیومَ اَصبحتُ ولا مِن بَنینَ

*ای زنان من از شما یک تقاضا دارم و آن این است که بعد از این مرا «ام‌البنین» نخوانید؛ چون ام البنین یعنی مادر پسران، مادر شیر پسران. دیگر مرا به این اسم نخوانید. شما وقتی مرا به این اسم می‌خوانید، به یاد فرزندان شجاعم می‌افتم و دلم آتش می‌گیرد. زمانی من «ام البنین» بودم، ولی اکنون ام‌البنین و مادر پسران نیستم.*[2]

مرثیه‌ای دارد راجع به خصوص اباالفضل العباس:

*یامن رَأی العباسَ کَرَّ علی جماهیر النِّقَدِ  ووَراهُ مِن حَیدَر کلُّ لَیثٍ ذی لِبَد*
*اُنبِئتُ أنَّ ابنی اُصیبَ برأسِهِ مقطوع یدٍ  وَیلی علی شِبلی اَمالَ برأسِهِ ضربُ العَمَدِ*
*لَوکانَ سَیفُکَ فی یَدیکَ لما دَنیٰ منه أحد*

*ای چشم ناظر، ای چشمی که در کربلا بودی و آن مناظر را می‌دیدی، ای کسی که آن لحظه را تماشا کردی، که شیربچه من ابوالفضل از جلو و شیربچه‌گان دیگر من از پشت سرش بر این جماعت پست حمله برده بودند، برای من قضیه‌ای نقل کرده‌اند، نمی‌دانم راست است یا دروغ؟ گفته‌اند: وقتی که دستهای بچهٔ من بریده بود، عمود آهنین بر فرق فرزند عزیز من وارد شد، آیا راست است؟!*

---

۱ ـ همان.
۲ ـ حماسه حسینی، ج ۲، ص ۸۹.

«ویلی علی شبلی اَمال برأسه ضرب العمد» بعد می‌گوید: فرزند عزیزم! من خودم می‌دانم که اگر دست داشتی، مردی در جهان نبود که با تو روبرو شود. اینکه آنها چنین جسارتی کردند، برای این بود که دستهای تو از بدن بریده شده بود.[۱]

## روضهٔ علی‌اکبر

آخرین فرد از اصحاب اباعبدالله که شهید شد، یک مرتبه ولوله‌ای در میان جوانان خاندان پیامبر افتاد. همه از جا حرکت کردند. نوشته‌اند: «فَجَعَلَ یُوَدِّع بعضُهُم بعضاً» شروع کردند با یکدیگر وداع کردن و خداحافظی کردن، دست به گردن یکدیگر انداختن و صورت یکدیگر را بوسیدن.

از جوانان اهل بیت پیامبر، اول کسی که موفق شد از اباعبدالله کسب اجازه کند، فرزند جوان و رشیدش علی‌اکبر بود که خود اباعبدالله درباره‌اش شهادت داده است که از نظر اندام و شمایل، اخلاق، منطق و سخن گفتن، شبیه‌ترین مردم به پیامبر بوده است. سخن که می‌گفت گویی پیامبر بود که سخن می‌گفت. آن قدر شبیه بود که خود اباعبدالله فرمود: خدایا خودت می‌دانی که وقتی ما مشتاق دیدار پیامبر می‌شدیم، به این جوان نگاه می‌کردیم. خلاصه آیینه تمام نمای پیامبر بود.

این جوان آمد خدمت پدر، «فاستأذن اباه فاذن له» آمد گفت پدر جان! به من اجازه می‌دهی؟ فرمود: برو فرزند عزیزم!

*[ای نور دیده، شبه نبی، سوی قتلگاه — خوش می‌روی، برو که تماشا کنم ترا*
*خواهم که پیکرت شود آماج تیرها — تا رو سپید در بر زهرا کنم ترا]*[۲]

اینجا مورخین نکات خوبی را متعرض شده‌اند: «فَنَظَر إلیه نَظَر آیسٍ مِنه و أرخیٰ عَینَیه» *یک نگاه کرد، نگاه کسی که از حیات دیگر مأیوس است.*

انسان اگر بر بالین عزیز خودش نشسته باشد، در حالی که یقین دارد او می‌میرد، وقتی به چهره او نگاه می‌کند نیمی از چشمهایش خوابیده است و با آن نیم دیگر نگاه می‌کند، کأنّه دل نمی‌دهد خیره بشود، به خلاف آنجایی که فرزندش به قهرمانی رسیده یا شب عروسی‌اش

۱ ـ همان، ج ۱، صص ۶۲ و ۶۳.
۲ ـ ژولیده.

است، که وقتی نگاه می‌کند، همین جور خیره می‌شود.

می‌گویند حسین را دیدیم، در حالی که چشمهایش را خواباند و به جوانش نظری انداخت: «فنظر الیه نظر آیس منه» گویی جاذبهٔ علی‌اکبر چند قدم حسین علیه السلام را پشت سر خودش می‌کشاند. او رفت، دیدند حسین علیه السلام، چند قدم هم پشت سر او روانه شد.

*در رفتن جان از بدن — گویند هر نوعی سخن*
*من خود به چشم خویشتن — دیدم که جانم می‌رود*

آمد و آمد جلو، یک مرتبه آن صدای مردانه‌اش را بلند کرد و عمر سعد را مخاطب قرار داد: ای پسر سعد، خدا نسلت را قطع کند که نسل مرا قطع کردی: «قطع الله رحمک کما قطعت رحمی» این طور بود که علی‌اکبر به میدان رفت.

مورخین، اجماع دارند که جناب علی‌اکبر با شهامت و از جان‌گذشتگی بی‌نظیری مبارزه کرد. بعد از آن که مقدار زیادی مبارزه کرد، آمد خدمت پدر بزرگوارش، که این جزء معماهای تاریخ است ـ که مقصود چه بوده و برای چه آمده است؟ ـ گفت: پدرجان «العَطَش قَد قَتَلنی و ثِقَلُ الحدید قَد أجهَدَنی» تشنگی دارد مرا می‌کشد، سنگینی این اسلحه مرا خیلی خسته کرده است، یک ذره آب اگر به کام من برسد، نیرو می‌گیرم و باز حمله می‌کنم.

این سخن جان اباعبدالله را آتش می‌زند. می‌گوید: پسر جان! بین دهان من از دهان تو خشک‌تر است، ولی من به تو وعده می‌دهم که از دست جدت پیامبر آب خواهی نوشید!

*[آغوش به روی گل چو بگشود حسین — از لالهٔ خویش تشنه‌تر بود حسین*
*بنهاد زبان اگر که در کام علی — او را عطش شهادت افزود حسین]*

این جوان می‌رود به میدان. مردی است به نام حمید بن مسلم که خبرنگار صحرای کربلا بوده است، البته در جنگ شرکت نداشته ولی اغلب قضایا را او نقل کرده است. می‌گوید: کنار مردی بودم ـ وقتی علی‌اکبر حمله می‌کرد همه از جلوی او فرار می‌کردند ـ او ناراحت شد، خودش هم مرد شجاعی بود، گفت: قسم می‌خورم، اگر این جوان از نزدیک من عبور بکند، داغش را به دل پدرش بگذارم، من به او گفتم تو چه کار داری، بگذار بالاخره او را خواهند کشت. گفت: خیر.

علی‌اکبر آمد از نزدیک او بگذرد، این مرد او را غافلگیر کرد و با نیزه آنچنان به علی‌اکبر زد که دیگر توان از او گرفته شد، به طوری که دستهایش را انداخت به گردن اسب، چون خودش نمی‌توانست تعادل خود را حفظ کند.

اسب، جناب علی‌اکبر را در میان لشکر دشمن برد، اسبی که در واقع دیگر اسب سوار نداشت، رفت در میان مردم. اینجاست که جملهٔ عجیبی نوشته‌اند: «فَاحتَمَلَهُ الفَرسُ إلی عسکرِ الاعداءِ فَقَطَّعوهُ بِسُیُوفِهِم إرباً إرباً».[1]

در این هنگام علی‌اکبر صدا زد: «یا أبتاه السلامُ علیکَ هذا جَدی رسولُ الله قَد سَقانی بِکأسِهِ الاوفی و یُقرِئُک السلام و یَقُولُ عَجِّل القُدومُ إلینا...» پدرم! سلام بر تو، اینک جدم رسول خدا مرا سیراب گردانید و به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید: به سوی ما شتاب کن...!

پسر ناله‌ای کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

یم فاطمی، دُر سرمدی — گل احمدی مه هاشمی
زسرادقات محمدی — طلعت ظهور و جلالتی
به سما قمر، به نبی ثمر — به فاطمه دُرّ، به علی گهر
به حسن، جگر به حسین، پسر — به چه قامتی و قیامتی

## حسین علیه‌السلام و زینب علیهاالسلام در کنار نعش علی

همینکه صدای وداع علی به گوش پدر رسید، مانند باز شکاری خود را به کنار نعش فرزند رساند.

[سرو ناز چمن باغ ولایی ولدا — یوسف گمشدهٔ آل عبایی ولدا
اسمعیلی تو و قربان خدایی ولدا — گل پرپر شدهٔ کرب و بلایی ولدا
یا رب این سرو که افتاده، سرافراز نما — نازنین دیدهٔ او باز پر از ناز نما
یا رب این غنچهٔ خاموش، سخن ساز نما — لب خونین علی را به سخن باز نما][2]

علی را دید که بدنش قطعه قطعه شده و جای سالمی در بدن ندارد، صدا زد: «قَتَلَ اللهُ قوماً

---

۱ ـ شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۱ ـ ۲۳۴.
۲ ـ حسان.

قتلوک یا بُنیَّ فَما اَجرَأَهُم علی الله و عَلیٰ انتهاکِ حُرمةِ رسول الله، ثم استهَلَّت عیناهُ بالدُموعِ و قال: علی الدنیا بعدَکَ العَفا...» *خدا بکشد مردمی را که ترا کشتند! چه شده که اینان این اندازه نسبت به خدا و هتک احترام رسول خدا جسور و بی باک شده‌اند؟ و با چشمانی پر از اشک فرمود: علی جان، بعد از تو خاک بر سر دنیا بادا!*

راوی حمید بن مسلم می‌گوید: در همین حال، دیدم زنی سراسیمه از خیمه‌ها خارج شد و فریادکشید: «واحبیباه، یا اُخَیّاه و ابن اُخَیّاه» هان ای برادر عزیز و برادرزادهٔ عزیزتر از جانم... آمد و آمد تا خود را بر روی پیکر قطعه قطعه و به خون خفتهٔ علی افکند. حسین علیه‌السلام دست خواهرش زینب را گرفت و به خیمه برگردانید، دوباره به کنار نعش علی آمد و فرمود: «یا فُتیانَ بنی هاشم إحملوا أخاکُم إلی الفُسطاط» جوانان بنی هاشم بیایید و برادرتان را بـه خـیمه ببرید.[۱]

## روضه مسلم*

سفیر حسین علیه‌السلام پس از پیمودن راهی طولانی با همراهانش واردکوفه شد و در خانه مختار فرود آمد. با ورود عبیدالله ـ آن جلاد خون آشام ـ و برقرار شدن جوّ ارعاب و وحشت، مسلم از اقامتگاه خویش که خانهٔ مختار بود بیرون آمد و بر هانی بن عروه وارد شد، در حالی که هجده هزار تن با او دست بیعت داده و پیمان خون بسته بودند. در این وقت او نامه‌ای مبنی بر همراهی و همدلی اهل کوفه برای اباعبدالله نوشت (بیست و هـفت روز قـبل از شـهادتش) عبیدالله بعد از استقرار در دارالحکومه باگماردن جاسوسی به نام «معقل» توانست به اقامتگاه مسلم پی ببرد. در همین گیرو دار بود که عبیدالله برای دیدار «شریک بن اعور» که در خانهٔ «هانی» بستری بود آمد. اینجا بود که شرایط برای از پا درآوردن عبیدالله کاملاً مهیا شد، امّا آن سفیر انسانیّت با نقل این قول از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که ایمان مانع تروریزم است و مؤمن ترور نمی‌کند: «الایمانُ قَیدُ الفَتکِ فلا یَفتِکُ مؤمنٌ»، از این کار امتناع ورزید.

به هر حال، عبیدالله، هانی را به قصر فرا می‌خواند و مورد ضرب و شتم قرار داده زندانی

---

۱ ـ آیت‌الله محمد علی عالمی، حسین نفس مطمئنه، صص ۲۶ ـ ۲۵.

* با استفاده از کتب «ابو مخنف الازدی، اولین تاریخ کربلا» و «محمّد علی عابدین، سفیر حسین علیه‌السلام»

می‌کند و آتش شورش قبیلهٔ مذحج در اطراف قصر، برای خلاصی «هانی» با گواهی «شریح» مبنی بر سلامتی هانی خاموش می‌گردد.

مسلم که از حال اسفناک هانی در قصر مطلع شده بود، فرمان داد تا یارانش را با ندای «هان ای منصور امّت» فرا خوانند و این در حالی است که چهار هزار تن از آنان پیرامون اقامتگاهش حاضر بودند. او از آن جمع سپاهی آراست و به سوی کاخ ستم روان شد.

در اینجا بود که اشراف و سردمداران قبایل که دل به جلاّد کوفه سپرده بودند، با ایجاد جو ارعاب و تهدید و شایعه پراکنی، راه تزلزل و پراکندگی را در میان مردم پیرامون مسلم گشودند و بازگشت به خانه‌ها آغاز شد. کار بتدریج به جایی رسید که زن بود که از راه می‌رسید و دست فرزند و برادر خویش را می‌گرفت و می‌گفت: به خانه‌ات باز گرد... دیگران در اینجا هستند، کافی است! و مرد بود که می‌آمد و دست فرزند یا برادر خود را می‌گرفت و می‌گفت: پسرم! بازگرد فردا سپاه شام از راه می‌رسد... شما از پیکار و درگیری و خشونت، چه می‌جویید؟ و بدینسان آنان را با خود می‌بردند.

پراکندگی و فرار از اطراف مسلم به گونه‌ای بود که با فرا رسیدن پردهٔ سیاه شب، تنها سی نفر با آن آزاد مرد مانده بودند، او نماز مغرب را با آن سی نفر خواند. با مشاهدهٔ این اوضاع، مسلم به قصد خروج از کوفه از مسجد خارج گشت. او در تاریکی شب به هنگام عبور از کوچه‌ها راه را گم کرد؛ ناگزیر در آن کوچه‌ها تنها و بی‌هدف و سرگردان می‌رفت و نمی‌دانست به کجا برود.

سرانجام عبورش به خانهٔ زن آزاده‌ای به نام طوعه افتاد که بر در خانه منتظر فرزند خویش بود، مسلم به او سلام گفت و از او آب خواست. زن به خانه رفت و برایش آب آورد و مسلم سوز جگر خود را فرو نشاند. زن ظرف آب را گرفته به خانه نهاد و برگشت و دید آن مرد هنوز نرفته. متعجب گشت و پرسید: ای بندهٔ خدا، مگر آب ننوشیدی؟ گفت: آری. زن گفت: پس به سوی خانواده‌ات روانه شو اما مسلم سکوت کرد. دگر بار پرسید: چرا نمی‌روی؟ و مسلم همچنان خاموش و بی‌پاسخ بود که زن گفت: ای مرد! پروای خدا پیشه ساز و راه خویش را بگیر، چرا که نشستن تو بر در خانه من زیبنده نیست و من راضی نیستم!

مسلم ناگزیر برخاست و گفت: ای بندهٔ خدا! به کجا بروم، مرا در این شهر خانه و خاندانی نیست؟! آیا می‌خواهی کار شایسته‌ای انجام دهی که پاداش آن را از خدا دریافت کنی و امید که من نیز نیکی تو را جبران کنم؟

طوعه گفت: چه کاری ای بندهٔ خدا؟

گفت: من مسلم، سفیر حسین علیه‌السلام هستم. این مردم به من دروغ گفتند، مرا فریب دادند و پیمانهای خویش شکستند.

آن زن آزاده در خانه را گشود و گفت: خانه، خانه شماست و من دوستدار خاندان وحی و رسالتم!

برای حضرت فرشی گسترد و شام آورد، لیکن آن جناب از خوردن شام خودداری کرد و در عوض غرق عبادت و راز و نیاز با خداوند گردید. بلال پسر طوعه به خانه بازگشت و از وجود غریب کوفه در خانه آگاه شد. خستگی بیش از حد، توان حضرت را تحلیل برده و ناخواسته در خوابی سبک فرو رفته بود. در عالم رؤیا عموی خود امام علی علیه‌السلام را دید که به او خبر داد: «*بزودی نزد ما خواهی آمد*» در آنجا بود که مسلم یقین به شهادتِ نزدیک خود، کرد.

***هوای کعبه چنان می‌کشاندم به نشاط  که خارهای مغیلان حریر بنماید***

بامدادان، بلال، حضور مسلم را به مأموران عبیدالله خبر داد. عبیدالله جمع زیادی را برای دستگیری او گسیل داشت. دشمنان با شمشیرهای آخته، برخانه هجوم آورده داخل شدند. حضرت شمشیر به دست، آنان را چنان پس راند که به ناچار از خانه خارج گشتند. برای دوّمین بار حمله کردند اما باز هم شکست خوردند. چون دشمنان عجز و ناتوانی خود را دیدند بر پشت بام خانه‌های مجاور رفتند و شروع کردند به پرتاب سنگ و نی‌های به آتش کشیده شده... پس، مسلم از خانه خارج شد و چون شیری خشمگین میان دشمنان افتاد و با شمشیر خود جماعتی از آنان را هلاک ساخت، در حالی که می‌فرمود: «*ای نفس به سوی مرگی روکه از آن گریزی نیست*». ابن اشعث از ترس آنکه افراد وی از بین بروند و به دست مسلم از پای درآیند، پیشنهاد امان را راه حل مناسبی دید و آن را مطرح کرد، اما مجاهد آزاده از پذیرش آن امتناع ورزید و سوگند خورد که آزادانه مرگ را انتخاب خواهد کرد. سپس بر او حمله کرد و او

ترسان و پریشان حال از برابر حضرت گریخت.

دشمنان پس از تحکیم مواضع خود، با سنگ و آتش، حضرت را مورد حمله قرار دادند و بدین ترتیب بدن ایشان مملو از زخمهای خونین و سوختگی شدید شد. به آنان فرمود: *«وای بر شما! چرا مرا سنگ می‌زنید که گویی به کفار سنگ پرتاب می‌کنید، در حالی که من از اهل بیت پیامبران نیکوکار و بلند مقام هستم؟ وای بر شما! آیا حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش را رعایت نمی‌کنید؟»*

این ضربات باعث خونریزی فراوان شد و حضرت پس از آخرین حملهٔ شدید خود احساس خستگی کرد و به دیوار تکیه نمود. درون او آتش گرفته بود و تشنگی کامش را خشک کرده بود. *«خداوندا تشنگی مرا از پای در آورد»*. دشمنان به دور او درآمده، حلقه زدند. خون سطح بدن مبارکش را پوشانده بود حتی از لبان حضرت نیز خون می‌چکید. مسلم به یاد فرزند رسول خدا شروع به گریستن نمود. یکی از آنان به تمسخر گفت: «آن کس که چون تو خواسته‌ای طلب می‌کند و در راه آن به چنین عاقبتی دچار می‌شود نمی‌گرید.» مسلم پاسخ داد: *«به خدا سوگند! من بر خود نمی‌گریم و بر جان خویش ازکشته شدن سوگواری نمی‌کنم... لیکن بر خاندانم که به سویم خواهند آمد می‌گریم؛ بر حسین و آل حسین می‌گریم»*. آنگاه از ابن اشعث خواست کسی را به نیابت از او نزد امام بفرستد و مانع از آمدن حضرت به کوفه شود.

در آستانه دَرِ قصر، چشم مسلم به کوزه‌ای آب افتاد. تقاضای آب کرد. اما مسلم بن عمرو باهلی گفت: «می‌بینی چقدر خُنک است؟ به خدا قسم از آن حتی یک قطره نخواهی نوشید تا آنکه در دوزخ، حمیم را بچشی!»

سپس نشسته به دیوار تکیه زد وکوزه‌ای از آب خنک به او دادند. حضرت، قدح را به لبان خود نزدیک ساخت، ولی قدح پر از خون زخمهای دو لب ایشان شد. قدح را مجدداً پر از آب کردند و به حضرت دادند، این بار نیز ظرف از خون، رنگ سرخی به خود گرفت. سوّمین دفعه که ظرف پر از آب را به دهان نزدیک ساخت، دو دندان حضرت در آب افتاد و خون تازه از جای دندانهابیرون زد. ایشان به قسمت خدایی قناعت ورزیدند و خود را آماده کردند تا باکامی تشنه تن به شهادت بدهند، لذا فرمودند: سپاس خدا را، اگر این آب روزیِ من بود

آن را نوشیده بودم!

مسلم را بر عبیدالله وارد کردند، به او سلام نداد، عبیدالله خشمگین شد و گفت: «مهم نیست، چه سلام بکنی و چه از سلام کردن خودداری کنی، تو را خواهم کشت!»

مسلم خواست تا وصیت کند. لذا به عمر سعد که با او خویشاوندی داشت، گفت: قدری قرض دارم، پس از فروش زره‌ام آن را بپرداز. جنازه‌ام را به خاک بسپار و به سالارم نامه‌ای بنویس تا به کوفه نیاید.

*[ای گل باغ نبی کوفه میا جای تو نیست — غیر من هیچ کسی واله و شیدای تو نیست*
*در دیاری که در او مهر و وفا نیست میا — میزبان تو به جز جور و جفا نیست میا*
*گر بیایی زسر بام تو را سنگ زنند — به سر نعش تو آیند و دف و چنگ زنند*
*گر بیایی زغمت عمر جهان طی گردد — همچو خورشید سرت زیب سر نی گردد]*[1]

آنگاه او را بر بام بردند، در حالی که تکبیر و تسبیح خدا را می‌گفت و استغفار می‌کرد. در لحظات آخر مسلم گفت: «*بارالها، میان ما و این قوم که به ما دروغ گفتند و ما را فروگرفتند و به قتل رساندند داوری کن.*» آنگاه سر از بدنش جدا کردند و جسم مبارکش را از بام بر زمین انداختند.[2]

## روضهٔ قاسم

در آن شب (شب عاشورا) بعد از آن اتمام حجّت، وقتی که همه یکجا و صریحاً اعلام وفاداری کردند و گفتند ما هرگز از تو جدا نخواهیم شد، یک دفعه صحنه عوض شد، امام علیه‌السلام فرمود: حالا که این طور است، بدانید که همهٔ ما کشته خواهیم شد. همه گفتند: الحمدلله، خدا را شکر می‌کنیم برای چنین توفیقی که به ما عنایت کرده، این برای ما مژده شادمانی است!

طفلی درگوشه‌ای از مجلس نشسته بود که سیزده سال بیشتر نداشت. این طفل پیش خودش شک کرد که آیا این کشته شدن شامل من هم می‌شود یا نه؛ از طرفی حضرت فرمود: تمام شما که در اینجا هستید، ولی ممکن است من چون کودک و نابالغ هستم مقصود نباشم. روکرد به

---

۱ـ ژولیده.

۲ـ محمد علی عابدین، زندگانی سفیر حسین علیه‌السلام، با استفاده از صفحات ۲۲۶ ـ ۲۴۴.

اباعبدالله و گفت: یا عماه! عموجان! «و انا فی من قُتل؟» *آیا من جزء کشته شدگان فردا خواهم بود؟*

نوشته‌اند: اباعبدالله در اینجا رقّت کرد و به این طفل که جناب قاسم بن الحسن است جوابی نداد. از او سؤالی کرد، فرمود: پسرِ برادر! تو اول به سؤال من جواب بده تا بعد من به سؤال تو جواب بدهم، اول بگو «کیف الموتُ عندک؟» *مردن پیش تو چگونه است؟* چه طعم و مزه‌ای دارد؟

عرض کرد: «یا عماه، احلیٰ من العسل» *از عسل برای من شیرین‌تر است.* تو اگر بگویی که من فردا شهید می‌شوم، مژده‌ای به من داده‌ای!

فرمود: بله فرزند برادر! «اما بعد أن تبلوَ ببلاءٍ عظیمٍ» *ولی بعد از آنکه به درد سختی مبتلا شدی!* بعد از یک ابتلای بسیار بسیار سخت. گفت: خدا را شکر، الحمدالله که چنین حادثه‌ای رخ می‌دهد.

حالا شما ببینید با توجه به این سخن، فردا چه صحنهٔ عجیبی به وجود می‌آید. بعد از شهادت جناب علی‌اکبر، همین طفل سیزده ساله می‌آید خدمت اباعبدالله، در حالی که چون اندامش کوچک است، زره به تنش راست نمی‌آید.

زره‌ها را برای مردان بزرگ ساخته‌اند نه برای بچه‌های کوچک، کلاه‌خودها برای سر افراد بزرگ مناسب است نه برای بچه‌های کوچک. عرض کرد: عموجان! نوبت من است. اجازه بدهید به میدان بروم (در روز عاشورا هیچ کس بدون اجازهٔ اباعبدالله به میدان نرفت. هر کس وقتی می‌آمد، اول سلامی عرض می‌کرد: «السلام علیک یا اباعبدالله» به من اجازه بدهید)!

**اباعبدالله و قاسم در آغوش یکدیگر**

اباعبدالله به این زودیها به او اجازه نداد. شروع کرد به گریه کردن، قاسم و عمو در آغوش هم شروع کردند به گریه کردن. نوشته‌اند: «فَجَعَلَ یُقَبِّلُ یدَیه و رجلَیه» *قاسم شروع کرد دستها و پاهای اباعبدالله را بوسیدن.*

[چه شود اگر عمو جان بروم به سوی میدان  که خوش است از تو فرمان و زمن به سر دویدن][1]

آیا این برای این نبوده که تاریخ بهتر قضاوت کند؟ او اصرار می‌کند و اباعبدالله انکار. اباعبدالله می‌خواهد به قاسم اجازه بدهد و بگوید اگر می‌خواهی بروی برو! اما با لفظ به او اجازه نداد، بلکه یک دفعه دستها را گشود و گفت: بیا فرزند برادر! می‌خواهم با تو خداحافظی کنم! قاسم دست به گردن اباعبدالله انداخت و اباعبدالله دست به گردن جناب قاسم.

نوشته‌اند این عمو و برادرزاده آن قدر در این صحنه گریه کردند که هر دو بی‌حال از یکدیگر جدا شدند.

[چه عمو چه نوجوانی چه گلی چه باغبانی  به حسن، صبا خبر ده که چه جای آرمیدن][2]

این طفل فوراً سوار بر اسب شد.

**نبرد قاسم**

آه راوی که در لشکر عمر سعد بوده می‌گوید: یک مرتبه، بچه‌ای را دیدیم که سوار بر اسب شده و به سرش به جای کلاه‌خود یک عمامه بسته است و به پایش هم چکمه‌ای نیست، یک کفش معمولی است و بند یک کفش هم باز بود و یادم نمی‌رود که پای چپش بود و تعبیرش این است: «کأنَّهُ فَلقَةُ القمر». گویی *این بچه پاره‌ای از ماه بود*، این قدر زیبا بود.

*بر فرس تندرو هر که تو را دید گفت  برگ گل سرخ را باد کجا می‌برد؟*

همان راوی می‌گوید: قاسم که داشت می‌آمد، هنوز دانه‌های اشکش می‌ریخت. رسم بر این بود که افراد خودشان را معرفی می‌کردند که من کی هستم، همه متحیرند که این بچه کیست؛ لذا او همین که مقابل مردم ایستاد فریادش بلند شد:

ان تُنکِرونی فانا بن الحسنِ  سبطُ النبیِّ المصطفی المؤتمنِ

*مردم اگر مرا نمی‌شناسید من پسر حسن بن علی بن ابی‌طالبم.*

هذا الحسینُ کالأسیرِ المرتهن  بین أناسٍ لا سُقوا صَوبَ المُزَن

*این مردی که در اینجا می‌بینید و گرفتار شما است، عموی من حسین بن علی بن ابی طالب است.*

جناب قاسم به میدان می‌رود، اباعبدالله اسب خودشان را حاضر کرده و به دست گرفته‌اند و

---

۱ـ اشکهای همیشه جاری، ص ۶۸، به نقل از حسان.  ۲ـ همان.

گویی منتظر فرصتی هستند که وظیفهٔ خودشان را انجام بدهند. من نمی‌دانم دیگر قلب اباعبدالله در آن وقت چه حالی داشت. منتظر است، منتظر صدای قاسم... که ناگهان فریاد یا عماه قاسم بلند می‌شود، راوی می‌گوید: ما نفهمیدیم حسین با چه سرعتی سوار اسب شد و اسب را تاخت کرد. تعبیر او این است که مانند یک باز شکاری خودش را به صحنهٔ جنگ رساند. نوشته‌اند: بعد از آنکه جناب قاسم از روی اسب به زمین افتاد، در حدود دویست نفر دور بدن او بودند و یک نفر هم می‌خواست سر قاسم را از بدن جدا کند، ولی هنگامی که دیدند اباعبدالله آمد، همه فرار کردند و همان کسی که به قصد قتل قاسم آمده بود زیر دست و پای اسبان پایمال شد. از بس که ترسیدند رفیق خودشان را زیر سم اسبهای خودشان پایمال کردند. جمعیت زیاد است، اسبها حرکت کرده‌اند، چشم چشم را نمی‌بیند و هیچ کس نمی‌داند که قضیه از چه قرار است: «وَ انجَلَتِ‌الغَبَرَة» *همین که غبارها نشست*، حسین را دیدند که سر قاسم را به دامن گرفته، در حالی که جناب قاسم آخرین لحظاتش را طی می‌کند *و از شدت درد پاهایش را به زمین می‌کوبد*: «والغلام یَفحَصُ برجلیه»، آن وقت شنیدند که اباعبدالله چنین می‌گوید: «یَعِزّ والله عَلی عمِّک أن تدعُوَه فَلا یجیبُک أو یجیبُک فلا یَنفَعُک» پسر برادرم! *چقدر بر من ناگوار است که تو فریاد کنی، ولی عموی تو نتواند به تو پاسخ درستی بدهد!* چقدر بر من ناگوار است که بر بالین تو برسم، اما نتوانم کاری برای تو انجام بدهم![1]

## روضهٔ عبدالله بن الحسن

جناب قاسم برادری دارد به نام عبدالله (امام حسن ده سال قبل از امام حسین شهید شد و از دنیا رفت. سن این طفل را هم ده سال نوشته‌اند، یعنی وقتی پدر بزرگوارش از دنیا رفت، او تازه به دنیا آمده بود و شاید بعد از آن هم بوده، به هر حال چیزی یادش نبود و در خانه اباعبدالله بزرگ شده بود و اباعبدالله برای او هم عمو بود و هم به منزلهٔ پدر).

اباعبدالله به عمّهٔ این طفل، به خواهر بزرگوارش زینب سپرده بود، که مراقب این بچه‌ها باشند. این پسر بچه‌ها مرتب تلاش می‌کردند که خودشان را به وسط معرکه برسانند، ولی حضرت زینب مانع می‌شدند.

---

۱ـ شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۰.

نمی‌دانم در آن لحظات آخر که اباعبدالله در گودال قتگاه افتاده بودند، چطور شد که یک مرتبه این طفل ده ساله از خیمه بیرون زد، تا زینب علیها السلام دوید که او را بگیرد، خودش را از دست زینب رها کرد و گفت: «لا أفارق عمّی» *به خدا قسم از عمویم جدا نمی‌شوم.*

به سرعت خودش را رساند به اباعبدالله در حالی که ایشان در همان قتلگاه بودند و قدرت حرکت برایشان خیلی کم بود. این طفل آمد و آمد تا خودش را به دامن عموی بزرگوارش انداخت. اباعبدالله او را در دامن گرفت.

*[خویش را انداخت در آغوش عمّ — در همان حالت سرودی دم بدم*
*کای به عالم رحمت پرودگار — دست من در یاریت آمد به کار*
*کاش صدها دست بودم در بدن — تا به راه تو بیفتادم زتن]*[1]

در همان حال یکی از دشمنان آمد برای اینکه ضربتی به اباعبدالله بزند. این بچه دید که کسی آمده به قصد کشتن اباعبدالله، شروع کرد به بدگویی کردن؟ ای پسر زناکار، تو آمده‌ای عموی مرا بکشی؟ به خدا قسم نمی‌گذارم! آن لعین شمشیرش را که بلند کرد، این طفل دست خودش را سپر قرار داد، در نتیجه بعد از فرود آمدن شمشیر، دستش به پوست آویخته شد. در این مقطع فریاد زد: *یا عماه! عموجان! دیدی با من چه‌کردند؟!*[2]

## روضهٔ زهیر بن قین

زهیر هم مانند حر از توابین است، اما به شکل دیگری. او از کسانی بود که معتقد بود عثمان مظلوم کشته شده است و فکر می‌کرد ـ العیاذ بالله ـ علی علیه السلام در این فتنه‌ها دخالتی داشته است، لذا با حضرت علی علیه السلام خوب نبود. او همراه قافله‌اش از مکه به عراق باز می‌گشت و کوشش می‌کرد که با امام حسین علیه السلام روبرو نشود؛ یعنی اگر می‌دید امام حسین علیه السلام نزدیک است، قافله رااز طرف دیگر می‌برد.

اما در عین حال مردی بود که در عمق دلش مؤمن بود و می‌دانست که حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است و حقّی بزرگ بر این امّت دارد، لذا می‌ترسید با ایشان روبرو شود، می‌گفت: نمی‌خواهم چشمم به چشم حسین علیه السلام بیفتد، برای اینکه به رودربایستی گرفتار نشوم (این

---

۱ـ قاسم استادی، گلزار ثابت، ص ۱۰۷.
۲ـ شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۱۲ـ۳۱۰.

خلاصه حرفش است). در یکی از منازل بین راه، زهیر اجباراً در جایی فرود آمد که اباعبدالله فرود آمده بود. البته اباعبدالله خیمه شان را در یک طرف زده بودند و زهیر در طرف دیگر. امام حسین علیه‌السلام می‌داند که زهیر می‌خواهد با او مواجه نشود، ولی می‌خواهد زهیر را متذکر کند: «فذکر اِنّما انتَ مذکر»[1]. می‌خواهد بیدارش کند و از خواب غفلت بیرون بیاورد، ولی نمی‌خواهد مجبورش بکند. یک نفر را نزد او فرستاد و فرمود برو به زهیر بگو: «أجِب اَباعبدالله»؛ یعنی بگو *اباعبدالله تو را می‌خواهد بیا اینجا!* زهیر و اصحابش درخیمه‌ای دور همدیگر نشسته و مشغول غذا خوردن بودند. یک مرتبه پرده بالا رفت و این مرد وارد شد: «یا زُهیر اَجب اباعبدالله».[2]

زهیر رنگ از صورتش پرید و با خود گفت: آنچه نمی‌خواستم شد! نوشته‌اند دستش در سفره همان طور که بود ماند؛ هم خودش و هم کسانش! چون همه ناراحت شدند، نه می توانست بگوید می‌آیم و نه می‌توانست بگوید نمی‌آیم. نوشته‌اند: «کأنّ علی رؤُوسِهِم الطَّیر».[3]

**هدایتگری همسر زهیر**

زهیر زنی صالح و مؤمن داشت. متوجه قضیه شد، جلو آمد و با یک ملامت عجیبی فریاد زد: زهیر! خجالت نمی‌کشی؟ پسر پیامبر، فرزند زهرا تو را خواسته است، تو باید افتخار کنی که بروی، تردید داری؟ بلند شو! زهیر بلند شد و رفت ولی با کراهت.

**انقلاب درونی زهیر**

من نمی‌دانم، یعنی در تاریخ نوشته نشده است و شاید هیچ کس نداند که در آن مدتی که اباعبدالله با زهیر ملاقات کرد، میان آنها چه گذشت؟ چه گفت و چه شنید؟ ولی آنچه مهم است، این است که چهرهٔ زهیر بعد از برگشتن غیر از چهرهٔ زهیر در وقت رفتن بود. وقتی می‌رفت چهره‌ای گرفته و درهم داشت، ولی وقتی که بیرون آمد چهره‌اش خندان و خوشحال و شاد بود. آمد به سوی خیمه گاهِ خودش و تا رسید فرمان داد: خیمه مرا بکَنید! و شروع کرد به

---

۱ـ غاشیه، ۲۱.

۲ـ ان اباعبدالله الحسین علیه‌السلام «بَعَثَنی اِلیکَ لتَأتیهِ»، اللهوف، ص ۷۲.

۳ـ «کأنّ علی رؤوسنا الطیر» به گونه‌ای هر حرکت و جنبشی از ما سلب شد که گویا پرنده‌ای بر سر ما نشسته است. اللهوف، ص ۷۲.

وصیت کردن: اموال من چنین بشود، پسرهای من چنین، دخترهای من چنین، راجع به زنش وصیت کرد که فلان کس او را ببرد نزد پدرش. خلاصه جوری حرف زد که همه فهمیدند زهیر رفت. دیدند زهیر طوری دارد خداحافظی می‌کند که گویی دیگر برنمی‌گردد.

این زن عارفه بیش از هر کس دیگری مطلب را درک کرد، آمد دست به دامن زهیر انداخت و گریست و اشک ریخت؛ گفت: زهیر! تو به مقامات عالیه رسیدی، من می‌دانم تو در رکاب فرزند فاطمه علیها السلام شهید خواهی شد و حسین علیه السلام شفیع تو در قیامت خواهد شد! زهیر! کاری نکن که میان من و تو در قیامت جدایی بیفتد. من دست به دامن تو می‌زنم به این امید که در قیامت مادر حسین از من شفاعت کند.

**زهیر در صدر اصحاب حسین علیه السلام**

این تذکر و بیداری کار را به جایی رساند که همین زهیرِ که از ملاقات با امام حسین علیه السلام کراهت داشت، به جایی رسید که در صدر اصحاب اباعبدالله قرار گرفت و روز عاشورا اباعبدالله، میمنه سپاه را به او داد.

آن قدر این مرد، شریف از آب در آمد که روز عاشورا وقتی اباعبدالله تنها ماند و دیگر احدی از اصحاب و یاران و اهل بیتش نبود، آمد وسط میدان و اصحاب خودش را صدا زد، یکی از افرادی که در ردیف اول نامشان را برد، جناب زهیر بود: «یا اصحاب الصَّفار یا فُرسانَ الهَیجاءِ یا مسلمَ بن عقیل یا هانیَ بنِ عروة و یا زُهَیرُ، قوموا عَن نَومَتِکُم بنی الکِرامِ و ادفَعوا عن حَرَمِ الرَّسولِ الطُّغاةَ اللئام». امام حسین علیه السلام به راست و چپ نگریست، همه اصحاب را کشته دید؛ و برادران و فرزندان در خاک و خون آغشته بودند. پس ندا داد: ***ای مسلم بن عقیل، ای هانی بن عروه، ای حبیب بن مظاهر و ای زهیر بن قین... ای دلیران خالص و ای پا در رکابان روزکارزار و نبرد، ای کریمان، از خواب برخیزید و این طاغیان پست را از حرم رسول خدا دور کنید.***[1] خلاصه می‌گوید: زهیر جان! عزیزم! چرا خوابیده‌ای؟ بلند شو، از حرم پیامبر خودت دفاع کن![2]

---

۱ـ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۸۴.

۲ـ روضهٔ زهیر از کتب گفتارهای معنوی، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۴ و سیری در سیرهٔ نبوی ص ۲۳۰ ـ ۲۲۷ انتخاب شده

[درکوی توگر سر برود، محو شوم باک ندارم  من عاشقم از دادن جان در رهت امساک ندارم
در وادی عشق تو من آن گمشدهٔ بی‌خبر هستم  غیر از غم هجران تو آذوقه به فتراک ندارم.][1]

## حرّبن یزید ریاحی، اسوهٔ بیداری

حر، بعد از عمر سعد، شخصیّت دوّم لشکر کوفه بود. مرد بسیار با شخصیّتی بود. به علاوه اولین کسی بود که با هزار سوار، مأمور این کار شده بود. ولی نیرو و جاذبه، ایمان و عمل و امر به معروف عملی حسین بن علی علیه‌السلام حربن یزید راکه روز اول شمشیر به روی امام کشیده بود، وادار به تسلیم کرد. توبه کرد و جزء توبه کاران شد. «التائبون العابدون الحامدون السائحون الرّاکعونَ السّاجِدون الآمِرونَ بالمعروف و النّاهونَ عن المنکرِ»[2]. آن آتشی که حسین بن علی علیه‌السلام در دل این مرد روشن کرده بود، در مقابل جدارهایی که در وجودش بود (او هم مثل ما و شما دنیا می‌خواست، پول و مقام و سلامت می‌خواست، عافیت می‌خواست) به او فشار می‌آورد، و می‌گفت: برو به سوی حسین بن علی علیه‌السلام. ولی از طرف دیگر آن افکار مادّی که در هر انسانی وجود دارد، او را وسوسه می‌کرد... این دو نیروی مخالف به او فشار می‌آورد. یک وقت سپاهیان نگاه می‌کنند، می‌بینند حر دارد می‌لرزد. کسی از او پرسید: چرا می‌لرزی؟ تو که مرد شجاعی بودی؟! خیال کرد لرزشش از ترس میدان جنگ است. گفت: نه، تو نمی‌دانی، من دچار عذاب وجدان هستم. خودم را در میان بهشت و جهنم مخیّر می‌بینم...! آرام آرام خود را کنار کشید، بعد یک مرتبه به اسب خود شلاق زد و به سوی خیام حسینی رفت. ولی برای اینکه خیال نکنند او قصد حمله دارد علامت امان نشان داد.

### آیا توبه من پذیرفته است؟

نوشته‌اند «قَلَبَ تُرسَه»؛ یعنی سپر خودش را واژگون کرد، به علامت اینکه من به جنگ نیامده‌ام، امان می‌خواهم! اول کسی که با او مواجه شد، اباعبدالله بود. چون حضرت در بیرون خیام ایستاده بود. سلام کرد: «السّلام علیک یا اباعبدالله»، عرض کرد: آقا من گنهکارم،

است.

۱ـ سید هاشم طباطبایی، اشکهای همیشه جاری، ص ۲۰.

۲ـ توبه، ۱۱۲.

روسیاه هستم، من همان گنهکار و مجرمی هستم که راه را بر شما گرفتم! به خدای خود عرض می‌کند: خدایا از گناه این گنهکار بگذر: «اللّهم اِنی أرعَبتُ قلوبَ اولیائک» ***خدایا من دل اولیای تو را به لرزه درآوردم***، آنها را ترساندم... آقا من تائبم و می‌خواهم گناه خود را جبران کنم. لکّهٔ سیاهی که برای خود به وجود آورده‌ام، جز با خون، با هیچ چیز دیگر پاک نمی‌شود! آمده‌ام که با اجازهٔ شما توبه کنم، بفرمائید توبه من پذیرفته است یا نه؟

*[آمده‌ام تا که زبند غمم آزاد کنی — توبه‌ام را بپذیری و دلم شاد کنی*
*دوست دارم که سر و جان به فدای تو کنم — تا که راضی دل بشکسته اولاد کنی].*[1]

امام علیه السلام فرمود: البته که توبه تو پذیرفته است، چرا پذیرفته نباشد، مگر باب رحمت الهی به روی یک انسان تائب بسته می‌شود؟ ابداً.[2]

حر به امام حسین علیه السلام گفت: آقا اجازه بده من به میدان بروم و جان خودم را فدای شما بکنم. فرمود: تو مهمان ما هستی! از اسب بیا پائین و چند لحظه‌ای اینجا باش!

آقا اگر اجازه بدهید من بروم بهتر است!

این مرد خجالت می‌کشید، شرم داشت! چرا؟ چون با خودش زمزمه می‌کرد که خدایا من همان گنهکاری هستم که برای اولین بار، دل اولیای تو را لرزاندم و بچه‌های پیامبر تو را مرعوب کردم. چرا این مرد حاضر نشد در کنار حسین بن علی علیهما السلام بنشیند، چون اندیشید [نکند] در حالی که من اینجا نشسته‌ام یکی از بچه‌های حسین بیاید و چشمش به من بیفتد و من غرق در شرمندگی و خجالت بشوم.[3]

**امام بر بالین حر**

... این مرد می‌جنگد تا شهید می‌شود. اباعبدالله او را بی‌پاداش نگذاشت و فوراً خود را بر بالین این مرد بزرگوار رساند. برایش غزل خواند: «و نِعمَ الحُرُّ حُرُّ بَنی الریاح». ***این حرّ ریاحی چه حرّ خوبی است.*** مادرش عجب اسم خوبی برایش انتخاب کرده است. روز اوّل گفت حرّ آزاد مرد، راستی که آزاد مرد بودی... کسانی که حسین علیه السلام خود را به بالین آنها رساند،

---

۱ـ ژولیده، اشکهای همیشه جاری، ص ۱۱۲. ۲ـ حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۰.
۳ـ گفتارهای معنوی، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۰.

مختلف بودند و هر کس در یک وضعی قرار داشت. وقتی امام وارد می‌شد، یکی هنوز زنده بود و با آقا صحبت می‌کرد دیگری در حال جان دادن بود.

### جانم فدای عباس

در میان کسانی که اباعبدالله علیه السلام خود را به بالین آنها رسانید، هیچ کس وضعی دلخراش‌تر و جانسوزتر از برادرش اباالفضل العبّاس نداشت. برادری که حسین علیه السلام خیلی او را دوست می‌دارد. و یادگار شجاعت پدرش امیر المؤمنین علیه السلام است. نوشته‌اند اباعبدالله به او گفت: برادرم! «بنفسی انتَ» عباس جانم، جان من به قربان تو...!اباعبدالله علیه السلام کنار خیمه منتظر ایستاده است که ناگهان فریاد مردانهٔ اباالفضل را می‌شنود... وقتی که حسین علیه السلام به بالای سر او می‌آید، می‌بیند دست در بدن او نیست. مغز سرش با عمود آهنین کوبیده شده و به چشم او تیر وارد شده است. بی‌جهت نیست که گفته‌اند: «لمّا قُتِلَ العباسُ بانَ الانکسارُ فی وجه الحسین» *عباس که کشته شد، دیدند چهرهٔ حسین شکسته شد.* خودش فرمود: «الآن انقَطَعَ ظَهری و قَلَّت حیلَتی»[1].

## روضه دو غلام حضرت

کسانی که اباعبدالله خود را به بالین آنها رسانده است، عدّهٔ معدودی هستند. دو نفر از آنها افرادی هستند که ظاهراً مسلّم است که قبلاً برده بوده‌اند، یعنی برده‌های آزاد شده بوده‌اند. اسم یکی از آنها جَون است که به او می‌گویند مولیٰ ابی ذر غفاری؛ یعنی آزاد شدهٔ جناب ابی‌ذر غفاری. این شخص سیاه است و ظاهراً بعد از آزادیش از در خانهٔ اهل بیت پیامبر دور نشده است.

در روز عاشورا، همین جون سیاه پیش اباعبدالله می‌آید و می‌گوید: به من هم اجازه جنگ بدهید! حضرت می‌فرماید: نه، الان وقت این است که تو بروی و بعد از این در دنیا آقا باشی، این همه خدمت که به خانواده ما کرده‌ای بس است، ما از تو راضی هستیم!

او باز التماس و خواهش کرد، اما حضرت امتناع نمود بعد این مرد افتاد به پاهای اباعبدالله و شروع به بوسیدن که آقا مرا محروم نفرمائید! و بعد جمله‌ای گفت که اباعبدالله جایز ندانست که به او اجازه ندهد.

---

۱ـ حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۰.

**امام حسین علیه‌السلام بر بالین غلام سیاه**

عرض کرد: آقا فهمیدم که چرا به من اجازه نمی‌دهید، من کجا و چنین سعادتی کجا؟ من با این رنگ سیاه و با این خون کثیف و با این بدن متعفّن، شایسته چنین مقامی نیستم! فرمود: نه، چنین چیزی نیست. به خاطر این نیست، برو! او هم می‌رود و رجز می‌خواند و کشته می‌شود.

اباعبدالله رفت به بالین این مرد و در آنجا دعا کرد، گفت: خدایا در آن جهان چهرهٔ او را سفید و بوی او را خوش گردان، خدایا او را با ابرار محشور کن (ابرار ما فوق متقین هستند)، خدایا در آن جهان بین او و آل محمد شناسایی کامل برقرار کن.[۱]

**شهادت غلام ترک**

آن غلام دیگر، رومی است (ترک هم گفته‌اند). وقتی از روی اسب افتاد، اباعبدالله خودشان را رساندند به بالین او. اینجا دیگر منظره فوق العاده عجیب است.

در حالی که این غلام در حال بی‌هوشی بود یا روی چشمانش را خون گرفته بود، اباعبدالله سر او را روی زانوی خودشان قرار دادند وبعد با دست خود، خونها را از صورتش، از جلوی چشمانش، پاک کردند. وقتی او به هوش آمد، نگاهی به اباعبدالله کرد و تبسمی نمود. اباعبدالله صورتشان را به صورت این غلام گذاشتند که این دیگر منحصر به هیمن غلام است و علی‌اکبر، دربارهٔ کس دیگری، تاریخ چنین چیزی را ننوشته است: «و وَضَعَ خَدَّهُ علی خَدِّه» *یعنی صورت خودش را بر صورت او گذاشت.*

او آنچنان خوشحال شد که تبسم کرد: «فَتَبَسَّم ثم صار الی ربه»[۲]

*گر طبیبانه بیایی به سر بالینم* *به دو عالم ندهم لذّت بیماری را.*

سرش به دامن حسین علیه‌السلام بود که جان به جان آفرین تسلیم کرد.[۳]

---

۱ـ «اللّهم، بَیِّض وجهَهُ و طَیِّب ریحَهُ و احشُرهُ مَعَ الابرار و عَرِّف بینَهُ و بین محمدٍ و آل محمد»، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲.

۲ـ همان، ص ۳۰.

۳ـ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۵ تا ۳۰۷.

# ده داستان

# ده داستان

○ واحد پژوهش

## (۱)

## توکل و تسلیم فقط به خدا

حضرت صادق علیه السلام فرمود وقتی یوسف زندانی شد خداوند تعبیر رؤیا را به او الهام نمود خوابهای زندانیان را تعبیر می‌کرد. همان روز که او وارد زندان گردید دو جوان دیگر هم با یوسف علیه السلام زندانی شدند صبح روز بعد پیش یوسف آمده عرض کردند ما دیشب خوابی دیده‌ایم برایمان تعبیر کن پرسید چه دیده‌اید؟

یکی گفت در خواب دیدم مقداری نان بر روی سرگذاشته می‌برم و مرغی از نانها می‌خورد دیگری گفت در خواب دیدم که آب انگور می‌گیرم، در جواب آن دو فرمود: اینک تعبیری خواهم نمود که قبل از غذا خوردن حقیقت آن آشکار شود.

یکی از شما ساقی ملک خواهد شد و به او شراب می‌دهد. اما دیگری را بر دار می‌آویزند، پرندگان بر سر او می‌نشینند و با منقار از مغز سر وی تغذیه می‌کنند. آن یک که تعبیر خوابش به دار آویختن شد، گفت دروغ گفتم خواب ندیده بودم، فرمود آنچه پرسیدید گذشت دروغ و راستی دیگر تأثیری ندارد همانطور که گفتم خواهد شد، (وَ قالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنهُمَا اذکُرنِی عِندَ رَبِّکَ) آنگاه حضرت یوسف به آن یک نفر که می‌دانست نجات خواهد یافت فرمود از من هم در پیش پادشاه یادآوری کن، شیطان از خاطر جوان برد و در پیش پادشاه از یوسف علیه السلام یادی نکرد، مدت هفت سال دیگر در زندان ماند چون در آن حال متوجه پروردگار نشد و به دیگری اعتماد کرد.

خداوند به یوسف علیه السلام وحی کرد چه کس آن رؤیا را به تو نشان داد و محبّتت را در قلب یعقوب انداخت؟ عرض کرد تو، پرسید آن قافله را که بر سر چاه فرستاد و که آن دعا را به تو تعلیم نمود تا از چاه نجات یافتی؟ جواب داد تو، سئوال کرد آن وقت که تو را متهم کردند نسبت به زلیخا چه کسی کودک را به زبان درآورد که از زیر بار تهمت خلاص شدی؟ گفت پروردگارا تو، فرمود چه کسی حیلهٔ زن عزیز مصر و سایر زنان را از تو دور کرد؟ عرض کرد تو.

(قال فکیف استغثت بغیری و لم تستغث بی و تسألنی ان اخرجک من السجن) پس چرا پناه به دیگران بردی و به من پناهنده نشدی و درخواست ننمودی تا از زندان نجاتت بدهم، امیدوار به یکی از بندگان من شدی که او در پیش بندهٔ دیگری که در اختیار من است از تو یادآوری کند؟ اینک هفت سال دیگر در زندان بمان چونکه بنده‌ای را پیش بندهٔ دیگر فرستادی[1]

هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام برادرش بنیامین را نگه داشت، یعقوب علیه السلام نامه‌ای نوشت و از او تقاضا کرد پسرش را بفرستد، در آن نامه شکایت از رنج و اندوه خود در فراق یوسف نمود، همین که فرزندان یعقوب نامه را به طرف مصر بردند، جبرئیل نازل شده گفت، یعقوب! پروردگارت می‌گوید: این رنج و اندوهی که از آن شکایت به عزیز مصر کردی چه کس تو را به آنها مبتلا کرد؟ عرض کرد تو از جهت تأدیب مرا مبتلا کردی. گفت آیا کسی غیر از من قدرت دارد گرفتاری تو را برطرف کند؟ جواب داد نه، گفت پس چرا شکایت از ابتلای خود به غیر من کردی و پناه به من نبردی گفت خدایا استغفار می‌کنم، رنج و اندوه خود را به درگاه تو شکایت می‌نمایم.

خطاب رسید آن‌چه باید تو را گرفتار و تأدیب نمایم کردم اما اگر هنگام نزول این رنج توجه به من می‌کردی و استغفار و توبه می‌نمودی با اینکه مقدر کرده بودم، از تو

---

۱ـ موسی خسروی، پند تاریخ، ج ۵، ص ۱۷۴ ـ ۱۷۳ به نقل ازجزء ۱۲ بحارالانوار، ص ۳۰۲، و تفسیر صافی، ص ۸۳۴.

برمی‌گردانیدم، ولی شیطان تو را از یاد من فراموشی داد.

یعقوب! یوسف و برادرش را پیش تو برمی‌گردانم ثروت و قوای بدنیّت که از بین رفته به تو خواهم داد و چشمهایت را بینا می‌کنم. آن‌چه کردم برای این بود که تأدیبت کرده باشم.[۱]

## (۲)

## تأثیر شگفت دعا و توسل

حضرت یونس علیه السلام پس از آنکه سی سال قوم خود را به ایمان دعوت نمود فقط دو نفر به او ایمان آوردند؛ یکی عابدی بنام ملیخا (تنوخا) و دیگری عالمی بنام روبیل.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند عذاب وعده داده شده را از هیچ امتی برطرف نکرده مگر قوم یونس». هرچه آنها را به ایمان خواند نپذیرفتند، به فکر نفرین کردن آنها افتاد و ملیخا نیز او را بر اینکار ترغیب می‌نمود ولی روبیل می‌گفت نفرین مکن زیرا خداوند دوست ندارد بندگانش را هلاک نماید و از طرفی دعای تو را مستجاب می‌کند.

در نهایت یونس علیه السلام گفتار ملیخای عابد را پذیرفت و قومش را نفرین کرد پس تاریخ و ساعت نزول بلا بر او وحی شد. نزدیک تاریخ عذاب، یونس علیه السلام به همراه عابد از شهر خارج شد ولی روبیل در همان جا باقی ماند. ساعت نزول بلا فرارسید. آثار کیفر ظاهر شد، قوم یونس آشفته شدند؛ هر چه گشتند یونس را نیافتند روبیل به آنان گفت حال که یونس نیست به خدا پناه ببرید و تضرّع کنید شاید بر شما ترحم فرماید.

پرسیدند چگونه پناه ببریم؟ روبیل گفت فرزندان شیرخواره را از مادرانشان جدا کنید؛ حتی میان شتران و بچه‌هایشان، گوسفندان و برّه‌ها و گوساله‌ها و ماده‌گاوها جدایی بیاندازید و در میان بیابان جمع شوید آنگاه اشک ریزان از خدای یونس، خدای آسمانها و زمینها، دریاهای پهناور طلب عفو و بخشش کنید.

به دستور روبیل عمل کردند منظره‌ای بس تأثرانگیز ایجاد شد اطفال شیرخوار گریه آغاز

---

۱ـ همان به نقل از جزء ۱۲ بحار، ص ۳۱۴.

نمودند پیران کهنسال صورت بر خاک گذاشته اشک می‌ریختند آوای حیوانات و اشک و آه قوم یونس با هم آمیخته شد شاید خاشاک بیابان را نیز با خود هم آهنگ کردند. رحمت بی‌انتهای پرودگار جهان بر سر آنها سایه افکند، عذاب نازل شده برطرف گردید و به جانب کوهها روانه شد.

پس از گذشت تاریخ عذاب، یونس به طرف قوم خود بازگشت تا ببیند آنها چگونه هلاک شده‌اند با کمال تعجب مشاهده کرد مردم به طریق عادی زندگی می‌کنند و عده‌ای مشغول زراعتند. از یک نفر پرسید قوم یونس چه شدند. آن مرد که یونس را نمی‌شناخت پاسخ داد او بر قوم خود نفرین کرد خداوند نیز تقاضایش را پذیرفت عذاب نازل شد ولی آنها گرد یکدیگر جمع شدند گریه و زاری نموده از خدا خواستند او هم بر آنها رحم کرده عذاب را برطرف نمود اینک در جستجوی یونسند تا ایمان آورند.

یونس خشمگین شد باز از آن محیط دور شده به نزدیک دریا رفت چنانچه خداوند نیز داستان خشم یونس را در این آیه بیان می‌کند (وَ ذَاالنُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَقدِرَ عَلَیهِ) کنار دریا رسید در آنجا یک کشتی را در حال حرکت مشاهده کرد تقاضا نمود او را نیز سوار کنند مسافرین موافقت کرده یونس سوار شد کشتی حرکت کرد، میان دریا که رسید خداوند یک ماهی بزرگ را مأمور نمود به طرف کشتی رود یونس ابتدا جلو نشسته بود حمله ماهی و هیکل درشت او را که مشاهده کرد از ترس به آخر کشتی رفت ماهی باز به طرف یونس آمد مسافرین گفتند در میان ما نافرمانی است باید قرعه بیندازیم بنام هر کس که درآمد او را طعمهٔ همین ماهی قرار می‌دهیم. قرعه کشیدند بنام یونس خارج شد او را میان دریا انداختند (فَالتَقَمَهُ الحوت وَ هو ملیم) ماهی یونس را فرو برد و او خویشتن را سرزنش می‌کرد.

در روایت ابی‌الجارود حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید سه شبانه روز در شکم ماهی بود در دل دریاهای تاریک خدا را خواند دعا کرد مستجاب نمود (فَنادیٰ فی الظُّلُماتِ أَن لا إِلهَ إِلاّ أَنتَ سُبحانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظّالِمِینَ فَاستَجَبنا لَهُ وَ نَجَّیناهُ مِنَ الغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنجِی المُؤمِنِینَ) فریاد برداشت در تاریکیها (تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریا) **پروردگارا به جز تو**

*خدائی نیست منزهی تو من از ستمکارانم دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه نجات دادیم این چنین نیز مؤمنین را نجات می‌دهیم.*

ماهی یونس را به کنار دریا میان ساحل انداخت چون موهای بدن او ریخته و پوستش نازک شده بود خداوند درخت کدوئی برایش در همان جا رویانید تا در سایهٔ آن از حرارت آفتاب محفوظ بماند. یونس در آن هنگام پیوسته به تسبیح و ذکر خدا مشغول بود تـا آن ناراحتی و نازکی پوست برطرف شد. خداوند کرمی را مأمور کرد ریشهٔ کدو را خورد کدو خشک شد یونس از این پیشامد اندوهگین گردید. خطاب رسید برای چه محزونی چه شده؟ عرض کرد در سایهٔ این درخت آسوده بودم کرمی را مأمور کردی تا او را خشک کرد! فرمود: یونس اندوهگین میشوی برای خشک شدن یک درخت که آن را خود نکاشته‌ای و نه آبش داده‌ای و به آن اهمیت نمی‌دادی هنگامی که از سایه‌اش بی‌نیاز می‌شدی اما تو را اندوه فرا نمی‌گیرد برای صد هزار مردم بینوا که می‌خواهی عذاب بر آنها نازل شود اکنون آنها توبه کردند به جانب ایشان برگرد، یونس به سوی قوم خود بازگشت همه گردش را گرفته ایمان آوردند.[1]

## (۳)

## ترس واقعی از خدا

ابوحمزه ثمالی از حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام نقل کرد که آن جناب فرمود: مردی با زن خود به کشتی نشست کشتی در اثر امواج در هم شکسته شد از مسافرین غیر از همان زن کسی نجات نیافت خود را به تخته پاره‌ای چسبانده در میان جزیره‌ای افتاد.

در آن جزیره مرد راهزنی بود که از هیچ معصیتی خودداری نداشت اتفاقاً با او مصادف گردید چشم راهزن به زنی تنها و بی‌مانع افتاد هیچ احتمال نمی‌داد به این وضع زنی را در جزیره ببیند با تعجب پرسید تو از آدمیانی یا از جنیان جواب داد از بنی آدمم. راهزن به خیال

---

۱ـ موسی خسروی، پند تاریخ، ج ۴، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۲.

خود وقت را غنیمت شمرده بدون اینکه کلمه‌ای از او پرسش کند آمادهٔ عمل نامشروع گردید در این هنگام چشمش به آن زن افتاد دید چنان لرزه اندامش را فراگرفته که مانند شاخه درخت تکان می‌خورد. پرسید از چه می‌ترسی؟ با سر اشاره به طرف آسمان نمود گفت از خدا می‌ترسم. سؤال کرد آیا تاکنون چنین پیش آمدی برایت رخ داده که به نامشروع با مردی جمع شوی. گفت به عزّت پروردگارم سوگند هنوز چنین کاری نکرده‌ام.

ارتعاش مفاصل زن و رنگ پریده‌اش اثری شایسته در آن راهزن نمود گفت با اینکه تو تاکنون چنین کاری نکرده‌ای این بار به اجبار من با نارضایتی تن در می‌دهی این طور می ترسی به خدا سوگند من از تو سزاوارترم به اینگونه ترسیدن. از جا حرکت کرده منصرف شد به خانه و خانوادهٔ خود برگشت و از گناهان گذشته توبه نمود.

در راه مصادف با راهبی شده مقداری باهم راه پیمودند حرارت آفتاب بر آنها تابید راهب گفت جوان! خوبست دعاکنی خداوند ما را به وسیلهٔ ابری سایه اندازدکه از حرارت خورشید آسوده شویم. جوان با شرمندگی اظهار داشت مرا در نزد خدای کار نیکی نیست که جرأت تقاضا داشته باشم راهب گفت پس من دعا می‌کنم تو آمین بگو جوان قبول کرد.

راهب دست نیاز درازکرده از خداوند خواست سایه‌ای ازابر بر آنها بیاندازد راهزن گفت «آمین». چیزی نگذشت که مقداری ابر، آسمان را فراگرفت آندو در سایه ابر به راه خود ادامه دادند بیش از ساعتی راه نپیمودند که بر سر یک دو راهی رسیدند جوان از یک طرف راهب از جادهٔ دیگر از هم جدا شدند یک مرتبه راهب توجه کرده دید ابر به همراه جوان می‌رود به او گفت اکنون معلوم شد تو از من بهتری. دعای تو مستجاب شد نه دعای من، باید داستان خود را برایم شرح دهی جوان داستان زن را برایش تفصیلاً بیان کرد.

«فقال غفر لک ما مضی حیث دخلک الخوف. فانظر کیف تکون فیما تستقبل.»

خداوند به واسطهٔ همان ترسی که تو را فراگرفت گناهان گذشته ات را آمرزید اینک متوجه باش در آینده خود را از خطا نگهداری.[1]

---

۱ـ موسی خسروی، پند تاریخ، ج ۵، ص ۲۱۲ به نقل از اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰.

## (۴)

## امر به معروف و نهی از منکر با کدام شیوه

### ۱ ـ شیوه مطرود[1]

یکی از آقایان خطبا نقل می‌کرد که مردی در مشهد اصلاً با دین پیوندی نداشت، نه تنها نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گرفت بلکه به چیزی اعتقاد نداشت، یک آدم ضدّ دین بود. ایشان می‌گفت ما مدّت زیادی با این آدم صحبت کردیم تا اینکه نرم و ملایم و واقعاً معتقد و مؤمن شد و روش خود را به کلی تغییر داد. نمازش را می‌خواند، روزه‌اش را می‌گرفت، و کارش به جایی کشید که با اینکه اداری بود و پست حسّاسی هم در خراسان داشت، مقیّد شده بود که نمازش را با جماعت بخواند. می‌رفت مسجد گوهرشاد، پشت سر مرحوم آقای نهاوندی، لباسهایش را می‌کَند، عبایی هم می‌پوشید، در جلسات ما هم شرکت می‌کرد. مدتی دیدیم که این آقا پیدایش نیست. گفتیم لابد رفته است مسافرت. رفقا گفتند: نه، او اینجاست و نمی‌آید. حالا چطور شده است که در جلسات ما شرکت نمی‌کند، نمی‌دانیم. بعد کاشف به عمل آمد که دیگر نماز جماعت هم نمی‌رود. تحقیق کردیم ببینیم که علّت چیست؟ این مردی که آنطور رو آورده بود به دین و مذهب، چطور یکمرتبه از دین و مذهب رو برگردانید؟ رفتیم سراغش، معلوم شد قضیّه از این قرار بوده است:

این آقا چند روز متوالی که رفته نماز جماعت و در صف چهارم، پنجم می‌ایستاده، یک روز یکی از مقدّس مآبهایی که در صف اول پشت سر امام می‌نشینند و تحت‌الحنک می‌اندازند و نمی‌دانم مسواک چه جوری می‌زنند همیشه خودشان را از خدا طلبکار می‌دانند، در میان جمعیت، موقع نماز، از آن صف اول بلند می‌شود، می‌آید تا این آدم را پیدا می‌کند، روبرویش می‌نشیند می‌گوید: آقا! می‌گوید: بله. یک سؤالی از شما دارم. بفرمائید. شما مسلمان هستید یا نه؟ این بیچاره در می‌ماند که چه جواب بدهد. می‌گوید این چه سئوالی است که شما از من می‌کنید؟ می‌گوید: نه، خواهش می‌کنم بفرمایید شما مسلمان هستید یا مسلمان نیستید؟

---

۱ـ ناقل این داستان شهید مطهری است.

این بدبخت ناراحت می‌شود، می‌گوید من مسلمانم؛ اگر مسلمان نباشم، در مسجد گوهرشاد، در صف جماعت چکار می‌کنم؟ می‌گوید: اگر مسلمانی، چرا ریشت را اینطور کرده‌ای (از ته تراشیده‌ای)؟ از همانجا سجاده را برمی‌دارد و می‌گوید این مسجد و این نماز جماعت و این دین و مذهب مال خودتان. رفت که رفت.

این هم یک جور به اصطلاح نهی از منکر کردن است. یعنی گریزاندن و بیزار کردن مردم از دین. برای مخالف تراشی، برای دشمن تراشی، چیزی از این بالاتر نیست.[۱]

**۲ ـ شیوهٔ مطلوب**

نقل شده: آیةالله حاج شیخ عبدالکریم حائری، استاد امام خمینی﵀ به شخصی برخورد کرد که ریشش را تراشیده بود. ایشان صورت آن شخص رابوسید و او از این اظهار محبّت، سخت تحت تأثیر قرار گرفت. مرحوم آیةالله حائری در همان لحظه از وی تقاضا کردند که این جایی راکه من پیرمرد بوسیدم دیگر از ته نتراش.[۲]

## (۵)

## وفادارترین یاران

در زیارت اباعبدالله﵇ می‌گوییم: «یا لَیتَنا کُنّا مَعَکَ فَنفوزَ فوزاً عظیماً» (که یک ورد شده برای ما و به معنای آن هم توجه نمی‌کنیم) یا اباعبدالله! ای کاش ما با تو بودیم و رستگاری عظیم پیدا می‌کردیم. معنایش این است که‌ای کاش، ما در خدمت تو بودیم و شهید می‌شدیم و از راه شهادت، رستگاری عظیم پیدا می‌کردیم. آیا این ادعای ما از روی حقیقت است؟ افرادی هستند که از روی حقیقت ادعا می‌کنند ولی اکثر ماکه در زیارتنامه‌ها می‌خوانیم لقلقهٔ زبان است.

اباعبدالله﵇ در شب عاشورا فرمود: من اصحابی بهتر و با وفاتر از اصحاب خودم سراغ

---

۱ـ شهید مطهری، حماسهٔ حسینی، ج دوّم، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۰.
۲ـ ره توشه تابستان راهیان نور، ۱۳۷۴، ص ۲۸۷.

ندارم. یکی از علمای شیعه گفته بود: من باور نداشتم که این جمله را اباعبدالله علیه السلام فرموده باشد به این دلیل که با خودم فکر می‌کردم اصحاب امام حسین علیه السلام خیلی هنر نکردند، دشمن خیلی شقاوت به خرج داد. امام حسین علیه السلام است، ریحانهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، امام زمان است. فرزند علی علیه السلام است، فرزند زهرا علیها السلام است، هر مسلمان عادی هم اگر امام حسین علیه السلام را در آن وضع می‌دید او را یاری می‌کرد، آنها که یاری کردند، خیلی قهرمانی به خرج ندادند، آنها که یاری نکردند، خیلی مردم بدی بودند.

این عالم می‌گوید: مثل اینکه خدای متعال می‌خواست مرا از این غفلت و جهالت و اشتباه بیرون بیاورد. شبی در عالم رؤیا دیدم که صحنه کربلاست و من هم در خدمت اباعبدالله علیه السلام آمده‌ام، اعلام آمادگی می‌کنم. خدمت حضرت رفتم، سلام کردم، گفتم: یابن رسول الله، من برای یاری شما آمده‌ام. من آمده‌ام جزء اصحاب شما باشم. فرمود: به موقع به تو دستور می‌دهیم. وقت نماز شد (ما در کتاب مقتل خوانده بودیم که سعید بن عبدالله حنفی و افراد دیگری آمدند، خود را سپر اباعبدالله قرار دادند تا ایشان نماز بخواند). فرمود: ما می‌خواهیم نماز بخوانیم، تو در اینجا بایست تا وقتی که دشمن تیراندازی می‌کند، مانع از رسیدن تیر دشمن شوی. گفتم: چَشم، می‌ایستم.

من جلوی حضرت ایستادم، حضرت مشغول نماز شدند، دیدم یک تیر به سرعت به طرف حضرت می‌آید، تا نزدیک من شد، بی‌اختیار خود را خم کردم، ناگاه دیدم تیر به بدن مقدس اباعبدالله علیه السلام اصابت کرد، در عالم رؤیا گفتم: استغفرالله ربی و اتوب الیه، عجب کار بدی شد، دیگر نمی‌گذارم. دفعهٔ دوم تیری آمد، تا نزدیک من شد، خم شدم، باز به حضرت خورد. دفعهٔ سوم و چهارم هم به همین صورت خود را خم کردم و تیر به آن حضرت خورد. ناگهان نگاه کردم دیدم حضرت تبسمی کرد و فرمود: «ما رأیت اصحاباً أبَرَّ واوفیٰ مِن اصحابی» *اصحابی بهتر و باوفاتر از اصحاب خودم پیدا نکردم.*

در خانه خود نشسته و مرتب می‌گویید «یا لیتنا کنا معک فنفوزاً فوزاً عظیماً» ای کاش، ما هم بودیم. ای کاش، ما هم به این رستگاری نائل می‌شدیم. پای عمل به میان نیامده است تا

معلوم شود که در عمل هم این چنین هستید یا نه؟ اصحاب من، مرد عمل بودند نه مرد حرف و زبان.[۱]

## (۶)

## پیوند با شهیدان

جابر بن عبدالله انصاری از صحابهٔ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از جوانان اصحاب آن حضرت، به شمار می‌آمده است.

وی در جنگ خندق جوانی بوده در حدود شانزده سالگی و تازه بالغ، در وقت وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقریباً بیست‌و دو سه ساله، و بنابر این در سنهٔ ۶۱ هجری، یعنی سال قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام این مرد هفتادو چند ساله بوده است. در آخر عمر کور شده بود، چشمهایش نمی‌دید، با یک مرد محدّث بزرگواری بنام «عطیهٔ کوفی» به کربلا آمد.

قبل از آنکه به سراغ تربت حسین علیه السلام برود، به سوی فرات رفت، غسل زیارت کرد و از «سعد» که گیاهی خوشبو بود، خودش را خوشبو کرد.

عطیه می‌گوید: وقتی که جابر از فرات بیرون آمد، گامها را آهسته بر می‌داشت و در هرگامی ذکری از اذکار الهی بر زبانش بود.

خلاصه همین طور آهسته می‌آمد و ذکری بر لب داشت تا به نزدیکی قبر مقدس حسین بن علی علیه السلام رسید، در این هنگام دو بار یا سه بار فریاد کشید: حبیبی یا حسین،... دوستم، حسین جان، بعد گفت: حبیبٌ لا یُجیبُ حَبیبَه؟ *دوستی جواب دوستش را چرا نمی‌دهد؟ من جابر، دوست تو هستم، رفیق دیرین توام، پیر غلام تو هستم، چرا جواب مرا نمی‌دهی؟*

*حسین عزیزم، حق داری جواب دوستت را ندهی، جواب «پیر غلامت» را ندهی، من می‌دانم بارگهای گردن تو چه کردند، من می‌دانم سر مقدس تو از بدن جداست.*

این سخنان را گفت و گفت تا افتاد و بیهوش شد. وقتی که به هوش آمد، سرش را برگرداند

---

۱ـ شهید مطهری، آزادی معنوی، صص ۱۷۸ ـ ۱۷۷.

به این طرف و آن طرف و مثل کسی که با «چشمِ باطن» می‌بیند گفت:

«السلام علیکم ایّتُها الارواح التی حلت بِفناء الحسین» *سلام من بر شما مردانی که روح خودتان را فدای حسین کردید.*

بعد جمله‌ای گفت که پیوند *با شهیدان* را نشان می‌دهد، زیرا پس از آنکه گفت من چنین و چنان شهادت می‌دهم، چنین افزود: و من شهادت می‌دهم که ما هم با شما در اینکار شریک هستیم.

عطیه تعجب کرد که یعنی چه؟ ما با اینها در این کار شریک باشیم؟!

به جابر گفت: معنی این جمله‌ات را نفهمیدم، ما که جهاد نکردیم، شمشیر بدست نگرفتیم، چرا شریک باشیم؟

جابر جواب داد: اصلی در اسلام هست که من از پیغمبر شنیدم که مضمون آن چنین است:

***کسی که واقعاً (شهدا را) از ته دل دوست داشته باشد، روحش هم آهنگ باشد، در این عمل (با شهدا) شریک است.***

من اگر آن وقت شرکت نمی‌کردم، حال نمی‌توانستم (در این زیارت) شرکت کنم، از من جهاد برداشته شده بود (به سبب پیری و کوری) ولی این روح من پرواز می‌کرد تا که در رکاب حسین علیه‌السلام باشد.

چون روح ما با روح حسین علیه‌السلام بود، پس من حق دارم که ادعا کنم که ما با آنها در این عمل (جهاد و شهادت) شریک هستیم.[1]

## (۷)

## شکست در حذف نام، تلاش در مسخ مرام

۱ـ دستگاه بنی امیّه خیال کرد که حسین علیه‌السلام را کشت و تمام شد، ولی بعد فهمید که کشتهٔ حسین علیه‌السلام از زندهٔ حسین علیه‌السلام مزاحمتر است، تربت حسین علیه‌السلام کعبهٔ صاحبدلان است.

۱ ـ شهید مطهری، احیاء تفکر اسلامی، صص ۲۸ و ۲۹.

تصمیم گرفتند که قبرش را از بین ببرند، تمام آثار آن را محو کردند، پستی و بلندیهای زمین را یکسان کردند، به محلّ قبر آب انداختند بطوری که احدی در آن سرزمین نفهمید که قبر حسین علیه السلام در کدام نقطه بوده است، امّا مگر شد؟ حتیّ روی آوردن مردم به آن بیشتر هم شد.

خود متوکّل یک سر مغنّیه[1] دارد، یک وقتی با او کار داشت و سراغ او را گرفت، گفتند نیست. گفت کجاست؟ گفتند به مسافرت رفته است. بعد از مدّتی که آمد، متوکّل از او سؤال کرد کجا رفته بودی؟ جواب داد برای زیارت به مکّه رفته بودم، متوکّل گفت الآن که وقت زیارت مکّه نیست، نه ماه ذی الحجّه است که وقت حجّ باشد، و نه ماه رجب است که وقت عمره باشد، و اصرار کرد که باید بگوئی کجا رفته بودی، بالأخره معلوم شد این زن به زیارت حسین بن علی علیه السلام رفته بود که متوکّل آتش گرفت، فهمید نام حسین علیه السلام را نمی‌شود فراموشاند.

من نمی‌دانم کدام جانی یا جانیهائی، جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی علیه السلام وارد کردند، و آن اینکه هدف حسین بن علی علیه السلام را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحیها در مورد مسیح علیه السلام گفتند دربارهٔ حسین علیه السلام گفتند که حسین علیه السلام کشته شد برای آنکه بار گناه امّت را به دوش بگیرد، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد.[2]

۲ ـ مردی رفت نزدِ مرحوم صاحب مقامع[3]، گفت: دیشب، خواب وحشتناکی دیدم.

ـ چه خوابی دیدی؟

ـ گفت خواب دیدم، با این دندانهای خودم، گوشتهای بدنِ امام حسین علیه السلام را دارم می‌کَنم.

این مرد عالم لرزید، سرش را پائین انداخت، مدّتی فکر کرد، گفت: شاید، تو «مرثیه خوان» هستی؟

گفت: بله.

---

۱ ـ سر مغنّیه یعنی یک خانم خوانندهٔ رقاصه که سایر رقاصه‌ها را تهیه می‌کند و رئیس آنهاست.

۲ ـ شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۷ ـ ۱۲۵.

۳ ـ مرحوم آقا محمد علی پسر مرحوم وحید بهبهانی که هر دو مردان بزرگی بودند.

فرمود: بعد از این یا اساساً «مرثیه خوانی» را ترک کن، و یا از کتابهای معتبر نقل کن. تو با این دروغهایت، گوشت بدنِ امام حسین علیه السلام را با دندانهایت می‌کَنی! این لطف خدا بود که در این رؤیا، اینرا به تو نشان بدهد.[۱]

۳ ـ در سالهایی که در قم بودیم یادم هست که در آنجا یک نمایشها و شبیه‌هایی خیلی مزخرفی در میان مردم بود. سالهای اولِ مرجعیتِ مرحوم آیت الله بروجردی رضوان الله علیه بود که قدرت فوق العاده داشتند، قبل از محرّم بود به ایشان گفتند: که وضع شبیه خوانی ما این جور است.

دعوت کردند از تمام رؤسای هیئت‌ها به منزل ایشان آمدند. از آنها پرسیدند: شما مقلد کی هستید؟

همه گفتند: مقلد شما هستیم.

فرمودند: اگر مقلد من هستید، فتوای من این است که این شبیه‌هایی که شما به این شکل درمی‌آورید، حرام است.

باکمال صراحت، به آقا عرض کردند: که آقا، ما در تمام سال مقلد شما هستیم، إلاّ این سه چهار روز، که ابداً از شما تقلید نمی‌کنیم!!

گفتند و رفتند و به حرفِ مرجعِ تقلیدشان، اعتنا نکردند.

خوب، این نشان می‌دهد که هدف، امام حسین علیه السلام نیست، هدف، اسلام نیست، نمایشی است که از آن استفاده‌های دیگری و لااقل لذّتی می‌برند.[۲]

## (۸)

## صدقه

ابوحمزه ثمالی گفت صبحگاه جمعه‌ای نماز با حضرت زین‌العابدین علیه السلام خواندم ایشان

---

۱ ـ شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۶.

۲ ـ همان، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

پس از تمام کردن ذکر و تسبیح به قصد منزل حرکت نمودند من هم در خدمتشان بودم وقتی به منزل رسید کنیز خود، سکینه، را خواسته فرمود: مبادا مستمند و فقیری راکه به در خانهٔ ما آمد مأیوس برگردانید حتماً هر که آمد غذایش بدهید زیرا امروز جمعه است.

عرض کردم آقا همهٔ کسانی که سئوال می‌کنند مستحق نیستند فرمود ثابت[1] می‌ترسم بعضی مستحق باشند و از در خانهٔ ما محروم شوند آنگاه بر ما خانواده نازل شود آنچه بر خانوادهٔ یعقوب وارد شد، غذا بدهید سئوال کنندگان را غذا بدهید.[آنگاه فرمود:]

حضرت یعقوب هر روز گوسفندی می‌کشت مقداری خودشان مصرف می‌کردند و قدری صدقه می‌دادند. مرد مؤمن و مستمندی در حال روزه با منزلتی که در نزد خداوند نیز داشت، غریب آن ناحیه بود از در خانهٔ آن‌ها گذشت افطار شب جمعه بود. گفت سائلی غریب و گرسنه‌ام از زیادی غذای خود به من بدهید درخواست خود را بر در خانهٔ یعقوب مکرّر کرد آنها می‌شنیدند ولی از وضع او خبر نداشتند گفته‌اش را تصدیق ننمودند.

شب فرا رسید فقیر مأیوس گردید جملهٔ «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان گذرانیده اشکش جاری شد آن شب با همان حال خوابید و شکایت گرسنگی را به خداکرد، فردا را نیز روزه گرفت با شکیبایی خدا را ستایش می‌کرد. اما یعقوب علیه السلام و خانواده‌اش با شکم سیر خوابیدند، و مقداری از غذایشان هم زیاد آمد. خداوند صبح آن شب به یعقوب وحی کرد بندهٔ ما را خوار کردی به طوری که باعث خشم من شد سزاوار تأدیب و نزول بلا و گرفتاری شدی که از طرف من نسبت به خود و خانواده‌ات نازل شود.

«یا یعقوب انّ احبّ انبیائی الیّ و اکرَمَهُم علیَّ من رحمَ مساکین عبادی وقرّبهم الیه و اطعمهم و کان لهم مأوی و ملجأ» یعقوب! به درستی که محبوب‌ترین پیامبران در نزد من آن کسی است که بر مستمندان ترحم کند و آنها را به خود نزدیک نموده غذایشان بدهد پشتیبان و پناه ایشان باشد. یعقوب! دیشب بندهٔ مستمند ما (ذمیال) را ترحم نکردی هنگام افطار به در خانه‌ات آمد درخواست نمود که غریب و بی‌نوایم او را غذا ندادی با اشک جاری بازگشت

---

۱ـ اسم ابو حمزه است.

شکایت گرسنگی خود را به من کرد امروز نیز روزه گرفت. دیشب شما همه سیر بودید و غذایتان زیاد آمد.

یعقوب! می‌دانی دوستانم را به کیفر و گرفتاری، از دشمنانم زودتر مبتلا می‌کنم، این هم به واسطهٔ حُسن نظر من به آن‌ها است. اما دشمنان را پس از هر خطا فوراً گرفتار نمی‌کنم تا متوجه استغفار نشوند آن‌ها را خورده خورده می‌گیرم.[1] اینک به عزّتم سوگند تو و فرزندانت را گرفتار می‌کنم و بر شما مصیبتی نازل خواهم کرد و با کیفر خود شما را می‌آزارم آماده‌ی ابتلا شوید و به آن‌چه بر شما نازل می‌کنم راضی و شکیبا باشید. ابوحمزه به حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام عرض کرد فدایت شوم یوسف خواب را در کدام شب دید، فرمود: همان شبی که یعقوب و خانواده‌اش سیر خوابیدند و ذمیال گرسنه. صبحگاه خواب را برای پدر نقل کرد. با آن وحی که شده بود یعقوب افسرده گشت به یوسف گفت برادران خود را از این خواب مطلع نکن می‌ترسم نیرنگی برایت بکنند اما یوسف داستان خواب را به برادران گفت و گرفتاری آنها شروع شد.[2]

## (۹)

## گردش عجیب روزگار

عبدالملک بن عمیر در خدمت عبدالملک بن مروان نشسته بود که سر مصعب بن زبیر را آوردند، او وضع مجلس را دید متذکر مجالس سابقه شد و تطیر کرد (شگون و فال بد زد) گفت: ای امیر! من و عبیدالله بن زیاد در همین مجلس نشسته بودیم که سر مبارک حسین بن علی علیه‌السلام در حضورش بود بعد من و مختار بن ابی عبیده در همین قصر بودیم که سرعبیدالله بن

---

۱ـ فی الحدیث (اذا اراداللهُ بِعَبدٍ خیراً فاذنب ذنباً اتبعه بنقمة و یذکره الاستغفار و اذا اراد الله بعبد شراً فاذنب ذنباً اتبعه بنعمة ینسیه الاستغفار و یتمادی بها ـ مجمع البحرین، هرگاه خداوند بنده‌ای را مورد لطف خویش قرار دهد اگر گناهی کرد فوراً او را به گرفتاری دچار می‌کند و به یاد توبه و استغفار می‌اندازد. چنانچه بنده‌ای از نظر خدا افتاده باشد اگر گناهی انجام داد خداوند در پی گناه نعمتی به او می‌دهد تا استغفار را فراموش کند و به گناه ادامه دهد.

۲ـ جزء ۱۲ بحارالانوار، چاپ آخوندی، ص ۲۷۲.

زیاد در حضورش بود بعد من و این مصعب در همین قصر بودیم که سر مختار بن ابی عبیده در حضورش بود حالا من در محضر شما می‌باشم که سر مصعب حاضر است من برای امیر به خدا پناه می‌برم از شر این مجلس. عبدالملک اندامش را لرزه گرفت. فوری امر کرد قصر را خراب کردند.[1]

شاعری نیز این حکایت را در نظم آورده و گفته:

*تازه جوانی ز عرب هوشمند — گفت به عبدالملک از روی پند*
*زیر همین قبه و این بارگاه — روی همین مسند و این تکیه گاه*
*بودم و دیدم بر ابن زیاد — آه چه دیدم که دو چشمم مباد*
*تازه سری چون سپر آسمان — طلعت خورشید زرویش عیان*
*بعد زچندی سر آن خیره سر — در بر مختار به روی سپر*
*بعد که مصعب سر و سردار شد — دستخوش وی، سر مختار شد*
*این سر مصعب به تقاضای کار — تا چه کند با تو دگر روزگار*

بعضی از فضلاء تعجب کردند که او این همه قضایا را مشاهده نموده باز تازه جوان بوده، من گفتم این قضایا در مدت کمی واقع شده با تازه جوانی ناقل منافات ندارد علاوه بر آن ممکن است که غرض شاعر از تعبیر به تازه جوان اشاره بر بی اعتباری دنیا باشد که چند نفر را در اندک زمان هم بر تخت نشاند و هم سرش را در پایتخت حاضر نمود در حالتی که آن کس که شاهد قضایا بود هنوز از مرحلهٔ تازه جوانی قدم به بالاترنگذاشته بود بعد مراجعه به تاریخ کردم دیدم که این همه تغییر و دست به دست شدن فتح و شکست در ظرف یازده سال شده.

در مروج الذهب می‌نویسد آن محلی که منتصر پدر خود متوکل را در آنجا کشت همان محلی بوده که شیرویه پدر خود کسری را در آن‌جا کشت و آن محل را ماخوره می‌گفتند و منتصر بعد از پدرش هفت روز در ماخوره بود بعد از آن‌جا منتقل شد و امر به تخریب آن

---

۱ـ و در روایت است که گفت «لا اراک الله الخامس» یعنی خدا نصیب تو نکند که پنجمی را ببینی کنایه از اینکه سر مرا نزد سلطان دیگر نبینی.

نمود، بعد از آن از محمد ابن سهل نقل نموده که من در خلافت منتصر به یکی از رواقها وارد شدم دیدم که در آنجا فرشی انداخته‌اند که صورتهایی از پادشاهان در آن نقش شده و نام هر یک در زیر آن به فارسی نوشته شده و من نیز فارسی را خوب می‌خواندم. برای منتصر در روی آن مسندی انداخته بودند که در روی آن می‌نشست. من به جانب راست مسند چشمم به صورت پادشاهی افتاد که تاجی بر سر داشت مانند این که نطق می‌کند خط زیر آن را خواندم دیدم که در آن صورت شیرویه است که پدر خود پرویز راکشت و شش ماه مدّت سلطنتش شد بعد نظرم به جانب چپ مسند افتاد دیدم که نوشته این صورت یزید بن ولید بن عبدالملک است که پسر عم خود ولید بن یزید بن عبدالملک راکشت شش ماه حکومت کرد؛ تعجب کردم که این دو صورت یکی در جانب راست مسند منتصر واقع شده و دیگری در جانب چپ آن من در خیال خود گفتم که حکومت او نیز از شش ماه بیشتر نمی‌کشد همانطور هم شد.[۱]

## (۱۰)

## فاتح سی‌وشش کشور در کام مرگ

اسکندر در میان پادشاهان شهرهٔ جهان است، آوازهٔ کشورگشائی و جهانگیری و اقتدار او به همه جا رسید؛ خاور تا باختر؛ روم و ایران و هند تا چین و تبّت، همه را تحت تسخیر کشید و گشایندهٔ سی و شش مملکت گردید، فردوسی در دیوان معروفش دربارهٔ او می‌گوید: «که او سی و شش پادشاه را بکشت»

او در سن ۲۱ سالگی زمام امور سلطنت را به دست گرفت و در سن ۳۶ سالگی یک کشور پهناوری راکه با زور و شمشیر به دست آورده بود پشت سر گذارده، ناگزیر دل از دنیا برکند و دیده از جهان بربست.[۲]

---

۱ـ آیت الله سید احمد زنجانی، الکلام یَجُرُّ الکلام، ج اول، صص ۲۳۴ ـ ۲۳۳.

۲ـ یعقوبی در تاریخ خود اسکندر را پسر فیلقوس خوانده است و می‌گوید: فیلقوس از پادشاهان جبار یونان بود و هفت سال پادشاهی کرد، پس از وی اسکندر به جایش نشست، مادر اسکندر «الومفیدا» نام داشت، معلم اسکندر حکیم معروف «ارسطا طالیس» بود که کشورگشائی و تدبیر را به اسکندر آموخت (تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۳.)

در جنگ اسکندر با ایران؛ پس از آنکه اسکندر بر سپاه ایران غالب شد، چهل میلیون قطعه طلا و نقره و آلات و ظروف طلا و جواهرآگین و اشیای نفیس به عنوان غنیمت تحت تصرف مردم یونان درآمد، که آنها را با بیست هزار استر و پنج هزار شتر حمل کردند، و وقتی که اسکندر به شهر شوشتر آمد، دفینه‌ای از دارا به دست اسکندر رسید که محتوی پنجاه هزار «طالینت»[1] بود.

**بیماری اسکندر**

اسکندر به قصد فتح بابل این شهر زیبا و عروس شهرها، به سوی بابل حرکت کرد، پس از آن‌که این شهر را فتح نمود، در خود احساس بیماری کرد و لحظه به لحظه بر شدت بیماریش افزوده شد به گونه‌ای که امید زندگی از او قطع گردید و دانست که پیک مرگ به سراغش آمده است.

**وصایای اسکندر**

هنگامی که اسکندر، نشانه‌های مرگ را در خود دید، وصیتهائی کرد که ما در اینجا به ذکر چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

**۱ـ برون آرید از تابوت دستم**

نخستین توصیهٔ او این بود وقتی جنازه‌اش را در میان تابوت می‌گذارند دستش را از تابوت بیرون بیاورند تا مردم بدانند که اسکندر از این دنیا با دست خالی رفت و چیزی از متاع دنیا را با خود نبرد چنانکه در اشعار شعرا آمده است:

*شنیدم در وصایای سکندر — که گفتی با ارسطوی هنرور*
*که از روی زمین چون دیده بستم — برون آرید از تابوت، دستم*
*که تا بینند مغروران سرمست — که از دنیا برون رفتم تهیدست*

**۲ـ وصیت عجیب او به مادرش**

به بطلیموس، فرمانده سپاهیانش وصیت کرد که تابوت مرا به اسکندریه نزد مادرم حمل کنید و به مادرم بگوئید که مجلس عزای مرا به این ترتیب تشکیل بدهد:

---

۱ـ «طالینت» عبارت از ۲۰۰ هزار دینار طلا است.

«سفرهٔ طعام بگستراند و همهٔ مردم کشور را به آن دعوت نماید و اعلام کند که همگان دعوتش را بپذیرند، مگر کسی که عزیز و دوستی را از دست داده باشد، در آن مجلس شرکت نکند، تا شرکت کنندگان در عزای اسکندر با خوشحالی بدون خاطرهٔ تلخ وارد مجلس گردند و ایجاد خوشحالی کنند تا مجلس عزای اسکندر مانند مجلس عزای دیگران با حزن و غم توأم نباشد.»

وقتی که خبر مرگ و وصیت او به مادرش رسید و تابوت اسکندر را در کنار مادرش گذاشتند، مادرش نگاهی به جنازهٔ فرزندش افکند و سپس گفت: «ای کسی که ملک و حکومت، اقطار عالم را گرفته و همهٔ پادشاهان به ناچار در برابر عظمت تو تعظیم می‌کردند؛ تو را چه شده است که امروز در خوابی و بیدار نمی‌شوی و در سکوت فرو رفته‌ای و سخن نمی‌گویی!؟».

سپس مطابق وصیت فرزندش اسکندر، به همهٔ مردم کشور اعلام کرد که در مراسم عزا و اطعام شرکت کنند، به شرط اینکه شرکت کنندگان به مصیبت مرگ دوست و عزیزی گرفتار نباشند. او ساعتها در انتظار نشست، ولی هیچ‌کس دعوت او را اجابت نکرد، از خدمتگزاران مجلس از علت این امر جویا شد.

در پاسخ گفتند: تو خود آن‌ها را از اجابت دعوتت منع کردی.

گفت: چطور؟

گفتند: تو امر کردی که همه دعوت تو را اجابت کنند به شرط آن‌که کسی که عزیز و محبوبی را از دست داده جزء دعوت شدگان نباشد. و در میان این همه مردم کسی نیست که دارای این شرط باشد.

وقتی که مادر اسکندر این مطلب را شنید به اصل ماجرا پی برد و گفت: فرزندم با بهترین راه مرا تسلی خاطر داد.

**گفتار حکما کنار جنازهٔ اسکندر**

پس از آنکه جنازهٔ اسکندر را با تشریفات خاصی به اسکندریه منتقل ساختند، حکیمانی از ایران و هند و روم و... به همراه اسکندر به اسکندریه آمده و در اطراف جنازهٔ او اجتماع کردند.[1]

۱ـ صاحب مروج الذهب این حکما را ۲۸ نفر شمرده است (مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۲۱.)

این حکیمان در کنار جنازهٔ اسکندر که آن را در میان جواهر و طلا غرق کرده و در تابوت طلا و جواهر آگین گذارده بودند، قرار گرفتند، برجسته‌ترین آنها «ارسطا طالیس» به سایرین رو کرد و گفت: «به پیش آیید و هر یک از شما سخنی بگویید تا برای خواص تسلی خاطر بوده و برای عامه مردم مایهٔ پند و وعظ باشد» آنگاه خود به عنوان نخستین نفر برخاست و دستش را بر تابوت گذارد و گفت: آن کس که اسیر کنندهٔ اسیران بود؛ عاقبت خود نیز اسیر گشت. دومی گفت: این همان پادشاهی است که طلاها را جمع می‌کرد و در بر می‌گرفت ولی اینک طلاها او را در بر گرفته است. دیگری گفت: از شگفت‌ترین شگفتیها این که، نیرومند مغلوب شد ولی ضعیفان سرگرم دنیا گردیده و به آن مغرور شده‌اند. دیگری گفت: چه بسا افرادی که از نظر تو غائب بودند ولی سخت از تو وحشت و ترس داشتند، اما همانها امروز در حضور تو هستند و ترسی از تو ندارند. دیگری گفت: ای کسی که سلطنت با عظمت داشتی، پادشاهی تو مانند سایهٔ ابر از بین رفت و آثار فرمانروایی مانند آثار پشه‌های ضعیف چه زود محو گردید!.

دیگری گفت: ای کسی که زمین با این طول و عرض بر تو تنگ بود، کاش می‌دانستم اینک که چند وجب زمین تو رابرگرفته است، حالت چگونه است؟ دیگری گفت: ای کسی که غضبت مرگ بود؛ چرا بر مرگ غضب نکردی!؟ دیگری گفت: تو را چه شده که مالک هیچ عضوی از اعضای خود نیستی، و حال آنکه اگر مالکیت همهٔ زمین را می‌گرفتی کم می‌شمردی، بلکه تو را چه شده که به این مکان تنگ قانع شده‌ای؟ حال آن‌که به کشورهای پهناور قانع نمی‌شدی؟ دیگری می‌گفت: از این دنیای بزرگ و وسیع به هفت وجب زمین قانع گردیدی راستی اگر از آغاز به این موضوع یقین می‌داشتی، آن‌قدر در توسعه‌طلبی به خود رنج نمی‌دادی.

همسر اسکندر که «روشنک» نام داشت[1] گفت: گمان نمی‌کردم کسی که بر دارا پادشاه ایران پیروز گردید مغلوب گردد.[2]

---

۱ـ دختر دارا بن دارا (مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۲۲.)

۲ـ آیت الله حسین نوری، داستان باستان، صص ۲۱ ـ ۶.

# نمودار مقالات برگزیده

# نقش حضرت زینب علیها السلام، در نهضت عاشورا*

**۱ـ زینب علیها السلام و ولایت**

۱ـ **معرفی امام حسین علیه السلام به کوفیان:** «این لکّه ننگ را چگونه خواهید شست در حالی که فرزند رسول خدا را کشته‌اید.»

۲ـ **خطاب به ابن‌زیاد در دفاع از امام سجاد علیه السلام:** اگر قصد کشتن او را داری مرا هم بکش!

۳ـ **پرستاری امام سجاد علیه السلام**

**۲ـ سرپرستی کودکان**

۱ـ **نوازش کودکان**

۲ـ **دفاع از یتیمان**

۳ـ **روحیه بخشی به یتیمان**

نه تنها زینب از دین یاوری کرد
به همت کاروان را رهبری کرد
به دوران اسارت با یتیمان
نوازشها به مهر مادری کرد

**۳ـ الگوی همه خوبیها**

۱ـ **نماز شب.** امام حسین علیه السلام: خواهر جان! مرا در نماز شبت فراموش نکن.

۲ـ **عبادت بسیار.** امام سجاد علیه السلام: «عمه‌ام در مسیر کوفه تا شام همه نمازهای واجب و مستحب را خواند.»

۳ـ **تسلیم و رضا:** بر پیکر برادر: «اللّهُم تَقَبَّل مِنّا هذا القربانَ.»
در مجلس ابن زیاد: «ما رَأَیتُ إلاّ جَمیلاً.»

۴ـ **ایثار.** امام سجاد علیه السلام: «عمه‌ام زینب در مدت اسارت غذای خود را بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد.»

۵ـ **شجاعت وشهامت:** «ای یزید! من قدر تو را کوچک پنداشته و سرزنش تو را بزرگ می‌دانم. ای یزید! من کجا و تو کجا! من فرزند فاطمه‌ام و تو پسر هند جگر خوار!»

۶ـ **عفت:** هنگام ورود به مجلس یزید: «وهی تَستُرُ وَجهَها بِکَفِّها لِأنّ قِناعَها قدأُخِذَ مِنها.»

۷ـ **صبر:**
ای به یک روز مادر دو شهید — وی فدای دو نازنین پسرت
ای که در طول کمتر از یک روز — ماند هفتاد داغ بر جگرت

**۴ـ پیام‌رسانی**

۱ـ **معرفی امام حسین علیه السلام**

۲ـ **بیان جنایات بنی‌امیه**

۳ـ **بیان حوادث کربلا**

۴ـ **آگاهی دادن به مردم**

سرّ نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود

**۵ـ ابزار پیام‌رسانی زینب علیها السلام**

۱ـ **خطبه**

۲ـ **مرثیه خوانی**

۳ـ **عزاداری**

خطبه شب شکن ساجد وزینب در شام
به گلستان حزان دیدهٔ حق سامان داد

---

* ـ ره‌توشه محرم ۱۳۷۹.

# هجرت و قیام امام حسین علیه‌السلام *

**۱ - امام حسین علیه‌السلام وارث انبیا:** السّلامُ علیکَ یا وارثَ ابراهیمَ خلیلِ الله، السلامُ علیکَ یا وارثَ موسی کلیمِ اللهِ، السلامُ علیکَ یا وارثَ محمّدٍ حبیبِ الله.

**۲ ـ نقطهٔ اشتراک امام حسین با سه نبی علیهم‌السلام** (ابراهیم، موسی و پیامبر اسلام) در هجرت است.

**۳ ـ هجرت بر دو نوع است:**
- از گناه: «والرجزَ فَاهجُر» نقطه آغاز وزیر بنای شخصیت انسانی است.
- فی سبیل الله: «ترک وطن»

**۴ ـ هجرت فی سبیل الله**
- ۱ـ حضرت ابراهیم علیه‌السلام: «إنّی مُهاجرٌ إلیٰ رَبّی» از حران به شام و از شام به مصر «قد کانَت لَکُم اُسوَةٌ حَسَنَةٌ فی إبراهیمَ والذینَ مَعَه»
- ۲ـ حضرت موسی علیه‌السلام: «فَخَرَجَ مِنها خائفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ‌القَومِ الظالمین.»
- ۳ـ پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: از مکّه به مدینه، شبانه هجرت کرد.
- ٤ـ امام حسین علیه‌السلام: از مدینه به کربلا شبانه هجرت کرد: «فَخَرَجَ مِنها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ ربِّ نَجِّنی مِنَ‌القَومِ الظالمین».

ما زکعبه رو به سوی کربلا خواهیم کرد  کربلا را قبله اهل ولا خواهیم کرد

**۵ ـ تشابه هجرت امام با انبیا**
- ۱ ـ امام حسین علیه‌السلام همانند آنان برای خدا هجرت و قیام کرد.
- ۲ ـ قرآن هجرت و قیام ابراهیم علیه‌السلام را اسوه و الگو معرفی می‌کند، حسین علیه‌السلام نیز آن را الگو قرار می‌دهد.
- ۳ـ بعضی از آنان شبانه ترک وطن کردند، حسین علیه‌السلام هم‌شبانه مدینه را ترک گفت.
- ٤ ـ حسین علیه‌السلام هم مانند آنان زن و فرزند و... را با خود به همراه داشت.
- ۵ ـ حسین علیه‌السلام هم مانند آنان به جهت ناامنی وطن و مبارزه با ظلم، شهر و دیار خود را رها کرد.

---

* ـ ره‌توشه محرم ۱۳۷۵.

# علل و عوامل قیام امام حسین علیه‌السلام*

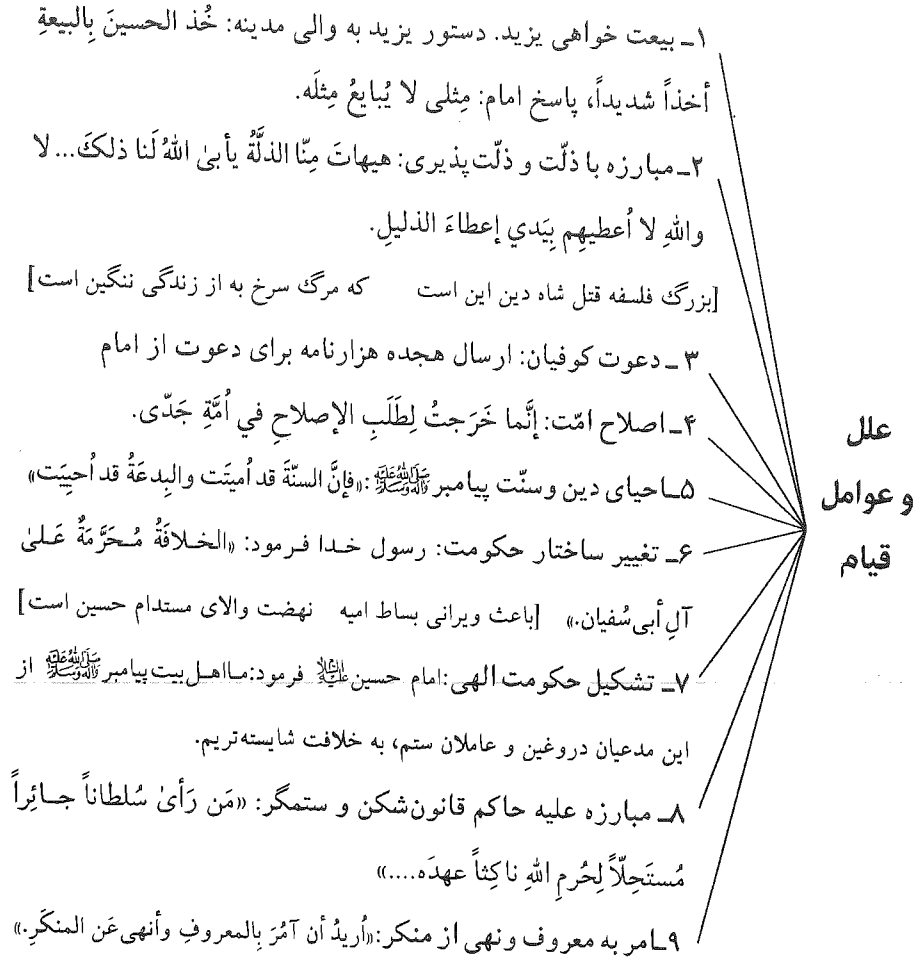


*. ره توشه محرم ۱۳۷۸.

# علل تداوم و اسرار جاودانگی نهضت عاشورا*

۱- **مشیت الهی بر تحقق و تداوم عاشورا**: روضه خوانی جبرئیل برای حضرت آدم، نوح، ابراهیم علیهم‌السلام

۲- **استواری نهضت عاشورا بر پایه حق**: استواری عاشورا بر عناصر حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و...

۳- **حسین محبوب دلها**: دلهای همه خداپرستان کانون محبّت حسین است

**ویژگیهای محبّوبیت حسین**:
- ۱- تسلیم و رضای والای حسین: «رضاالله رضانا أهلَ‌البیت»
- ۲- اخلاص و یکتاپرستی
- ۳- شکیبایی همه جانبه: «ولقَد عَجِبَت مِن صَبرِکَ مَلائِکَةُ السَّماواتِ»
- ۴- شهادت واز خودگذشتگی: «إنَّ لِقَتلِ الحُسینِ حَرارةً فی قلوبِ المؤمنینَ لا یَبرُدُ أبداً»

۴- **رهبری بی نظیر**: به کارگیری صحیحترین اصول مدیریتی توسط امام، همانند ترک مدینه و هجرت به مکّه، قطع مراسم حج و خروج نابه‌هنگام از مکّه، همراه بردن زنان و کودکان، خطبه‌ها، دعوتها و...

۵- **اسیران پیروز**: اگر آنان نبودند، حکومت یزید حادثه عاشورا را تحریف می‌کرد.

۶- **تعالیم ائمه درحفظ نهضت عاشورا**:
- ۱- تعالیم عملی:
  - ۱- امام‌زین‌العابدین: «قُتِلَ ابنُ‌رسولِ‌اللهِ جائعاً قُتِلَ ابنُ‌رسولِ‌الله عَطشاناً.»
  - ۲- امام‌رضا: توصیه به دعبل در روضه‌خوانی بر امام حسین
- ۲- تعالیم گفتاری:
  - ۱- اندوه‌واشک پیامبر: «مَن بَکیٰ أو تَباکیٰ علی‌الحُسینِ وَجَبَت له الجنة.»
  - ۲- ترغیب به برپایی مجالس‌حسینی: پیامبر: «علیکَ بمجالِس الذکر.»
  - ۳- صرف اموال برای احیای یاد امام حسین علیه‌السلام
  - ۴- تشویق به سرودن شعر
  - ۵- توصیه به زیارت قبر حسین علیه‌السلام: «مَن زارَه کَمَن زارَ اللهَ فی عَرشِهِ.»
  - ۶- توجه به‌تربت حسین علیه‌السلام: امام‌صادق: «کام فرزندان خود را پس از ولادت با تربت قبر حسین علیه‌السلام بردارید.»
  - ۷- یادکردن حسین علیه‌السلام هنگام نوشیدن آب
  - ۸- بزرگداشت اربعین حسینی

---

* - ره‌توشه محرم ۱۳۷۵.

# امر به معروف و نهی از منکر و مراتب و شیوه‌های آن*

۱ - **اهمیت:** عن ابی‌جعفر: «إنَّ الأمرَ بِالمعروفِ والنّهیَ عَن المنکَرِ فَریضَةٌ عظیمةٌ بِها تُقامُ الفَرائضُ...»

۲ - **شیوه‌های عملی**
- ۱ - تبلیغ عملی
- ۲ - احترام به شخصیت افراد
- ۳ - ارشاد تدریجی
- ۴ - نرمخویی و محبّت — به شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی به مویی کشی
- ۵ - تشویق به ارزشها
- ۶ - مساعد نمودن فضای امر و نهی

۳ - **مراتب**
- ۱ - انکار قلبی: با مراحلی مثل نگاه کردن معنادار، خاموش ماندن، سر به زیر انداختن، روی گرداندن، ندیده گرفتن طرف، اخم کردن و...
- ۲ - انکار زبانی: سربسته سخن گفتن، پند دادن، سخن گفتن و سرانجام به صراحت سخن گفتن
- ۳ - اقدام عملی: اگر زبان کار ساز نبود آنگاه نوبت عمل است.

* - ره‌توشه محرم ۱۳۷۶.

# سیمای حماسی امام سجاد علیه‌السلام *

**۱ـ خفقان در دورهٔ امامت ایشان.** مسعودی: شیعیان مخفی می‌شدند، آنها تحت تعقیب بودند و جان و مالشان در امان نبود.

**۲ـ اهداف امام سجّاد:**
- ۱ـ احیای نهضت عاشورا
- ۲ـ طرح علنی مسأله ولایت و امامت
- ۳ـ حمایت مخفی از قیامهای مخلصانه
- ۴ـ مبارزه با عالمان درباری
- ۵ـ مبارزه در پوشش دعا

**۳ـ روشهای امام در احیای عاشورا**

**الف: عاطفی**
- ۱ـ گریه بر سیدالشهداء، تاجایی‌که به یکی از بُکّاء پنجگانه لقب گرفت.
- ۲ ـ یادآوری حادثهٔ عاشورا، هرگاه بر سفره‌ای می‌نشست می‌گریست و می‌فرمود: «قُتل ابنُ رسولِ اللهِ جائعاً قُتلَ ابنُ رسولِ اللهِ عَطشاناً.»
- ۳ ـ توصیه به زیارت امام حسین: خطاب به کمیل: «هر روز حضرت را زیارت کن، اگر نمی‌توانی هفته‌ای یکبار و اگر نمی‌توانی ماهی یکبار.»
- ۴ـ سجده بر تربت امام حسین

**ب: سیاسی**
- ۱ـ شکستن ابهت دشمن، خطاب به یزید: «هیچگاه فرزندان طلقا نمی‌توانند حکم قتل انبیا و اوصیا را صادر کنند، مگر از اسلام خارج شوند.»
- ۲ ـ افشاگری و سخنرانیهای عمومی: خطابه‌های کوفه و شام
- ۳ـ ارشاد مردم: ارشاد پیرمرد شامی که در شام به ایشان دشنام داد و قرائت: «قُل لا أسألُکُم عَلَیه أجراً إلاّالمَوَدَّةَ فی القُربیٰ.»

---

* ـ ره توشه محرم ۱۳۷۷.

# عاشورا و جلوه‌های معنوی*

**۱ـ نماز**
- ۱ـ شب عاشورا: «لَهُم دَویٌّ کَدَویِّ النَحلِ وهُم ما بینَ راکِعٍ وساجِدٍ وقارئ القرآن.»
- «باتَ‌الحسینُ و أصحابُه طولَ لَیلَتِهِم یُصَلّونَ و یَستَغفِرونَ و یَتَضَرَّعون.»
- ظهر عاشورا: خطاب به یادآورندهٔ وقت نماز: «ذکرتَ الصلاةَ جَعَلَکَ اللهُ مِن المُصَلّین.» نماز ظهر عاشورا و سپر شدن سعید بن عبدالله حنفی برای امام و شهادت او.

**۲ـ رضا و تسلیم**
- ۱ـ هنگام خروج از مکه «رِضیَ اللهِ رِضانا‌أهلَ‌البیتِ‌نَصبِرُ‌عَلیٰ بَلائِهِ ویُوَفِّنا أجرَالصابرین.»
- ۲ـ امیدوارم آنچه خدا برای ما خواسته باشد خیر باشد چه کشته شویم،چه پیروز گردیم.
- ۳ـ خطاب به سکینه: «فَاصبِری علیٰ قَضاءِ اللهِ ولا تَشتَکی، فإنّ الدُنیا فانِیةٌ والآخِرةُ باقیةٌ.»
- ۴ـ در قتلگاه:«... صَبراً علیٰ قَضائِکَ یا رَبِّ لا إلهَ سِواکَ....»

**۳ـ اخلاص**
- ۱ـ خدایا می‌دانی آنچه از ما انجام گرفت، برای کسب قدرت یا متاع دنیا نبود، بلکه برای آن که بود معالم دین را نشان دهیم و در شهرها اصلاح آشکار کنیم.
- ۲ـ «مَن کانَ باذِلاً فینا مُهجَتَهُ مُوَطِّناً نَفسَهُ علیٰ لِقاءِ اللهِ فَلیَرحَل مَعَنا.»

**۴ـ توکل**
- ۱ـ صبح عاشورا: «اللهم أنتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَربٍ و أنتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ و أنتَ لی فی کلِّ أمرٍ نَزَلَ بی ثِقَةٌ و عُدّة.»
- ۲ـ در لحظات آخر:«... أدعوکَ مُحتاجاً و أرغَبُ إلیکَ فقیراً و أفزَعُ إلیکَ خائفاً و أبکی إلیکَ مَکروباً وأستعینُ بکَ ضَعیفاً و أتَوَکَّلُ عَلَیکَ کافیاً.»

**۵ـ یاد خدا**
- ۱ـ روز عاشورا بسیار این ذکر را می‌گفت: «لا حولَ ولا قوّةَ إلاّ باللهِ العَلیِّ العظیم.»
- ۲ـ وقت نشستن تیر بر قلب مبارکش: «اَللّهمّ إنّکَ تَریٰ ما یَصنَعُ بِوَلَدِ نَبِیِّکَ.»
- ۳ـ در قتلگاه: «صَبراً علیٰ قَضائِکَ....»

* ـ ره توشه محرم ۱۳۷۷.

# عاشورا، حفظ کرامت و حجاب زن*

**۱ـ تدابیر امام حسین**

۱ـ کندن خندق در اطراف خیمه‌ها و جمع آوری هیزم و آتش زدن آنها برای جلوگیری از نفوذ دشمن

۲ـ نزدیک نمودن خیمه‌ها به یکدیگر

۳ ـ تشنه برگشتن حضرت از فرات در واکنش به شایعه حمله به خیمه‌ها

۴ ـ سفارش دشمن به آزادگی و منع نمودن آنان از حمله به حرم در حال حیات ایشان «... فَکونوا أحراراً فی دُنیاکُم...فَامنَعوا مَقاتِلَکم عن التَعَرُّضِ لِحَرَمی ما دُمتُ حَیّاً.»

**۲ـ نقش خود زنان**

۱ـ درخواست فاطمه بنت الحسین از حضرت زینب بعد از به هوش آمدن؛ «هَل مِن خِرقَةٍ أستُرُ بِها رأسی عَن أعیُنِ النُظّار.»

۲ـ درخواست بازگرداندن پوششها از عمر سعد؛ «و سَأَلتَه‌النِسوةُ لِیَستَرجِعَ ما أُخِذَ مِنهُنَّ لِیَستتِرن بِه.»

۳ـ قبول کردن چادرها و مقنعه‌های اعطایی اهل کوفه و ردّ نمودن نان و خرما

۴ـ تقاضای دور نگه‌داشتن سرهای شهدا از کجاوه‌ها

۵ـ اعتراض زینب علیها السلام به سلب پوشش اهل بیت: آیا این عدل است ـ یابنَ الطُلَقاءِ! ـ که تو زنان و کنیزکان خود رادر پشت پرده و حجاب نگاه داری و دختران رسول الله صلی الله علیه و آله در حالت اسیری ـ در حالی که پوششهای آنان برداشته شده و چهره‌های آنان آشکار شده ـ دشمنان، آنان را از شهری به شهر دیگر بگردانند؟

---

* ـ ره‌توشه محرم ۱۳۷۷.

# فلسفهٔ گریه و عزاداری بر سیدالشهداء*

- **۱ـ انواع گریه**
  - ۱ـ گریهٔ عجز و زبونی
  - ۲ـ تزویر ودروغ (اشک تمساح): «جاءوا أباهُم عِشاءً یَبکون» برادران حضرت یوسف
  - ۳ـ گریهٔ پشیمانی. پشیمانی از گناه «مَن بَکیٰ مِن ذَنبٍ، غُفِر له.»
  - ۴ـ گریهٔ شوق
  - ۵ـ رحم و رأفت: به رویم نگه کن که بر درد عشقت / به جز اشک خونین، گواهی ندارم
  - ۶ـ غم و اندوه در مصیبت عزیزان
  - ۷ـ گریهٔ فراق: از آن دمی که زچشمم برفت یار عزیز / کنار دامن من همچو رود جیحون است
- **۲ـ سابقهٔ گریه**
  - امام صادق علیه‌السلام: بَکّاؤون پنج نفرند:
    - ۱ـ حضرت آدم در مصیبت هابیل
    - ۲ـ حضرت یعقوب در فراق یوسف
    - ۳ـ حضرت یوسف، گریهٔ در زندان در فراق پدر
    - ۴ـ حضرت فاطمه در فراق پدر وظلم امّت به‌اهل‌بیت:
    - ۵ـ امام سجّاد در مصیبت پدر، برادر، عمو و....
- **۳ـ لیاقت‌گریه:** امام‌علی علیه‌السلام: «خالِطوا الناسَ مُخالَطَةً إن مِتُّم مَعَها بَکَوا عَلَیکُم وإن عِشتُم حَنّوا إلَیکُم»
- **۴ـ گریه بر سیدالشهداء**
  - *الف: قبل از شهادت*
    - ۱ـ گریهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: امام باقر علیه‌السلام: «کانَ رسولُ اللهِ إذا دَخَلَ الحسینُ جَذَبَهُ إلَیه فَیُقَبِّلُهُ و یَبکی...» فیقول: «یا بُنَیَّ أُقَبِّلُ مَوضِعَ السُیوفِ مِنکَ»
    - ۲ـ گریهٔ علی علیه‌السلام: هنگام عبور از نینوا در جنگ صفین: «وای، وای من با آل‌ابوسفیان چه کرده‌ام!»
    - ۳ـ گریهٔ فاطمه علیهاالسلام
  - *ب: بعد از شهادت*
    - ۱ـ امام زین‌العابدین، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا علیهم‌السلام و...
    - ۲ـ صاحب‌الامر: «فَلَأندبَنَّکَ صَباحاً و مَساءً، ولَأبکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُموعِ دَماً، حَسرَةً علیک.»
  - *ج: همه چیز و همه کس*
    - ۱ـ گریهٔ فرشتگان
    - ۲ـ اشک خورشید: امام صادق علیه‌السلام: «و إنّ الشمسَ بَکَت أربَعینَ صَباحاً بِالکُسُوفِ والحُمرة.»
    - ۳ـ گریهٔ آسمان و زمین: «لمّا قُتِلَ الحُسَینُ علیه‌السلام أمطَرَت السماءُ دماً.»
    - ۴ـ گریهٔ همه چیز: امام باقر علیه‌السلام: «بَکَت الإنسُ والجِنُّ والطیرُ والوحوشُ علی الحُسَینِ بنِ علیٍ حتّیٰ ذَرَفَت دُموعُها.»

* ـ ره توشه محرم ۱۳۷۶.

# سیمای اهل بیت از دیدگاه قرآن، سنّت و تاریخ*

**۱ـ در قرآن**

۱ـ آیهٔ تطهیر: «إنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِجسَ أهلَ البَیتِ ویُطَهِّرَکُم تَطهیراً.»

۲ـ آیهٔ مودّت: «قُل لا أسئَلُکُم عَلَیه أجراً إلّا المَوَدَّةَ فی القُربیٰ.»

۳ـ آیهٔ مباهله: «فَقُل تَعالَوا نَدعُ أبناءَنا وأبناءَکُم ونِسائَنا ونِسائَکُم وأنفُسَنا وأنفُسَکُم ثُمَّ نَبتَهِل...»

۴ـ آیهٔ: «فَتَلَقّیٰ آدمُ مِن رَبِّهِ کلماتٍ فَتابَ عَلَیه إنَّهُ هو التَّوابُ الرَحیم.»

**۲ـ از دیدگاه سنت**

۱ـ حدیث ثقلین: «إنّی تَرَکتُ فیکُم ما إن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلّوا بَعدی: کتابَ اللهِ حَبلٌ مَمدودٌ مِن السماءِ إلی الأرضِ و عِترَتی أهلَ بَیتی، و لَن یَفتَرِقا حَتّیٰ یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ فَانظُرواکَیفَ تَخلفونی فیها.»

۲ـ حدیث سفینه: «ألا إنّ أهلَ بَیتی فیکُم مثلُ سَفینَةِ نوحٍ مَن رَکِبَها نَجا و من تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ.»

۳ ـ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «کسی که مشتاق است زندگی و مرگش همچون زندگی و مرگ من باشد ودر بهشت عدن مسکن گزیند، باید علی را بعد از من دوست بدارد ودوستان او را دوست بدارد وبعد از من به اهل‌بیتم اقتداکند؛ زیرا آنها عترت من هستند، از طینت من خلق شده و فهم وعلم من نصیبشان گشته است؛ پس وای بر آنان که فضل اهل‌بیت را تکذیب کرده، قطع صله من دربارهٔ اهل بیت کنند و خدا شفاعت من را نصیب آنها نگرداند!»

**۳ـ در نهج‌البلاغه**

۱ـ «ما شجرهٔ نبوّتیم، جایگاه رسالت، و مرکز رفت و آمد فرشتگان، معادن دانش و چشمه سارهای حکمتها. یاور و دوستدار ما رحمت حق را منتظر است و دشمنان ما در انتظار مجازاتند.»

۲ـ «آن کس که در بستر خویش بمیرد ولی به طور شایسته خدا وپیامبر و اهل‌بیتش را بشناسد شهید از دنیا رفته و اجر و پاداشش بر خداست.»

**۴ـ نقش تاریخی اهل‌بیت**

۱ـ دفاع از حقانیت اسلام در مقابل سایر ادیان: تشکیل جلسه مناظره با علمای یهود و نصاری

۲ـ مبارزه با روایات جعلی و اسرائیلیات: با بیان احادیث صحیح، بطلان احادیث جعلی را آشکار می‌کردند و معارف‌اسلامی را به گوش مسلمانان می‌رساندند.

۳ـ تربیت شاگردان: مکتب امام باقر و امام صادق علیهما السلام

---

* ـ ره‌توشه محرم ۱۳۷۷

# ویژگیهای قیام الهی*

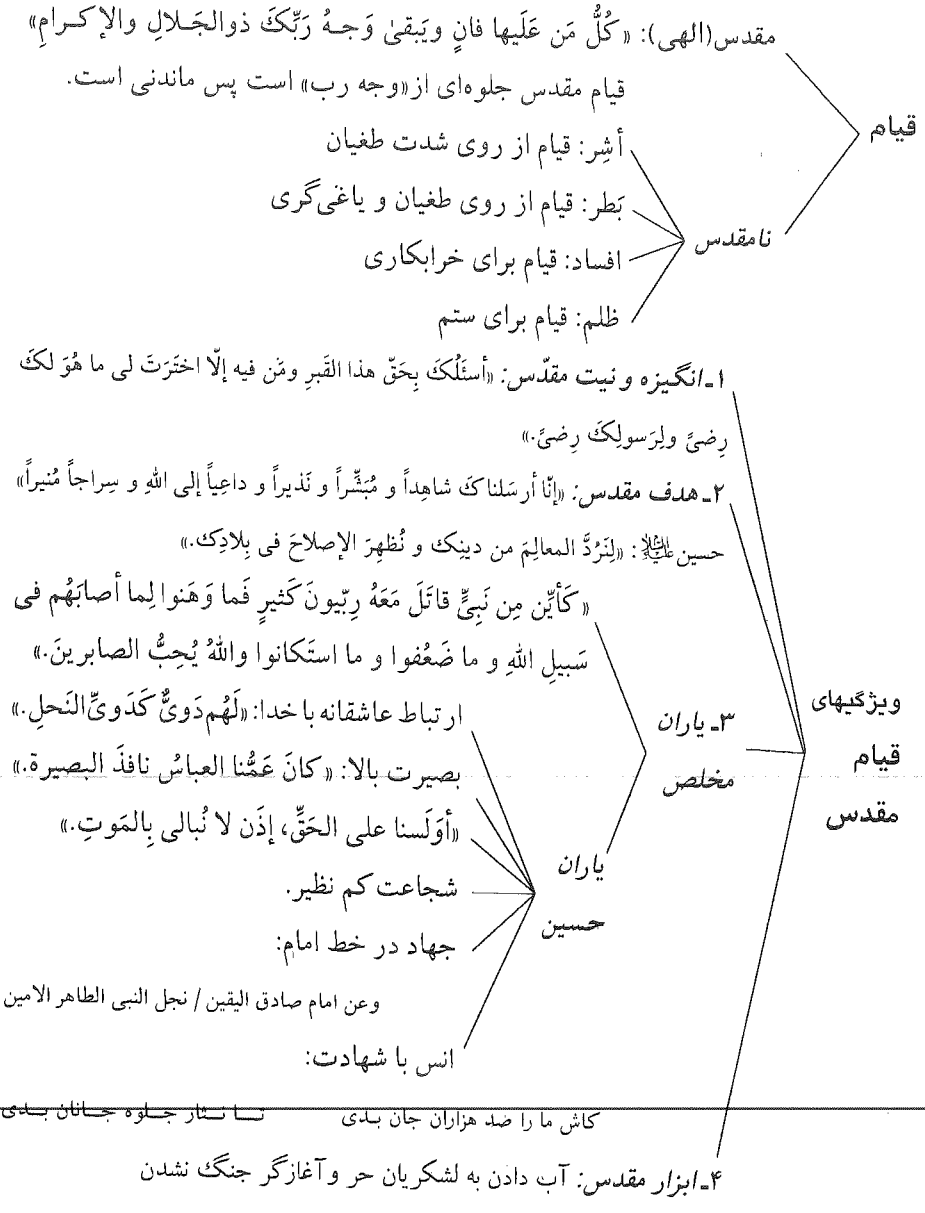


* ـ ره‌توشه محرم ۱۳۷۸

۱ـ **وفاداری اصحاب:** امام حسین علیه‌السلام: «فَإنّی لا أعلَمُ أصحاباً أوفیٰ ولا خیرَ من أصحابی ولا أهلَ‌بیتٍ أبَرَّ»

[در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست
گردیم دور یار چو پروانه دور شمع چون سوختن در آتش عشق، آروزی ماست]

۲ـ **فداکاری:** امام‌سجاد علیه‌السلام: «رَحِمَ‌اللهُ‌العباسَ فَلَقَد آثَرَ وأبلیٰ وفَدیٰ‌أخاه‌بِنَفسِه حتّیٰ‌قُطِعَت‌یَداه»

۳ـ **صبر زینب** علیهاالسلام:

[ای به یک روز مادر دو شهید وی فدای دو نازنین پسرت
ای که در طول کمتر از یک روز ماند هفتاد داغ بر جگرت]

۴ـ **نادمان.** امام حسین علیه‌السلام «أنتَ الحُرُّ کما سَمَّتکَ اُمُّکَ وأنتَ الحُرُّ فی الدنیا والاخِرةِ»

۵ـ **کهنسال.** امام حسین علیه‌السلام: «ای حبیب تو شخصی با کمال بودی، در یک شب قرآن ختم می‌کردی.»

۶ـ **عاقبت خوش.** امام حسین علیه‌السلام دربارهٔ زهیر بن قین: «خداوند تو رادر پیشگاه قرب خود جای دهد و قاتل تو را لعنت کند!»

۷ـ **رازداری.** امام حسین علیه‌السلام بعد از شهادت قیس بن مسهّر این آیه را خواند: «ومِنهُم مَن قَضیٰ نَحبَهُ و مِنهُم مَن یَنتَظِر...»

۸ـ **محبت و موّدت.** عباس خطاب به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: «هیچ‌کس در روی زمین نزد من عزیزتر و محبوبتر از تو نیست.»

۹ـ **جان نثاری.** حنظله بن سعد در روز عاشورا خود را سپر جان امام حسین نمود: «وَقَفَ بَینَ یَدَی الحسینِ یَقِیَهُ السَهامَ والرماحَ والسیوفَ بِوَجهِهِ ونَحرِهِ»

۱۰ـ **پایداری و وظیفه‌شناسی.** مسلم بن عوسجه به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: «لَم اُفارِقُکَ حتّیٰ أموتَ مَعَکَ» و «بِمَ نَعتَذِرُ عندَاللهِ مِن أداءِ حَقِّکَ»

۱۱ـ **قومیت‌زدایی.** امام حسین علیه‌السلام دربارهٔ جَونِ سیاه پوست فرمود: «اللّهمَّ بَیِّض وَجهَهُ و طَیِّب ریحَهُ واحشُرهُ معَ الأبرار»

۱۲ـ **نمازگزاران.** «امام حسین علیه‌السلام خطاب به ابوثمامه صائدی فرمود: «ذَکَرتَ الصلوةَ قَد جَعَلَکَ اللهُ مِن المُصَلّین»

۱۳ـ **پیشگامان شهادت.** علی‌اکبر اولین شهید از بنی هاشم

* ـ ره توشه محرم ۱۳۷۸.